

آیت اللہ العظمیٰ مکارم شیرازی

تعداد و برائے  
در فیہ

جلد اول

تہیہ و تنظیم:

محمد جواد اسکندرلو

آیة اللہ العظمیٰ مکارم شیرازی



# تعداد و ترتیب در فضیلت نماز

جلد اول



تہیہ و تنظیم:

محمد جواد اسکندرلو

سرشناسه	: مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -
عنوان قراردادی	: تفسیر نمونه. برگزیده
عنوان و نام‌پدیدآور	: تعلیم و تربیت در تفسیر نمونه / مکارم شیرازی؛ تهیه و تنظیم: محمد جواد اسکندرلو
مشخصات نشر	: قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	: ج:
شابک	: دوره: 978-964-533-354-4، ج: ۱. 978-964-533-355-1
	: ج: ۲. 978-964-533-356-8
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا.
موضوع	: تفاسیر شیعه - قرن ۱۴
موضوع	: Qur'an-shiite hermeneutics- 20th century :
موضوع	: اسلام و آموزش و پرورش - جنبه‌های قرآنی
موضوع	: Islamic education - - Qur'anic teaching :
شناسه افزوده	: اسکندرلو، محمدجواد، ۱۳۴۰ -، گردآورنده
شناسه افزوده	: Eskandarloo, Muhammad Jawad :
رده‌بندی کنگره	: BP ۹۸ :
رده‌بندی دیوبی	: ۲۹۷/۱۷۹ :
شماره کتاب‌شناسی	: ۶۲۴۷۶۰۶ :

## تعلیم و تربیت در تفسیر نمونه / ج ۱

### حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله)

تهیه و تنظیم: دکتر محمدجواد اسکندرلو

نوبت چاپ: اول

تاریخ نشر: ۱۴۰۰

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

صفحه و قطع: ۴۴۰ صفحه / وزیری

چاپخانه: سلیمانزاده - قم

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۳۵۴-۴

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۳۵۵-۱



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵  
 تلفن: ۳۷۷۳۲۴۷۸ دوزنگار: ۳۷۸۴۰۰۹۹

[www.imamalipub.ir](http://www.imamalipub.ir)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فهرست مطالب

۱۷	پیشگفتار.....
۲۱	مباحث مقدماتی.....
۲۱	مفهوم‌شناسی «تعلیم».....
۲۲	مفهوم‌شناسی «تربیت».....
۲۳	تعریف تعلیم و تربیت.....
۲۳	اهمیت تعلیم و تربیت در اسلام.....
۲۷	«تعلیم» مقدم است یا «تربیت»؟.....

## بخش اول: تعلیم / ۳۱

۳۳	فصل اول: علم.....
۳۵	اهمیت مقام علم.....
۳۵	اهمیت علم و عالم در روایات.....
۳۶	مقام شهید برای کسی که در راه تحصیل علم از دنیا برود.....
۳۷	«اخلاق»، زاینده علم است.....
۳۷	«تخصّص» از دیدگاه قرآن.....
۳۸	«علم»، پایه «ایمان».....
۳۹	«علم» معیار برتری انسان.....
۴۰	علم و دانش، سبب شناسایی حق.....
۴۲	آیا عالمان و جاهلان یکسان‌اند؟.....
۴۲	«جهل» ریشه بدبختی.....
۴۳	جهاد با جهل و جهاد با دشمن.....

۴۸	..... عقیده برخی از فلاسفه درباره علم.
۴۸	..... علومی که علم نیست.
۵۰	..... علم هدف نیست، وسیله است
۵۰	..... مغروران به علم.
۵۳	..... علم حقیقی
۵۴	..... علم را برای عمل باید آموخت
۵۴	..... درس‌های داستان موسی و خضر
۵۶	..... در علم افزون طلب باش
۵۹	..... <b>فصل دوم: عالم</b>
۶۱	..... عالمان در منطق قرآن.
۶۲	..... عالمان در لسان روایات اهل بیت
۶۳	..... دانشمندان در سخن امام صادق
۶۴	..... موقعیت دانشمندان
۶۵	..... مقام علما و دانشمندان
۶۷	..... دانشمندان و بقای آن‌ها، در سخن علی
۶۷	..... دانشمندان به مقام عالی «خشیت» نائل شدن
۶۸	..... علما و دانشمندان جزء شفیعان‌اند
۶۸	..... نبودن علما و دانشمندان، سبب نقصان زمین
۶۹	..... تعبیر به «بئر معطله» در مورد دانشمندانی که در جامعه تنها مانده‌اند
۷۰	..... وظیفه بزرگ دانشمندان
۷۲	..... سخن می‌گوید آتش دوزخ با دانشمندان
۷۳	..... خطر دانشمندانی که دانش خود را در اختیار جباران قرار دهند
۷۴	..... دانشمندی که به خدمت فراعنه درآید.
۷۶	..... «بلعم باعورا» دانشمند دنیاپرست و منحرف
۷۹	..... عالم بی عمل

نکته: گفتار بی عمل .....	۸۱
عالم بی عمل در روایات .....	۸۲
گویاترین مثال برای عالم بی عمل: چارپایی بر او کتابی چند.....	۸۴
<b>فصل سوم: تعلّم و فراگیری .....</b>	
انسان باید به علم خود بنگرد که آن را از چه کسی گرفته است .....	۸۹
پیدا کردن رهبر دانشمند و بهره‌گیری از پرتو علم او.....	۹۱
اگر نمی‌دانید پیرسید .....	۹۱
نکته: اهل ذکر چه کسانی هستند؟ .....	۹۴
پرسش‌های بی جا .....	۹۷
شأن نزول .....	۹۷
اگر سؤالات بی جا ست چرا با اصرار جواب داده می‌شود؟ .....	۱۰۰
سؤال توضیحی و سؤال اعتراضی .....	۱۰۲
سؤال تحقیقی و سؤال سرزنشی .....	۱۰۴
<b>فصل چهارم: چگونگی تعلیم و تبلیغ دین .....</b>	
مقدمه .....	۱۰۹
تحصیل علم و نشر آن هر دو واجب است .....	۱۱۰
جهاد فکری و تبلیغاتی .....	۱۱۰
جمله «تواصوا بالحق» و مسأله تبلیغ .....	۱۱۱
مجلس علم، باغی از باغ‌های بهشت .....	۱۱۲
نقش مؤثر «گفتار» در سرنوشت انسان‌ها .....	۱۱۳
اعتبار «سخن گفتن» نسبت به دیدن و شنیدن .....	۱۱۴
شرایط مبلّغین اسلام .....	۱۱۴
چهار مورد از وظایف مبلّغان .....	۱۱۶
مبلّغان راستین چه کسانی هستند؟ .....	۱۱۸

۱۱۹	شرط پیروزی در تبلیغات
۱۲۰	ویژگی‌هایی مورد نیاز گویندگان
۱۲۳	بهترین گویندگان
۱۲۵	بدی را با نیکی دفع کن!
۱۲۹	برنامه چهار مرحله‌ای داعیان الی الله
۱۳۰	انسان در برابر طوفان و سوسه‌ها
۱۳۱	دعوت داعیان الی الله، خدمت گسترده‌ای به انسان‌ها
۱۳۲	مجادله در قرآن مجید
۱۳۳	الف) مفهوم «جدال» و «مراء»
۱۳۴	ب) جدال حق و باطل
۱۳۵	مناظرات اهل بیت با مخالفان
۱۳۶	ج) آثار شوم مجادله باطل
۱۳۸	د) روش مجادله به احسن
۱۴۰	تبلیغات مؤثر
۱۴۳	راه و رسم تبلیغ
۱۴۶	نکته‌ها:
۱۴۶	۱. راه و رسم تبلیغ
۱۴۷	۲. فرار از حقیقت چرا؟
۱۴۸	مؤثرترین راه تبلیغ
۱۴۹	از تبلیغات عجولانه پرهیزید
۱۵۰	امید اثر، شرط صرف نیروهای تبلیغی
۱۵۲	اهمیت مبارزات منطقی و عقیدتی
۱۵۴	دعوت به استدلال منطقی در همه جا
۱۵۵	لزوم بحث منطقی
۱۵۵	منطق آزاداندیشی اسلام
۱۵۸	نکته‌ها:



۱۵۸	۱. منطق آزاداندیشی اسلام
۱۵۹	۲. پاسخ به چند سؤال
۱۶۱	۳. نمونه‌ای از روایات اسلامی در زمینه آزاداندیشی
۱۶۲	منطق بی‌اعتنایی، یکی از روش‌های مبارزه با لجوجان
۱۶۴	روش جالب در برخورد با افراد لجوج
۱۶۶	پنج روش برای نفوذ در قلب تیره متکبران جبار
۱۶۸	پنج دستور مهم برای موفقیت در اجرای حکم خدا
۱۷۳	برای بحث، بهترین روش را برگزینید
۱۷۵	یکی از بهترین روش‌های مناظره و بحث
۱۷۹	روش‌های برخورد با دشمنان
۱۸۷	برخورد منطقی با همه مخالفان
۱۹۰	برخورد ملایم و محبت‌آمیز با دشمنان
۱۹۱	یک دستور اخلاقی برای زمان برخورد با کفار
۱۹۳	راه نفوذ در دیگران
۱۹۳	سه نکته در این آیات
۱۹۴	بیان رسا و مؤثر
۱۹۷	داستان «حبیب نجار»
۲۰۲	نکته‌های آموزنده این داستان
۲۰۳	مجادله به باطل
۲۰۵	آثار شوم مجادله باطل
۲۰۷	کبر و غرور سرچشمه اصلی مجادله به باطل
۲۱۰	ادب قرآن در بحث و محاجه

### بخش دوم: تربیت و سازندگی / ۲۱۱

۲۱۳	فصل اول: کلیات
۲۱۵	برنامه‌ریزی برای تعلیم و تربیت

- ۲۱۶ ..... نقش پیامبران در تربیت انسان
- ۲۱۷ ..... مربی و قابلیت
- ۲۱۸ ..... میدان پرورش و تربیت
- ۲۲۰ ..... چهار مرحله از مراحل تربیت
- ۲۲۱ ..... برنامه چهار ماده‌ای خوشبختی
- ۲۲۵ ..... یک روش مؤثر تربیتی
- ۲۲۶ ..... تأثیر سریع تربیت الهی
- ۲۲۷ ..... نکاتی آموزنده و تربیتی در باب حق و باطل
- ۲۲۸ ..... ۱. دشواری تشخیص حق و باطل
- ۲۲۹ ..... ۲. معنای زید
- ۲۳۰ ..... ۳. همیشه بهره‌ها به میزان آمادگی‌ها و لیاقت‌هاست
- ۲۳۰ ..... ۴. باطل دنبال بازار آشفته می‌گردد
- ۲۳۱ ..... ۵. باطل تنها در یک لباس ظاهر نمی‌شود
- ۲۳۱ ..... ۶. بقای هر موجودی بسته به میزان سودرسانی آن است
- ۲۳۲ ..... ۷. چگونه حق، باطل را بیرون می‌ریزد
- ۲۳۲ ..... ۸. باطل بقای خود را مدیون حق است
- ۲۳۲ ..... ۹. مبارزه حق و باطل همیشگی است
- ۲۳۳ ..... ۱۰. زندگی در پرتو تلاش و جهاد
- ۲۳۴ ..... اثرات اجتماعی و تربیتی پناهگاه امن کعبه
- ۲۳۵ ..... نفی به تنهایی کافی نیست
- ۲۳۹ ..... عوامل حیات و مرگ ملت‌ها
- ۲۴۴ ..... روزهای حساس زندگی
- ۲۴۸ ..... دنیا دار دردها و رنج‌ها
- ۲۴۹ ..... دورنمای زندگی دنیا
- ۲۵۱ ..... مزرعه دنیا، و آخرت
- ۲۵۵ ..... جامع‌ترین آیه اخلاقی (تربیتی و سازنده)

۲۵۹	فصل دوم: انسان در قرآن
۲۶۱	هدف خلقت انسان از دیدگاه قرآن
۲۶۴	فلسفه آفرینش از دیدگاه فلسفه
۲۶۹	این حدیث با آنچه گفتید چه تناسبی دارد؟
۲۷۰	نظری به روایات اسلامی درباره فلسفه آفرینش انسان
۲۷۳	ارزش انسان از نظر قرآن
۲۷۴	ارزش معنوی مرد و زن
۲۷۶	چگونه اسلام اجازه تنبیه زن را داده است؟
۲۸۱	اوصاف انسان‌های شایسته
۲۸۷	الگوهای جاویدان
۲۹۱	نتیجه
۲۹۲	راست‌قامتان جاده توحید
۲۹۴	انسان‌های آزاده و اسیر
۲۹۶	تعبیرات مختلف درباره «انسان» در قرآن مجید
۲۹۹	فصل سوم: نقش قرآن در تربیت انسان
۳۰۱	تأثیر آیات قرآن بر دل‌های آماده
۳۰۲	چند نکته:
۳۰۴	قرآن کتاب اندیشه و عمل
۳۰۶	حدیثی از امام صادق درباره فراز (أَمْ عَلَيَّ قُلُوبٌ أَقْفَالُهَا)
۳۰۶	قرآن، هدایت و درمان
۳۰۸	قرآن، نسخه شفابخش
۳۰۸	نکته‌ها:
۳۰۸	۱. مفهوم کلمه «مِن» در «مِنَ الْقُرْآنِ»
۳۰۹	۲. تفاوت میان شفاء و رحمت
۳۰۹	۳. چرا ظالمان نتیجه معکوس می‌گیرند؟

۴. یک داروی مؤثر برای همه دردهای اجتماعی و اخلاقی ..... ۳۱۰
- نفوذ فوق العاده قرآن ..... ۳۱۴
- قیام شبانه برای تلاوت قرآن ..... ۳۱۵
- نکته‌ها: ..... ۳۱۸
۱. قیام شبانه برای تلاوت قرآن و نیایش ..... ۳۱۸
۲. معنی «ترتیل» ..... ۳۱۹
- هرچه برای شما امکان دارد قرآن بخوانید ..... ۳۲۱
- نکته‌ها: ..... ۳۲۵
۱. ضرورت آمادگی عقیدتی و فرهنگی ..... ۳۲۵
۲. تلاوت قرآن همراه با تفکر ..... ۳۲۶
- تنها دست پاکان به دامن قرآن می‌رسد ..... ۳۲۷

- فصل چهارم: نظام خانواده** ..... ۳۳۱
- تعلیم و تربیت خانواده ..... ۳۳۳
- اهمیت نظام خانواده ..... ۳۳۷
- ترغیب به ازدواج آسان ..... ۳۳۸
- نکته‌ها: ..... ۳۴۴
۱. ازدواج، سنت الهی ..... ۳۴۴
۲. منظور از جمله (وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَآمَائِكُمْ) چیست؟ ..... ۳۴۷
- پیوند محبت دو همسر ..... ۳۴۸
- اوصاف همسر شایسته ..... ۳۵۱
- اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان ..... ۳۵۲
- نکته‌ها: ..... ۳۵۴
۱. فرزندان پیامبر ..... ۳۵۴
۲. چرا نام این پیامبران در سه گروه در سه آیه بیان شده است؟ ..... ۳۵۵
۳. اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان ..... ۳۵۶

۳۵۶	۴. پاسخ به یک ایراد
۳۵۶	سه نکته مهم:
۳۵۶	۱. چرا فرزند نوح عمل غیر صالح بود؟
۳۵۸	۲. آیا نوح نمی دانست که فرزندش مشمول وعده الهی نیست؟
۳۵۸	۳. آنجا که پیوندها گسسته می شود!
۳۶۰	اموال و فرزندان، وسیله آزمایش شما هستند
۳۶۰	شان نزول
۳۶۵	اموال و فرزندان، شما را از یاد خدا غافل نکند
۳۶۶	اهمیت نیکی به پدر و مادر
۳۶۷	توحید و نیکی به پدر و مادر
۳۶۹	دقت فوق العاده در احترام به پدر و مادر
۳۷۱	نکته: احترام پدر و مادر در منطق اسلام
۳۷۴	احترام پدر و مادر
۳۷۵	تفسیر
۳۸۲	ای انسان! به پدر و مادر نیکی کن
۳۸۲	تفسیر
۳۸۷	نیکی به پدر
۳۸۸	آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر و مادر
۳۸۹	تفسیر
۳۹۲	فلسفه اجازه گرفتن و مفاسد عدم توجه به آن
۳۹۵	<b>فصل پنجم: تشویق و مجازات</b>
۳۹۷	اهمیت و ضرورت تشویق و مجازات
۳۹۸	نتیجه تشویق کار نیک یا بد
۴۰۱	تربیت از طریق انذار
۴۰۲	تفسیر

- اگر هشدار مؤثر نیفتد ..... ۴۰۴
- تفسیر ..... ۴۰۵
- مجازات‌های تربیتی ..... ۴۰۷
- تفسیر ..... ۴۰۷
- زندان یا کانون تربیت ..... ۴۱۰
- نکته‌ها: ..... ۴۱۴
۱. زندان، کانون ارشاد یا دانشگاه فساد؟ ..... ۴۱۴
۲. آنجا که نیکوکاران بر سر دار می‌روند ..... ۴۱۶
۳. بزرگ‌ترین درس آزادی! ..... ۴۱۶
۴. سوءاستفاده از یک شعار سازنده ..... ۴۱۷
- توجه به غیر خدا ..... ۴۱۸
- مجازات هم حسابی دارد ..... ۴۱۹
- مجازات‌های بیدارکننده ..... ۴۲۴
- تفسیر ..... ۴۲۴
- مجازات استدراج ..... ۴۲۷
- مجازات تهمت ..... ۴۳۱
- تفسیر ..... ۴۳۱
- نکته‌ها: ..... ۴۳۴
۱. معنی «رمی» در آیه چیست؟ ..... ۴۳۴
۲. چرا چهار شاهد؟ ..... ۴۳۵
۳. شرط قبولی توبه ..... ۴۳۶
۴. احکام قذف ..... ۴۳۷
- مجازات شدید برای چه بود؟ ..... ۴۳۸
- مجازات در حضور جمع چرا؟ ..... ۴۳۹

## مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته)

بسم الله الرحمن الرحيم

تعلیم و تربیت از ارکان اساسی زندگی بشر در طول تاریخ است، و به عبارت دیگر بلکه می‌توان گفت که انسان در هیچ زمان و مکانی نمی‌تواند از تعلیم و تربیت بی‌نیاز باشد، ازین رو قرآن کریم به مسأله تعلیم و تربیت اهتمام ویژه دارد در حدی که آن را هدف رسالت پیامبر قرار داده است.

قرآن در سه جا به این اصل بنیادین اشاره می‌برد: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ «او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را تزکیه کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت بیاموزد، هرچند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».<sup>۱</sup>

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ «پروردگارا پیامبری در میان آنها از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند؛ زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار، قادری)».<sup>۲</sup>

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ «خداوند بر مؤمنان

۱. جمعه، آیه ۲.

۲. بقره، آیه ۱۲۹.

نعمت بزرگی بخشید، هنگامی که در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت؛ تا آیات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاکیزه سازد و کتاب و حکمت بیاموزد؛ هر چند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.<sup>۱</sup>

در دوران ما نیز به تعلیم و تربیت به جد پرداخته شده است بدین جهت مکتب‌های گوناگون در تعلیم و تربیت پیدا شده‌اند تا مگر برنامه‌های کارساز به جوامع بشری عرضه بدارند تا انسان را به سر منزل مقصود برساند، ولی عیب و کاستی این مکتب‌ها در این است که تنها به رفتار ظاهری انسان بذل توجه می‌کنند و اما به اعماق وجود انسان چندان توجه ندارند، برخلاف قرآن کریم که بر این جنبه تأکید فراوان دارد. براین اساس دربارهٔ تربیت نفس انسانی می‌فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾؛ «که هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده».<sup>۲</sup>

و باز می‌فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى﴾؛ «به یقین کسی که خود را پاکیزه ساخت، رستگار شد».<sup>۳</sup>

بدین سبب، مکتب تعلیمی و تربیتی قرآن کریم، مکتبی بی‌بدیل است و چون موافق فطرت انسانی است بهترین راه و روش در تعلیم و تربیت بشمار می‌آید. تفسیر نمونه که مورد توجه بسیار خوانندگان در زبان‌های گوناگون قرار گرفته است - در سایهٔ آیات پراچ قرآنی - به طور جامع و عمیق به این امر مهم پرداخته است.

برای این که مطالب گوناگون آن در جای‌جای این تفسیر در یک جا جمع گردد تا خوانندگان به‌طور متمرکز از آن بهره ببرند، فاضل ارجمند دکتر

۱. آل عمران، آیه ۱۶۴.

۲. شمس، آیه ۹.

۳. اعلیٰ، آیه ۴.



محمدجواد اسکندرلو تلاش کرده است که در این راه گام بردارد، امید است که این اثر ارزشمند مورد توجه خوانندگان محترم قرار گرفته، از آن بهره‌کافی و وافعی ببرند.

قم - حوزه علمیه  
ناصر مکارم شیرازی



## پیشگفتار

تعلیم و تربیت اسلام همزاد با طلوع آیین حیات بخش اسلام سابقه‌ای دیرینه دارد، آن سان که رب کریم نزول وحی را با خواندن آغازید: ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ \* اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ \* عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾؛ بخوان به نام پروردگارت که (جهان را) آفرید، و انسان را از خون بسته‌ای خلق کرد! بخوان که پروردگارت (از همه) والاتر است، همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود و به انسان آنچه را نمی دانست آموخت! <sup>۱</sup>.

حوزه‌های علمی تشیع نیز برگرفته از تعالیم راستین محمدی و در پرتو هدایت ائمه هدی با پیشینه چندین سده همواره کانون علم و دانش (عنصر تعلیم) و تهذیب و تزکیه (عامل تربیت) بوده و در عبور از فراز و فرود قرون و اعصار، پیروان راه حقیقت و ره‌پویان طریق هدایت را از زلال معرفت و بصیرت فکری و باطنی سیراب نموده است.

در میان مهم‌ترین رسالت‌ها و مسئولیت‌های حوزه‌های علمی، دو موضوع اساسی بیش از مسائل و امور دیگر می‌درخشد که عبارت‌اند از: نخست، تأکید بر تعلیم و تربیت نیروی انسانی به مثابه بهترین شیوه نشر و اشاعه اندیشه اسلامی و مکتب اهل بیت .

و دوم، پرورش عالمان و متخصصان علوم اسلامی، براساس تربیت جامع و متوازن معنوی و اسلامی.

همچنان‌که خداوند حکیم، هدف اصلی از بعثت پیامبر اسلام را تعلیم کتاب و حکمت، و تزکیه نفوس انسان‌ها معرفی کرده است:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾؛ «او کسی است که در میان جمعیت درس‌نخوانده پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را تزکیه کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت بیاموزد، هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».<sup>۱</sup>

قرآن کریم، کتاب هدایت و تربیت و سازندگی است. ارتباط و انس با قرآن، بارقه امید به زندگی و پیمودن راه سعادت را در دل‌های مضطرب، نگران و مأیوس زنده می‌کند و نور قرآن، انسان گرفتار آمده در تاریکی‌ها را به سوی روشنایی و راه‌های امن و سلامت جسم و جان رهنمون می‌سازد: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُّبِينٌ \* يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ﴾.<sup>۲</sup>

گرچه نیاز انسان به قرآن، مختص به زمان خاصی نیست، اما به جرأت می‌توان مدعی شد که نیاز انسان عصر حاضر به این کتاب حیات‌بخش، به مراتب بیش از گذشته است؛ چون در این برهه از زمان حساس، فقر و نیاز انسان دورافتاده از خویشتن خویش و فاصله گرفته از فضایل اخلاقی و عواطف انسانی و محبوس شده در اضطراب‌ها و نگرانی‌ها، به هدایت‌گری که به بهترین راه‌ها هدایت کند، به مراتب بیشتر است و انسان عصر مدرن از عمق جان به دنبال

۱. جمعه، آیه ۲.

۲. مائده، آیه ۱۵ و ۱۶.

حقیقت ناب و آب حیات است و آن را جز در دین سراسر معنویت اسلام و کتاب روح‌نواز و هدایت‌گر آن (قرآن) نخواهد یافت.

از این‌رو، مراجعه به تفاسیر قرآن و آشنایی با مفاهیم و پیام‌های این کتاب آسمانی امری مسلّم و بدیهی است. بی‌شک عشق‌ورزی به ساحت قرآن و بهره‌مندی از هدایت‌های آن در گرو درک و فهم صحیح آیات است و این مهم جز در پرتو تفسیر روشمند قرآن میسر نمی‌شود. تفسیر روشمند، راه را برای تحلیل، شناخت و دریافت صحیح مفاهیم و معارف قرآن هموار می‌سازد.

و اینک نگارنده این اثر، به‌منظور تحقق بخشیدن به هدف مذکور و عملی ساختن پیشنهاد بسیار سودمند معظم له در صدد برآمدن تا مصداق دیگری از معارف قرآنی را از مجموعه ۲۷ جلدی تفسیر نمونه، تحت عنوان تعلیم و تربیت در تفسیر نمونه، ارائه دهم؛ باشد که مرضی حق تعالی و مورد پسند حضرت آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی قرار گیرد و همه تشنگان معارف ناب قرآن به‌ویژه در مباحث تعلیم و تربیت بتوانند از آن بهره‌مند شوند.

اینجانب هنگامی که به فهرست موضوعی تفسیر نمونه با دقت مراجعه کردم، مباحث بسیار مناسبی را در این رابطه یافتم، از قبیل: اهمیت مقام علم، «علم» معیار برتری انسان، علم حقیقی، «اخلاق» زائیده علم است، عالمان در منطق قرآن، مقام علما و دانشمندان، اهمیت «تعلیم و تعلم»، برنامه‌ریزی برای تعلیم و تربیت، مراحل چهارگانه تربیت، مربی و قابلیت، روش‌های مؤثر تربیتی، الگوهای جاویدان، تأثیر سریع تربیت الهی، چگونگی تبلیغ دین، فکر، تفکر، تعقل، یقین، ادب، تقوا، نیایش و...

همه مباحث یادشده در قالب دو بخش اساسی (بخش یکم: تعلیم، و بخش دوم: تربیت) به حول و قوه الهی ساماندهی و تنظیم خواهد شد.

«و ما توفیقی الا بالله العلیّ العظیم»

محمدجواد اسکندرلو



## مباحث مقدماتی

در بخش تمهیدی این کتاب، پس از آشناسازی مخاطبان و فراگیران ارجمند با مفاهیم «تعلیم» و «تربیت»، اهمیت آن و «تهذیب و تربیت»، این مسأله مهم مورد بررسی قرار خواهد گرفت که آیا «تعلیم» مقدم است یا «تربیت»؟

### مفهوم‌شناسی «تعلیم»

- «تعلیم» آن است که با تکرار و تمرین از آن نقشی در ذهن شاگرد و فراگیر پدید می‌آید.<sup>۱</sup>

- «تعلیم» کوششی است که ذهن فراگیر را برای تصوّر معانی، بیدار و آماده می‌سازد.<sup>۲</sup>

- «تعلیم» عبارت است از آموزش تمام چیزهایی که انسان به آن نیاز دارد.<sup>۳</sup>

- «تعلیم» آسان کردن راه و نزدیک نمودن مقصد است و هدایت و ارشاد ذهن فراگیر، تا مطالبی را بیاموزد.<sup>۴</sup>

---

۱. راغب اصفهانی، مفردات، ص ۳۴۳.

۲. همان.

۳. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۱۵۲.

۴. علامه طباطبایی، المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، ج ۳، ص ۸۵.

- «تعلیم» بیش از هر چیز سپردن دانستنی‌هاست به دیگران، اما دانستنی‌ها آنگاه سودمندند که به کار آیند و تعلیم (آموزش) آنگاه به کار آید که زمینه‌ای برای پدید آمدن تغییری در نوآموز گردد... «آموزش» راهی است که مقصد آن پدید آوردن دگرگونی و تحول است.<sup>۱</sup>

### مفهوم‌شناسی «تربیت»

«تربیت» در لغت به معنی نشو و نما دادن، زیاد کردن، جلا دادن و جوهر چیزی را آشکار ساختن است، و در اصطلاح، تعاریف زیادی برای آن شده که به برخی از آن‌ها اشاره می‌گردد:

- «تربیت» یعنی آنچه را که از کمال و جمال ممکن است در اختیار روح و جسم قرار داد.<sup>۲</sup>

- ایجاد تحول و تغییرات تدریجی موردنظر در یک چیز تا رساندن آن به سرحد کمال.<sup>۳</sup>

- از قوه به فعل رسانیدن استعدادهای نهفته و فطرت انسان در جهت الهی شدن او.<sup>۴</sup>

- «تربیت» مترادف «تزکیه» (مهار طغیان‌های نفسانی برای عقل‌ورزی صحیح و بروز توانایی‌ها) و مشابه «هدایت» (دلالت و نشان دادن هدف به وسیله نشان دادن راه) است.<sup>۵</sup>

۱. میرعبدالحسین نقیب‌زاده، نگاهی به فلسفه‌ی آموزش و پرورش، ص ۱۶.

۲. باقر قرشی، نظام تربیتی اسلام، ص ۲۴.

۳. راغب، مفردات، ص ۱۸۴.

۴. امام خمینی (ره)، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۸.

۵. علامه طباطبایی، میزان، ج ۱، ص ۳۴.



- تربیت به فعلیت رساندن استعداد و به کمال رساندن مستعد کمال است.<sup>۱</sup>  
 - مجموع اموری است که در سازندگی شخصیت روحانی انسان مدخلیت دارد.<sup>۲</sup>

### تعریف تعلیم و تربیت

- «تعلیم و تربیت» وسیله انتقال میراث‌های فرهنگی و تمدنی است و کارش اجتماعی کردن فرد و پروردن آن صفات و کیفیات جسمانی و عضلانی که جامعه یا گروه خواستار آن است.<sup>۳</sup>

- فراهم آوردن زمینه و شرایط لازم برای به فعلیت رساندن و شکوفا نمودن همه استعدادهای انسان و آموزش منظم جهت انتقال ارزش‌ها، علوم و فنون به متعلمان و حرکت تکاملی او به سوی هدف مطلوب با برنامه‌ای منظم و سنجیده.<sup>۴</sup>  
 - تعلیم و تربیت، تجدیدنظر در تجربیات و تشکیل مجدد آن‌ها به طوری است که موجبات رشد بیشتر را فراهم نمایند.<sup>۵</sup>

- در زمینه رابطه تعلیم و تربیت، امام خمینی (ره) می‌فرماید:

«هر تربیتی مستلزم تعلیمی است و تعلیم وسیله تحصیل تربیت است».<sup>۶</sup>

### اهمیت تعلیم و تربیت در اسلام

تعلیم و تربیت در اسلام از اهمیت و جایگاه والایی برخوردار است،

۱. محی‌الدین حائری شیرازی، تربیت اسلامی، ص ۲۱.

۲. سید جعفر سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ج ۴.

۳. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، جزوه علوم تربیتی، ج ۱، ص ۹.

۴. محمدتقی مصباح یزدی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، جزوه علوم تربیتی، ج ۱، ص ۳۴.

۵. علی شریعتمداری، جامعه و تعلیم و تربیت، ص ۲۲.

۶. امام خمینی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، جزوه علوم تربیتی، ج ۵، ص ۱۱.

به گونه‌ای که مهم‌ترین بخش آموزه‌ها و معارف اسلام را تعلیم و تربیت تشکیل می‌دهد و هیچ مسئله‌ای به اندازه تعلیم و تربیت یا آموزش و پرورش دینی در اسلام از اولویت و اهمیت ویژه برخوردار نیست.

از نظر اسلام، هدف اساسی خلقت بشر، علم و معرفت به صفات پروردگار جهانیان است. شهید ثانی در این باره می‌نویسد: «دانش، هدف اساسی آفرینش است»<sup>۱</sup> قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ «خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آنها را؛ فرمان (و تدبیر) او در میان آنها پیوسته فرود می‌آید تا بدانید خداوند بر هر چیز تواناست».<sup>۲</sup>

شایان توجه است که مطلق علم، هدف آفرینش آسمان‌ها و زمین نیست، بلکه علم مقید به خداشناسی، هدف می‌باشد.

یکی از علل اساسی و مهم بعثت پیامبران الهی، تعلیم و تربیت انسان‌ها بوده است، چنان‌که قرآن کریم در این مورد می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ».<sup>۳</sup>

انبیای الهی از جانب خداوند متعال مأموریت داشتند که انسان‌ها را از جهت فکری و اخلاقی تربیت کنند و رشد دهند، به گونه‌ای که استعدادهای نهفته و فضایل و مکارم اخلاقی آن‌ها را شکوفا سازد تا هدف والای خلقت انسان که همان تعلیم و تربیت است تحقق پذیرد. بنابراین، هدف تشریح ادیان الهی از جمله دین مقدس اسلام، تعلیم و تربیت انسان‌ها بوده است.

۱. شهید ثانی، منیة المرید، تهران، دفتر نشر فرهنگی اسلامی، ۱۳۵۹.

۲. طلاق، آیه ۱۲.

۳. جمعه، آیه ۲.

انسان در آغاز خلقتش از هیچ علم و دانشی برخوردار نیست، قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾؛ «و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید؛ و برای شما، گوش و چشم و عقل قرار داد، تا شکر به جا آورید!»<sup>۱</sup>

استاد شهید مطهری در این زمینه می‌نویسد: «انسان تنها موجودی است که از خودش تفکیک‌پذیر است، یعنی هنگام تولد، انسان بودنش را بالفعل ندارد، بلکه انسان بودنش را بالقوه داراست و باید خود آن را تحصیل نماید و این امر میسر نیست مگر با تعلیم و تربیت»<sup>۲</sup>.

اهمیت تعلیم و تربیت در اسلام به حدی است که قرآن کریم بیش از هر عنوانی خدای متعال را با عنوان «رَبِّ» و صدها مرتبه با وصف عالم و علیم ذکر کرده است، از جمله ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾؛ «پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده، سپس هدایت کرده است»<sup>۳</sup>.

قرآن کریم، این کتاب سراسر تربیت، نه تنها مهم‌ترین وسیله تکامل انسان را، پیمودن مسیر علم، تفکر، تعقل می‌داند، بلکه فلسفه وجودی ادیان الهی و رسالت انبیای الهی را تعلیم و تربیت معرفی کرده است: ﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾؛ «همان‌گونه که (برای هدایت شما) پیامبری از خودتان در میان شما

۱. نحل، آیه ۷۸.

۲. شهید مطهری، انسان کامل، ص ۴۹.

۳. طه، آیه ۵۰.

فرستادیم؛ تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را پاکیزه سازد و به شما کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه را نمی دانستید به شما یاد دهد.<sup>۱</sup>

همچنین در آیات ۳۰ و ۳۱ سوره بقره، حضرت آدم را از پرتو تعلیم و تربیت حق، مسجود ملائکه می خواند:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ \* وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...﴾؛ «و (به یاد آور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان فرمود: «من بر روی زمین، جانشینی [= نماینده‌ای] قرار خواهم داد. فرشتگان گفتند: «(پروردگارا) آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟! حال آنکه ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم، و تو را تقدیس می کنیم (و برای جانشینی شایسته تریم)». فرمود: «من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید.» سپس تمام علم اسماء [= علم اسرار آفرینش و نام‌گذاری موجودات] را به آدم آموخت.»

در روایات اسلامی نیز از تعلیم و تربیت سخن بسیار به میان آمده است، به عنوان نمونه پیامبر گرامی به علی می فرماید: «لَإِنَّ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَّكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ؛ اینکه خداوند یک نفر را به دست تو هدایت کند برایت از آنچه خورشید بر آن طلوع می کند بهتر است».<sup>۲</sup>

آیین مقدس اسلام، تعلیم و تربیت را حق واجب کودک و فرزند بر پدر شمرده است؛ امام سجاد برای انجام این مسئولیت خطیر از خداوند استمداد می کند: «وَأَعِنِّي عَلَى تَرْبِيَتِهِمْ وَتَأْدِيبِهِمْ وَبِرِّهِمْ؛ پروردگارا! مرا برای تربیت و تأدیب و نیکی به فرزندانم یاری نما!».<sup>۳</sup>

۱. بقره، آیه ۱۵۱.

۲. سفینه البحار، ج ۲، ص ۷۰۰.

۳. صحیفه سجادیه، ترجمه جواد فاضل، ص ۸۹.

«تعلیم» مقدم است یا «تربیت»؟<sup>۱</sup>

در آیه ۱۲۹ سوره بقره می‌خوانیم: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ...»؛ «پروردگارا! پیامبری در میان آن‌ها از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند! زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار، قادری)».

از این آیه فهمیده می‌شود که پیامبران می‌آیند تا هم معلم و آموزگار بشر باشند و هم مربی آن‌ها، زیرا چنان‌که می‌دانیم: «جهانی به این وسعت با آن همه کھکشان‌ها و سحابی‌ها، اتم‌ها و ساختمان حیرت‌انگیز آن‌ها بی‌هدف آفریده نشده و حتماً هدف بزرگی از آفرینش آن در نظر بوده است. این را نیز می‌دانیم که خداوند از هر جهت بی‌نیاز است و وجودی است بی‌نهایت در بی‌نهایت، لذا هرگز نمی‌شود که هدف از آفرینش جهان به او بازگشت کند، پس هدف آفرینش چیزی است که به ما آفریده‌شدگان بازگشت می‌نماید و آن، تکامل وجود ماست».

و اکنون که هدف آفرینش، تکامل وجود ما شد، آیا ما برای رسیدن به این هدف احتیاج به هیچ‌گونه علم و دانشی نداریم، یا به‌عکس، به علوم بسیاری محتاجیم که در بیراهه‌ها سرگردان نشویم و بتوانیم از خرافات و انحرافات نجات یافته، راه سعادت خود را تشخیص دهیم؟

بدیهی است که علوم محدود بشر که آمیخته با هزاران نقطه ابهام است نمی‌تواند این نیازمندی را برطرف کند، لذا می‌بینیم امروز مکتب‌ها و مسلک‌ها و مرام‌های مختلف سیاسی و اقتصادی و... در دنیا به وجود آمده و هر کدام از آنان نویسندگان و گویندگان و دانشمندانی دارند اما کدام صحیح می‌گوید؟ معلوم نیست.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ذیل آیه ۱۲۹ سوره بقره.

از طرف دیگر، در آنچه به طور مسلم می‌دانیم، دچار اشتباه و خطا می‌شویم، لذا غیر از مسائل بدیهی کمتر مسأله‌ای است که دانشمندان در آن اختلاف نظر نداشته باشند.

بنابراین، با آن معلومات کم و مجهولات زیاد و با اینکه ما در معلومات خود نیز دچار اشتباه و خطا می‌شویم آیا نیازمند به کسی نیستیم که دارای علوم بسیار و تشخیص صحیح و خالی از هرگونه اشتباه باشد تا هم آنچه نمی‌دانیم را به ما بیاموزد، هم اشتباهات و خطاهای ما را برطرف کند، و هم روی آنچه درست فهمیده‌ایم صحّه بگذارد تا آرامشی در ما به وجود آید؟

و آیا چنین کسی جز پیامبران که از طریق وحی با مبدأ جهان آفرینش ارتباط دارند شخص دیگری می‌تواند باشد؟ این از نظر تعلیم.

باز همه می‌دانیم که نیمی از شخصیت ما را علم و نیمی را غرایز تشکیل می‌دهد، لذا در پرورش وجود خود به علم محتاجیم و مقدار بیشتری به تعدیل غرایز، بلکه مشکل اساسی در تربیت، همان کنترل غرایز است، به این معنی که علاوه بر راهنمایی عقل، و درک عوامل سعادت و فضیلت، می‌بایست غرایز و امیال را آن‌چنان پرورش دهیم که با ندای عقل و وجدان هماهنگ شود.

و از جانب دیگر، یک مربی خوب علاوه بر آشنایی کامل با خوبی‌ها و بدی‌ها و اطلاع دقیق از اسرار وجود انسان می‌بایست خود شخصاً فردی کامل از نظر اخلاق و عمل باشد، زیرا یک اصل روانی (اصل محاکات) به ما می‌گوید: انسان کششی در وجود خود در همرنگ شدن با دیگران می‌یابد.

این احساس در برابر افرادی که انسان به آن‌ها ایمان دارد خیلی نیرومند و قوی‌تر است، بنابراین مسلم می‌شود که مربی باید خود یک فرد کامل باشد و باید مورد اطمینان و علاقه نیز باشد تا افرادی که می‌خواهند در سایه او تربیت شوند براساس اصل «محاکات» به زودی تحت تأثیر او قرار بگیرند و این امکان

ندارد جز اینکه از ناحیه یک مبدأ مطمئن و غیرقابل تردید، کامل بودن او امضا شده باشد.

آیا چنین کسی جز «پیامبر معصوم» که از طرف خدای جهان به عنوان مربی و راهنما تعیین شده و علاوه بر علم سرشار، از هرگونه گناه و انحراف و خطا مصونیت دارد می تواند باشد؟ نه...

طبق این گفته، مطلب دیگری نیز روشن می شود، که پیامبر نیز باید از جنس خود ما باشد، زیرا در غیر این صورت اصل «محاکات» اثری نخواهد داشت، یعنی جنبه تربیت خنثی می شود و فقط جنبه تذکر و تعلیم آن باقی خواهد ماند.<sup>۱</sup> این است که ابراهیم پیامبر بزرگ خدا از پروردگار قادر و حکیم درخواست می کند که پیامبری از جانب خویش در میان نوادگانش مبعوث نماید تا هم آنان را تعلیم دهد و آیات الهی که طریق صحیح سعادت را نشان می دهد بر آنان بخواند و قرآن را به آنها یاد دهد، هم حکمت و تدبیر صحیح را بیاموزد و هم آنها را به طور کامل در سایه خویش پرورش دهد.

در آیه یاد شده، سه مرحله از مراحل تربیتی پیامبران ذکر شده است: مرحله اول: آشنا ساختن گوش ها با حقایق جدید (یتلو علیهم). مرحله دوم: آماده شدن افراد برای پذیرش تعلیمات جدی (یعلمهم). مرحله نهایی: تزکیه و تربیت (یزکیهم) که هدف اصلی را تشکیل می دهد و باقی همه به خاطر آن انجام می شود.

نکته دیگر اینکه مضمون این آیه در چهار مورد از قرآن مجید آمده است، ولی جالب توجه اینکه در سه مورد تربیت بر تعلیم مقدم افتاده، و تنها در یک مورد تعلیم بر تربیت، و گویا در موردی که تعلیم بر تربیت مقدم داشته شده اشاره به

۱. اقتباس از رهبران بزرگ، ص ۲۳-۳۴.

ترتیب طبیعی آن دو است، زیرا طبعاً باید تعلیم بر تربیت مقدم باشد، اما در سه مورد که تربیت بر تعلیم مقدم شده به خاطر اهمیت آن است، یعنی: هدف و نتیجه و مرحله‌نهایی همان تربیت است و باقی همه مقدمه می‌باشد.





## بخش اول: تعلیم

- علم

- عالم

- تعلیم

- چگونگی تبلیغ دین

- تعلّم



## فصل اول:

### علم

آیه ۱۹ سوره «رعد» مردم را به فراگیری	اهمیت مقام علم
علم دعوت می‌کند	اهمیت علم و عالم در روایات
مغروران به علم	مقام شهید برای کسی که در راه تحصیل
علم هدف نیست، وسیله است	علم از دنیا برود
آیا عالمان و جاهلان یکسان‌اند؟	«اخلاق»، زاینده علم است
«جهل» ریشه بدبختی	«تخصّص» از دیدگاه قرآن
جهاد با جهل و جهاد با دشمن	«علم»، پایه «ایمان»
علمی که علم نیست	«علم» معیار برتری انسان
علم حقیقی	علم و دانش، سبب شناسایی حق
	عقیده برخی از فلاسفه راجع به علم



## اهمیت مقام علم<sup>۱</sup>

یوسف در پایان کار خویش دوباره روی مسأله علم تعبیر خواب تکیه می‌کند و در کنار آن حکومت بزرگ و بی‌منازع، این علم به ظاهر ساده را قرار می‌دهد که بیانگر تأکید هرچه بیشتر، بر اهمیت و تأثیر علم و دانش است، هرچند علم و دانش ساده‌ای باشد، و می‌گوید: ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ﴾.

## اهمیت علم و عالم در روایات<sup>۲</sup>

برخلاف آنچه بی‌خبران می‌پندارند و مذهب را عامل تخدیر می‌شمرند، مهم‌ترین دعوت انبیا به سوی علم و دانش بوده است و بیگانگی خود را با جهل در همه جا اعلام کرده‌اند. علاوه بر آیات قرآن که از هر فرصتی برای بیان این حقیقت استفاده می‌کند، تعبیراتی در روایات اسلام دیده می‌شود که بالاتر از آن درباره اهمیت علم تصوّر نمی‌شود.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام می‌خوانیم: «لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ إِلَّا لِرَجُلَيْنِ عَالِمٍ مُطَاعٍ أَوْ مُسْتَمَعٍ وَاعٍ؛ زندگی جز برای دو کس فایده ندارد: دانشمندی که نظرات او اجرا شود، و دانش‌طلبانی که گوش به سخن دانشمندی دهند».<sup>۳</sup>

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ذیل آیات ۹۹-۱۰۱ سوره یوسف.

۲. همان، ج ۱۹، ذیل آیات ۸-۹ سوره زمر.

۳. کافی، ج ۱، باب صفة العلم وفضله، ح ۷.

در حدیث دیگری از امام صادق می‌خوانیم:

«إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ وَذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورِثُوا دِرْهَمًا وَلَا دِينَارًا وَإِنَّمَا أُورِثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَقَدْ أَخَذَ حِطًّا وَافِرًا فَانظُرُوا عَلِمَكُمْ هَذَا عَمَّن تَأْخُذُونَهُ فَإِنَّ فِيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عُدُولًا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِبِينَ وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ؛ دانشمندان وارثان پیامبران‌اند، چراکه پیامبران درهم و دیناری از خود به یادگار نگذاشتند، بلکه علوم و احادیثی از آن‌ها به یادگار ماند. هرکس بهره‌ای از آن داشته باشد بهره‌فراوانی از میراث پیامبران دارد. امام سپس می‌افزاید: بنگرید علم خود را از چه کسی می‌گیرید (از علمای واقعی، یا عالم‌نماها؟) بدانید در میان ما اهل‌بیت در هر عصری افراد عادل و مورد اعتمادی هستند که تحریف غلوکنندگان، و ادعاهای بی‌اساس منحرفان، و توجیهاات جاهلان را از این آیین پاک نفی می‌کنند».<sup>۱</sup>

نکته: علم در آیات قرآن به معنی دانستن یک مشت اصطلاحات یا روابط مادی میان اشیا و به اصطلاح «علوم رسمی» نیست؛ بلکه منظور از آن، معرفت و آگاهی خاصی است که انسان را به «قنوت» یعنی اطاعت پروردگار، و ترس از دادگاه او و امید به رحمت خدا دعوت می‌کند، این است حقیقت علم، و علوم رسمی نیز اگر در خدمت چنین معرفتی باشد علم است و اگر مایه غرور و غفلت و ظلم و فساد در ارض شود و از آن «کیفیت و حالی» حاصل نگردد «قیل و قالی» بیش نیست.<sup>۲</sup>

### مقام شهید برای کسی که در راه تحصیل علم از دنیا برود<sup>۳</sup>

از پیامبر گرامی اسلام نقل شده است: «إِذَا جَاءَ الْمَوْتُ طَالِبَ الْعِلْمِ وَهُوَ عَلَى

۱. کافی، ج ۱، باب صفة العلم وفضله، ح ۲.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ذیل آیات ۸-۹ سوره زمر.

۳. همان، ج ۲۱، ذیل آیات ۴-۷ سوره محمد.

هَذَا الْحَالِ مَاتَ شَهِيدًا؛ کسی که در طریق تحصیل علم از دنیا برود شهید از دنیا رفته است».<sup>۱</sup>

امیرمؤمنان علی می فرماید: «مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلِيٌّ فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلِيٌّ مَعْرِفَةَ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيدًا؛ کسی که در بستر از دنیا رود اما معرفت حق پروردگار و معرفت واقعی پیامبر او و اهل بیتش را داشته باشد شهید از دنیا رفته است».<sup>۲</sup>

### «اخلاق»، زاینده علم است<sup>۳</sup>

براساس آیه دوم سوره جمعه: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...» معلوم می شود که پیامبر آمده است تا انسان‌ها را هم در زمینه علم و دانش، و هم اخلاق و عمل، پرورش دهد، تا به وسیله این دو بال، در اوج آسمان سعادت پرواز کنند و مسیر الی الله را پیش گیرند و به مقام قرب او نائل شوند. این تعبیر ضمن اینکه نشان می دهد این دو امر در یکدیگر تأثیر متقابل دارند (اخلاق زاینده علم است همان‌گونه که علم زاینده اخلاق است) اصالت تربیت را مشخص می سازد، البته منظور، علوم حقیقی است نه اصطلاحی در لباس علم.

### «تخصّص» از دیدگاه قرآن<sup>۴</sup>

در آیه چهل و سوم سوره نحل می خوانیم: «... فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ «اگر نمی دانید، از آگاهان پرسید». این آیه بیانگر یک اصل اساسی

۱. سفینه البحار، ج ۱، ماده «شهد».

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰ (آخر خطبه).

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ذیل آیه ۲ سوره جمعه.

۴. همان، ج ۱۱، ذیل آیه ۳ سوره نحل.

اسلامی در تمام زمینه‌های زندگی مادی و معنوی است و به همه مسلمانان تأکید می‌کند که آنچه را نمی‌دانند از اهل اطلاعش بپرسند و در مسائلی که آگاهی ندارند دخالت نکنند.

بنابراین، قرآن نه تنها «مسأله تخصص» را در زمینه مسائل اسلامی و دینی به رسمیت شناخته، بلکه در همه زمینه‌ها مورد قبول و تأکید قرار داده است و روی این حساب بر همه مسلمانان لازم است که در هر عصر و زمان، افراد آگاه و صاحب نظر در همه زمینه‌ها داشته باشند که اگر کسانی مسائلی را نمی‌دانند به آن‌ها مراجعه کنند.

ولی ذکر این نکته نیز لازم است که باید به متخصصان و صاحب نظرانی مراجعه کرد که صداقت و درستی و بی نظری آن‌ها ثابت و محقق است. آیا ما هرگز به یک طیب آگاه و متخصص در رشته خود که از صداقت و دستکاری‌اش در همان کار خود، مطمئن نیستیم مراجعه می‌کنیم؟ لذا در مباحث مربوط به تقلید و مرجعیت، صفت عدالت را در کنار اجتهاد و یا اعلمیت قرار داده‌اند، یعنی مرجع تقلید هم باید عالم و آگاه به مسائل اسلامی باشد و هم باتقوا و پرهیزکار.

### «علم»، پایه «ایمان»<sup>۱</sup>

خداوند در آیه پنجاه و ششم سوره روم می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ...﴾؛ «ولی

کسانی که علم و ایمان به آن‌ها داده شده می‌گویند: شما به فرمان خدا تا روز قیامت (در عالم برزخ) درنگ کردید...».

مقدم داشتن «علم» بر «ایمان» به این دلیل است که علم پایه ایمان است. اینکه

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ذیل آیه ۵۶ سوره روم.



منظور از ﴿الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ﴾ چه کسانی هستند، بعضی از مفسران آن را به فرشتگان الهی، که هم دارای علم‌اند و هم ایمان، اشاره دانسته‌اند، و جمعی دیگر به مؤمنان آگاه، و معنی دوم ظاهرتر است. همچنین اینکه در بعضی از روایات، به فرزندان امیرمؤمنان علی و ائمه طاهرین تفسیر شده، از قبیل بیان مصداق‌های روشن است و معنی گسترده‌ای را محدود نمی‌کند.

### «علم» معیار برتری انسان<sup>۱</sup>

در آیه پانزدهم سوره نمل چنین آمده است: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ «و ما به داود و سلیمان، دانشی عظیم دادیم؛ و آنان گفتند: «ستایش مخصوص خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید».

گرچه بسیاری از مفسران در اینجا خود را به زحمت انداخته‌اند که ببینند این کدام علم بوده که در اینجا به صورت سر بسته بیان شده و خداوند به داود و سلیمان عطا فرموده، بعضی آن را به قرینه آیات دیگر علم قضاوت و داوری دانسته‌اند ﴿وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَضَّلَ الْخِطَابَ﴾؛ «(هم) دانش به او دادیم و (هم) داوری عادلانه»؛<sup>۲</sup> ﴿وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا﴾؛ «ما به هر یک از آنان (شایستگی) داوری، و علم فراوانی دادیم».<sup>۳</sup> بعضی نیز به قرینه آیات مورد بحث که از منطق طیر (گفتار پرندگان) سخن می‌گوید، این علم را علم گفت‌وگو با پرندگان دانسته‌اند، و بعضی دیگر به قرینه آیاتی که از علم بافتن زره و مانند آن سخن می‌گوید، خصوص این علم را مورد توجه قرار داده‌اند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ذیل آیه ۱۵ سوره نمل.

۲. ص، آیه ۲۰.

۳. انبیاء، آیه ۷۹.

ولی روشن است که «علم» در اینجا معنی گسترده و وسیعی دارد که علم توحید و اعتقادات مذهبی و قوانین دینی، و همچنین علم قضاوت، و تمام علوم را که برای تشکیل چنان حکومت وسیع و نیرومندی لازم بوده است دربر می‌گیرد، زیرا تأسیس یک حکومت الهی براساس عدل و داد، حکومتی آباد و آزاد، بدون بهره‌گیری از یک علم سرشار امکان‌پذیر نیست، بنابراین، قرآن مقام علم را در جامعه انسانی و در تشکیل حکومت، نخستین سنگ زیربنا دانسته و به دنبال این جمله از زبان داود و سلیمان چنین نقل می‌کند:

«و آن‌ها گفتند: حمد و ستایش از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید».

### علم و دانش، سبب شناسایی حق<sup>۱</sup>

در جریان داستان حضرت موسی بن عمران هنگامی که «سحره» معجزه حضرت موسی یعنی تبدیل شدن عصای آن حضرت به اژدها را با چشمان خویش مشاهده کردند: ﴿فَأُتِي السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ﴾ آن چنان تحت تأثیر جاذبه معجزه موسی قرار گرفتند که گویی بی‌اختیار بر زمین افتاده و سجده کردند و همراه با این عمل که دلیل روشن ایمان آن‌ها بود با زبان نیز گفتند: ما به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم ﴿قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ و برای اینکه جای هیچ ابهام و تردیدی باقی نماند و فرعون نتواند این سخن را تفسیر دیگری کند، اضافه کردند: «به پروردگار موسی و هارون»؛ ﴿رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ﴾.

و این نشان می‌دهد که برنامه افکندن عصا و گفت‌گو با ساحران را هر چند موسی انجام داد اما برادرش هارون در کنار او ایستاده و آماده هرگونه پشتیبانی از برادر بود.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ذیل آیه ۴۶ سوره شعراء.

این دگرگونی عجیب که در روحیه ساحران پیدا شد و آن‌ها در یک لحظه کوتاه از ظلمت مطلق به روشنایی خیره‌کننده‌ای گام نهادند و به تمام منافی که از فرعون انتظار داشتند پشت پا زدند، و از این هم عجیب‌تر، جان خود را نیز به خطر افکندند، همه به خاطر این بود که آن‌ها علم و دانشی داشتند و در پرتو آن توانستند حق را از باطل بشناسند و دست به دامن حق زنند.

آیه ۱۹ سوره رعد، مردم را به فراگیری علم دعوت می‌کند:<sup>۱</sup>  
 ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾؛  
 «پس، آیا کسی که می‌داند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده حق است، همانند کسی است که نابیناست؟! تنها خردمندان متذکر می‌شوند».

چه تعبیر جالبی؟ نمی‌گوید: آیا کسی که می‌داند این قرآن بر حق است مانند کسی است که نمی‌داند؟! بلکه می‌گوید: آیا کسی که این را می‌داند همانند اعمی است؟ این تعبیر اشاره لطیفی است به اینکه ندانستن این واقعیت به هیچ وجه امکان‌پذیر نیست، مگر اینکه چشم دل انسان به کلی از کار افتاده باشد، وگرنه چگونه ممکن است دارنده چشم بینا و سالم، چهره آفتاب را نبیند؟ که عظمت این قرآن درست همانند نور آفتاب است. ولذا در پایان آیه اضافه می‌کند: «تنها کسانی متذکر می‌شوند که اولوا الالباب و صاحبان مغز و اندیشه‌اند»؛ ﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾.

«الباب» جمع «لب» به معنی «مغز» هر چیز است، بنابراین نقطه مقابل «اولوا الالباب» افراد بی مغز و پوک و میان تهی و بی محتوا هستند.

این آیه به گفته بعضی از مفسران بزرگ، با تأکید هرچه بیشتر، مردم را به فراگیری علم و مبارزه با جهل دعوت می‌کند، چراکه افراد فاقد علم را نابینا و اعمی شمرده است.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ذیل آیه ۱۹ سوره رعد.

### آیا عالمان و جاهلان یکسان‌اند؟<sup>۱</sup>

در آیه نهم سوره زمر چنین آمده است: ﴿... قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾؛ «بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسان‌اند؟ تنها خردمندان متذکر می‌شوند».

گرچه سؤال فوق سؤالی است وسیع و گسترده، و مقایسه‌ای است آشکار میان آگاهان و ناآگاهان، و عالمان و جاهلان، ولی با توجه به اینکه قبل از ذکر این سؤال، سؤال دیگری در مورد نابرابری مشرکان با مؤمنان شب‌زنده‌دار مطرح شده، سؤال دوم بیشتر به همین مسأله اشاره می‌کند، یعنی آیا کسانی که می‌دانند آن مشرکان لجوج و کوردل با این مؤمنان پاک و روشن ضمیر و مخلص نابرابرند با کسانی که از این واقعیت روشن آگاه نیستند مساوی‌اند؟

به هر حال، این جمله که با استفهام انکاری شروع شده و جزء شعارهای اساسی اسلام است، عظمت مقام علم و عالمان را در برابر جاهلان روشن می‌سازد و از آنجا که این نابرابری به صورت مطلق ذکر شده، معلوم می‌شود که این دو گروه نه در پیشگاه خدا یکسان‌اند، و نه در نظر خلق آگاه، نه در دنیا در یک صف قرار دارند، و نه در آخرت، نه در ظاهر یکسان‌اند و نه در باطن.

### «جهل» ریشه بدبختی<sup>۲</sup>

خداوند در آیه بیست و سوم سوره احقاف می‌فرماید: ﴿قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ﴾؛ «گفت: «علم (آن) تنها نزد خداست (و او می‌داند چه زمانی شما را مجازات کند)؛ من

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ذیل آیه ۹ سوره زمر.

۲. همان، ج ۲۱، ذیل آیه ۲۳ سوره احقاف.

آنچه را به آن فرستاده شده‌ام به شما ابلاغ می‌کنم، (وظیفه من همین است!) ولی شما را گروهی می‌بینم که پیوسته در نادانی هستید!». قوم سرکش و لجوج هود در پاسخ به آن حضرت که آن‌ها را به عبادت خدای یگانه دعوت کرده بود و از عذاب دردناک و بزرگ ترسانده بود، گفتند: اگر راست می‌گویی عذابی را که به ما وعده می‌دهی بیاور: «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» ولی هود در پاسخ این تقاضای نابخردانه چنین گفت: علم و آگاهی تنها نزد خداوند است. اوست که می‌داند در چه زمان و با چه شرایطی عذاب استیصال نازل می‌شود؟ نه به تقاضای شما مربوط است و نه به میل و اراده من،

باید هدف که تمام حجت است حاصل شود، چرا که حکمت خدا چنین اقتضای می‌کند. سپس افزود: «وظیفه اصلی من این است که آنچه را به آن فرستاده شدم به شما ابلاغ کنم» مسئولیت اصلی من همین است، اما تصمیم‌گیری در مورد اطاعت پروردگار با شماست و اراده و مشیت عذاب نیز با خداست. «ولی من شما را گروهی می‌بینم که پیوسته بر جهل و نادانی اصرار دارید».

ریشه بدبختی شما نیز همین جهل است، جهلی توأم با لجاجت و کبر و غرور که به شما اجازه مطالعه دعوت فرستادگان خدا را نمی‌دهد، جهلی که شما را وادار به اصرار بر نزول عذاب الهی و نابودی تان می‌کند، اگر مختصری آگاهی داشتید حداقل احتمال می‌دادید که در برابر تمام احتمالات نفی، یک احتمال اثبات نیز باشد که اگر صورت پذیرد چیزی از شما باقی نخواهد ماند.

### جهاد با جهل و جهاد با دشمن<sup>۱</sup>

آیه ۱۲۲ سوره توبه که می‌فرماید: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ

۱. تفسیر نمونه، ج ۸، ذیل آیه ۱۲۲ سوره توبه.

فِرْقَةً مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ؛ «و شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند؛ چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند (تا طایفه‌ای در مدینه بماند)، که در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند و خودداری کنند!». این آیه که با آیات گذشته در زمینه جهاد پیوند دارد، به واقعیتی اشاره می‌کند که برای مسلمانان جنبه حیاتی دارد و آن اینکه: گرچه جهاد بسیار پراهمیت است و تخلف از آن ننگ و گناه، ولی در مواردی که ضرورتی ایجاب نمی‌کند که همه مؤمنان در میدان جهاد شرکت کنند، به ویژه در مواقعی که پیامبر شخصاً در مدینه باقی مانده «نباید همه به جهاد بروند بلکه لازم است هر جمعیتی از مسلمانان به دو گروه تقسیم شوند، گروهی فریضه جهاد را انجام دهند و گروه دیگری در مدینه بمانند و معارف و احکام اسلام را بیاموزند».

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

**یک:** آنچه در تفسیر آیه گفته شد علاوه بر اینکه با شأن نزول معروف آن سازگار است، با ظاهر جمله‌های آیه نیز از هر تفسیر دیگر موافق‌تر است، تنها نکته‌ای که در آن است، این است که باید جمله «لتبقى طائفة» بعد از «من كل فرقة طائفة» در تقدیر گرفته شود، یعنی از هر فرقه‌ای گروهی بروند و گروه دیگری بمانند، البته این موضوع با توجه به قرائن موجود در آیه مشکلی ایجاد نخواهد کرد.

ولی بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که در آیه هیچ‌گونه تقدیری وجود ندارد و منظور این است که گروهی از مسلمانان به عنوان واجب کفایی به میدان بروند و در صحنه جهاد با تعلیمات اسلام آشنا شوند، و پیروزی مسلمانان را بر دشمنان که نمونه‌ای از آثار عظمت و حقانیت این آیین است با چشم خود ببینند

و هنگام بازگشت، به دوستان خود گوشزد کنند.<sup>۱</sup> احتمال سومی که بعضی دیگر از مفسران داده‌اند این است که آیه حکم مستقلی را جدا از مباحث جهاد بیان می‌کند و آن اینکه مسلمانان وظیفه دارند به‌عنوان یک واجب کفایی از هر قوم و جمعیتی از آن‌ها عده‌ای برخیزند و برای فراگرفتن معارف و تعلیمات اسلام به مراکز بزرگ اسلامی بروند و پس از فراگرفتن علوم، به شهر و دیار خود بازگردند و به تعلیم دیگران پردازند.<sup>۲</sup> ولی همان‌گونه که گفتیم، تفسیر اول به مفهوم آیه نزدیک‌تر است، هرچند اراده همه این معانی هم چندان بعید نیست.

**دو:** بعضی چنین تصور کرده‌اند که میان آیه و آیات سابق نوعی منافات دیده می‌شود، زیرا در آیات گذشته به همه دستور شرکت در میدان جهاد داده شده و تخلف‌کنندگان به شدت مورد سرزنش قرار گرفته‌اند، ولی در آیه مورد بحث، دستور می‌دهد که همه نباید به سوی میدان جهاد حرکت کنند.

اما روشن است که این دو دستور با توجه به شرایط مختلف صادر شده، مثلاً در مورد جنگ تبوک و روبه‌رو شدن با ارتش نیرومند امپراطوری روم، چاره‌ای جز این نبود که همه مسلمانان آماده جهاد شوند، ولی در مورد مقابله با گروه‌های کوچک‌تر، ضرورتی ندارد که همه مسلمانان حرکت کنند، به‌ویژه در مواردی که خود پیامبر در مدینه می‌ماند، نباید مدینه را خالی نمایند و خطرات احتمالی آن را نادیده بگیرند و از فراگیری معارف و احکام اسلام غافل بمانند. بنابراین هیچ‌گونه نسخی در آیات فوق وجود ندارد و اینکه بعضی چنین تصور کرده‌اند اشتباه است.

۱. این تفسیر را طبری طبق نقل قرطبی در تفسیرش انتخاب کرده، و جمعی از مفسران نیز به عنوان احتمال آن را ذیل آیه آورده‌اند.

۲. این تفسیر با شأن نزولی که مرحوم شیخ طوسی در تبیان آورده است سازگار می‌باشد.

سه: شکی نیست که منظور از «تفقه» در دین، فراگیری همهٔ معارف و احکام اسلام، اعم از اصول و فروع است، زیرا در مفهوم تفقه، همهٔ این امور جمع است، بنابراین آیهٔ فوق دلیل روشنی است بر اینکه همواره گروهی از مسلمانان به عنوان انجام یک واجب کفایی باید به تحصیل علم و دانش در زمینهٔ تمام مسائل اسلامی بپردازند و پس از فراغت از تحصیل برای تبلیغ احکام اسلام به نقاط مختلف، به ویژه به قوم و جمعیت خود بازگردند و آن‌ها را با مسائل اسلامی آشنا سازند.

بنابراین، آیهٔ فوق دلیل روشنی است بر وجوب تعلیم و تعلم در مسائل اسلامی، و به تعبیر دیگر: هم تحصیل را واجب می‌کند و هم یاد دادن را، و اگر دنیای امروز به تعلیمات اجباری افتخار می‌کند، قرآن در چهارده قرن پیش، علاوه بر آن این وظیفه را بر معلمین نیز واجب کرده است.

**چهار:** گروهی از علمای اسلامی به آیهٔ فوق برای مسألهٔ جواز تقلید استدلال کرده‌اند، زیرا فراگیری تعلیمات اسلامی و رساندن آن به دیگران در مسائل فروع دین و لزوم پیروی شنوندگان از آن‌ها همان تقلید است.

البته همان‌گونه که گفتیم، آیهٔ فوق، تنها دربارهٔ فروع دین بحث نمی‌کند و مسائل اصول را نیز شامل می‌شود، ولی به هر حال فروع دین را نیز دربر دارد.

تنها اشکالی که در اینجا به نظر می‌رسد این است که آن روز سخنی از اجتهاد و تقلید در میان نبود و کسانی که مسائل اسلامی را فرامی‌گرفتند و به دیگران می‌رساندند، حکم مسأله‌گوهای زمان ما را داشتند، نه حکم مجتهدان را، یعنی مسأله را از پیامبر گرفته و عیناً بدون هیچ‌گونه اظهارنظری برای دیگران نقل می‌کردند. ولی با توجه به اینکه اجتهاد و تقلید، مفهوم وسیعی دارد، می‌توان اشکال فوق را پاسخ داد.



توضیح: شکی نیست که علم فقه با وسعتی که امروز دارد در آن زمان وجود نداشت و مسلمانان به راحتی مسائل را از پیامبر می‌آموختند، با این حال چنان نبوده که همه بزرگان اسلام در حکم مسأله‌گویان زمان ما باشند، زیرا بسیاری از آن‌ها برای قضاوت و یا امارت به نقاط دیگر می‌رفتند و طبعاً مسائلی پیش می‌آمد که عین آن را از پیامبر نشنیده بودند، ولی در عموماً و اطلاقات آیات قرآن مجید، وجود داشت. به یقین آن‌ها با تطبیق کلیات بر جزئیات، و به اصطلاح علمی «ردّ فروع بر اصول» و «ردّ اصول بر فروع»، احکام آن‌ها را درک می‌کردند و این یک نوع اجتهاد ساده بوده است.

بدون شک این کار و امثال آن در زمان پیامبر بوده و به همین دلیل ریشه اصلی اجتهاد در میان صحابه و یاران او وجود داشت، هرچند همه یاران و اصحاب در این حد نبودند.

و از آنجا که آیه فوق مفهومی عام دارد، هم قبول گفتار مسأله‌گویان را شامل می‌شود و هم قبول قول مجتهدان را، و به این صورت با عموم آیه می‌توان بر جواز تقلید استدلال کرد.

**پنج:** مسأله مهم دیگری که از آیه می‌توان استفاده کرد، احترام و اهمیت خاصی است که اسلام برای «تعلیم» و «تعلم» قائل شده است، تا آنجا که مسلمانان را ملزم می‌سازد که همه در میدان جنگ شرکت نکنند، بلکه گروهی بمانند و معارف اسلامی را بیاموزند. یعنی جهاد با جهل همانند جهاد با دشمن بر آن‌ها واجب است و اهمیت یکی کمتر از دیگری نیست، بلکه تا مسلمانان در جهاد با جهل، پیروز نشوند در جهاد با دشمن پیروز نخواهند شد، زیرا یک ملت جاهل همواره محکوم به شکست است.

یکی از مفسران معاصر در ذیل این آیه مطلب جالبی دارد، او می‌گوید: من در «طرابلس» مشغول تحصیل علم بودم. روزی فرماندار آنجا که خود از معارف

اسلامی اطلاعات قابل ملاحظه‌ای داشت، به من گفت: چرا دولت، علما و طلاب علوم دینی را از خدمت سربازی معاف می‌کند، در حالی که این خدمت مقدس، شرعاً بر همه واجب است و طلاب علوم دینی از همه مردم به انجام این فریضه دینی شایسته‌ترند، آیا این کار اشتباه نیست؟

من بدون مقدمه به فکر آیه فوق افتادم و گفتم: این کار ریشه‌ای در قرآن مجید دارد آنجا که می‌گوید: گروهی جهاد کنند و گروهی به تحصیل علم پردازند. او بسیار از این جواب لذت برد، به خصوص که از یک فرد مبتدی مانند من که در آن روز تازه مشغول به تحصیل شده بودم صادر شده بود.<sup>۱</sup>

### عقیده برخی از فلاسفه درباره علم<sup>۲</sup>

جمعی از فلاسفه معتقدند که اندیشه و مطالعه و تفکر، علم و دانش ایجاد نمی‌کند، بلکه روح انسانی را برای پذیرش صور معقولات آماده می‌سازد و هنگامی که روح انسانی آماده پذیرش شد فیض علم از خالق متعال و واهب‌الصور بر روح انسان پاشیده می‌شود، بنابراین انسان باید در این راه جهاد کند ولی هدایت به دست خداست؛ حدیثی نیز که می‌گوید: «علم به کثرت تعلیم و تعلم نیست بلکه نوری است که خداوند به قلب هر کس بخواهد و شایسته بدانند می‌افکند» ممکن است اشاره به همین معنی باشد.

### علمی که علم نیست<sup>۳</sup>

در آیه سی‌ام سوره نجم می‌خوانیم: «ذَلِكَ مَبْلُغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ

۱. تفسیر المنار، ج ۱۱، ص ۷۸.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ذیل آیات ۶۷ - ۶۹ سوره عنکبوت.

۳. همان، ج ۲۲، ذیل آیه ۳۰، سوره نجم.

ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى؛ «این آخرین حدّ آگاهی آن‌هاست، پروردگار تو کسانی را که از راه او گمراه شده‌اند بهتر می‌شناسد و (همچنین) هدایت‌یافتگان را از همه بهتر می‌شناسد».

آری، اوج افکار آن‌ها به اینجا منتهی شده که افسانهٔ دختران خدا را دربارهٔ ملائکه طرح کنند و در ظلمات اوهام و خرافات دست و پا زنند، و این است آخرین نقطهٔ همت آن‌ها که خدا را به فراموشی بسپارند و به دنیا اقبال کنند و تمام شرف و حیثیت انسانی خود را با درهم و دیناری معاوضه نمایند.

جملهٔ ﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾ می‌تواند به خرافاتی همچون بت‌پرستی و فرشتگان را دختران خدا دانستن اشاره باشد، یعنی نهایت آگاهی این گروه همین موهومات است. یا اشاره به دنیاپرستی و اسارت آن‌ها در چنگال مادیات، یعنی نهایت فهم و شعورشان این است که به خواب و خور و عیش و نوش و متاع فانی و زودگذر و زرق و برق دنیا قناعت کرده‌اند.

در دعای معروفی که در اعمال ماه شعبان از پیغمبر اکرم نقل شده، می‌خوانیم: «وَلَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّنَا وَلَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا؛ خداوند! دنیا را بزرگ‌ترین مشغولیات فکری ما و نهایت علم و آگاهی ما قرار مده!»<sup>۱</sup>

قابل توجه اینکه در آیات فوق در عین اینکه برای دنیاپرستان علمی قائل شده آن‌ها را گمراه می‌شمرد، این دلیل بر آن است که از دیدگاه قرآن علمی که هدف نهایی آن تنها وصول به مادیات باشد و در ماورای آن هدفی و الاثر تعقیب نشود علم نیست، ضلالت و گمراهی است، و اتفاقاً تمام بدبختی‌هایی که در دنیای امروز وجود دارد، تمام جنگ‌ها و خون‌ریزی‌ها، ظلم‌ها و تجاوزها، فسادها و آلودگی‌ها، از همین علوم ضلالت‌آفرین سرچشمه می‌گیرد، از کسانی که مبلغ

۱. این دعا بدون اشاره به اینکه مربوط به اعمال ماه شعبان است در مجمع البیان و بعضی دیگر از تفاسیر، ذیل آیهٔ مورد بحث نیز آمده است.

و منتهای علمشان حیات دنیاست و وفق دیدشان از نیازهای حیوانی شان فراتر نمی‌رود.

آری، تا علم ابزاری برای اهداف والاتری نشود جهل است و تا سرچشمه نور ایمان و وسیله‌ای در مسیر آن نگردد ضلال است.

### علم هدف نیست، وسیله است<sup>۱</sup>

در آیه شصت و شش سوره کهف می‌خوانیم: «قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَني مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا؟» «موسی به او گفت: «آیا (اجازه می‌دهی) از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟».

از تعبیر «رشد» چنین استفاده می‌شود که علم هدف نیست، بلکه برای راه یافتن به مقصود و رسیدن به خیر و صلاح می‌باشد، چنین علمی ارزشمند است و باید از استاد آموخت و مایه افتخار است.

### مغروران به علم<sup>۲</sup>

خداوند در آیات مختلف سوره مؤمن، سرچشمه اصلی انحراف و بدبختی گروه کثیری از مردم را کبر و غرور معرفی می‌کند. تکبری که گاه از داشتن امکانات مالی، و یا کثرت نفرات و نیروی نظامی سرچشمه می‌گیرد و گاه از داشتن مختصر معلوماتی که آن را فراوان می‌پندارند. نمونه زنده آن را در عصر وزمان خود، و بعد از پیروزی‌های علمی و صنعتی در جوامع پیشرفته مادی با چشم می‌بینیم، زیرا می‌دانیم که یکی از عوامل مؤثر در نفی مذهب و روی آوردن به مکتب‌های الحادی، همین غرور علمی است که در قرون اخیر برای جمعی از دانشمندان علوم طبیعی پیدا شده است. آن‌ها با کشف اسراری از طبیعت و دست

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ذیل آیه ۶۶ سوره کهف.

۲. همان، ج ۲۰، ذیل آیات ۸۲-۸۵ سوره غافر.

یافتن به روزه‌هایی از علم، آن‌چنان مست و مغرور شدند که تصور کردند چیزی در این عالم جز آنچه آن‌ها می‌دانند وجود ندارد و چون خدا را در آزمایشگاه‌های خود حاضر ندیدند راه انکار پیش گرفتند.

این غرور علمی به قدری گسترش پیدا کرد که اصلاً مذهب و وحی انبیا را زاییده جهل یا ترس بشر پنداشتند و گفتند: با فرا رسیدن دوران شکوفایی علم، دیگر نیازی به این مسائل نیست!

حتی گاه پا را از این فراتر نهادند و دوران زندگی بشر را از نظر فکر به چهار دوران تقسیم کردند:

یک: دوران افسانه‌ها

دو: دوران مذهب

سه: دوران فلسفه

چهار: دوران علم

(که منظورشان علوم طبیعی و تجربی بود).

البته مذاهبی که در محیط فعالیت این گروه از دانشمندان وجود داشت به دلیل آکنده بودن از خرافات بسیار، به این هدف باطل نیز کمک کرد (منظور، عمدتاً خرافات ارباب کلیساست) و به این شکل به گمان خود برای همیشه مذهب و تعلیمات انبیا را از صحنه زندگی بشر بیرون ساختند.

ولی خوشبختانه این مستی و غرور دیری نپایید و عوامل دیگری دست به دست هم داد و بر این پندارهای بی‌اساس خط بطلان کشید و به مصداق آیات فوق «هنگامی که به علوم خود مغرور شدند یأس الهی دامانشان را گرفت و فریادهایشان به جایی نرسید».

از یک سو جنگ‌های جهانی اول و دوم نشان داد که پیشرفت‌های علمی و صنعتی بشر نه تنها او را خوشبخت نکرده، بلکه او را از هر زمانی به لبه پرتگاه

نزدیک‌تر ساخته است.

از سوی دیگر، بروز انواع مفسد اخلاقی و اجتماعی، و بروز انواع نابسامانی‌ها، قتل‌ها و کشتارها و بیماری‌های روانی و انواع تجاوزهای مالی و ناموسی، نشان داد که علوم انسانی هرگز نتوانسته است به تنهایی جلوی نابسامانی‌ها را بگیرد، بلکه بدآموزی‌هایی که معمولاً از آن جدا نیست گاهی بر دامنه آن افزوده است.

از سوی سوم، معماهای فراوانی که در علوم پیدا شد و انسان خود را از حل آن عاجز دید، و دنیا‌های وسیعی که در برابر دیدگان او خودنمایی کرد (چه عوالم بسیار بزرگ و چه فوق‌العاده کوچک) و خود را از شناخت آن ناتوان مشاهده کرد، سبب شد که بار دیگر دست به دامان تعلیمات انبیا بزند و گروه عظیمی دوباره به سایه وحی بازگردند و درمان این بیماری‌های جانکاه را در دستورات انبیا جستجو کنند. کلیساها رونق گرفت و تعلیمات مذهبی جزء برنامه زندگی بسیاری شد.

در این میان «اسلام» با تعلیمات ویژه و مترقی و جامع خود بروز و ظهور تازه‌ای یافت و حرکت‌ها به سوی شناخت اسلام اصیل شروع شد. امید است پیش از آنکه یأس الهی بار دیگر دامان گروهی از مردم این جهان را بگیرد این بیداری همگانی شود و آثار آن غرور محو و نابود گردد تا به خسران و زیان منتهی نشود.

همچنین از آیات آغازین سوره تکوین: ﴿... كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ \* ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ \* كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ...﴾ استفاده می‌شود که یکی از عوامل اصلی تفاخر و تکاثر و فخرفروشی، همان جهل و نادانی نسبت به پاداش و کیفر الهی و عدم ایمان به معاد است.

از این گذشته، جهل انسان به ضعف‌ها و آسیب‌پذیری‌هایش، و به آغاز

پیدایش و سرانجامش، از عوامل دیگر این کبر و غرور و تفاخر است، به همین دلیل قرآن مجید برای درهم شکستن این تفاخر و تکاثر، سرگذشت اقوام پیشین را در آیات مختلف بازگو می‌کند که چگونه اقوامی با داشتن امکانات و قدرت فراوان با وسایل ساده‌ای نابود شده‌اند؛ با وزش بادهای، با یک جرعه آسمانی (صاعقه)، با یک زمین لرزه، با نزول باران بیش از حد، خلاصه با «آب» و «باد» و «خاک» و گاه با «سجیل» و «پرنندگان کوچک»، نابود شدند و از میان رفتند.

با این حال این همه تفاخر و غرور برای چیست؟!

### علم حقیقی<sup>۱</sup>

در آیهٔ چهل و نهم سورهٔ عنکبوت می‌خوانیم: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴾؛ «ولی این آیات روشنی است که در سینه کسانی که دانش به آن‌ها داده شده جای دارد و آیات ما را جز ستمکاران انکار نمی‌کنند».

تعبیر به «آیات بینات» بیانگر این واقعیت است که نشانه‌های حقانیت قرآن در خود آن به چشم می‌خورد و در پیشانی آیات می‌درخشد و دلیل آن با خود آن است. درحقیقت همچون آیات تکوینی که انسان از مطالعهٔ آن بدون نیاز به چیز دیگر به حقیقت پی می‌برد، این آیات تشریحی نیز از نظر ظاهر و محتوا چنان است که خود دلیل صدق خویش است.

از این گذشته، طرفداران این آیات و طالبان و دلدادگان آن، کسانی هستند که بهره‌ای از علم و آگاهی ندارند، هرچند دست‌شان تهی و پایشان برهنه است. به تعبیر روشن‌تر: یکی از راه‌های شناخت اصالت یک مکتب، بررسی حال مؤمنان به آن مکتب است، اگر گروهی نادان یا شیاد، دور کسی را گرفتند، به نظر

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ذیل آیهٔ ۴۹ سورهٔ عنکبوت.

می‌رسد که او نیز از همین قماش باشد، اما اگر کسانی که اسرار علوم در سینه‌های آن‌ها نهفته است اعلام وفاداری به مکتبی کردند دلیل بر حقانیت آن است، و ما می‌بینیم گروهی از علمای اهل کتاب و شخصیت‌های باتقوای ممتازی همچون ابوذرها و سلمان‌ها، مقدادها و عمار یاسرها و شخصیت‌های والایی همچون علی‌حامیان و عاشقان مکتب اسلام بودند.

در روایات زیادی که از طرق اهل‌بیت وارد شده این آیه به ائمه اهل‌بیت تفسیر گردیده، این به معنی انحصار نیست، بلکه بیان مصداق روشنی است برای ﴿الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾.<sup>۱</sup>

و اگر می‌بینیم در بعضی از روایات، تصریح شده که منظور خصوص امامان است، درحقیقت اشاره به مرحله علم کامل قرآن می‌باشد که در اختیار آن‌هاست و هیچ مانعی ندارد که علما و دانشمندان بلکه توده‌های فهمیده مردم بهره‌ای از این علوم قرآن داشته باشند. همچنین این آیه نشان می‌دهد که علم و دانش منحصر به آنچه در کتاب می‌خوانند و از محضر استاد می‌آموزند نیست، چراکه پیامبر طبق صریح آیات گذشته، به مکتب نرفت و خط نوشت، ولی برترین مصداق ﴿الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ بود، پس درورای علم رسمی، علمی است برتر و والاتر که از سوی پروردگار به صورت نوری در قلب آدمی القا می‌شود که «الْعِلْمُ نَوْرٌ يَفْزُقُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَن يَشَاءُ» و این جوهره علم است و علوم دیگر پوسته علم.

### علم را برای عمل باید آموخت<sup>۲</sup>

#### درس‌های داستان موسی و خضر

الف) پیدا کردن رهبر دانشمند و استفاده از پرتو علم او به قدری اهمیت دارد

۱. این روایات به طور مشروح در تفسیر برهان، ج ۳، ص ۲۵۴ به بعد آمده است.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ذیل آیات ۷۹-۸۲ سوره کهف.



که حتی پیامبر اولوالعزمی همچون موسی این همه راه به دنبال او می‌رود و این سرمشقی است برای همه انسان‌ها در هر حد و پایه‌ای از علم و در هر شرایط و سن و سال.

ب) جوهره علم الهی از عبودیت و بندگی خدا سرچشمه می‌گیرد، چنان‌که در آیات مربوط به این داستان خواندیم ﴿عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا... عَلَّمْنَاهُ مِمَّا لَدُنَّا عَلَمًا﴾.

ج) همواره علم را برای عمل باید آموخت، چنان‌که موسی به دوست عالمش می‌گوید: «مما علمت رشدًا» (دانشی به من بیاموز که راهگشای من به سوی هدف و مقصد باشد) یعنی من دانش را تنها برای خودش نمی‌خواهم، بلکه برای رسیدن به هدف می‌طلبم.

د) در کارها نباید عجله کرد، چراکه بسیاری از امور نیاز به فرصت مناسب دارد به خصوص در مسائل پراهمیت و به همین دلیل این مرد عالم رمز کارهای خود را در فرصت مناسبی برای موسی بیان کرد.

ه) مردم دشمن چیزی هستند که نمی‌دانند! بسیار می‌شود که کسی درباره ما نیکی می‌کند، اما چون از باطن کار خبر نداریم آن را دشمنی می‌پنداریم و آشفته می‌شویم، به‌ویژه در برابر آنچه نمی‌دانیم کم‌صبر و بی‌حوصله هستیم، البته این یک امر طبیعی است که انسان در برابر اموری که تنها یک رو یا یک زاویه آن را می‌بیند ناشکیبا باشد، اما داستان مذکور به ما می‌گوید که نباید در قضاوت شتاب کرد، بلکه باید ابعاد مختلف هر موضوعی را بررسی نمود.

در حدیثی از امیرالمؤمنین می‌خوانیم: «مردم دشمن چیزی هستند که نمی‌دانند»<sup>۱</sup> و بنابراین هر قدر سطح آگاهی مردم بالا رود برخورد آن‌ها با مسائل، منطقی‌تر خواهد شد و به تعبیر دیگر: زیربنای «صبر» آگاهی است.

البته موسی از یک نظر حق داشت ناراحت شود، چراکه او می‌دید در این

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۷۲.

سه حادثه تقریباً بخش اعظم شریعت به خطر افتاده است: در حادثه اول مصونیت اموال مردم، در حادثه دوم مصونیت جان مردم، و در حادثه سوم مسائل حقوقی، یا به تعبیر دیگر: برخورد منطقی با حقوق مردم، بنابراین تعجبی ندارد که آن قدر ناراحت شود که پیمان مؤکد خویش را با آن عالم بزرگ فراموش کند، اما همین که از باطن امر آگاه شد آرام گرفت و دیگر اعتراضی نکرد، و این خود بیانگر آن است که عدم اطلاع از باطن رویدادها چه اندازه نگران‌کننده است.

### در علم افزون طلب باش<sup>۱</sup>

در آیه ۱۱۴ سوره طه می‌خوانیم: ﴿...وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾؛ «و (ای پیامبر) نسبت به (تلاوت) قرآن، پیش از آن که وحی بر تو تمام شود شتاب مکن، و بگو: پروردگارا! علم مرا افزون کن!».

از آنجا که نهی از عجله هنگام دریافت وحی ممکن است این توهّم را ایجاد کند که از کسب علم بیشتر، نهی شده، بلافاصله با جمله ﴿قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾؛ «بگو: پروردگارا! علم مرا زیاد کن» جلوی این پندار گرفته شده است، یعنی شتاب‌زدگی درست نیست، ولی تلاش برای افزایش علم لازم است.

بعضی از مفسران نیز گفته‌اند که در جمله اول به پیامبر دستور داده شده که در فهم همه‌جانبه آیات، پیش از تبیین آن در آیات دیگر عجله نکند و در جمله دوم دستور داده شده که از خدا آگاهی بیشتر نسبت به ابعاد مختلف آیات قرآن را بخواهد.

به هر حال جایی که پیامبر با آن علم سرشار و روح مملو از آگاهی مأمور باشد که تا پایان عمر، از خدا افزایش علم بطلبد، وظیفه دیگران کاملاً روشن است. درحقیقت از نظر اسلام، علم هیچ حد و مرزی را نمی‌شناسد، افزون‌طلبی

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ذیل آیه ۱۱۴ سوره طه.

در بسیاری از امور مذموم است، ولی در علم ممدوح می‌باشد، افراط بد است ولی افراط در علم معنی ندارد.

علم مرز مکانی ندارد، تا چین و تریا نیز باید در طلبش دوید.

مرز زمانی ندارد، از گاهواره تا گور ادامه دارد.

از نظر معلم مرز نمی‌شناسد، چراکه حکمت، گمشده مؤمن است و نزد هر کس بیاید آن را می‌گیرد و اگر گوهری از دهان ناپاکی بیفتد آن را برمی‌دارد. مرز از نظر میزان تلاش و کوشش نیز ندارد، به اعماق دریاها فرو می‌رود و کسب دانش می‌کند و حتی در راه کسب آن جان عزیزش را می‌دهد. بر این اساس، در منطق اسلام، کلمه «فارغ التحصیل» یک کلمه بی‌معنی است، یک مسلمان راستین هرگز تحصیل علمش پایان نمی‌پذیرد، همواره دانشجویست و طالب علم، حتی اگر برترین استاد شود.

جالب اینکه در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم که به یکی از یارانش فرمود: ما در هر شب جمعه سرور و شادی خاصی داریم. او عرض کرد: خداوند این شادی را افزون کند، این چه شادی‌ای است؟ فرمود: «إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ وَافَى رَسُولُ اللَّهِ الْعَرْشَ وَافَى الْأُئِمَّةُ وَوَافَيْنَا مَعَهُمْ فَلَا تُرَدُّ أَرْوَاحُنَا بِأَبْدَانِنَا إِلَّا بِعِلْمٍ مُسْتَفَادٍ وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَأَنْفَدْنَا؛ هنگامی که شب جمعه می‌شود روح پاک پیامبر و ارواح ائمه و ما با آنها به عرش خدا می‌رویم و ارواح ما به بدن‌ها بازمی‌گردد مگر با علم و دانش تازه‌ای و اگر چنین نبود، علوم ما پایان می‌گرفت».<sup>۱</sup>

این مضمون در روایات متعددی با عبارات گوناگون بیان شده و نشان می‌دهد که تا پایان جهان، بر علم و دانش پیامبر و امامان افزوده می‌شود.

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۳۹۷.

در روایت دیگری از پیامبر گرامی اسلام می‌خوانیم که فرمود: «إِذَا أَتَى عَلَيَّ يَوْمٌ لَا أَزْدَادُ فِيهِ عِلْمًا يَقْرَبُنِي إِلَى اللَّهِ فَلَا بَارَكَ اللَّهُ لِي فِي طُلُوعِ شَمْسِهِ؛ آن روز که فرا رسد و علم و دانشی که مرا به خدا نزدیک کند بر علم من افزوده نشود طلوع آفتاب آن روز بر من مبارک مباد».<sup>۱</sup>

باز در حدیث دیگری از پیامبر اکرم می‌خوانیم: «أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ، وَ أَكْثَرُ النَّاسِ قِيَمَةً أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَ أَقَلُّ النَّاسِ قِيَمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْمًا؛ داناترین مردم کسی است که دانش مردم را بر دانش خود بیفزاید، و گران‌بهاترین مردم کسی است که از همه داناتر باشد و کم‌بهاترین مردم کسی است که دانشش از همه کمتر باشد».<sup>۲</sup>

و این است ارزش علم از دیدگاه تعلیمات اسلام.

۱. تفسیرهای مجمع البیان، نورالتقلین و صافی ذیل آیات مورد بحث.

۲. سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۱۹ (ماده علم).

## فصل دوم:

### عالم

عالمان در منطق قرآن  
عالمان در لسان روایات اهل بیت  
دانشمندان در سخن امام صادق  
موقعیت دانشمندان  
مقام علما و دانشمندان  
دانشمندان و بقای آنان در سخن علی  
دانشمندان به مقام عالی «خشیت» نائل  
شوند  
علما و دانشمندان جزء شفیعیان‌اند  
فقدان علما و دانشمندان مایهٔ نقصان زمین  
است

تعبیر به «بئر معطله» در مورد دانشمندانی  
که در جامعه تنها مانده‌اند  
وظیفهٔ بزرگ دانشمندان  
آتش دوزخ با دانشمندان سخن می‌گوید  
خطر دانشمندانی که علم و دانش خود را  
در اختیار جباران قرار دهند  
عالم بی‌عمل  
عالم بی‌عمل در روایات  
گویاترین مثال برای عالم بی‌عمل



## عالمان در منطق قرآن<sup>۱</sup>

از آیه ۲۸ سوره فاطر که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...﴾؛ «از میان بندگان او، دانشمندان خداترسند» به خوبی نتیجه گرفته می‌شود که عالمان واقعی کسانی هستند که در برابر وظایف خود احساس مسئولیت شدید دارند و به تعبیر دیگر: اهل علم‌اند نه سخن، چرا که علم بی‌عمل دلیل بر عدم خشیت است و صاحبان آن در آیه فوق در زمره علما محسوب نمی‌شوند.

همین حقیقت در حدیثی از امام زین العابدین علی بن الحسین آمده است که فرمود: «وَمَا الْعِلْمُ بِاللَّهِ وَالْعَمَلُ إِلَّا الْفَانِ مَوْتَلِفَانِ فَمَنْ عَرَفَ اللَّهَ خَافَهُ وَحَتَّى الْخَوْفُ عَلَى الْعَمَلِ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَإِنَّ أَرْبَابَ الْعِلْمِ وَاتَّبَاعَهُمُ الَّذِينَ عَرَفُوا اللَّهَ فَعَمِلُوا لَهُ وَرَغِبُوا إِلَيْهِ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ؛ علم و عمل دو دوست صمیمی‌اند، کسی که خدا را بشناسد، از او می‌ترسد و همین ترس او را به عمل و اطاعت فرمان خدا وادار می‌کند. صاحبان علم و پیروان آن‌ها کسانی هستند که خدا را به خوبی شناخته‌اند و برای او عمل می‌کنند و به او عشق می‌ورزند، چنان‌که خداوند فرموده است: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾».<sup>۲</sup>

و در حدیث دیگری از امام صادق در تفسیر همین آیه می‌خوانیم: «يَعْنِي

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۸، ذیل آیه ۲۸ سوره فاطر.

۲. روضه کافی (طبق نقل تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۳۵۹).

بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ قَوْلَهُ فَعَلُهُ وَ مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ قَوْلَهُ فَعَلُهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ؛ منظور از علما کسانی هستند که اعمال آن‌ها هماهنگ با سخنان آن‌ها باشد. کسی که گفتار و کردارش هماهنگ نباشد عالم نیست».<sup>۱</sup>

و در حدیث دیگری آمده است: «أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ أَخَوْفُكُمْ لِلَّهِ؛ از همه شما عالم‌تر کسی است که ترسش از خدا از همه بیشتر باشد».<sup>۲</sup>

کوتاه سخن اینکه «عالمان» در منطق قرآن کسانی نیستند که مغزشان صندوقچه آرا و افکار این و آن، و انباشته از قوانین و فرمول‌های علمی جهان، زبانشان گویای این مسائل، و محل زندگی‌شان مدارس و دانشگاه‌ها و کتابخانه‌هاست، بلکه علما آن گروه از صاحب‌نظران و دانشمندانی هستند که نور علم و دانش تمام وجودشان را به نور خدا و ایمان و تقوا روشن ساخته و نسبت به وظایفشان سخت احساس مسئولیت می‌کنند و از همه پای‌بندترند.

در سوره قصص نیز خواندیم که وقتی قارون مغرور و از خودراضی که مدعی مقام علم نیز بود، ثروت خود را به نمایش گذاشت جمعیت دنیاپرستان که سخت تحت تأثیر آن زرق و برق قرار گرفته بودند آرزو کردند که ای کاش آن‌ها نیز دارای چنین بهره‌ای از اموال دنیا بودند، ولی «عالمان» بنی اسرائیل بر آن‌ها فریاد زدند که وای بر شما! پاداش الهی برای کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند بهتر است و این مقام تنها در اختیار شکیبایان و افراد پراستقامت قرار می‌گیرد.<sup>۳</sup>

#### عالمان در لسان روایات اهل بیت<sup>۴</sup>

از امام صادق روایت شده است که فرمودند: «منظور از علما در آیه ﴿إِنَّمَا

۱. مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث.

۲. همان.

۳. قصص، آیه ۸۰.

۴. تفسیر نمونه، ج ۱۸، ذیل آیات ۲۷ و ۲۸ سوره فاطر.



يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ کسانی هستند که اعمال آن‌ها هماهنگ با سخنان آن‌ها باشد، کسی که گفتار و کردارش هماهنگ نباشد عالم نیست».<sup>۱</sup>  
 و در حدیث دیگری آمده است: «أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ أَخَوْفُكُمْ لِلَّهِ؛ از همه شما عالم‌تر کسی است که ترسش از خدا بیشتر باشد».<sup>۲</sup>

### دانشمندان در سخن امام صادق<sup>۳</sup>

در آیه دو بیست سوره آل عمران می‌خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا...﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در برابر مشکلات و هوس‌ها) استقامت کنید و در برابر دشمنان پایدار باشید و از مرزهای خود، مراقبت کنید...».  
 «مرابطه» معنی وسیعی دارد که هرگونه آمادگی برای دفاع از خود و جامعه اسلامی را شامل می‌شود. در فقه اسلامی نیز در باب جهاد بحثی تحت عنوان «مرابطه» یعنی آمادگی برای حفظ مرزها در برابر هجوم احتمالی دشمن دیده می‌شود که احکام خاصی برای آن بیان شده است.

در بعضی از روایات به علما و دانشمندان نیز «مرابط» گفته شده است.

امام صادق طبق روایتی می‌فرماید: «عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي الثَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَ عَفَارِيْتَهُ وَ يَمْنَعُونَهُ عَنِ الْخُرُوجِ عَنِ ضِعْفَاءِ شِيعَتِنَا وَ عَنِ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ؛ دانشمندان پیروان ما همانند مرزدارانی هستند که در برابر لشکر ابلیس صف کشیده‌اند و از حمله کردن آن‌ها به افرادی که قدرت دفاع از خود ندارند جلوگیری می‌کنند».<sup>۴</sup>

۱. مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث.

۲. همان.

۳. تفسیر نمونه، ج ۳، ذیل آیه ۲۰۰ سوره آل عمران.

۴. احتجاج طبرسی، فصل اول.

در ذیل این حدیث مقام و موقعیت آنها برتر و بالاتر از افسران و مرزدارانی شمرده شده که در برابر هجوم دشمنان اسلام پیکار می‌کنند به این دلیل که آنها نگهبانان عقاید و فرهنگ اسلام‌اند، در حالی که این‌ها حافظ مرزهای جغرافیایی هستند، به یقین ملتی که مرزهای عقیده‌ای و فرهنگی او، مورد حملات دشمن قرار گیرد و نتواند به خوبی از آن دفاع کند در مدت کوتاهی از نظر سیاسی و نظامی نیز شکست خواهد خورد.

### موقعیت دانشمندان<sup>۱</sup>

در آیه هجدهم سوره آل عمران آمده است: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ...﴾؛ «خداوند (با ایجاد نظام هماهنگ جهان هستی)، گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش (نیز بر این مطلب) گواهی می‌دهند؛ در حالی که (خداوند) قیام به عدالت دارد...».

در این آیه، دانشمندان واقعی در ردیف فرشتگان قرار گرفته‌اند و این مسأله امتیاز دانشمندان را بر دیگران اعلام می‌کند، و نیز از آیه استفاده می‌شود که امتیاز دانشمندان از این نظر است که در پرتو علم خود، از حقایق اطلاع یافته و به یگانگی خدا که بزرگ‌ترین حقیقت است معترف‌اند.

روشن است که آیه، همه دانشمندان را شامل می‌شود و اگر در بعضی از روایات که در ذیل این آیه وارد شده ﴿أُولُو الْعِلْمِ﴾ به ائمه اطهار تفسیر گردیده از این نظر است که آنان، روشن‌ترین مصداق ﴿أُولُو الْعِلْمِ﴾ هستند.

مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان ضمن تفسیر آیه، از جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر گرامی اسلام نقل می‌کند که فرمود: «سَاعَةٌ مِنْ عَالِمٍ يَتَّكِي عَلَى فِرَاشِهِ

۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ذیل آیه ۱۸ سوره آل عمران.

يَنْظُرُ فِي عِلْمِهِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الْعَابِدِ سَبْعِينَ عَامًا؛ یک ساعت از زندگی دانشمندی که بر بستر خود تکیه کرده و در اندوخته‌های علمی خود می‌اندیشد، بهتر از هفتاد سال عبادت عابد است.<sup>۱</sup>

### مقام علما و دانشمندان<sup>۲</sup>

خداوند متعال در آیه یازدهم سوره مجادله می‌فرماید: ﴿... يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...﴾؛ «خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می‌بخشد».

گرچه آیه در مورد خاصی نازل شده، ولی مفهوم عامی دارد و نشان می‌دهد که آنچه مقام آدمی را نزد خدا بالا می‌برد، دو چیز است: یکی ایمان و دیگری علم. می‌دانیم که مقام «شهید» در اسلام والاترین مقام است، در عین حال در حدیثی از پیامبر اکرم می‌خوانیم: «فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الشَّهِيدِ دَرَجَةٌ، وَ فَضْلُ الشَّهِيدِ عَلَى الْعَابِدِ دَرَجَةٌ... وَ فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى سَائِرِ النَّاسِ كَفَضْلِي عَلَى أَدْنَاهُمْ؛ عالم یک درجه از شهید بالاتر است و شهید یک درجه از عابد... و برتری عالم بر سایر مردم مانند برتری من بر کوچک‌ترین آنهاست».<sup>۳</sup>

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان می‌خوانیم: «مَنْ جَاءَتْهُ مَيِّتُهُ وَ هُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ فَيَبِيئُهُ وَ بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ؛ کسی که مرگ او فرا رسد در حالی که در طلب علم است، میان او و پیامبران یک درجه فاصله است».<sup>۴</sup>

۱. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۳.

۲. همان، ج ۲۳، ص ۴۴۲.

۳. مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۵۳.

۴. همان.

می‌دانیم که در شب‌های مهتابی به‌ویژه شب چهاردهم ماه که «بدر کامل» است، ستارگان در نور ماه محو می‌شوند، و جالب اینکه در مقایسه عالم و عابد در حدیث دیگری از پیامبر آمده است: «فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ؛ برتری عالم بر عابد همچون برتری ماه در شب بدر، بر سایر ستارگان است».<sup>۱</sup>

جالب اینکه عابد کاری را انجام می‌دهد که هدف آفرینش انسان است، یعنی عبادت، ولی از آنجا که روح عبادت معرفت است عالم بر او برتری فوق‌العاده دارد.

منظور از آنچه درباره برتری عالم بر عابد در روایات فوق آمده، فاصله عظیم میان این دو است، و لذا در حدیث دیگری تفاوت میان این دو به‌جای یک درجه، یک‌صد درجه ذکر شده که فاصله هر درجه با درجه دیگر، مقدار حرکت سریع اسب در هفتاد سال است.<sup>۲</sup>

این نیز واضح است که مقام شفاعت در قیامت از آن هر کسی نیست، بلکه مقام مقربان درگاه خداست، اما در حدیثی از پیامبر می‌خوانیم: «يَسْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ: الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ؛ سه گروه در قیامت شفاعت می‌کنند، پیامبران، علما و شهیدان».<sup>۳</sup>

درحقیقت موفقیت در مسیر تکامل و جلب خشنودی خدا و قرب او مرهون دو عامل است: ایمان و علم یا آگاهی و تقوا و هیچ‌کدام بدون دیگری برای هدایت و پیروزی کافی نیست.

۱. جوامع الجامع (مطابق نقل نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۶۴ و قرطبی، ج ۹، ص ۶۴۷۰).

۲. جوامع الجامع (مطابق نقل نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۶۴ و قرطبی، ج ۹، ص ۶۴۷۰).

۳. روح المعانی، ج ۲۸، ص ۲۶؛ قرطبی، ج ۹، ص ۶۴۷۰.

### دانشمندان و بقای آن‌ها، در سخن علی<sup>۱</sup>

در آیه هفتاد سوره زخرف می‌خوانیم: «ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ»؛ «(به آنها خطاب می‌شود: شما و همسرانتان در نهایت شادمانی وارد بهشت شوید)».

«تحبرون» از ماده «حبر» (بر وزن فکر) به معنی اثر مطلوب است و گاه به زینت و آثار شادمانی که در چهره ظاهر می‌شود نیز اطلاق شده و اگر به علما «احبار» (جمع «حبر» بر وزن ابر) گفته می‌شود به خاطر آثاری است که از آن‌ها در میان اجتماعات بشری باقی می‌ماند، چنان‌که امیرمؤمنان فرمود: «الْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَقْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ»؛ دانشمندان تا پایان جهان زنده‌اند، خود آن‌ها در میان نیستند اما آثارشان در قلب‌ها موجود است».<sup>۲</sup>

### دانشمندان به مقام عالی «خشیت» نائل شدن<sup>۳</sup>

براساس آیه ۲۸ سوره فاطر که می‌فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» فهمیده می‌شود که از میان تمام بندگان، دانشمندان‌اند که به مقام عالی خشیت، یعنی «ترس از مسئولیت، توأم با درک عظمت مقام پروردگار» نائل می‌شوند. این حالت «خشیت» مولود سیر در آیات آفاقی و انفسی «سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»؛ «به زودی نشانه‌های خود را در اطراف عالم و در درون جانشان به آن‌ها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار شود که او حق است»<sup>۴</sup> و آگاهی از علم و قدرت پروردگار، و هدف آفرینش است.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ذیل آیه ۷۰ سوره زخرف.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۸، ذیل آیه ۲۸ سوره فاطر.

۴. فصلت، آیه ۵۲.

### علما و دانشمندان جزء شفیعان اند<sup>۱</sup>

علما و دانشمندان و همچنین شهیدان راه خدا جزء شفیعان اند، چنان که در حدیثی از پیغمبر اکرم می خوانیم: «يَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ؛ روز قیامت، نخست انبیا شفاعت می کنند، سپس علما و بعد از آن‌ها شهدا».<sup>۲</sup>

### نبودن علما و دانشمندان، سبب نقصان زمین<sup>۳</sup>

در آیه چهل و یکم سوره رعد می خوانیم: «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُضُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا؟» «آیا ندیدند که ما پیوسته از اطراف (و جوانب) زمین می کاهیم؟! و جامعه‌ها به تدریج از میان می روند».

روشن است که منظور از زمین در اینجا «اهل زمین» است، یعنی آیا آن‌ها به این واقعیت نمی نگرند که پیوسته اقوام و تمدن‌ها و حکومت‌ها در حال زوال و نابودی هستند؟ اقوامی که از آن‌ها قوی‌تر و نیرومندتر و سرکش‌تر بودند، همگی چهره به زیر خاک کشیدند و حتی دانشمندان و بزرگان و علمایی که قوام زمین به آن‌ها بود آن‌ها نیز چشم از جهان فرو بستند و به ابدیت پیوستند.

در روایات متعددی که در تفسیرهای برهان و نورالثقلین و سایر تفاسیر و منابع حدیث آمده است آیه فوق به فقدان علما و دانشمندان تفسیر شده، چراکه فقدان نبودن آن‌ها سبب نقصان زمین و کمبود جوامع انسانی است.

مفسر بزرگ، طبرسی، در تفسیر این آیه از امام صادق چنین نقل می کند:

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ذیل آیات ۳۸-۴۸ سوره مدثر.

۲. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۳.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ذیل آیه ۴۱ سوره رعد.

«نَنْقُضُهَا بِذَهَابِ عُلَمَائِهَا، وَفُقُوهَائِهَا وَخِيَارِ أَهْلِهَا؛ مَا مِنْ زَمِينٍ مِثِّي كَاهِمٍ بِهَا مِنْ بَيْنِ رَفِيقِي»<sup>۱</sup> علما و فقها و اخيار و نيكان».

و در حديث ديگري مي خوانيم كه «عبدالله بن عمر» هنگامي كه امير مؤمنان علي شهيد شد اين آيه را تلاوت كرد: «أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُضُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» سپس گفت: «يا أمير المؤمنين لقد كنت الطرف الأكبر في العلم، اليوم نقص علم الإسلام ومضى ركن الإيمان...؛ ای امير مؤمنان! تو جانب بزرگ علم در جهان بودی و با شهادت امروز علم اسلام به كاستی گراييد و ستون ايمان از میان رفت».<sup>۲</sup>

البته همان گونه كه گفتيم، آيه معنی وسيعی دارد كه هرگونه نقصان و كمبود و از میان رفتن افراد و جامعه ها و به طور كلي اهل زمين را شامل می شود و هشداري است به همه مردم اعم از بد و نيك، حتی علما و دانشمندان كه ارکان جوامع بشري هستند و با از میان رفتن يك تن آن ها گاهی دنيایی به نقصان می گرايد، هشداري است گویا و تكان دهنده.

تعبير به «بئر معطله» در مورد دانشمندانى كه در جامعه تنها مانده اند<sup>۳</sup>

در آیه چهل و پنجم سوره حج می خوانيم: «فَكَأَيُّ مَن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ؛ «چه بسيار اهل شهرها و آبادی هایی كه آنها را نابود و هلاك كرديم در حالی كه ستمكار بودند، و ديوارهای آن بر روی سقف هایش فروريخت! و چه بسيار چاه پر آب و قصرهای محكم و مرتفع كه بی صاحب ماند!».

۱. تفسير برهان، ج ۲، ص ۳۰۱.

۲. همان.

۳. تفسير نمونه، ج ۱۴، ذيل آیه ۴۵ سوره حج.

جالب اینکه در روایاتی که از طرق اهل بیت به ما رسیده جمله «و بئر معطله» به علما و دانشمندانی که در جامعه تنها مانده‌اند و کسی از علوم‌شان بهره نمی‌گیرد تفسیر شده است. از امام موسی بن جعفر در تفسیر جمله «و بئر مُعْطَلَةٌ وَقَصْرٌ مَّشِيدٌ» نقل شده که فرمود: «الْبِئْرُ الْمُعْطَلَةُ الْإِمَامُ الصَّامِتُ، وَالْقَصْرُ الْمَشِيدُ الْإِمَامُ النَّاطِقُ؛ چاه معطل که از آن بهره نمی‌گیرد، امام خاموش، و قصر محکم سربرافراشته، امام ناطق است».

نظیر همین مضمون از امام صادق نیز نقل شده است.<sup>۱</sup>

این تفسیر درحقیقت نوعی از تشبیه است (همان‌گونه که حضرت مهدی و عدالت عالم‌گیر او در روایات به «ماءِ معین» (آب جاری) تشبیه شده است) یعنی هنگامی که امام در مسند حکومت قرار گیرد همچون قصر رفیع محکمی است که از دور و نزدیک دیده‌ها را به خود جلب می‌کند و پناهگاهی برای همگان است، اما هنگامی که از مسند حکومت دور شود و مردم اطراف او را خالی کرده، ناهلان به جای او بنشینند به چاه پر آبی می‌ماند که به دست فراموشی سپرده شود، نه تشنه کامان از آن بهره می‌گیرند و نه درختان و گیاهان با آن پرورش می‌یابند. در همین زمینه شاعر عرب سروده‌ای دارد که معنایش چنین است: «چاه متروک و قصر برافراشته مثال زیبایی برای آل محمد است. «قصر»، مجد و عظمت آن‌هاست که کسی به آن نمی‌رسد و «چاه»، علم و دانش آن‌هاست که هرگز پایان نمی‌گیرد».<sup>۲</sup>

### وظیفه بزرگ دانشمندان<sup>۳</sup>

در آیه ۱۸۷ سوره آل عمران می‌خوانیم: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ

۱. تفسیر برهان، ج ۳، ص ۳۰.

۲. همان.

۳. تفسیر نمونه، ج ۳، ذیل آیه ۱۸۷ سوره آل عمران.



لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيَّسَ مَا يَشْتَرُونَ: «و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خدا از کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده، پیمان گرفت که حتماً آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید! ولی آنها آن را پشت سر افکندند و به بهای ناچیزی فروختند؛ و چه بد متاعی می‌خرند؟!».

آیه فوق گرچه درباره دانشمندان اهل کتاب (یهود و نصاری) نازل شده، ولی درحقیقت اختطاری به تمام دانشمندان و علمای مذهبی است، که موظف‌اند در تبیین و روشن ساختن فرمان‌های الهی و معارف دینی بکوشند و خداوند از همه آنها پیمان مؤکدی در این زمینه گرفته است.

توجه به ماده «تبیین» که در آیه فوق به کار رفته نشان می‌دهد که منظور، تنها تلاوت آیات خدا و یا نشر کتب آسمانی نیست، بلکه باید حقایق آنها را عریان و آشکار در اختیار مردم بگذارند تا همه توده‌ها به‌روشنی از آن آگاه شوند، و به روح و جان آنها برسند و کسانی که در تبیین و توضیح و تفسیر و روشن ساختن مسلمانان کوتاهی کنند، مشمول همان سرنوشتی هستند که خداوند در این آیه و مانند آن برای علمای یهود بیان کرده است. از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده که فرمود: «مَنْ كَتَمَ عِلْمًا عَنْ أَهْلِهِ أَلْجَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ؛ هر کس که علم و دانشی را از آنها که اهل آن هستند (و نیاز به آن دارند) کتمان کند خداوند در روز رستاخیز، دهنه‌ای از آتش به دهان او می‌زند».

حسن بن عمار می‌گوید: بعد از آنکه «زهری» نقل حدیث را برای مردم ترک گفته بود روزی نزد او رفتم و گفتم: احادیثی را که شنیده‌ای برای من بازگو کن! به من گفت: مگر نمی‌دانی که من دیگر برای کسی حدیث نقل نمی‌کنم؟ گفتم: به هر حال یا تو برای من حدیث بگو یا من برای تو حدیث نقل می‌کنم، گفت: تو حدیث بگو.

گفتم: از علی نقل شده که می فرمود: «ما أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلِّمُوا؛ خداوند پیش از آنکه از افراد نادان پیمان بگیرد که دنبال علم و دانش بروند از علما و دانشمندان پیمان گرفته است که به آنها علم بیاموزند».

هنگامی که این حدیث تکان دهنده را برای او خواندم، سکوت خود را شکست و گفت: «اکنون بشنو تا برای تو بگویم» و در همان مجلس، چهل حدیث برای من روایت کرد.<sup>۱</sup>

### سخن می گوید آتش دوزخ با دانشمندان<sup>۲</sup>

پیامبر فرموده اند: «صِنْفَانِ مِنَ أُمَّتِي إِنْ صَلَحَا صَلَحَتِ أُمَّتِي وَإِنْ فَسَدَا فَسَدَتِ أُمَّتِي؛ دو گروه از امت من هستند که اگر اصلاح شوند امت من اصلاح می شوند و اگر فاسد شوند امت من فاسد می گردند». عرض کردند: ای رسول خدا! این دو گروه کیان اند؟ فرمود: «الْفُقَهَاءُ وَالْأَمْرَاءُ؛ دانشمندان و زمامداران».

مرحوم محدث قمی در سفینه البحار بعد از این حدیث، حدیث مناسب دیگری از پیامبر نقل می کند:

«قَالَ تَكَلَّمَ النَّارُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةً: أَمِيرًا، وَقَارِيًا، وَذَا تَرْوَةٍ مِنَ الْمَالِ. فَيَقُولُ لِلْأَمِيرِ: يَا مَنْ وَهَبَ اللَّهُ لَهُ سُلْطَانًا فَلَمْ يَعْدِلْ، فَتَزْدَرِدُهُ كَمَا يَزْدَرِدُ الطَّيْرُ حَبَّ السَّمْسِمِ.»

وَقَالَ تَقُولُ لِلْقَارِي: يَا مَنْ تَزَيَّنَ لِلنَّاسِ وَبَارَزَ اللَّهَ بِالْمَعَاصِي فَتَزْدَرِدُهُ.  
وَقَالَ تَقُولُ لِلْغَنِيِّ: يَا مَنْ وَهَبَ اللَّهُ لَهُ دُنْيَا كَثِيرَةً وَاسِعَةً فَيَضُؤُهَا وَسَأَلَهُ الْحَقِيرَ الْيَسِيرَ قَرْضًا

۱. تفسیرهای ابوالفتح رازی و مجمع البیان، ذیل آیه فوق. متن حدیث که از علی نقل شده در نهج البلاغه در کلمات قصار نیز آمده است.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ذیل آیه ۹۰ سوره نحل.

فَأَبَىٰ إِلَّا بُخْلًا فَتَزِدْهُ؛ در روز رستاخیز آتش دوزخ با سه گروه سخن می‌گوید: زمامداران، دانشمندان و ثروتمندان. به زمامداران می‌گوید: ای کسانی که خدا به شما قدرت داد اما اصول عدالت را به کار نبردید! و در این هنگام آتش آن‌ها را می‌بلعد همان‌گونه که پرندگان دانه کنجد را. به دانشمند می‌گوید: ای کسی که ظاهر خود را برای مردم زیبا ساختی، اما به معصیت خدا پرداختی! سپس او را می‌بلعد. و به ثروتمند می‌گوید: ای کسی که خداوند به تو امکانات وسیعی بخشید و از تو خواست مختصری از آن را انفاق کنی، اما تو بخل کردی! سپس او را نیز می‌بلعد».

### خطر دانشمندانی که دانش خود را در اختیار جباران قرار دهند<sup>۱</sup>

در آیات ۱۷۵ تا ۱۷۸ سوره اعراف آمده است: ﴿وَأْتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ \* وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ \* سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسُهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ \* مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدَىٰ وَمَنْ يُضِلِلْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾؛ «و سرگذشت کسی که آیات خود را به او دادیم: بر آن‌ها بخوان که سرانجام خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد، و از گمراهان شد! و اگر می‌خواستیم، (مقام) او را با این آیات (و علوم الهی) بالا می‌بردیم ولی (اجبار، برخلاف سنت ماست؛ پس او را به حال خود رها کردیم) و او به پستی گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد! مثل او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، زبانش را بیرون می‌آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری، باز زبانش را بیرون می‌آورد؛ (گویی چنان تشنه دنیا است که هرگز سیراب نمی‌شود!) این

۱. تفسیر نمونه، ج ۷، ذیل آیات ۱۷۵-۱۷۸ سوره اعراف.

مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ این داستان‌ها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند). چه بد است مثل گروهی که آیات ما را تکذیب کردند؛ و تنها به خودشان ستم می‌نمودند! هرکس را که خدا هدایت کند، هدایت یافته (ی واقعی) اوست؛ و هرکس را که (به خاطر اعمالش) گمراه سازد، همان‌ها زیانکارانند».

### دانشمندی که به خدمت فراعنه درآید

در این آیات به یکی دیگر از داستان‌های بنی اسرائیل اشاره شده که یک الگو و نمونه، برای همه کسانی که دارای چنین صفاتی هستند، محسوب می‌شود. همان‌طور که در لابه‌لای تفسیر آیات خواهیم خواند، مفسران احتمالات متعددی درباره کسی که این آیات درباره او سخن می‌گوید داده‌اند، ولی بدون شک، مفهوم آیه همانند سایر آیاتی که در شرایط خاصی نازل می‌شود، کلی و همگانی و عمومی است.

در آیه نخست روی سخن را به پیامبر کرده، می‌گوید: «داستان آن کس را که آیات خود را به او دادیم ولی سرانجام از آن‌ها خارج و گرفتار وسوسه‌های شیطان گشت و از گمراهان گردید، برای آن‌ها بخوان!».

این آیه به روشنی به داستان کسی اشاره می‌کند که نخست در صف مؤمنان بوده و حامل آیات و علوم الهی شده، سپس از این مسیر گام بیرون نهاده است، به همین علت شیطان به وسوسه او پرداخته، و عاقبت کارش به گمراهی و بدبختی کشیده است. تعبیر «انسلاخ» که از ماده «انسلاخ» و در اصل به معنی از پوست بیرون آمده است، نشان می‌دهد که آیات و علوم الهی در آغاز چنان بر او احاطه داشت که همچون پوست تن او شده بود، اما ناگهان از این پوست بیرون آمد و با یک چرخش تند، مسیر خود را به کلی تغییر داد!

از تعبیر «فاتبعه الشیطان» چنین استفاده می‌شود که در آغاز شیطان تقریباً از او قطع امید کرده بود، چراکه او کاملاً در مسیر حق قرار داشت، اما پس از انحراف مزبور، شیطان به سرعت او را تعقیب کرد و به او رسید و بر سر راهش نشست و به وسوسه‌گری پرداخت و سرانجام او را در صف گمراهان و شقاوت‌مندان قرار داد. آیه بعد این موضوع را چنین تکمیل می‌کند که «اگر می‌خواستیم، می‌توانستیم او را در همان مسیر حق به اجبار نگاه داریم و به وسیله آن آیات و علوم، به او مقام والا دهیم» ولی مسلم است که نگاهداری اجباری افراد در مسیر حق با سنت پروردگار که سنت اختیار و آزادی اراده است، سازگار نیست و نشانه شخصیت و عظمت کسی نخواهد بود، لذا بلافاصله اضافه می‌کند:

ما او را به اختیارش و انهدادیم و او به جای اینکه با استفاده از علوم و دانش خویش هر روز مقام بالاتری را بی‌ماید «به پستی گرایید و بر اثر پیروی از هوی و هوس مراحل سقوط را طی کرد»؛ ﴿وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ﴾.

«اخلد» از ماده «اخلاد» به معنی سکونت دائمی در یک جا اختیار کردن است، بنابراین «أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ» یعنی برای همیشه به زمین چسبید، که در اینجا کنایه از جهان ماده و زرق و برق و لذات نامشروع زندگی مادی است.

سپس این شخص را به سگی تشبیه می‌کند که همیشه زبان خود را همانند حیوانات تشنه بیرون آورده است، می‌گوید: «او همانند سگ است که اگر به او حمله کنی دهانش باز و زبانش بیرون است و اگر او را به حال خود واگذاری باز چنین است».

او بر اثر شدت هوی پرستی و چسبیدن به لذات جهان ماده، یک حال عطش نامحدود و پایان‌ناپذیر به خود گرفته که همواره دنبال دنیاپرستی می‌رود، نه به خاطر نیاز و احتیاج، بلکه به شکل بیمارگونه‌ای همچون یک «سگ هار» که

بر اثر بیماری هاری حالت عطش کاذب به او دست می‌دهد و هیچ‌گاه سیراب نمی‌شود. این همان حالت دنیاپرستان و هوی‌پرستان دون‌همت است که هر قدر بیندوزند باز هم احساس سیری نمی‌کنند.

سپس اضافه می‌کند که این مثل، مخصوص این شخص معین نیست، بلکه «مثالی است برای همه جمعیت‌هایی که آیات خدا را تکذیب کنند».

«این داستان‌ها را برای آن‌ها بازگو کن، شاید درباره آن بیندیشند و مسیر صحیحی را پیدا کنند».

### «بلعم باعورا» دانشمند دنیاپرست و منحرف

همان‌گونه که ملاحظه کردید، آیات فوق نامی از کسی نبرده، بلکه سخن از عالم و دانشمندی می‌گوید که نخست در مسیر حق بود، آن‌چنان که هیچ‌کس فکر نمی‌کرد روزی منحرف شود، اما سرانجام دنیاپرستی و پیروی از هوای نفس چنان به سقوطش کشانید که در صف گمراهان و پیروان شیطان قرار گرفت.

ولی از بسیاری از روایات و کلمات مفسران استفاده می‌شود که منظور از این شخص مردی به نام «بلعم باعورا» بوده است که در عصر موسی زندگی می‌کرد و از دانشمندان و علمای مشهور بنی‌اسرائیل محسوب می‌شد و حتی موسی از وجود او به‌عنوان یک مبلغ نیرومند استفاده می‌کرد. کار آن مرد در این راه آن قدر بالا گرفت که دعایش در پیشگاه خدا به اجابت می‌رسید، ولی بر اثر تمایل به فرعون و وعده و وعیدهای او از راه حق منحرف شد و همه مقامات خود را از دست داد، تا آنجا که در صف مخالفان موسی قرار گرفت.<sup>۱</sup>

اما اینکه بعضی احتمال داده‌اند این شخص «امیه بن ابی‌الصلت» همان شاعر

۱. در تورات کنونی نیز شرح ماجرای «بلعم باعورا» آمده است، ولی تفاوت این است که تورات او را سرانجام از انحراف تبرئه می‌کند. برای اطلاع بیشتر به باب ۲۲ سفر اعداد مراجعه شود.

معروف زمان جاهلیت است که نخست بر اثر آگاهی از کتب آسمانی پیشین در انتظار ظهور آخرین پیامبر بود، ولی کم‌کم به این فکر فرو رفت که ممکن است پیامبر خودش باشد و به همین دلیل پس از بعثت پیامبر اسلام نسبت به او حسد ورزید و بنای مخالفت را گذاشت.

و یا اینکه منظور، «ابوعامر»، راهب معروف است که در زمان جاهلیت، مردم را به ظهور پیامبر اسلام نوید می‌داد، اما پس از ظهور آن حضرت، راه مخالفت را پیش گرفت؛ هر دو احتمال بسیار بعید به نظر می‌رسد، زیرا جمله «واتل» و کلمه «نبا» و جمله «فاقصص القصص» نشان می‌دهد که این جریان مربوط به افراد معاصر نبوده، بلکه از سرگذشت اقوام پیشین است. به‌علاوه سوره اعراف از سوره‌هایی است که در مکه نازل شده و داستان «ابوعامر راهب» و «امیه بن صلت» مربوط به مدینه است، ولی از آنجا که افرادی همانند «بلعم» در عصر و زمان پیامبر همانند «ابوعامر» و «امیه بن ابی‌الصلت» وجود داشته‌اند، مفهوم آیات بر آن‌ها تطبیق شده است، همان‌گونه که بر افراد مشابه او در هر عصر و زمان نیز منطبق خواهد شد، وگرنه اصل داستان مربوط به غیر «بلعم» نیست.

در تفسیر المنار از پیامبر اسلام چنین نقل شده که مثل بلعم بن باعورا در بنی اسرائیل همانند امیه بن ابی‌الصلت در این امت است.<sup>۱</sup>

همچنین از امام باقر روایت شده که فرمود: «الأصلُ في ذلك بلعم، ثمَّ ضربَهُ اللهُ مثلاً لكلِّ مؤثِّرٍ هواهُ على هدى الله من أهل القبلة؛ اصل آیه درباره بلعم است، سپس خداوند آن را به‌عنوان یک مثال درباره کسانی که هوی پرستی را بر خداپرستی و هدایت الهی در این امت مقدم بشمرند، بیان کرده است».<sup>۲</sup>

۱. المنار، ج ۹، ص ۱۱۴.

۲. مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۵۰۰.

اصولاً کمتر خطری در جوامع انسانی به اندازه خطر دانشمندانی است که علم و دانش خود را در اختیار فراعنه و جباران عصر خود قرار می‌دهند و بر اثر هوی پرستی و تمایل به زرق و برق جهان ماده ﴿أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ﴾ همه سرمایه‌های فکری خود را در اختیار طاغوت‌ها می‌گذارند و آن‌ها نیز برای تحمیق مردم عوام از وجود این‌گونه افراد حداکثر سوء استفاده را می‌کنند. این موضوع به زمان موسی یا سایر پیامبران اختصاص نداشته و بعد از عصر پیامبر اسلام و تا امروز نیز ادامه دارد که «بلعم باعوراها» و «ابوعامرها» و «امیه بن ابی‌الصلت‌ها» در برابر درهم و دینار یا مقام و یا به خاطر انگیزه حسد در اختیار گروه‌های منافق و دشمنان حق، و فراعنه و بنی‌امیه‌ها و بنی‌عباس‌ها و طاغوت‌ها علم و دانش و نفوذ اجتماعی خود را داده و می‌دهند.

این گروه از دانشمندان نشانه‌هایی دارند که در آیات فوق بیان شده و به وسیله آن می‌توان آن‌ها را شناخت، آن‌ها هوی پرستانی هستند که خدای خود را فراموش کرده‌اند، آن‌ها همت‌های پستی دارند که به جای توجه به شخصیت برتر و مقام والا در پیشگاه خدا و خلق خدا به پستی می‌گیرند و به خاطر همین دون‌همتی همه چیز خود را از دست می‌دهند؛ آن‌ها تحت و سوسه‌های شدید شیطان قرار دارند و به آسانی قابل خرید و فروش‌اند؛ آن‌ها همانند سگ‌های بیماری هستند که هرگز سیراب نمی‌شوند و به همین دلیل مسیر حق را رها کرده، در بیراهه‌ها سرگردان می‌شوند و آن‌ها پیشوای گمراهان‌اند. باید این‌گونه افراد را شناخت و به شدت از آن‌ها برحذر بود.

دو آیه بعد در واقع یک نتیجه کلی و عمومی از سرگذشت «بلعم» و علمای دنیاپرست گرفته، نخست می‌گوید: «چه بد مثلی دارند کسانی که آیات ما را انکار کردند و چه بد عاقبت و سرنوشتی در انتظار آن‌هاست، ولی آن‌ها به ما ظلم و ستم نمی‌کردند، بلکه بر خویشتن ستم روا می‌داشتند».



چه ستمی از این بالاتر که سرمایه‌های معنوی علوم و دانش‌های خویش را که می‌تواند باعث سربلندی خود آن‌ها و جامعه‌هایشان شود در اختیار صاحبان «زر» و «زور» می‌گذارند و به بهای ناچیزی می‌فروشند و سرانجام خود و جامعه‌ای را به سقوط می‌کشانند.

اما به هوش باشید که رهایی از این‌گونه لغزش‌ها و دام‌های شیطانی، بدون توفیق و هدایت الهی ممکن نیست و دام بسیار سختی است، مگر یار شود لطف خدا «آن کس را که خدا هدایت کند و توفیق را رفیق راهش سازد، هدایت یافته واقعی اوست»؛ ﴿مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي﴾.

«و کسی را که خداوند بر اثر اعمالش به حال خود رها سازد یا وسایل پیروزی و موفقیت را در برابر و سوسه‌های شیطانی از او بگیرد، زیان‌کار واقعی اوست». ﴿وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾.

بارها گفته‌ایم که «هدایت» و «اضلال» الهی نه جنبه اجباری دارد و نه بی دلیل و بی حساب است. منظور از این دو، فراهم ساختن زمینه‌های هدایت، و یا بازگرفتن این‌گونه زمینه‌هاست، آن هم به خاطر اعمال نیک و بدی که انسان قبلاً انجام داده و در هر حال تصمیم نهایی با خود انسان است، بنابراین آیه فوق با آیات گذشته که اصل آزادی اراده را تأیید می‌کرد کاملاً انطباق دارد و منافاتی میان آن‌ها نیست.

### عالم بی عمل<sup>۱</sup>

در آیه سوم سوره صف می‌خوانیم: ﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾؛ «نزد خدا بسیار خشم‌آور است که سخنی بگویند که عمل نمی‌کنند!». در مجالس انس می‌نشینید و داد سخن می‌دهید، اما هنگامی که زمان عمل فرامی‌رسد هرکس به گوشه‌ای فرار می‌کند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ذیل آیه ۳ سوره صف.

از نشانه‌های مهم مؤمنان راستین این است که گفتار و کردارشان صددرصد هماهنگ باشد، و هر قدر انسان از این اصل دور شود از حقیقت ایمان دور شده است.

«مقت» در اصل به معنی بغض شدید نسبت به کسی است که کار قبیحی انجام داده است، و لذا در میان عرب جاهلی به ازدواج کسی که همسر پدرش را به نکاح خود درمی‌آورد «نکاح مقت» می‌گفتند. در جمله «کبر مقتاً» واژه «مقت» با «کبر» که آن نیز دلیل بر شدت و عظمت است توأم شده و دلیل بر خشم عظیم خداست نسبت به گفتار خالی از عمل.

«علامه طباطبایی» در المیزان می‌گوید: «فرق است بین اینکه انسان سخنی را بگوید که انجام نخواهد داد، و انجام ندهد کاری را که می‌گوید، اولی دلیل بر نفاق است و دومی دلیل بر ضعف اراده».<sup>۱</sup>

ظاهراً منظور این است که گاه انسان سخنی می‌گوید که از اول تصمیم دارد انجام ندهد، این یک نوع نفاق است، اما گاه از اول تصمیم بر عمل دارد، ولی بعداً پشیمان می‌شود، این به دلیل ضعف اراده است.

به هر حال، آیه فوق هرگونه تخلف از عهد و پیمان و وعده و - حتی به گفته بعضی - نذر را نیز شامل می‌شود، و لذا در فرمان مالک اشتر می‌خوانیم که

علی

به او فرمود: «إِيَّاكَ... أَنْ تَعِدَهُمْ فَتُتْبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ... وَالْخُلْفَ يُوجِبُ الْمَقْتَ عِنْدَ اللَّهِ وَالنَّاسِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛ از اینکه به مردم وعده بدهی و تخلف کنی سخت پرهیز، زیرا این موجب خشم عظیم در نزد خدا و مردم خواهد شد، چنان‌که قرآن می‌گوید:

۱. المیزان، ج ۱۹، ص ۲۸۷.

﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾.<sup>۱</sup>

و در حدیثی از امام صادق می خوانیم: «عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ نَذْرٌ لَا كَفَّارَةَ لَهُ، فَمَنْ أَخْلَفَ فَيُخْلِفِ اللَّهَ بَدَأَ وَلِمَقْتِهِ تَعَرَّضَ، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾؛ «و عده مؤمن به برادرش نوعی نذر است، هر چند کفارۀ ندارد، و هر کس خلف وعده کند با خدا مخالفت کرده و خویش را در معرض خشم او قرار داده، و این همان است که قرآن می گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾.»<sup>۲</sup>

#### نکته: گفتار بی عمل

زبان، ترجمان دل است و اگر راه این دو از یکدیگر جدا شود نشانه نفاق است، و می دانیم که یک انسان منافق، سلامت فکر و روح ندارد. از بدترین بلاهایی که ممکن است بر یک جامعه مسلط شود بلای سلب اطمینان است، و عامل اصلی آن، جدایی گفتار از کردار است. مردمی که می گویند و عمل نمی کنند هرگز نمی توانند به یکدیگر اعتماد کنند و در برابر مشکلات هماهنگ باشند، هرگز برادری و صمیمیت در میان آن ها حاکم نخواهد شد، هرگز ارزش و قیمتی نخواهند داشت و هیچ دشمنی از آن ها حساب نمی برد.

هنگامی که غارتگران لشکر شام مرزهای عراق را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند و خبر به گوش علی رسید سخت ناراحت شد، خطبه ای خواند و چنین فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَبْدَانُهُمُ الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ، كَلَامُكُمْ يُوْهِي الصُّمَّ الصَّلَابَ، وَفِعْلُكُمْ يُطْمَعُ فِيكُمْ الْأَعْدَاءُ، تَقُولُونَ فِي الْمَجَالِسِ كَيْتَ وَكَيْتَ، فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. اصول کافی، ج ۲، باب خلف الوعد.

حیدي حیاَد».

علی در این گفتار که از سوز دل مبارکش حکایت می‌کند به مردم عراق می‌گوید: «ای مردمی که بدن‌هایتان جمع و دل‌ها و افکارتان پراکنده است، سخنان داغ شما سنگ‌های سخت را درهم می‌شکند، ولی اعمال سست شما دشمنان‌تان را به طمع وامی‌دارد، در مجالس و محافل چنین و چنان می‌گویید، اما هنگام پیکار فریاد می‌زنید که ای جنگ از ما دور شو!»<sup>۱</sup>

در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم که فرمود: «يَعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُ قَوْلَهُ، وَ مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ؛ عالم کسی است که عملش گفتارش را تصدیق کند و هر کس عملش گفتارش را تصدیق نکند عالم نیست»<sup>۲</sup>. یکی از شعرای معاصر، سرنوشت ملت‌هایی را که اهل سخن‌اند و نه اهل عمل، و به همین دلیل همیشه اسیر چنگال دشمنان‌اند در داستان زیبایی که از زبان یک باز شکاری مطرح کرده مجسم ساخته است:

دوش می‌گفت بلبلی با باز	کز چه حال تو خوش‌تر است از من؟
تو که زشتی و بد عبوس و مهیب	تو که لالی و گنگ و بسته دهن
مست و آزاد روی دست شـهـان	با دو صد ناز می‌کنی مسکن
من بدین ناطقی و خوش‌خوانی	با خوش اندامی و ظریفی تن
قفسم مسکن است و روزم شب	بهره‌ام غصه است و رنج و محن
باز گفـتا که راست می‌گویی	لیک سرّش بود بسی روشن
دأب تو گفتن است و نا کردن	خوی من کردن است و ناگفتن

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۹.

۲. اصول کافی، ج ۱، باب صفة العلماء، ح ۲.

عالم بی عمل در روایات<sup>۱</sup>

بدون شک، تحصیل علم مشکلات فراوانی دارد، ولی این مشکلات هر قدر باشد در برابر برکات حاصل از علم ناچیز است، بیچارگی انسان روزی خواهد بود که زحمت تحصیل علم را بر خود هموار کند، اما چیزی از برکاتش عاید او نشود، درست بسان چهارپایی که سنگینی بار کتاب را به پشت خود احساس می‌کند، بی آنکه از محتوای آن بهره گیرد.

در بعضی از تعبیرات، عالم بی عمل به «شجر بلاثمر» (درخت بی میوه) یا «سحاب بلامطر» (ابر بی باران) یا شمعی که می‌سوزد و اطراف خود را روشن می‌کند، ولی خودش از بین می‌رود یا چهارپایی که به «طاحونه» (آسیاب) می‌بندند و به‌طور دائم زحمت می‌کشد و حرکت می‌کند، اما چون به دور خود می‌گردد، هرگز راهی را طی نمی‌کند و به جایی نمی‌رسد، و مانند این تشبیهات که هر کدام بیانگر گوشه‌ای از سرنوشت شوم عالم بی عمل است.

در روایات اسلامی نیز در نکوهش این‌گونه عالمان، تعبیرات تکان‌دهنده‌ای آمده است، از جمله: از رسول خدا نقل شده که فرمود:

«هر کس علمش افزوده شود، ولی بر هدایتش نیفزاید، این علم جز دوری از خدا برای او حاصلی ندارد»؛ (مَنْ إِزْدَادَ عِلْمًا وَ لَمْ يَزِدْهُ هُدًى لَمْ يَزِدْهُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا).<sup>۲</sup>

امیر مؤمنان علی نیز می‌فرماید: «علم با عمل توأم است، هر کس چیزی را می‌داند باید به آن عمل کند، و علم فریاد می‌زند و عمل را دعوت می‌کند، اگر به او پاسخ مثبت نداد، از آنجا کوچ می‌کند»؛ (أَلْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ، فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ، وَالْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا إِرْتَحَلَ عَنْهُ).<sup>۳</sup>

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ذیل آیات ۵-۸ سوره جمعه.

۲. محجة البیضاء، ج ۱، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۶۶.

اصولاً از بعضی روایات استفاده می‌شود که عالم بی‌عمل، شایسته نام «عالم» نیست؛ رسول خدا می‌فرماید: «لَا يَكُونُ الْمَرْءُ عَالِمًا حَتَّىٰ يَكُونَ بِعِلْمِهِ عَامِلًا»<sup>۱</sup>. و از این بالاتر این‌که: او تمام مسئولیت عالم را بر دوش می‌کشد، بی‌آنکه از مزایای علم بهره‌مند باشد، لذا در حدیثی از امیرمؤمنان علی می‌خوانیم که ضمن خطبه‌ای فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِذَا عَلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ، إِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بِغَيْرِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ عَنْ جَهْلِهِ بَلْ قَدْ رَأَيْتُ أَنَّ الْحُجَّةَ عَلَيْهِ أَعْظَمُ وَالْحَسْرَةَ أَدْوَمُ؛ اِی مردم! هنگامی که چیزی را دانستید عمل کنید تا هدایت یابید، زیرا عالمی که برخلاف علمش عمل می‌کند، مانند جاهل سرگردانی است که هرگز از جهلش هشیار نمی‌شود، بلکه من برای چنین عالمی حجت را بزرگ‌تر، و حسرت را پایدارتر می‌بینم»<sup>۲</sup>.

و بدون شک، وجود چنین علما و دانشمندانی، بزرگ‌ترین بلا برای یک جامعه محسوب می‌شود و سرنوشت مردمی که عالیشان چنین باشد، سرنوشت خطرناکی است، چنان‌که گفته شده است: شبان، گوسفندان را از چنگال گرگ نجات می‌دهد، اما وای به حال گوسفندانی که شبانشان گرگان باشند.

### گویاترین مثال برای عالم بی‌عمل: چارپایی بر او کتابی چند<sup>۳</sup>

در بعضی از روایات آمده است که یهود می‌گفتند: اگر محمد به رسالت مبعوث شده رسالتش شامل حال ما نیست، لذا نخستین آیه مورد بحث به آن‌ها گوشزد می‌کند که اگر کتاب آسمانی خود را به دقت خوانده و عمل می‌کردید این

۱. محجة البیضاء، ج ۱، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۲. اصول کافی، ج ۱، باب استعمال العلم، ح ۶.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ذیل آیه ۵ سورة جمعه.

سخن را نمی‌گفتید، چراکه بشارت ظهور پیامبر اسلام در آن آمده است. می‌فرماید: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾؛ «داستان کسانی که مکلف به تورات شدند، ولی حق آن را ادا نکردند، مانند داستان درازگوشی است که کتاب‌هایی حمل می‌کند (اما چیزی از آن نمی‌فهمد)».<sup>۱</sup>

چنین حیوانی از کتاب چیزی جز سنگینی احساس نمی‌کند و برایش تفاوت ندارد که سنگ و چوب بر پشت دارد یا کتاب‌هایی که دقیق‌ترین اسرار آفرینش و مفیدترین برنامه‌های زندگی در آن است. این قوم از خود راضی که تنها به نام تورات یا تلاوت آن قناعت کردند، بی‌آنکه در محتوای آن اندیشه نموده و به آن عمل کنند همانند حیوانی هستند که در حماقت و نادانی ضرب‌المثل و مشهور خاص و عام است.

این گویاترین مثالی است که برای عالم بی‌عمل می‌توان بیان کرد که سنگینی مسئولیت علم را بر دوش دارد بی‌آنکه از برکات آن بهره‌گیرد، و افرادی نیز که با الفاظ قرآن سروکار دارند، ولی از محتوا و برنامه عملی آن بی‌خبرند (و چه بسیارند این افراد در بین صفوف مسلمین) مشمول همین آیه‌اند. این احتمال نیز وجود دارد که یهود با شنیدن آیات نخستین این سوره و مانند آن که از موهبت بعثت پیامبر سخن می‌گویند گفته باشند که ما نیز اهل کتابیم و مفتخر به بعثت حضرت موسای کلیم هستیم. قرآن در پاسخ آن‌ها می‌گوید: چه فایده که دستورهای تورات را زیر پا نهادید و آن را در زندگی خود هرگز پیاده نکردید! ولی به هر حال هشدار می‌دهد که همه مسلمانان که مراقب باشند سرنوشتی همچون یهود پیدا نکنند. این فضل عظیم الهی که شامل حال آن‌ها شده و این

۱. جمعه، آیه ۵.

قرآن مجید که بر آن‌ها نازل گردیده، برای این نیست که در خانه‌ها خاک بخورد، یا آن را فقط به عنوان «تعویذ چشم زخم» حمایت کنند یا برای حفظ از حوادث هنگام سفر از زیر آن رد شوند، یا برای میمنت و شگون خانه جدید همراه «آینه» و «جاروب» به خانه تازه بفرستند و تا این حد آن را تنزل دهند، و یا آخرین همت آن‌ها تلاش و کوشش برای تجوید و تلاوت زیبا و ترتیل و حفظ آن باشد، ولی در زندگی فردی و اجتماعی کوچک‌ترین انعکاسی نداشته باشد و در عقیده و عمل از آن اثری به چشم نخورد.



# فصل سوم:

## تعلّم و فراگیری

انسان باید به علم خود بنگرد که آن را از چه کسی گرفته است  
پیدا کردن رهبر دانشمند و بهره‌گیری از پرتو علم او  
اگر نمی‌دانید پرسید  
پرسش‌های بی‌جا  
اگر سؤالات بی‌جاست چرا با اصرار جواب داده می‌شود؟  
سؤال توضیحی و سؤال اعتراضی  
سؤال تحقیقی و سؤال سرزنشی



انسان باید به علم خود بنگرد که آن را از چه کسی گرفته است<sup>۱</sup>

خداوند حکیم در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾؛ «انسان باید به غذای خویش (و آفرینش آن) بنگرد».<sup>۲</sup>

نزدیک‌ترین اشیای خارجی به انسان غذای اوست که با یک دگرگونی، جزء بافت وجود او می‌شود و اگر به او نرسد به زودی راه فنا را پیش می‌گیرد، به همین دلیل قرآن از میان تمام موجودات روی مواد غذایی، آن هم موادی که از طریق گیاهان و درختان، عاید انسان می‌شود تکیه کرده است.

روشن است که منظور از «نگاه کردن» تماشای ظاهری نیست، بلکه به معنی دقت و اندیشه در ساختمان این مواد غذایی، و اجزای حیات‌بخش آن، و تأثیرات شگرفی است که در وجود انسان دارد و سپس اندیشه درباره‌ی خالق آن‌هاست.

و اینکه بعضی احتمال داده‌اند که مراد، نگاه ظاهری است، نگاهی که باعث تحریک غده‌های بزاقی دهان می‌شود، در نتیجه به هضم غذا کمک می‌کند بسیار بعید به نظر می‌رسد، زیرا آیه به قرینه‌ی آیات قبل و بعد اصلاً در مقام بیان این‌گونه مسائل نیست، منتها بعضی از دانشمندان غذاشناس که قرآن را تنها از زاویه‌ی محدود مسائل شخصی خود می‌نگرند طبیعی است چینی پنداری درباره‌ی آیه فوق داشته باشند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ذیل آیه ۲۴ سوره عبس.

۲. عبس، آیه ۲۴.

بعضی نیز معتقدند که منظور از نگاه کردن به مواد غذایی این است که انسان هنگامی که بر سر سفره می‌نشیند به دقت بنگرد که آن‌ها را از چه راهی تهیه کرده، حلال یا حرام؟ مشروع یا نامشروع؟ و به این صورت جنبه‌های اخلاقی و تشریحی را مورد توجه قرار دهد.

در بعضی از روایات نیز که از معصومین نقل شده، آمده است که منظور از «طعام» در اینجا «علم و دانشی» است که غذای روح انسان است، باید بنگرد که آن را از چه کسی گرفته است؟ از جمله از امام باقر نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود: «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ؟»<sup>۱</sup> نظیر همین معنی از امام صادق نیز نقل شده است.<sup>۲</sup>

بدون شک، معنی ظاهری آیه همان غذاهای جسمانی است که در آیات بعد به‌طور مشروح ذکر شده، ولی غذای روح را نیز از طریق قیاس اولویت می‌توان استفاده کرد، چراکه انسان ترکیبی است از روح و جسم، همان‌گونه که جسم او نیاز به غذای مادی دارد، روح او نیز محتاج به غذای روحانی است و جایی که انسان باید در غذای جسمانی اش دقیق شود و - طبق آیات بعد - سرچشمه آن را که باران حیات‌بخش است بشناسد، در غذای روحانی خود نیز باید دقت به خرج دهد که از طریق باران وحی بر سرزمین قلب پاک پیامبر نازل می‌گردد و از آنجا در سینه‌های معصومین ذخیره می‌شود و همچون چشمه‌های جوشانی در صفحه قلوب جاری می‌گردد و انواع میوه‌های لذت‌بخش ایمان و تقوا و فضایل اخلاقی را پرورش می‌دهد.

آری، انسان باید درست بنگرد که سرچشمه اصلی علم و دانش او که غذای

۱. تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۲۹.

۲. همان.

روحانی اوست کجاست، مبادا از سرچشمه آلوده‌ای تغذیه شود و روح و جان او را بیمار کند یا به هلاکت افکند.

همچنین از طریق قیاس اولویت می‌توان مسأله «حلال و حرام» و مشروع و نامشروع را به وسیله «دلالت التزامی» از آیه استفاده کرد.

این احتمال نیز وجود دارد که هم «طعام» در آیه شریفه معنی وسیع و گسترده دارد و هم «نگاه کردن»، بنابراین تفسیرهای سه‌گانه فوق در آن جمع می‌شود.

### پیدا کردن رهبر دانشمند و بهره‌گیری از پرتو علم او<sup>۱</sup>

از داستان موسی و خضر درس‌های زیادی می‌توان آموخت، از جمله:

الف) پیدا کردن رهبر دانشمند و استفاده از پرتو علم او به قدری اهمیت دارد که حتی پیامبر اولوالعزمی همچون موسی این همه راه را به دنبال او می‌رود، و این سرمشقی است برای همه انسان‌ها در هر حد و پایه‌ای از علم و در هر شرایط و سن و سال.

ب) جوهره علم الهی از عبودیت و بندگی خدا سرچشمه می‌گیرد.

ج) همواره علم را برای عمل باید آموخت، چنان‌که موسی به دوست عالمش می‌گوید: «مما علمت رشد» (دانشی به من بیاموز که راهگشای من به سوی هدف و مقصد باشد) یعنی من دانش را تنها برای خودش نمی‌خواهم، بلکه برای رسیدن به هدف می‌طلبم.

### اگر نمی‌دانید بپرسید<sup>۲</sup>

در آیات ۴۳ و ۴۴ سوره نحل می‌خوانیم: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ذیل آیات ۷۹-۸۲ سوره کهف.

۲. همان، ج ۱۱، ذیل آیات ۴۳ و ۴۴ سوره نحل.

إِيهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ \* بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِيُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»؛ «و پیش از تو، جز مردانی که به آنها وحی می‌کردیم، نفرستادیم! اگر نمی‌دانید، از آگاهان پرسید تا از دلایل روشن و کتب (پیامبران پیشین) آگاه شوید و بر تو نیز، قرآن را نازل کردیم، تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی؛ و شاید اندیشه کنند».

گرچه دو آیه اخیر به تناسب بحث‌های مربوط به مشرکان، سخن از مهاجران راستین می‌گفت، ولی آیات مورد بحث بار دیگر به بیان مسائل گذشته درباره اصول دین می‌پردازد و به یکی از اشکالات معروف مشرکان پاسخ می‌گوید: آنها می‌گفتند: چرا خداوند فرشته‌ای را برای ابلاغ رسالت نازل نکرده است (و یا می‌گفتند: چرا پیامبر مجهز به یک نیروی فوق‌العاده نیست که ما را به ترک کارهایمان مجبور کند)؟

خداوند در پاسخ آنها می‌گوید: «ما پیش از تو نیز رسولانی فرستادیم و این رسولان جز مردانی که وحی به آنها فرستاده می‌شد نبودند».

آری، این مردان از جنس بشر بودند، با تمام غرایز و عواطف انسانی، دردهای آنها را از همه بهتر تشخیص می‌دادند و نیازهای آنها را به خوبی درک می‌کردند، در حالی که هیچ فرشته‌ای نمی‌تواند از این امور به خوبی آگاه شود، و آنچه را در درون یک انسان می‌گذرد به وضوح درک کند.

بی‌تردید، مردان وحی و وظیفه‌ای جز ابلاغ رسالت نداشتند، کار آنها گرفتن وحی و رساندن به انسان و کوشش از مسیر عادی برای تحقق بخشیدن به اهداف وحی بود، نه اینکه با یک نیروی خارق‌العاده الهی، و برهم زدن همه قوانین طبیعت، مردم را به قبول دعوت و ترک همه انحرافات مجبور کنند، که اگر چنین می‌کردند ایمان آوردن، افتخار و تکامل نبود.

سپس برای تأکید و تأیید این واقعیت اضافه کند: «اگر این موضوع را نمی دانید بروید و از اهل اطلاع بپرسید»؛ ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾.

«ذکر» به معنی آگاهی و اطلاع است و «اهل ذکر» مفهوم وسیعی دارد که همه آگاهان و اهل اطلاع را در زمینه‌های مختلف شامل می‌شود و اگر بسیاری از مفسران اهل ذکر را در اینجا به معنی علمای اهل کتاب تفسیر کرده‌اند نه به این معنی است که اهل ذکر مفهوم محدودی داشته باشد، بلکه در واقع از قبیل تطبیق کلی بر مصداق است، زیرا سؤال دربارهٔ پیامبران و رسولان پیشین و اینکه آن‌ها مردانی از جنس بشر با برنامه‌های تبلیغی و اجرایی بودند قاعداً باید از دانشمندان اهل کتاب و علمای یهود و نصاری بشود، درست است که آن‌ها یا مشرکان در تمام جهات هم عقیده نبودند، ولی همگی در این جهت که با اسلام مخالفت داشتند، هماهنگ بودند، بنابراین علمای اهل کتاب برای بیان حال پیامبران پیشین منبع خوبی برای مشرکان محسوب می‌شدند.

«راغب» در مفردات می‌گوید: «ذکر» دو معنی دارد: گاهی به معنی حفظ و گاهی به معنی یادآوری است، البته این یادآوری ممکن است به وسیلهٔ دل باشد (که ذکر درونی و باطنی محسوب می‌شود) و ممکن است به وسیلهٔ زبان باشد (که ذکر لفظی محسوب می‌گردد) و اگر می‌بینیم به قرآن، ذکر گفته شده به همین دلیل است که حقایقی را بازگو می‌کند.

آیه بعد می‌گوید: «اگر شما از دلایل روشن پیامبران و کتب آن‌ها آگاه نیستید به آگاهان مراجعه کنید»؛ ﴿بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ﴾. «بیّنات» جمع «بیّنه» به معنی دلایل روشن است و ممکن است در اینجا اشاره به معجزات و سایر دلایل اثبات حقانیت انبیا باشد. «زبر» جمع «زبور» به معنی کتاب است، در واقع «بیّنات»، دلایل اثبات نبوت را می‌گوید و «زبر» اشاره به کتاب‌هایی است که تعلیمات انبیا در آن جمع بوده است.

سپس روی سخن را به پیامبر کرده و می‌گوید: «ما این ذکر را (قرآن را) بر تو نازل کردیم تا آنچه را به‌سوی مردم نازل شده است برای آن‌ها تبیین کنی»؛ «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»<sup>۱</sup> «و تا اینکه آن‌ها در این آیات و وظایفی که در برابر آن دارند، بیندیشند»؛ «وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ». در واقع دعوت و برنامه رسالت تو از نظر اصولی چیز نوظهور و بی‌سابقه‌ای نیست و همان‌گونه که بر رسولان پیشین، کتب آسمانی نازل کردیم تا مردم را به وظایف‌شان در برابر خدا و خلق و خویشتن آشنا سازند، بر تو نیز این قرآن را نازل کردیم تا به تبیین مفاهیم و تعالیم آن بپردازی و اندیشهٔ انسان‌ها را بیدار سازی، تا با احساس تعهد و مسئولیت (نه از طریق اجبار و قوهٔ قهریهٔ ناشناختهٔ الهی) در راه حق گام بگذارند و به‌سوی تکامل پیش روند.

### نکته: اهل ذکر چه کسانی هستند؟

در روایات متعددی که از طریق اهل بیت وارد شده می‌خوانیم که اهل ذکر امامان هستند، از جمله در روایتی از امام علی بن موسی الرضا می‌خوانیم که دربارهٔ آیهٔ فوق فرمود: «نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَنَحْنُ الْمَسْئُولُونَ؛ ما اهل ذکریم، و از ما باید سؤال شود».<sup>۱</sup>

و در روایت دیگری از امام باقر می‌خوانیم که در تفسیر همین آیه فرمود: «الذِّكْرُ الْقُرْآنُ، وَالرَّسُولُ أَهْلُ الذِّكْرِ، وَهُمْ الْمَسْئُولُونَ؛ ذکر، قرآن است و اهل بیت پیامبر اهل ذکرند و از آن‌ها باید سؤال کرد».<sup>۲</sup>

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۵ و ۵۶.

۲. همان.



در بعضی دیگر می‌خوانیم که «ذکر» شخص پیامبر است و اهل بیت او اهل الذکر هستند.<sup>۱</sup>

روایات متعدد دیگری نیز به همین مضمون نقل شده است.

در بسیاری از تفاسیر و کتب اهل سنت نیز روایاتی به همین مضمون می‌خوانیم، از جمله در تفسیرهای دوازده‌گانه معروف اهل سنت از ابن عباس در ذیل آیه فوق چنین نقل شده که گفت: «هُوَ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ هُمْ أَهْلُ الذِّكْرِ وَالْعِلْمِ وَالْعَقْلِ وَالْبَيَانِ؛ اینان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین هستند، آن‌ها اهل ذکرند و اهل علم و عقل و بیان».<sup>۲</sup>

این نخستین بار نیست که ما در روایاتی که در تفسیر آیات قرآن وارد شده است بیان مصداق‌های معینی را می‌بینیم که مفهوم وسیع آیه را هرگز محدود نمی‌کند و همان‌گونه که گفتیم، ذکر به معنی هرگونه آگاهی و یادآوری و اطلاع است و اهل الذکر، آگاهان و مطلعین را در همه زمینه‌ها دربر می‌گیرد، ولی از آنجا که قرآن مجید نمونه بارز یادآوری و علم و آگاهی است به آن «ذکر» اطلاق شده و همچنین شخص پیامبر نیز مصداق روشن ذکر است و به همین صورت، امامان معصوم که اهل بیت او و وارث علم او هستند، روشن‌ترین مصداق اهل الذکرند.

ولی قبول همه این مصداق‌ها هیچ‌گونه منافاتی با عمومیت مفهوم آیه و همچنین مورد نزول آن، که دانشمندان اهل کتاب است، ندارد و به همین دلیل علمای اصول و فقهای ما در مباحث مربوط به اجتهاد و تقلید و پیروی ناآگاهان در مسائل دینی از آگاهان و مجتهدان، به این آیه استدلال کرده‌اند.

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۵ و ۵۶.

۲. احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۸۲.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که در روایتی که در عیون الاخبار از امام علی بن موسی الرضا نقل شده است می‌خوانیم که آن حضرت به کسانی که آیه فوق را به دانشمندان یهود و نصاری تفسیر کرده بودند خرده می‌گیرد و می‌گوید: «سبحان الله! مگر چنین چیزی ممکن است؟ اگر ما به علمای یهود و نصاری مراجعه کنیم به یقین ما را به مذهب خود دعوت می‌کنند، سپس فرمود: اهل ذکر ما هستیم»<sup>۱</sup>.

ولی پاسخ این سؤال روشن است، امام این سخن را به کسانی می‌گوید که آیه را فقط به معنی مراجعه به علمای اهل کتاب در هر عصر و زمان تفسیر کرده بودند، در حالی که به یقین چنین نیست؛ در عصر و زمانی همچون عصر و زمان امام علی بن موسی الرضا هرگز مردم موظف نبودند که برای درک حقایق به علمای یهود و نصاری مراجعه کنند. در این گونه اعصار، مرجع، علمای اسلام بودند که در رأس آنها ائمه اهل بیت قرار داشتند.

به عبارت دیگر: اگر مشرکان عصر پیامبر برای آگاهی از این مسأله که پیامبران خدا همیشه از جنس بشر بودند وظیفه داشتند به آگاهان از اهل کتاب مراجعه کنند، مفهومی این نیست که تمام مردم در هر زمانی باید به آنها مراجعه نمایند، بلکه هر مسأله‌ای را در هر زمانی باید از آگاهان نسبت به آن مسأله پرسید، و این مطلب روشنی است.

به هر حال آیه فوق بیانگر یک اصل اساسی اسلامی در تمام زمینه‌های زندگی مادی و معنوی است و آن این که به همه مسلمانان تأکید می‌کند که آنچه را نمی‌دانند از اهل اطلاعش بپرسند و در مسائلی که از آنها آگاهی ندارند دخالت نکنند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۵، ذیل آیات ۴۳ و ۴۴ سوره نحل.

## پرسش‌های بی‌جا

در آیه ۱۰۱ سوره مائده می‌خوانیم: ﴿بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْوُكُمْ وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَلُ الْقُرْآنُ تَبَدَّلَ لَكُمْ...﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد، شما را در رنج می‌افکند سؤال نکنید و اگر به هنگام نزول قرآن، از آنها سؤال کنید، برای شما آشکار می‌شود...».

## شان نزول

در شأن نزول آیات فوق در منابع حدیث و تفسیر، اقوال مختلفی دیده می‌شود، ولی آنچه با آیات فوق و تعبیرات آن سازگارتر است شأن نزولی است که در تفسیر مجمع‌البیان از علی بن ابی‌طالب نقل شده است که «روزی پیامبر خطبه‌ای خواند و دستور خدا را درباره حج بیان کرد. شخصی به نام عکاشه- و به روایتی سرافه- گفت: آیا این دستور برای هر سال است و هر سال باید حج به‌جا آوریم؟».

پیامبر به سؤال او پاسخ نگفت، ولی او لجاجت کرد و دو یا سه بار سؤال خود را تکرار نمود. پیامبر فرمود: وای بر تو! چرا این همه اصرار می‌کنی؟ اگر در جواب تو بگویم آری، حج در همه سال بر همه شما واجب می‌شود و اگر در همه سال واجب باشد توانایی انجام آن را نخواهید داشت و اگر با آن مخالفت کنید گناهکار خواهید بود، بنابراین مادام که چیزی به شما نگفته‌ام درباره آن اصرار نورزید، زیرا (یکی از) اموری که باعث هلاکت (بعضی از) اقوام گذشته شد این بود که لجاجت و پرحرفی می‌کردند و از پیامبرشان زیاد سؤال می‌نمودند، بنابراین هنگامی که به شما دستوری می‌دهم به اندازه توانایی خود آن را انجام دهید (إِذَا أَمَرْتُكُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأْتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ) و هنگامی که شما را از

چیزی نهی می‌کنم خودداری کنید. در این جا آیات فوق نازل شد و آن‌ها را از این کار بازداشت.<sup>۱</sup>

اشتباه نشود، منظور از این شأن نزول این نیست که راه سؤال و پرسش و فراگیری مطالب را به روی مردم ببندد، زیرا قرآن در آیات خود باصراحت دستور می‌دهد که مردم آنچه را نمی‌دانند از اهل اطلاع بپرسند ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۲</sup> بلکه منظور، سؤال‌های نابجا و بهانه‌گیری‌ها و لجاجت‌هایی است که بیشتر، سبب پریشان شدن اذهان مردم، مزاحمت برای گوینده، و پراکندگی رشته سخن و برنامه او می‌شود.

شکی نیست که سؤال کردن، کلید فهم حقایق است، به همین دلیل کسانی که کمتر می‌پرسند کمتر می‌دانند، و در آیات و روایات اسلامی نیز به مسلمانان دستور اکید داده شده که هرچه را نمی‌دانند بپرسند، ولی از آنجا که هر قانونی معمولاً استثنایی دارد، این اصل اساسی تعلیم و تربیت نیز استثنایی دارد و آن این است که گاهی پاره‌ای از مسائل، پنهان بودنش برای حفظ نظام اجتماع و تأمین مصالح افراد بهتر است. در این‌گونه موارد جستجوها و پرسش‌های پی‌درپی برای پرده برداشتن از روی واقعیت، نه تنها فضیلتی نیست، بلکه مذموم و ناپسند نیز می‌باشد، مثلاً غالب پزشکان صلاح می‌دانند که بیماری‌های سخت و وحشتناک را از شخص بیمار مکتوم دارند. گاهی تنها اطرافیان را در جریان می‌گذارند، با این قید که از بیمار پنهان دارند، زیرا تجربه نشان داده که بیشتر مردم اگر از عمق بیماری خود آگاه شوند گرفتار وحشتی می‌گردند که اگر کشنده نباشد لااقل بهبودی را به تأخیر می‌اندازد.

۱. تفسیرهای مجمع البیان، در المنثور و المنار در ذیل آیه مورد بحث، این شأن نزول را با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند.

۲. نحل، آیه ۴۳.

در این‌گونه موارد بیمار هرگز نباید در برابر طیب دلسوز خود به سؤال و اصرار بپردازد، زیرا اصرارهای مکرر او گاهی چنان میدان را بر طیب تنگ می‌کند که برای آسودگی خود و رسیدگی به سایر بیماران، راهی جز این نمی‌بیند که حقیقت را برای این «بیمار لجوج» آشکار سازد، اگرچه او از این رهگذر زیان‌هایی ببیند.

همچنین مردم در همکاری‌های خود نیاز به خوش‌بینی دارند و برای حفظ این سرمایه بزرگ، صلاح این است که از تمام جزئیات حال یکدیگر باخبر نباشند، زیرا بالاخره هر کس نقطه ضعفی دارد و فاش شدن تمام نقطه‌های ضعف، همکاری‌های افراد را با اشکال مواجه می‌کند، مثلاً ممکن است یک فرد با شخصیت و مؤثر، در یک خانواده پست و پایین متولد شده باشد، اکنون اگر سابقه او فاش شود، ممکن است آثار وجودی او در جامعه متزلزل شود. در این‌گونه موارد به هیچ‌وجه نباید افراد اصراری داشته باشند و اقدام به جستجو کنند.

و یا اینکه بسیاری از نقشه‌ها و طرح‌های مبارزات اجتماعی باید تا هنگام عمل مکتوم باشد و اصرار در افشای آن‌ها ضربه‌ای بر موفقیت و پیروزی اجتماع است. این‌ها و امثال آن، مواردی است که سؤال کردن درباره آن‌ها صحیح نیست و رهبران تا در فشار زیاد قرار نگیرند، نباید آن‌ها را پاسخ گویند.

قرآن در آیه فوق به این موضوع اشاره کرده، باصراحت می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! درباره اموری که افشای آن‌ها باعث ناراحتی و دردسر شما می‌شود پرسش نکنید».

ولی از آنجا که سؤالات پی‌درپی افراد و پاسخ نگفتن به آن‌ها ممکن است موجب شک و تردید برای دیگران شود و مفسد بیشتری به بار آورد اضافه می‌کند: «اگر در این‌گونه موارد زیاد اصرار کنید به وسیله آیات قرآن بر شما افشاء می‌شود» و به زحمت خواهید افتاد.

و اینکه افشا کردن این‌ها را به زمان نزول قرآن اختصاص می‌دهد به این دلیل است که سؤال مربوط به مسائلی بوده که می‌بایست از طریق وحی روشن شود. سپس اضافه می‌کند: «تصور نکنید اگر خداوند از بیان پاره‌ای از مسائل سکوت کرده، از آن غفلت داشته است، بلکه می‌خواسته شما را در توسعه قرار دهد و آن‌ها را بخشوده است و خداوند بخشندهٔ حلیم است»؛ ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾.

در حدیثی از علی می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا وَحَدَّ لَكُمْ حُدُوداً فَلَا تَعْتَدُوهَا وَنَهَى عَنْ أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا وَسَكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَلَمْ يَدْعَهَا نِسْيَاناً فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا؛ خداوند واجباتی برای شما قرار داده آن‌ها را ضایع نکنید و حدود و مرزهایی تعیین کرده از آن‌ها تجاوز ننمایید و از اموری نهی کرده در برابر آن‌ها پرده‌برداری نکنید، و از اموری ساکت شده و صلاح در کتمان آن دیده و هیچ‌گاه این کتمان از روی نسیان نبوده، در برابر این‌گونه امور، اصراری برای افشا نداشته باشید».<sup>۱</sup>

### اگر سؤالات بی‌جا ست چرا با اصرار جواب داده می‌شود؟<sup>۲</sup>

پاسخ: دلیل آن همان است که در بالا اشاره کردیم که گاهی اگر رهبر در مقابل سؤال پی‌درپی و مصرانه سکوت کند، مفساد دیگری به بار می‌آورد، سوءظن‌هایی برمی‌انگیزد و باعث پریشان شدن اذهان مردم می‌شود، همان‌طور که اگر طبیب در برابر سؤالات پی‌درپی مریض، سکوت اختیار کند گاهی ممکن است بیمار را دربارهٔ تشخیص بیماری توسط طبیب، به تردید اندازد و تصور کند

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیه فوق.

۲. تفسیر نمونه، ج ۵، ذیل آیات ۱۰۱ و ۱۰۲ سوره مائده.

که اصولاً بیماری او ناشناخته مانده، و دستورات او را به کار نیندد، در این جا طبیب چاره‌ای جز افشای بیماری ندارد، اگرچه بیمار از این رهگذر در دسرهایی پیدا کند.

در آیه بعد برای تأکید بر این مطلب می‌گوید: بعضی از اقوام پیشین، این‌گونه سؤالات را کردند و پس از پاسخ آن‌ها به مخالفت و عصیان برخاستند: «قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ».

درباره اینکه این اشاره کلی درباره اقوام پیشین، مربوط به کدام یک از آن‌هاست، میان مفسران بحث است: بعضی احتمال داده‌اند که مربوط به درخواست مائده آسمانی از مسیح توسط شاگردان بوده که بعد از تحقق یافتن آن برخی به مخالفت برخاستند. و بعضی نیز احتمال داده‌اند که مربوط به تقاضای معجزه از حضرت صالح بوده است، ولی به ظاهر، تمام این احتمالات اشتباه است، زیرا آیه درباره سؤال به معنی «پرسش» و کشف مجهول سخن می‌گوید، نه سؤال به معنی «تقاضا» و درخواست چیزی؛ گویا استعمال کلمه «سؤال» در هر دو معنی باعث چنین اشتباهی شده است.

ولی ممکن است مراد، جمعیت بنی اسرائیل باشد که چون مأمور به ذبح گاوی برای تحقیق درباره جنایتی شدند. موسی را سؤال پیچ کرده و از جزئیات گاوی که هرگز دستور خاصی در مورد آن نداشتند پی‌درپی پرسش کردند، به همین علت کار را برای خود بسیار سخت کردند تا جایی که به دست آوردن چنان گاوی آن قدر مشکل و پرهزینه شد که نزدیک بود از آن صرف نظر کنند.

در معنی جمله «أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ» دو احتمال وجود دارد: نخست اینکه مراد از «کفر» عصیان و مخالفت باشد - همان‌طور که در بالا اشاره کردیم - و دیگر اینکه «کفر» به معنی معروف آن باشد، زیرا گاهی شنیدن پاسخ‌های ناراحت‌کننده

که برای ذهن شنونده سنگین آید، سبب می‌شود که به انکار اصل موضوع و صلاحیت گوینده روی آورد، مانند اینکه گاهی شنیدن یک پاسخ ناراحت‌کننده از طبیب، سبب می‌شود که بیمار عکس‌العمل از خود نشان دهد و صلاحیت او را انکار کند و این تشخیص را - برای مثال - ناشی از پیری و خرفت شدن پزشک معرفی کند.

در پایان این بحث، تکرار نکته‌ای را که در آغاز گفتیم لازم می‌دانیم که آیه‌های فوق به هیچ‌وجه راه سؤالات منطقی و آموزنده و سازنده را به روی مردم نمی‌بندد، بلکه فقط مربوط به سؤالات نابجا و جستجو دربارهٔ اموری است که نه‌تنها موردنیاز نیست، بلکه مکتوم ماندن آن بهتر و حتی گاهی لازم است.

### سؤال توضیحی و سؤال اعتراضی<sup>۱</sup>

در آیات ۲۱ تا ۲۳ سورهٔ انبیاء می‌خوانیم: ﴿أَمْ اتَّخَذُوا إِلَهًا مِّنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ \* لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ \* لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾؛ «آیا آنها معبودانی از زمین برگزیدند که (خلق می‌کنند و) منتشر می‌سازند؟! (در حالی که) اگر در آسمان و زمین، جز خداوند یگانه خدایان دیگری بود، نظام جهان به هم می‌خورد! منزّه است خداوند، پروردگار عرش (و جهان هستی)، از آنچه وصف می‌کنند! از آنچه انجام می‌دهد بازخواست نمی‌شود، در حالی که آنان بازخواست می‌شوند!».

پس از آنکه در آیات گذشته بیهودگی و بی‌هدفی عالم هستی نفی شد و مسلم گشت که این عالم دارای هدف مقدسی است، در آیات مورد بحث به مسأله وحدت معبود و مدیر و مدبر این جهان پرداخته، چنین می‌گوید: «آیا آن‌ها

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ذیل آیات ۲۱-۲۳ سورهٔ انبیاء.



خدایانی از زمین برگزیدند، خدایانی که می‌توانند موجودات زنده را بیافرینند و در جهان پخش کنند؟».

این جمله درحقیقت اشاره به این است که معبود باید خالق باشد، به‌ویژه خالق حیات و زندگی که روشن‌ترین چهره‌های خلقت است.

آیه بعد، یکی از دلایل روشن نفی «آلهه» و خدایان مشرکان را به این صورت بیان می‌کند: «اگر در آسمان و زمین، معبودها و خدایانی جز الله بود هر دو فاسد می‌شدند و نظام جهان برهم می‌خورد. منزّه و پاک است خداوند، پروردگار عرش، از توصیفی که آن‌ها می‌کنند».

این نسبت‌های ناروا، و این خدایان ساختگی و آلهه پنداری، اوهامی بیش نیستند و دامان کبریایی ذات پاک او با این نسبت‌های ناروا آلوده نمی‌شود.

دلیلی که برای توحید و نفی آلهه در آیه فوق آمده است، در عین سادگی و روشنی، یکی از براهین دقیق فلسفی در این زمینه است که دانشمندان از آن، به عنوان «برهان تمانع» یاد می‌کنند که خلاصه آن چنین است: اگر دو یا چند اراده در عالم حاکم بود، هر یک اقتضایی داشت و هر کدام اثر دیگری را خنثی می‌کرد و سرانجام جهان به فساد می‌گرایید.

پس از این‌که با استدلالی که در آیه آمد توحید مدبر و اداره‌کننده این جهان اثبات شد، در آیه بعد می‌گوید: او آن‌چنان حکیمانه جهان را نظم بخشیده که جای هیچ ایراد و گفتگو در آن نیست، آری «هیچ‌کس نمی‌تواند بر کار او خرده بگیرد و درباره آن سؤال کند، در حالی که دیگران چنین نیستند و در افعال‌شان جای ایراد و سؤال بسیار است»؛ «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ» گرچه در تفسیر این آیه مفسران سخن بسیار گفته‌اند، ولی آنچه در بالا گفته شد از همه نزدیک‌تر به نظر می‌رسد.

توضیح: دو نوع سؤال وجود دارد: یکی، سؤال توضیحی، به این مفهوم

که انسان از مسائل بی‌خبر است و مایل است حقیقت آن را درک کند، حتی با علم و ایمان به اینکه کار انجام‌شده کار صحیحی بوده باز می‌خواهد نکته اصلی و هدف واقعی آن را بداند. این‌گونه سؤال در افعال خدا نیز جایز است، بلکه این همان سؤالی است که سرچشمه کاوشگری و پژوهش در جهان خلقت و مسائل علمی محسوب می‌شود. یاران پیامبر و امامان از این‌گونه سؤالات - چه درباره عالم تکوین، و چه تشریح - بسیار داشتند. اما نوع دیگر سؤال، سؤال اعتراضی است و مفهومش این است که عمل انجام‌شده نادرست و غلط بوده، مانند اینکه به کسی که عهد خود را بی‌دلیل شکسته می‌گوییم: تو چرا عهدشکنی می‌کنی؟ هدف این نیست که توضیح بخواهیم بلکه می‌خواهیم اعتراض کنیم. به یقین این نوع سؤال در افعال خداوند حکیم معنی ندارد و اگر گاهی از کسی سربزند حتماً به دلیل ناآگاهی است، ولی جای این‌گونه سؤال در افعال دیگران بسیار است.

در حدیثی از امام باقر می‌خوانیم که در جواب سؤال «جابر جعفی» درباره این آیه چنین فرمود: «لَا تَنْهَ لَا يَفْعَلُ إِلَّا مَا كَانَ حِكْمَةً وَ صَوَاباً؛ برای اینکه او کاری را جز از روی حکمت و صواب انجام نمی‌دهد».<sup>۱</sup>

همچنین از این سخن به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که اگر کسی سؤال از نوع دوم داشته باشد دلیل بر این است که هنوز خدا را به خوبی نشناخته و از حکیم بودن او آگاه نیست.

### سؤال تحقیقی و سؤال سرزَنشی<sup>۲</sup>

در آیه هفتاد و هشت سوره قصص می‌خوانیم: «وَلَا يُسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ

۱. توحید صدوق (نورالتقلین، ج ۳، ص ۴۱۹).

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ذیل آیه ۷۸ سوره قصص.

المُجْرِمُونَ»؛ «(و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد) مجرمان درباره گناهشان سؤال نمی شوند».

یعنی امروز آگاهان بنی اسرائیل، قارون را نصیحت می کنند و مجال اندیشه و پاسخ به او می دهند، اما هنگامی که اتمام حجت شد و عذاب الهی فرا رسید، دیگر مجالی برای اندیشه یا سخنان ناموزون و کبرآلود نیست، عذاب الهی همان و نابودی همان.

در این جا این سؤال مطرح است که این تعبیر با آیه ۹۲ سوره حجر که می گوید: «به پروردگارت سوگند، (در قیامت) از همه آنها سؤال خواهیم کرد»؛ ﴿فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ چگونه سازگار است؟

این سؤال را از دو راه می توان پاسخ گفت: نخست اینکه قیامت، مواقف متعددی دارد، در بعضی از مواقف سؤال می کنند، اما در بعضی دیگر از مواقف همه چیز روشن است و نیاز به سؤال نیست.

دیگر اینکه سؤال دوگونه است: «سؤال برای تحقیق» و «سؤال برای سرزنش»، در قیامت نیاز به «سؤال برای تحقیق» نیست، چراکه همه چیز عیان است و حاجت به بیان نیست، ولی «سؤال سرزنش آمیز» در آن جا وجود دارد که این خود یک نوع مجازات روانی برای مجرمان است.

درست همانند سؤالی که پدر از فرزند ناخلفش می کند و می گوید: آیا من این همه به تو خدمت نکردم؟ آیا جزای آن، خیانت و فساد بود؟ (در حالی که هر دو از جریانها باخبرند و منظور پدر، سرزنش فرزند است).



## فصل چهارم:

# چگونگی تعلیم و تبلیغ دین

تحصیل علم و نشر آن، هر دو واجب است	دعوت داعیان الی الله خدمت گسترده‌ای
جهاد فکری و تبلیغاتی	است به انسان‌ها
جمله «تواصوا بالحق» و مسأله تبلیغ	مجادله در قرآن مجید
مجلس علم، باغی از باغ‌های بهشت	مناظرات اهل بیت با مخالفان
نقش مؤثر «گفتار» در زندگی انسان‌ها	تبلیغات مؤثر
اعتبار «سخن گفتن» نسبت به دیدن	راه و رسم تبلیغ
و شنیدن	مؤثرترین راه تبلیغ
شرایط مبلغین اسلام	از تبلیغات عجلانه بپرهیزید
چهار مورد از وظایف مبلغان	امید اثر، شرط صرف نیروهای تبلیغی است
مبلغان راستین چه کسانی هستند؟	اهمیت مبارزات منطقی و عقیدتی
اوصافی برای گویندگان	دعوت به استدلال منطقی در همه جا
صفات بهترین گویندگان	لزوم بحث منطقی
برنامه چهار مرحله‌ای داعیان الی الله	منطق آزاداندیشی اسلام



## مقدمه

اصولاً راه و رسم همه حکومت‌های جبار و فاسد این است که برای ادامه خودکامگی باید مردم را در سطح پایینی از فکر و اندیشه نگه‌دارند، با انواع وسایل آن‌ها را تحمیق کنند، آن‌ها را در یک حال بی‌خبری از واقعیت‌ها فرو برند، ارزش‌های دروغین را جانشین ارزش‌های راستین کنند و همواره آن‌ها را نسبت به واقعیت‌ها شستشوی مغزی دهند.

چراکه بیدار شدن ملت‌ها و آگاهی و رشد فکری آن‌ها بزرگ‌ترین دشمن حکومت‌های خودکامه و شیطنانی است که با تمام قوا با آن مبارزه می‌کنند. این شیوه فرعون‌ی، یعنی استخفاف عقول، با شدت هرچه تمام‌تر در عصر و زمان ما بر همه جوامع فاسد حاکم است، اگر فرعون برای نیل به این هدف وسایل محدودی در اختیار داشت طاغوتیان امروز با استفاده از وسایل ارتباط جمعی، مطبوعات، فرستنده‌های رادیویی و تلویزیونی، انواع فیلم‌ها، حتی ورزش در شکل انحرافی، و ابداع انواع مدهای مسخره، به استخفاف عقول ملت‌ها می‌پردازند تا در بی‌خبری کامل فرو روند و از آن‌ها اطاعت کنند، به همین دلیل دانشمندان و متعهدان دینی که خط فکری و مکتبی انبیا را تداوم می‌بخشند وظیفه سنگینی در مبارزه با برنامه «استخفاف عقول» بر عهده دارند که از مهم‌ترین وظایف آن‌هاست.<sup>۱</sup>

---

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ذیل آیات ۵۱-۵۶ سوره زخرف.

### تحصیل علم و نشر آن هر دو واجب است<sup>۱</sup>

آیه نفر: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ»<sup>۲</sup> دلیل روشنی است بر وجوب تعلیم و تعلم در مسائل اسلامی و به تعبیر دیگر: هم تحصیل را واجب می‌کند و هم یاد دادن را و اگر دنیای امروز به تعلیمات اجباری افتخار می‌کند، قرآن در چهارده قرن پیش علاوه بر آن بر معلمان نیز این وظیفه را فرض کرده است... بر آنان واجب است که پس از فراغت از تحصیل برای تبلیغ احکام اسلام به نقاط مختلف، به ویژه به قوم و جمعیت خود بازگردند و آن‌ها را با مسائل اسلامی آشنا سازند.

### جهاد فکری و تبلیغاتی<sup>۳</sup>

در آیه ۵۲ سوره فرقان می‌خوانیم: «فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا»؛ «بنابراین از کافران اطاعت مکن و به وسیله قرآن با آنان مبارزه و جهاد بزرگی بنما». جهادی بزرگ به عظمت رسالت و به عظمت جهاد تمام پیامبران پیشین، جهادی که تمام ابعاد روح و فکر مردم را دربرگیرد و جنبه‌های مادی و معنوی را شامل شود.

بدون شک، منظور از «جهاد» در این مورد، جهاد فکری و فرهنگی و تبلیغاتی است، نه جهاد مسلحانه، چراکه این سوره مکی است و می‌دانیم که دستور جهاد مسلحانه در مکه نازل نشده بود.

و به گفته مرحوم «طبرسی» در مجمع‌البیان، این آیه دلیل روشنی است بر اینکه جهاد فکری و تبلیغاتی در برابر وسوسه‌های گمراهان و دشمنان حق، از

۱. تفسیر نمونه، ج ۸، ذیل آیه ۱۲۲ سوره توبه.

۲. توبه، آیه ۱۲۲.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ذیل آیه ۵۲ سوره فرقان.



بزرگ‌ترین جهادهاست و حتی ممکن است حدیث معروف پیامبر: «رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ؛ ما از جهاد کوچک به سوی جهاد بزرگ بازگشتیم» اشاره به همین جهاد و عظمت کار دانشمندان و علما در تبلیغ دین باشد.

این تعبیر، عظمت مقام قرآن را نیز بازگو می‌کند، چراکه وسیله‌ای است برای این جهاد کبیر، و سلاحی است برنده، که قدرت بیان و استدلال و تأثیر عمیق و جاذبه‌اش مافوق تصور و قدرت انسان‌هاست.

وسيله مؤثری است به درخشندگی آفتاب و روشنایی روز، به آرام‌بخشی پرده‌های شب، به حرکت‌آفرینی بادها، به عظمت ابرها و به حیات‌بخشی قطره‌های باران که در آیات گذشته به آن اشاره رفته بود.

### جمله «تواصوا بالحق» و مسأله تبلیغ

در آیه «وَتَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَاصُوا بِالصَّبْرِ...»؛ «و یکدیگر را به (ادای) حق سفارش کرده و یکدیگر را به استقامت و شکیبایی توصیه نموده‌اند»<sup>۱</sup>، جمله «وَتَوَاصُوا بِالْحَقِّ» به مسأله دعوت همگانی و عمومی به سوی حق اشاره می‌کند، تا همگان حق را از باطل به خوبی بشناسند و هرگز آن را فراموش نکنند و در مسیر زندگی از آن منحرف نشوند.

«تواصوا» از ماده «تواصى» - همان‌گونه که راغب در مفردات آورده است - به این معنی است که بعضی بعضی دیگر را سفارش کنند.

و «حق» به معنی «واقعیت» یا «مطابقت با واقعیت» است. در کتاب و جوه قرآن، دوازده معنی و مورد استعمال برای این کلمه در قرآن مجید ذکر شده است، مانند خدا، قرآن، اسلام، توحید، عدل، صدق، آشکار بودن، واجب بودن و مانند این‌ها، ولی همه آن‌ها به ریشه‌ای که در بالا گفتیم بازمی‌گردد.

به هر حال، جمله ﴿وَتَوَاصُوا بِالْحَقِّ﴾ معنی بسیار وسیعی دارد که هم «امر به معروف و نهی از منکر» را شامل می‌شود و هم «تعلیم و ارشاد جاهل» و «تنبیه غافل» و «تبلیغ» ایمان و عمل صالح را. بدیهی است کسانی که یکدیگر را به حق سفارش می‌کنند، خود باید طرفدار حق و عامل به آن باشند.

### مجلس علم، باغی از باغ‌های بهشت<sup>۱</sup>

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام نقل شده که به یارانش فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ أَعْمَالِكُمْ وَ أَرْكَانِهَا عِنْدَ مَلِيكِكُمْ، وَ أَرْفَعِهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ، وَ خَيْرِ لَكُمْ مِنَ الدِّينَارِ وَ الدِّرْهَمِ، وَ خَيْرِ لَكُمْ مِنْ أَنْ تَلْقَوْا عَدُوَّكُمْ فَتَقْتُلُوهُمْ وَ يَقْتُلُوكُمْ؟ قالوا: بلى يا رسول الله. قال: ذَكَرُ اللَّهِ كَثِيرًا؛ آیا بهترین اعمال و یا پاکیزه‌ترین کارهای شما را نزد پروردگار به شما بگویم؟ عملی که برترین درجه شمامست و بهتر از دینار و درهم، و حتی بهتر از جهاد و شهادت در راه خداست؟ عرض کردند: آری. فرمود: خدا را بسیار یاد کردن».<sup>۲</sup>

ولی هرگز نباید تصور کرد که منظور از ذکر پروردگار با این همه فضیلت، تنها ذکر زبانی است، بلکه در روایات اسلامی تصریح شده که منظور، علاوه بر این، ذکر قلبی و عملی است، یعنی هنگامی که انسان در برابر کار حرامی قرار می‌گیرد به یاد خدا بیفتد و آن را ترک گوید. هدف این است که خدا در تمام زندگی انسان حضور داشته باشد و نور پروردگار تمام زندگی او را فراگیرد، همواره به او بیندیشد و فرمان او را نصب العین سازد.

مجالس ذکر مجالسی نیست که گروهی بی‌خبر گردهم آیند و به عیش و نوش

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ذیل آیات ۲۱-۲۵ سوره احزاب.

۲. سفینه البحار، ج ۱، ص ۸۴.

پردازند، در ضمن مشتی اذکار اختراعی بیان کنند و بدعت‌هایی را رواج دهند، و اگر در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر فرمود: «بَادِرُوا إِلَى رِيَاضِ الْجَنَّةِ؛ به سوی باغ‌های بهشت بشتابید» یاران عرض کردند: «وَمَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ؟؛ باغ‌های بهشت چیست؟»

فرمود: «حَلَقُ الذِّكْرِ؛ مجالس ذکر است». منظور جلساتی است که در آن علوم اسلامی احیا شود و بحث‌های آموزنده و تربیت‌کننده مطرح گردد، انسان‌ها در آن ساخته شوند و گنهکاران پاک گردند و به راه خدا آیند.

### نقش مؤثر «گفتار» در سرنوشت انسان‌ها<sup>۱</sup>

در آیه هجدهم سوره ق می‌خوانیم: «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ؛ «انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد مگر اینکه فرشته‌ای مراقب و آماده (برای ضبط آن) نزد او حاضر است».

در آیه هفدهم، سخن از ثبت تمامی اعمال آدمی بود: «إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ؛ «(به خاطر بیاورید) هنگامی را که دو فرشته راست و چپ که ملازم انسان‌اند اعمال او را دریافت می‌دارند». در این آیه روی خصوص الفاظ و سخنان او تکیه می‌کند، که دلیل آن اهمیت فوق‌العاده و نقش مؤثری است که گفتار در زندگی انسان‌ها دارد، تا آنجا که گاهی یک جمله مسیر جامعه‌ای را به سوی خیر یا شر تغییر می‌دهد.

و نیز به دلیل اینکه بسیاری از مردم سخنان خود را جزء اعمال خویش نمی‌دانند و خود را در سخن گفتن آزاد می‌بینند، در حالی که مؤثرترین و خطرناک‌ترین اعمال آدمی همان سخنان اوست.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ذیل آیه ۱۸ سوره ق.

### اعتبار «سخن گفتن» نسبت به دیدن و شنیدن<sup>۱</sup>

در آیه ۲۳ سوره ذاریات آمده است: ﴿فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْكُمْ تَنْطِقُونَ﴾؛ «سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این مطلب حق است همان‌گونه که شما سخن می‌گویید!».

تعبیر به ﴿مِثْلَ مَا أَنْكُمْ تَنْطِقُونَ﴾ (همان‌گونه که سخن می‌گویید) تعبیر لطیف و حساب‌شده‌ای است که از محسوس‌ترین اشیا سخن می‌گوید، چراکه گاهی چشم یا گوش انسان خطا می‌کند، اما در سخن گفتن چنین خطایی راه ندارد که انسان احساس کند سخن گفته در حالی که سخن نگفته باشد، لذا قرآن می‌گوید: همان اندازه که سخن گفتن شما برای تان محسوس است و واقعیت دارد، رزق و وعده‌های الهی نیز همین‌گونه است.

از این گذشته، «سخن گفتن»، خود یکی از بزرگ‌ترین روزی‌ها و مواهب پروردگار است که هیچ موجود زنده‌ای جز انسان از آن برخوردار نشده و نقش سخن گفتن در زندگی اجتماعی انسان‌ها و تعلیم و تربیت و انتقال علوم و دانش‌ها و حل مشکلات زندگی بر کسی پوشیده نیست.

### شرایط مبلّغین اسلام<sup>۲</sup>

در آیه ﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾؛ «و در برابر آنچه (دشمنان) می‌گویند شکیبا باش و به طرزی شایسته از آنان دوری‌گزین»،<sup>۳</sup> مقام «صبر» و «هجرت» مطرح می‌شود، چراکه در مسیر دعوت به سوی حق، بدگویی دشمنان و اذیت و آزار آنان فراوان است و اگر باغبان بخواهد گلی را بچیند باید در برابر خار آن صبر و تحمل داشته باشد.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ذیل آیه ۲۳ سوره ذاریات.

۲. همان، ج ۲۵، ذیل آیه ۱۰ سوره مزمل.

۳. مزمل، آیه ۱۰.

به علاوه گاهی بی‌اعتنایی و دوری لازم است، تا هم از شرشان در امان بماند و هم درسی از این طریق به آنان بدهد، ولی این هجران و دوری نباید به معنی قطع برنامه‌های تربیتی، و تبلیغ و دعوت به سوی خدا باشد.

بنابراین، آیات فوق به پیامبر اسلام و تمام کسانی که در خط او گام برمی‌دارند نسخه جامع و کاملی می‌دهد که از عبادات شبانه و نیایش پروردگار در سحرگاهان مدد بگیرند و سپس این نهال را با آب یاد خدا و اخلاص و توکل و صبر و هجران جمیل، آبیاری کنند، چه نسخه جامع و جالبی!

تعبیر به «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»؛ «خداوند مشرق و مغرب» اشاره به حاکمیت و ربوبیت او بر تمام جهان هستی است، همان‌گونه که در تعبیرات روزمره می‌گوییم: فلان‌کس شرق و غرب زمین را در سیطره خود قرار داد، یعنی تمام روی زمین را، نه فقط نقطه مغرب و مشرق. «هجر جمیل» (دوری و جدایی شایسته) - همان‌گونه که اشاره کردیم - به معنی هجران توأم با دلسوزی و دعوت و تبلیغ به سوی حق است، که یکی از روش‌های تربیتی در زمان‌های خاصی محسوب می‌شود و هرگز با مسأله «جهاد» در زمان‌های دیگر منافات ندارد، که هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد. به تعبیر دیگر: این دوری، بی‌اعتنایی نیست، بلکه خود نوعی اعتناست و به هر حال، اینکه بعضی حکم آیه فوق را منسوخ با آیات جهاد دانسته‌اند صحیح نیست.

مرحوم «طبرسی» در مجمع‌البیان در ذیل آیه می‌گوید: «وَفِي هَذَا دَلَالَةٌ عَلَىٰ وَجُوبِ الصَّبْرِ عَلَى الْأَذَى، لِمَنْ يَدْعُو إِلَى الدِّينِ وَالْمُعَاشِرَةِ بِأَحْسَنِ الْأَخْلَاقِ وَاسْتِعْمَالِ الرَّفْقِ لِيَكُونُوا أَقْرَبَ إِلَى الْإِجَابَةِ؛ این آیه دلالت می‌کند که مبلغین اسلام و دعوت‌کنندگان به سوی دین، باید در مقابل ناملازمات شکیبایی پیشه کنند و با حسن خلق و مدارا، با مردم معاشرت نمایند، تا سخنان آن‌ها زودتر پذیرفته شود».<sup>۱</sup>

۱. مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۳۷۹.

### چهار مورد از وظایف مبلغان<sup>۱</sup>

در قرآن کریم خداوند می فرماید: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ \*  
وَمَا يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ «(به هر حال) با عفو  
و مدارا رفتار کن و به کارهای شایسته دعوت نما و از جاهلان روی بگردان (و با  
آنان ستیزه مکن)! و اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسد، به خدا پناه بر! که او  
شنونده و داناست».<sup>۲</sup>

در این آیات، شرایط تبلیغ و رهبری و پیشوایی مردم به طرز بسیار جالب  
و فشرده‌ای بیان شده و با آیات گذشته نیز که به مسأله تبلیغ مشرکان اشاره داشت  
تناسب دارد.

در نخستین آیه مورد بحث به سه مورد از وظایف رهبران و مبلغان، به صورت  
خطاب به پیامبر اشاره شده، در آغاز می‌گوید: «در طرز رفتار با مردم  
سخت‌گیر مباش و با آن‌ها مدارا کن، عذرشان را بپذیر و بیش از آنچه قدرت  
دارند از آن‌ها مخواه» (خذ العفو). «عفو» گاهی به معنی مقدار اضافی چیزی آمده،  
و گاهی به معنی حدّ وسط و میانه، و گاه به معنی قبول عذر خطاکار و بخشیدن او،  
و گاه به معنی آسان گرفتن کارها.

قرائن آیات نشان می‌دهد که آیه فوق با مسائل مالی و گرفتن مقدار اضافی از  
اموال مردم - که بعضی از مفسران گفته‌اند - ارتباط ندارد، بلکه مفهوم مناسب،  
همان «آسان گرفتن» و «گذشت» و «انتخاب حدّ وسط و میانه» است.<sup>۳</sup>  
بدیهی است که اگر رهبر و مبلغ، شخص سخت‌گیری باشد به زودی مردم از  
اطراف او پراکنده می‌شوند و نفوذ خود را در قلوب از دست خواهد داد.

۱. تفسیر نمونه، ج ۷، ذیل آیات ۱۹۹ و ۲۰۰ سوره اعراف.

۲. اعراف، آیه ۱۹۹ و ۲۰۰.

۳. برای توضیح بیشتر درباره معنی «عفو» به جلد دوم تفسیر نمونه، ص ۸۰ مراجعه شود.

همان طور که قرآن مجید می‌گوید: ﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَإِنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ﴾؛  
«اگر خشن و سنگ‌دل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند».<sup>۱</sup>

سپس دومین دستور را به این صورت می‌دهد: «مردم را به کارهای نیک و آنچه عقل و خرد، شایسته می‌داند و خداوند آن را نیک معرفی کرده، دستور ده» (و امر بالمعروف). اشاره به اینکه ترک سخت‌گیری مفهومی مجامله‌کاری نیست، بلکه باید رهبران و مبلغان همه حقایق را بگویند و مردم را به سوی حق دعوت کنند و چیزی را فروگذار ننمایند.

در مرحله سوم دستور به تحمل و بردباری در برابر جاهلان داده، می‌گوید: «و از جاهلان روی بگردان و با آنها ستیزه مکن»؛ ﴿وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾.

رهبران و مبلغان در مسیر خود با افراد متعصب، لجوج، جاهل و بی‌خبر، و افرادی که سطح فکر و اخلاق آنها بسیار پایین است، روبه‌رو می‌شوند، از آنها دشنام می‌شنوند، هدف تهمت‌شان قرار می‌گیرند و آنها سنگ در راهشان می‌افکنند. راه پیروزی بر این مشکل، گلاویز شدن با جاهلان نیست، بلکه بهترین راه، تحمل و حوصله و نادیده و نشنیده گرفتن این‌گونه کارهاست، و تجربه نشان می‌دهد که برای بیدار ساختن جاهلان و خاموش کردن آتش خشم و حسد و تعصب‌شان، این بهترین راه است.

در آیه بعد دستور دیگری می‌دهد که درحقیقت چهارمین وظیفه رهبران و مبلغان است و آن اینکه بر سر راه آنها همواره و سوسه‌های شیطانی در شکل مقام، مال، شهوت و امثال این‌ها خودنمایی می‌کند و شیطان و شیطان‌صفتان می‌کوشند آنها را از طریق این و سوسه‌ها از مسیرشان منحرف سازند و از هدفشان بازدارند. قرآن دستور می‌دهد که «اگر و سوسه‌های شیطانی متوجه تو

۱. آل‌عمران، آیه ۱۵۹.

شد به خدا پناه ببر، و خود را به او بسپار و از لطفش مدد بخواه، زیرا او سخن تو را می شنود و از اسرار درونت آگاه و از وسوسه های شیاطین باخبر است».

### مبلغان راستین چه کسانی هستند؟<sup>۱</sup>

«الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا»؛  
 «(پیامبران پیشین) کسانی بودند که رسالت های الهی را تبلیغ می کردند و از او بیم داشتند و از هیچ کس جز خدا بیم نداشتند؛ و همین بس که خداوند حسابگر (و پاداش دهنده اعمال آنها) است».<sup>۲</sup>

نخستین آیه مورد بحث - به تناسب بحثی که در آخرین آیه از آیات پیشین، درباره پیامبران گذشته بود - به یکی از مهم ترین برنامه های عمومی انبیا اشاره کرده، می فرماید: «پیامبران پیشین کسانی بودند که...» تو نیز در تبلیغ رسالت های پروردگار نباید کمترین وحشتی از کسی داشته باشی. هنگامی که به تو دستور می دهد یک سنت غلط جاهلی را در زمینه ازدواج با همسر مطلقه فرزندخوانده درهم بشکن و با زینب، همسر مطلقه زید ازدواج کن، هرگز نباید در انجام این وظیفه کمترین نگرانی درباره گفتگوی این و آن به خود راه دهی، این سنت همه پیامبران است.

اصولاً کار پیامبران در بسیاری از مراحل، شکستن این گونه سنت هاست و اگر بخواهند کمترین ترس و وحشتی به خود راه دهند در انجام رسالت خود پیروز نخواهند شد؛ قاطعانه باید پیش روند، حرف های ناموزون بدگویان را به جان خریدار شوند و بی اعتنا به جو سازی ها و غوغای عوام و توطئه فاسدان و مفسدان، به برنامه های خود ادامه دهند، چراکه همه حساب ها به دست خداست.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ذیل آیه ۳۹ سوره احزاب.

۲. احزاب، آیه ۳۹.



لذا در پایان آیه می‌فرماید: «همین بس که خداوند حافظ اعمال بندگان و حساب‌گر و جزادهنده آن‌هاست»؛ ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾. هم حساب‌ایثار و فداکاری پیامبران را در این راه نگه می‌دارد و پاداش می‌دهد و هم سخنان ناموزون و یاه‌سرایبی دشمنان را محاسبه می‌کند و کیفر می‌دهد.

در حقیقت جمله ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ دلیلی است برای این موضوع که رهبران الهی نباید در ابلاغ رسالات خود وحشتی داشته باشند، چون حساب‌گر زحمات آن‌ها و پاداش‌دهنده خداست.

### شرط پیروزی در تبلیغات

آیه فوق دلیل روشنی است بر اینکه شرط اساسی برای پیشرفت در مسائل تبلیغاتی، قاطعیت و اخلاص و عدم وحشت از هیچ‌کس جز خداست. کسانی که در برابر فرمان‌های الهی، خواسته‌های این و آن و تمایلات بی‌رویه گروه‌ها و جمعیت‌ها را در نظر می‌گیرند و با توجیهاتی حق و عدالت را تحت‌الشعاع آن قرار می‌دهند، هرگز نتیجه‌اساسی نخواهند گرفت. هیچ نعمتی برتر از نعمت هدایت نیست و هیچ خدمتی برتر از اعطای این نعمت به انسانی نمی‌باشد، به همین دلیل پاداش این کار برترین پاداش‌هاست، لذا در حدیثی از امیرمؤمنان می‌خوانیم که می‌فرماید:

«هنگامی که رسول خدا مرا به سوی یمن فرستاد فرمود: با هیچ‌کس پیکار مکن مگر اینکه ابتدا او را به سوی حق دعوت کنی: «وَإِيمُ اللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلِيَّ يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ؛ به خدا سوگند! اگر یک انسان به دست تو هدایت شود برای تو بهتر است از تمام آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب می‌کند».<sup>۱</sup>

۱. کافی (طبق نقل بحار ج ۲۱، ص ۳۶۱).

و باز به همین دلیل است که مبلغان راستین نباید به مردم نیازی داشته باشند و نه ترسی از هیچ مقامی، که آن «نیاز» و این «ترس» بر افکار و اراده آنها خواه ناخواه اثر می‌گذارد.

یک مبلغ الهی به مقتضای: ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ تنها به این می‌اندیشد که حسابگر اعمال او خداست و پاداشش به دست اوست و همین آگاهی و عرفان، به او در این راه پرنشیب و فراز مدد می‌دهد.

### ویژگی‌هایی مورد نیاز گویندگان<sup>۱</sup>

بسیار دیده شده که افراد بافضیلت و دانشمندی بر اثر عدم آشنایی با فنون بحث و استدلال و عدم رعایت جنبه‌های روانی، هرگز نمی‌توانند در افکار دیگران نفوذ کنند.

عکس، افرادی را سراغ داریم که از نظر علمی در حد بالایی نیستند، ولی در جذب قلوب و تسخیر دل‌ها و نفوذ در افکار دیگران پیروز و موفق‌اند.

علت اصلی این است که نحوه طرح بحث‌ها و طرز برخورد با طرف مقابل باید از نظر اخلاق و روان با اصولی همراه باشد تا جنبه‌های منفی را در طرف مقابل تحریک نکند و او را به لجاجت و عناد وادار نسازد، بلکه به عکس، وجدان او را بیدار کرده و روح حق‌طلبی و حق‌جویی را در او زنده کند.

در این جا مهم این است که بدانیم انسان، تنها اندیشه و خرد نیست تا فقط در برابر قدرت استدلال تسلیم شود، بلکه علاوه بر آن مجموعه‌ای از «عواطف» و «احساسات» گوناگون که بخش مهمی از روح او را تشکیل می‌دهد در وجود او نهفته است که باید آنها را به طرز صحیح و معقولی اشباع کرد. قرآن به ما آموخته

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۸، ذیل آیات ۲۲-۲۷ سوره سبأ.

که در برابر مخالفان در عین طرح بحث‌های منطقی چنان آن را با اصول اخلاقی بیامیزیم که در اعماق روح آن‌ها نفوذ کند.

شرط نفوذ این است که طرف مقابل احساس کند گوینده واجد اوصاف زیر است:

یک: به گفته‌های خود ایمان دارد و آنچه می‌گوید از اعماق جانش برمی‌خیزد.  
دو: هدفش از بحث، حق‌جویی و حق‌طلبی است، نه برتری‌جویی و تفوق‌طلبی.

سه: هرگز نمی‌خواهد طرف را تحقیر کند و خود را بزرگ نماید.  
چهار: آنچه می‌گوید از روی دلسوزی می‌گوید و منافع شخصی و خصوصی در این کار ندارد.

پنج: برای طرف مقابل احترام قائل است و به همین دلیل در تعبیرات خود نزاکت در بحث را فراموش نمی‌کند.

شش: نمی‌خواهد حس لجاجت طرف را بی‌جهت برانگیزد و اگر درباره‌ی موضوعی به اندازه‌ی کافی بحث شده به همان قناعت می‌کند و از اصرار در بحث و به کرسی نشانیدن حرف خویش پرهیز دارد.

هفت: منصف است و جانب انصاف را هرگز از دست نمی‌دهد، هرچند طرف مقابل این اصول را رعایت نکند.

هشت: نمی‌خواهد افکار خود را به دیگران تحمیل کند، بلکه علاقه دارد جوششی در دیگران ایجاد کند تا در عین آزادی، این خودجوشی، آن‌ها را به حقیقت برساند.

دقت در آیات قرآن و طرز برخورد پیامبر - به فرمان خدا - با مخالفان که همراه با ریزه‌کاری‌های جالبی بود گواه بسیار زنده‌ای برای بحث‌های بالاست. او گاهی تا آنجا پیش می‌رود که حتی دقیقاً تعیین نمی‌کند که ما در راه هدایتیم

و شما در راه گمراهی، بلکه می‌گوید: «ما یا شما در راه هدایتیم یا در ضلالت» تا در فکر روند که نشانه‌های هدایت و ضلالت در کدامین گروه است؟ و یا اینکه می‌گوید: «روز قیامت خداوند در میان همه ما داوری می‌کند و هرکس را به آنچه لایق است جزا می‌دهد».

البته انکار نمی‌توان کرد که این‌ها همه در مورد کسانی است که به هدایت آن‌ها امید باشد، وگرنه قرآن با دشمنان لجوج و ستمگر و بی‌رحم که امیدی به پذیرش آن‌ها نیست طور دیگری برخورد می‌کند.

بررسی روش بحث‌های پیامبر اسلام و امامان با مخالفانشان الگوی بسیار زنده‌ای برای این موضوع است، به‌عنوان نمونه به آنچه از امام صادق در این زمینه در کتب حدیث آمده توجه کنید:

در مقدمه حدیث معروف توحید «مفضل بن عمر» چنین می‌خوانیم:  
 او می‌گوید: من در کنار قبر پیغمبر بودم و در عظمت مقام پیامبر اندیشه می‌کردم، ناگهان دیدم «ابن ابی العوجاء» (مرد مادی معروف) وارد شد و در گوشه‌ای نشست به طوری که سخنش را می‌شنیدم. هنگامی که دوستانش اطراف او جمع شدند شروع به گفتن سخنان کفرآمیزی کرد که نتیجه آن انکار نبوت محمد و از آن بالاتر انکار خداوند تبارک و تعالی بود. بسیار شیطنت‌آمیز و حساب‌شده بیان کرد.

من از شنیدن سخنان او سخت خشمگین و ناراحت شدم، برخاستم و فریاد زدم: ای دشمن خدا! راه الحاد پیش گرفتی؟ و خداوندی که تو را در بهترین صورت آفرید انکار کردی؟ «ابن ابی العوجاء» رو به من کرد و گفت: «تو کیستی؟ اگر از دانشمندان علم کلامی دلیل بیاور تا از تو پیروی کنیم و اگر نیستی سخن مگو، و اگر از پیروان جعفر بن محمد صادق هستی او این چنین با ما سخن نمی‌گوید و مانند برخورد تو برخورد نمی‌کند. او از این بالاتر را از ما شنیده

است، اما هرگز به ما فحش و ناسزا نگفته و در پاسخ ما راه خشونت و تعدی نپیموده، او مرد بردبار، عاقل، هوشیار و متینی است که هرگز سبک‌سری دامن‌گیرش نمی‌شود، او به‌خوبی به سخنان ما گوش فرا می‌دهد و از دلایل ما آگاه می‌شود، هنگامی که تمام حرف خود را زدیم و گمان کردیم که بر او پیروز شدیم با متانت شروع به سخن گفتن می‌کند، با جمله‌های کوتاه و سخنانی فشرده تمام دلایل ما را پاسخ می‌گوید و بهانه‌های ما را قطع می‌کند، آن‌چنان‌که قدرت بر پاسخ گفتن نداریم. تو اگر از یاران او هستی این چنین با ما سخن بگو.<sup>۱</sup>

### بهترین گویندگان<sup>۲</sup>

در آیه ۳۳ سوره فصلت می‌خوانیم: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾؛ «چه کسی خوش‌گفتارتر است از آن کس که دعوت به‌سوی خدا می‌کند و عمل صالح انجام می‌دهد و می‌گوید: من از مسلمانانم؟!». در آیات گذشته سخن از کسانی در میان بود که مردم را از شنیدن آیات قرآن نهی می‌کردند، یعنی داعیان به‌سوی ضلالت و گمراهی، ولی در آیات مورد بحث، از افراد مقابل آن‌ها که گفتارشان بهترین گفتار است سخن می‌گوید، می‌فرماید: «چه کسی گفتارش بهتر است از آن کس که دعوت به‌سوی خدا می‌کند...؟!». گرچه آیه به‌صورت استفهام است، ولی پیداست که استفهام انکاری است، یعنی هیچ‌کس سخنش از داعیان به‌سوی الله و منادیان توحید بهتر نیست، همان منادیانی که با عمل صالح خویش دعوت زبانی خود را تأکید و تثبیت می‌کنند و با اعتقاد به اسلام، و تسلیم بودن در برابر حق بر عمل صالح خویش صحنه می‌گذارند.

۱. توحید مفضل (اوایل کتاب).

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ذیل آیه ۳۳ سوره فصلت.

این آیه باصراحت، بهترین گویندگان را کسانی معرفی کرده که دارای این سه وصف‌اند: دعوت به الله، عمل صالح، و تسلیم بودن در برابر حق.

درحقیقت چنین کسانی علاوه بر سه رکن معروف ایمان: اقرار به لسان، عمل به ارکان، و ایمان به جنان (قلب)، بر رکن چهارمی نیز چنگ زده‌اند و آن تبلیغ و نشر آیین حق و اقامه دلیل برای مبانی دین و زدودن آثار شک و تردید از قلوب بندگان خداست. این منادیان با این چهار وصف بهترین منادیان جهان‌اند.

گرچه گروهی از مفسران این اوصاف را بر شخص پیامبر و یا پیامبر و امامانی که به سوی حق دعوت می‌کردند و یا خصوص مؤذنها تطبیق کرده‌اند، ولی پیداست که آیه مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که تمام منادیان توحید را که واجد این صفات‌اند فرامی‌گیرد، هرچند برترین مصداقش شخص پیامبر

است (به‌ویژه با توجه به زمان نزول آیه) و در درجه بعد ائمه معصومین و بعد از آن‌ها تمام علما و دانشمندان و مجاهدان راه حق و آمرین به معروف و ناهین از منکر و مبلغان اسلام از هر قشر و گروه، و این آیه بشارتی است بزرگ و افتخاری است بی‌نظیر برای همه کسانی که می‌توانند به آن دلگرم باشند، و اگر گفته‌اند در این آیه مدح «بلال حبشی» مؤذن مخصوص پیامبر است، این نیز به همین دلیل است که او در دورانی تاریک و وحشتناک نغمه توحید را سر داد و جان خود را در برابر آن سپر ساخت و با ایمان راسخ و استقامت کم‌نظیر و اعمال صالح و تداوم خط صحیح اسلام این اوصاف را تکمیل نمود.

جمله «و قال اننی من المسلمین» را دوگونه تفسیر کرده‌اند: نخست این‌که «قال» در این‌جا از ماده «قول» به معنی اعتقاد است، یعنی اعتقاد راسخ به اسلام دارد. دیگر اینکه «قول» در این‌جا به همان معنی «سخن گفتن» است، یعنی از روی افتخار و مباهات به آیین پاک خداوند صدا می‌زند: من از مسلمانان هستم. معنی اول مناسب‌تر است هرچند هر دو در مفهوم آیه امکان دارد.

بعد از بیان دعوت به سوی خداوند و اوصاف داعیان الی الله روش دعوت را شرح داده است:

### بدی را با نیکی دفع کن!

خداوند می فرماید: «نیکی و بدی یکسان نیست»؛ ﴿وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّیِّئَةُ﴾. در حالی که مخالفان حق، سلاحی جز بدگویی و افترا و سخریه و استهزا و انواع فشارها و ستم‌ها ندارند، باید سلاح شما پاکی و تقوا و سخن حق و نرمش و محبت باشد.

آری، مکتب ضلالت جز چنان ابزاری را نمی پسندد و مکتب حق تنها از چنین وسایلی بهره‌گیری می‌کند. گرچه «حسنه» و «سیئه» مفهوم وسیعی دارند، تمام نیکی‌ها و خوبی‌ها و خیرات و برکات در مفهوم حسنه جمع است، همان‌گونه که هرگونه انحراف و زشتی و عذاب در مفهوم سیئه خلاصه شده، ولی در آیه مورد بحث، آن شاخه‌ای از «حسنه» و «سیئه» مد نظر است که مربوط به روش‌های تبلیغی است.

ولی جمعی از مفسران «حسنه» را به معنی اسلام و توحید، و «سیئه» را به معنی شرک و کفر تفسیر کرده‌اند. بعضی «حسنه» را به اعمال صالح و «سیئه» را به اعمال قبیح، و بعضی «حسنه» را به صفات عالی انسانی همچون صبر و حلم و مدارا و عفو، و «سیئه» را به معنی غضب و جهل و خشونت و انتقام‌جویی تفسیر کرده‌اند. ولی تفسیر اول از همه مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود: «الْحَسَنَةُ التَّقِيَّةُ وَالسَّيِّئَةُ الْاِذَاعَةُ؛ حسنه تقیه است و افشاگری سیئه».<sup>۱</sup>

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیات مورد بحث.

البته این حدیث ناظر به مقامی است که افشا کردن عقیده موجب اتلاف نیروها و از بین رفتن نقشه‌ها و هدف‌ها شود.

سپس برای تکمیل این سخن می‌افزاید: «با روشی که بهتر است، بدی‌ها را پاسخ‌گوی و دفع کن»؛ «ادْفَعِ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ». به وسیله حق باطل را دفع کن، با حلم و مدارا جهل و خشونت را، و با عفو و گذشت به مقابله با خشونت‌ها برخیز. هرگز بدی را با بدی، و زشتی را با زشتی پاسخ مگو، که این روش انتقام‌جویان است و موجب لجاجت و سرسختی منحرفان می‌شود».

در پایان آیه به فلسفه عمیق این برنامه در یک جمله کوتاه اشاره کرده، می‌فرماید: نتیجه این کار آن خواهد شد که دشمنان سرسخت، همچون دوستان گرم و صمیمی می‌شوند. «فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ».

آنچه قرآن در این آیه بیان کرده و در آیه ۹۶ سوره مؤمنون نیز به شکل دیگری آمده «ادْفَعِ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ السَّبِيَّةِ» از مهم‌ترین و ظریف‌ترین و پربارترین روش‌های تبلیغ، به‌ویژه در برابر دشمنان نادان و لجوج است و آخرین تحقیقات روان‌شناسان نیز به آن منتهی شده است.

زیرا هرکس بدی کند انتظار مقابله به مثل را دارد، به‌ویژه افراد بد چون خودشان از این قماش‌اند و گاه یک بدی را با چند بدی پاسخ می‌گویند، هنگامی که ببینند طرف مقابل نه تنها بدی را با بدی پاسخ نمی‌دهد، بلکه با خوبی و نیکی پاسخ می‌دهد، طوفانی در وجودشان برپا می‌شود و وجدانشان تحت فشار شدیدی قرار می‌گیرد و بیدار می‌گردد، انقلابی در درون جانانشان صورت می‌گیرد، شرمنده می‌شوند، احساس حقارت می‌کنند و برای طرف مقابل عظمت قائل می‌شوند.

این جاست که کینه‌ها و عداوت‌ها با طوفانی از درون جان برخاسته و جای آن را محبت و صمیمیت می‌گیرد. بدیهی است که این یک قانون غالبی است نه



دائمی، زیرا همیشه اقلیتی هستند که از این روش سوءاستفاده می‌کنند و تا زیر ضربات خردکننده شلاق مجازات قرار نگیرند آدم نمی‌شوند و دست از اعمال زشت خود برنمی‌دارند.

البته حساب این گروه جداست و باید دربرابر آنها از شدت عمل استفاده کرد، ولی نباید فراموش کرد که این دسته همیشه در اقلیت هستند، قانونی که حاکم بر اکثریت است همان قانون «دفع سیئه با حسنه» می‌باشد.

ولذا ملاحظه می‌کنیم که پیغمبر گرامی اسلام و پیشوایان معصوم همیشه از این روش عالی قرآن بهره می‌گرفتند، برای نمونه، هنگام فتح مکه که نه تنها دشمنان بلکه دوستان انتظار انتقام‌جویی شدید مسلمین، و به راه انداختن حمام خون در آن سرزمین کفر و شرک و نفاق و کانون دشمنان سنگ‌دل و بی‌رحم داشتند و حتی بعضی از پرچمداران سپاه اسلام در آن روز رو به سوی ابوسفیان کرده و شعار «الیوم یوم الملحمة، الیوم تسبی الحرمة، الیوم اذل الله قریشا؛ امروز روز انتقام، روز از بین رفتن احترام نفوس و اموال دشمنان، و روز ذلت و خواری قریش است» سردادند، پیغمبر گرامی اسلام با جمله «اذهبوا فأنتم الطلقاء؛ بروید که همه آزادید» همه را مشمول عفو خود قرار داد و شعار انتقام‌جویانه را به این شعار محبت‌آمیز تبدیل فرمود: «الیوم یوم المرحمة الیوم اعز الله قریشا؛ امروز روز رحمت است، امروز روز عزت قریش است».<sup>۱</sup>

همین عمل چنان طوفانی در سرزمین دل‌های مکیان مشرک برپا کرد که به گفته قرآن «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»؛ «گروه گروه وارد دین خدا می‌شوند».<sup>۲</sup> ولی با تمام این احوال، آن‌گونه که در تواریخ اسلام آمده است، پیامبر چند

۱. بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۰۹.

۲. نصر، آیه ۲.

نفر را نام برد و از عفو عمومی مستثنا کرد، چراکه افرادی خطرناک و غیرقابل بخشش بودند، اما بقیه را جز این چند نفر مشمول عفو عمومی ساخت و درضمن، این جمله پرمعنی را بیان کرد: «من درباره شما همان چیزی را می‌گویم که یوسف درباره برادران خود که به او ستم کرده بودند گفت: ﴿لَا تَتْرِبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ وَهُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ﴾؛ «امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست! خداوند شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است».<sup>۱</sup>

«ولی» در آیه مورد بحث به معنی «دوست»، و «حمیم» در اصل به معنی آب داغ و سوزان است و اگر به عرق بدن حمیم گفته می‌شود به دلیل گرمی آن است، و حمام را نیز به همین مناسبت حمام می‌گویند. به دوستان پرمحبت و گرم و داغ نیز «حمیم» گفته می‌شود و منظور در آیه همین است. قابل توجه اینکه می‌فرماید: «کانه ولی حمیم» «گویا یک دوست گرم و صمیمی است» اشاره به اینکه اگر واقعاً در صف دوستان صمیمی هم درنیاید حداقل در ظاهر چنین خواهد بود.

از آنجا که چنین برخوردی با مخالفان کار ساده و آسانی نیست و رسیدن به چنین مقامی نیاز به خودسازی عمیق اخلاقی دارد، در آیه بعد مبانی اخلاقی این‌گونه برخورد با دشمنان را در عبارتی کوتاه و پرمعنی بیان کرده، می‌فرماید:

«به این خصلت نمی‌رسد مگر کسانی که دارای صبر و استقامت‌اند»؛ ﴿وَمَا یُلْقَاهَا اِلَّا الَّذِیْنَ صَبَرُوْا﴾ «و به این خوی و خلق عظیم نمی‌رسد مگر کسانی که بهره بزرگی از ایمان و تقوا و اخلاق دارند»؛ ﴿وَمَا یُلْقَاهَا اِلَّا ذُوْ حَظٍّ عَظِیْمٍ﴾.

آری، انسان مدت‌ها باید خودسازی کند تا بتواند بر خشم و غضب خویش چیره گردد، باید در پرتو ایمان و تقوا آن‌قدر روح او وسیع و قوی شود که به آسانی از آزار دشمنان متأثر نگردد و حس انتقام‌جویی در او شعله‌ور نشود؛ روحی بزرگ، و شرح صدر کافی لازم است تا شخص به چنین مرحله‌ای از کمال

۱. بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۳۲.

انسانیت برسد که بدی‌ها را با نیکی پاسخ گوید و در راه خدا و برای رسیدن به اهداف مقدسش حتی از مرحله عفو و گذشت فراتر رود و به مقام «دفع سیئه با حسنه» برسد.

### برنامه چهار مرحله‌ای داعیان الی الله<sup>۱</sup>

در چهار آیه فوق، چهار بحث در زمینه دعوت به سوی خدا آمده است:

نخست: خودسازی دعوت‌کنندگان از نظر ایمان و عمل صالح

دوم: استفاده از روش «دفع بدی‌ها با نیکی‌ها»

سوم: فراهم ساختن مبادی اخلاقی برای انجام این روش

چهارم: برداشتن موانع از سر راه و مبارزه با وسوسه‌های شیطانی.

پیامبر اسلام و امامان معصوم خود بهترین الگو و اسوه برای این برنامه بودند و یکی از دلایل پیشرفت سریع اسلام در آن محیط تاریک و پر از جهل، استفاده از همین برنامه بود.

امروز روان‌شناسان کتاب‌ها و رساله‌هایی در زمینه راه نفوذ در دیگران نوشته‌اند که در برابر عظمت آیات فوق، مطالب قابل ملاحظه‌ای به نظر نمی‌رسد، به خصوص که بیشتر روش‌هایی که آن‌ها توصیه می‌کنند جنبه ظاهرسازی و تحمیق و گاه نیرنگ و فریب دارد، در حالی که روش قرآن که بر ایمان و تقوا و اصالت‌ها استوار است از همه این امور برکنار می‌باشد.

چه خوب است که مسلمانان امروز این روش را احیا کنند و دامنه اسلام را در دنیایی که تشنه آن است از این طریق گسترش دهند.

جالب اینکه در حدیثی که در تفسیر «علی بن ابراهیم» آمده می‌خوانیم: «أَدَّبَ

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ذیل آیات ۳۳-۳۶ سوره فصلت.

اللَّهُ نَبِيَّهُ فَقَالَ: وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، قَالَ ادْفَعْ سَيِّئَةَ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ بِحَسَنَتِكَ، حَتَّىٰ يَكُونَ الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ؛ خداوند پیامبرش را به این آداب مؤدب ساخته و فرموده است: نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با روشی که بهترین روش است دفع کن، یعنی عمل کسانی را که در حق تو بد کرده‌اند به نیکی پاسخ ده، تا کسانی که با تو عداوت دارند دوست صمیمی شوند.<sup>۱</sup>

### انسان در برابر طوفان وسوسه‌ها

در مسیر دور و درازی که انسان به سوی سعادت و جلب رضای خدا دارد گردنه‌های صعب‌العبوری هست که شیاطین در آنجا کمین کرده‌اند و اگر انسان تنها بماند هرگز توانایی پیمودن این راه را ندارد، باید دست به دامن لطف الهی زند و با تکیه و توکل بر او این راه پرخطر را بپیماید و هرگاه طوفان‌ها شدید و شدیدتر می‌شود او بیشتر به سایه لطف خدا پناه برد. در حدیثی می‌خوانیم که در حضور پیامبر یکی بدگویی دیگری را کرد و آتش خشم در دل آن دیگری افروخته شد. پیامبر فرمود: «إِنِّي لِأَعْلَمُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا لَذَهَبَ عَنْهُ الْغَضَبُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ من سخنی می‌دانم که اگر شخص خشمگین آن را بگوید خشمش فرو می‌نشیند، و آن جمله أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ است. مرد خشمگین عرض کرد: «أَمْجُونًا تَرَانِي: فکر می‌فرمایید من دیوانه‌ام (و شیطان در پوست من رفته است)»؟

پیامبر به قرآن استناد فرمود و این آیه را تلاوت کرد: «وَأَمَّا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ؛ «هرگاه وسوسه‌های شیطانی به سراغ تو بیاید به خدا

۱. نورالتقلین، ج ۴، ص ۵۴۹.

پناه بر) اشاره به اینکه طوفان غضب از وسوسه‌های شیطان است، همان‌گونه که طوفان شهوت و هوی و هوس هر کدام یکی از آن وسوسه‌هاست.

در کتاب خصال می‌خوانیم: امیرمؤمنان علی چهارصد باب دربارهٔ اموری که به نفع دین و دنیای مسلمانان است به اصحابش تعلیم داد و از آن جمله این بود: «إِذَا وَسَّسَ الشَّيْطَانُ إِلَيْكَ أَحَدَكُمْ فَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ وَلْيَقُلْ آمَنْتُ بِاللَّهِ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ؛ هرگاه شیطان یکی از شما را وسوسه کند باید به خدا پناه برد و بگوید: به خداوند ایمان آوردم و دین خود را برای او خالص می‌کنم».<sup>۲</sup>

### دعوت داعیان الی الله، خدمت گسترده‌ای به انسان‌ها<sup>۳</sup>

در قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾؛ «هرکس کار شایسته‌ای به جا آورد، برای خود به جا آورده است و کسی که کار بد می‌کند، به زیان خود اوست؛ سپس همه شما به سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید».

این تعبیر که در آیات قرآن بارها و با عبارات مختلف آمده است پاسخی است به کسانی که می‌گویند اطاعت و عصیان ما برای خدا چه سود و زیانی دارد؟ و این چه اصراری است که در زمینه اطاعت و نهی از معصیت او می‌شود؟

این آیات می‌گوید: همه این‌ها سود و زیانش متوجه خود شماست، این شما هستید که در پرتو اعمال صالح تکامل می‌یابید و به آسمان قرب خدا پرواز می‌کنید، و این شما هستید که بر اثر جرم و گناه در پرتگاه غضب الهی سقوط کرده، و گرفتار لعنت ابدی می‌شوید. تمام برنامه‌های تکلیفی، و ارسال رسل،

۱. روح المعانی، ج ۲۴، ص ۱۱۱.

۲. تفسیر نورالتقلین، ج ۴، ص ۵۵۱.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ذیل آیات ۱۱-۱۵ سورهٔ جاثیه.

و انزال کتب، همه برای همین منظور است، لذا قرآن در یک جا می‌گوید: ﴿وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾؛ «هرکس شکرگزاری کند تنها به سود خویش شکر می‌کند و آن کس که کفران کند (زیانی به خدا نمی‌رساند)، چراکه خداوند بی‌نیاز و ستوده است».<sup>۱</sup>

در جای دیگر می‌گوید: ﴿فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهِ﴾؛ «هرکس (در پرتو آن) هدایت شود به نفع خود اوست، و هرکس گمراهی را برگزیند، تنها به زیان خود گمراه می‌گردد».<sup>۲</sup>

و در جای دیگر می‌خوانیم: ﴿وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾؛ «هرکس پاکی و (تقوا) پیشه کند، نتیجه آن به خودش باز می‌گردد، و بازگشت (همگان) به سوی خداست».<sup>۳</sup>

خلاصه، این‌گونه تعبیرات بیانگر این واقعیت است که دعوت «داعیان الی الله» در تمام ابعادش خدمت گسترده‌ای است به انسان‌ها، نه خدمتی است به خدا که از همه چیز بی‌نیاز است، و نه به پیامبران که اجر آن‌ها فقط بر خداست. توجه به این واقعیت عامل مؤثری برای حرکت به سوی اطاعت و پرهیز از گناه است.

### مجادله در قرآن مجید<sup>۴</sup>

در سوره مؤمن پنج بار سخن از «مجادله» به میان آمده است که تمام این موارد ناظر به «مجادله باطل» است (آیات ۴، ۵، ۳۵، ۵۶، و ۶۹) به همین مناسبت سزاوار است بحثی پیرامون جدال از دیدگاه قرآن مجید مطرح شود.

«جدال» و «مراء» دو عنوان است که هم در آیات قرآن و هم در روایات

۱. لقمان، آیه ۱۲.

۲. زمر، آیه ۴۱.

۳. فاطر، آیه ۱۸.

۴. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ذیل آیات ۴-۶ سوره غافر.

اسلامی درباره آن زیاد بحث شده و در این زمینه ابتدا باید مفهوم این دو کلمه روشن شود، سپس اقسام جدال (جدال به حق و جدال به باطل) و نشانه‌های هر کدام تبیین گردد و سرانجام ضررهای جدال به باطل و نیز عوامل پیروزی در مجادله به حق تشریح شود.

### الف) مفهوم «جدال» و «مراء»

«جدال» و «مراء» و «مخاصمه» سه لفظی است که مفاهیمی نزدیک به هم دارد، در عین حال تفاوت‌هایی در میان آن‌هاست.

«جدال» در اصل به معنی پیچانیدن طناب است، سپس به پیچانیدن طرف مقابل و گفتگو برای غلبه بر او به کار رفته است.

«مراء» (بر وزن حجاب) به معنی گفتگو کردن درباره چیزی است که در آن «مریه» (شک) وجود دارد و «خصومت» و «مخاصمه» در اصل به معنی گلاویز شدن دو نفر به یکدیگر است که هر کدام پهلوی دیگری را بگیرد، سپس به گفتگوها و مشاجرات لفظی اطلاق گردیده است.

به گفته مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار، «جدال» و «مراء» بیشتر در مسائل علمی به کار می‌رود، در حالی که «مخاصمه» در امور دنیوی است.

و نیز گاهی تفاوت میان جدال و مراء را چنین بیان می‌کنند که در «مراء» هدف اظهار فضل و کمال است، ولی در «جدال» تحقیر و عاجز کردن طرف مقابل.

گاه گفته‌اند: «جدال» در مسائل علمی است و «مراء» اعم از آن است.

و گاهی نیز گفته‌اند: «مراء» جنبه دفاعی در مقابل حملات خصم دارد، ولی

«جدال» اعم از دفاعی و تهاجمی است.<sup>۱</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۳۹۹.

**ب) جدال حق و باطل**

گفتیم که از موارد استعمال این لفظ، به ویژه در قرآن مجید به خوبی استفاده می شود که «جدال» مفهوم وسیعی دارد و هر نوع بحث و گفتگوی طرفین را شامل می شود، چه به حق باشد چه به باطل. در آیه ۱۲۵ سوره نحل می خوانیم که خداوند به پیامبر اسلام دستور می دهد: ﴿وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾؛ «با آن ها به روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن» و در مورد ابراهیم در آیه ۷۴ هود می خوانیم: ﴿فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ﴾؛ «پس هنگامی که ترس ابراهیم فرو نشست و بشارت به او رسید، درباره قوم لوط با ما مجادله می کرد...».

این ها از نوع مجادله به حق است.

ولی در غالب موارد در قرآن کریم این واژه درباره مجادله به باطل استعمال شده، چنان که در همین سوره مؤمن پنج بار در همین معنا به کار رفته است. به هر حال، بحث و گفتگو و استدلال و مناقشه در گفتار دیگران اگر به منظور روشن شدن حق، نشان دادن راه، و ارشاد جاهل باشد عملی است پسندیده و شایسته تقدیر، بلکه در بسیاری از موارد واجب است. قرآن هرگز با بحث و گفتگوی روشنگرانه و استدلال برای تبیین حق مخالفت نکرده، بلکه در آیات زیادی آن را عملاً تثبیت نموده است.

در بسیاری از موارد، از مخالفین، برهان و دلیل مطالبه می کند، می گوید: ﴿هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ﴾؛ «استدلال خود را بیاورید»<sup>۱</sup> و در بسیاری از موارد در مقابل تقاضای برهان، به اقامه دلایل مختلف می پردازد، چنان که در آخر سوره یس خواندیم که در برابر آن مرد عرب که استخوان پوسیده ای را به دست گرفته بود و از پیامبر

۱. بقره، آیه ۱۱۱؛ انبیاء، آیه ۲۴؛ نمل، آیه ۶۴؛ قصص، آیه ۷۵.



پرسید: ﴿مَنْ يُخِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾؛ «چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟»<sup>۱</sup> برای مسأله معاد و قدرت خداوند بر احیای مردگان، چندین دلیل اقامه می‌کند.

و نیز در آیه ۲۵۸ سوره بقره گفتگوهای ابراهیم و دلایل دندان‌شکن او را در برابر نمرود، و در آیات ۴۷ تا ۵۴ سوره طه احتجاج موسی را در برابر فرعون منعکس ساخته که نمونه روشنی از مجادله شایسته است. همچنین قرآن پر است از دلایل مختلفی که پیامبر در مقابل بت پرستان و مشرکان و بهانه‌جویان اقامه می‌کرد. اما در برابر آن، موارد زیادی را نقل می‌کند که طرفداران باطل برای به کرسی نشاندن سخنان بی‌اساس خود دست به مجادلات زشتی می‌زدند و با انواع سفسطه‌ها و بهانه‌جویی‌ها برای ابطال حق و اغوای مردم ساده‌دل تلاش می‌کردند، سخریه و استهزا، تهدید، افترا و انکار بدون دلیل، از روش‌های معمولی اقوام گمراه و سرکش در مقابل پیامبران بود و استدلال منطقی و آمیخته با مهر و محبت، روش پیامبران الهی.

### مناظرات اهل بیت با مخالفان

در روایات اسلامی نیز بحث‌های زیادی درباره مناظرات پیغمبر اکرم یا ائمه اهل بیت در برابر مخالفان دیده می‌شود که اگر این بحث و مناظرات جمع‌آوری گردد کتاب بسیار قطوری را تشکیل می‌دهد (البته قسمت‌هایی از آن‌ها جمع‌آوری شده است).

نه تنها پیشوایان معصوم، بلکه اصحاب و یاران آن‌ها نیز به تشویق آن‌ها مناظرات و مجادلاتی با مخالفان داشته‌اند، ولی اجازه این کار را به کسانی می‌دادند که به قدر کافی توانایی و قدرت منطقی داشته باشند، زیرا در غیر این

۱. یس، آیه ۷۸.

صورت به جای اینکه جبهه حق تقویت شود تضعیف می‌گردد و مخالفان جسورتر و سرسخت‌تر می‌شوند.

لذا در حدیثی می‌خوانیم که یکی از دوستان امام صادق به نام «طیار» (حمزه بن محمد) می‌گوید: به امام عرض کردم: «بَلَّغْنِي أَنَّكَ كَرِهْتَ مُنَازَرَةَ النَّاسِ؛ به من رسیده که شما از مناظره کردن با مخالفان ناخشنود هستید».

امام در پاسخ فرمود: «أَمَّا مِثْلُكَ فَلَا يَكْرَهُ، مَنْ إِذَا طَارَ يُحْسِنُ أَنْ يَقَعَ وَإِنْ وَقَعَ يُحْسِنُ أَنْ يَطِيرَ، فَمَنْ كَانَ هَذَا لَا نَكَرَهُ؛ اگر کسی چون تو باشد (از مناظره او با مخالفان) ناخشنود نیستیم، همان کسانی که وقتی پرواز می‌کنند و اوج می‌گیرند به خوبی می‌توانند بنشینند و هنگامی که می‌نشینند به خوبی می‌توانند پرواز کنند و اوج گیرند، کسی که چنین باشد ما از مناظره او خشنود نیستیم»<sup>۱</sup> این تعبیر زیبا که اشاره روشنی به قدرت اوج‌گیری در استدلال، سپس جمع و جور کردن و پایان دادن به بحث می‌باشد نشان می‌دهد که باید افرادی در این میدان‌ها حضور یابند که از تسلط کافی بر بحث‌های استدلال برخوردار باشند، مبادا ضعف منطقی آن‌ها به حساب ضعف مکتب آن‌ها گذاشته شود.

### ج) آثار شوم مجادله باطل

درست است که بحث و گفتگو کلید حل مشکلات می‌باشد، اما این در صورتی است که دو طرف بحث طالب حق و در جستجوی راه باشند، یا حداقل اگر یک طرف از طریق لجاجت وارد می‌شود طرف مقابل در فکر احقاق حق و رسیدن به واقع باشد، اما هرگاه گفتگو میان کسانی روی دهد که هر کدام برای خودخواهی و اظهار تفوق بر دیگری، و به کرسی نشانیدن حرف خویش به ستیزه

۱. رجال‌کشی، ص ۲۹۸.

و جنجال برخیزد، نتیجه‌ای جز دور شدن از حق، تاریکی دل، ریشه‌دار شدن خصومت‌ها و کیفرها نخواهد داشت.

و به همین دلیل در روایات اسلامی از مرء و مجادله به باطل نهی شده و اشارات پرمعنایی به ضررهای این نوع مجادلات در این روایات وارد گردیده است؛ در حدیثی از امیرمؤمنان علی می‌خوانیم: «مَنْ ضَنَّ بِعَرَضِهِ فَلْيَدْعِ الْمَرَأَءَ؛ هر کس به آبروی خویش علاقه‌مند است مجادله و ستیزه‌جویی را ترک کند»،<sup>۱</sup> زیرا در این‌گونه مباحثات، کار به تدریج به بی‌حرمتی و توهین و حتی دشنام و انواع سخنان زشت و رکیک و نسبت‌های ناروا می‌رسد.

در حدیث دیگری از همان امام می‌خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَالْمَرَأَءَ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يَمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ، وَ يُنْبِتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقَ؛ از مجادله و ستیز در گفتگو پرهیزید، زیرا این دو دل‌های برادران دینی را نسبت به یکدیگر بیمار و مکدر می‌کند و بذر نفاق را پرورش می‌دهد».<sup>۲</sup>

چراکه این‌گونه پرخاشگری‌ها که غالباً عاری از اصول صحیح بحث و استدلال است، روح لجاجت و تعصب را در افراد تقویت می‌کند تا آن‌جا که هر کدام می‌خواهد برای غلبه بر دیگری از هر وسیله‌ای حتی دروغ و تهمت و بی‌حرمتی استفاده کند، و این کار نتیجه‌ای جز کینه‌توزی و پرورش بذرهای نفاق در دل‌ها نخواهد داشت.

یکی دیگر از مفاسد بزرگ «جدال به باطل» این است که طرفین در انحراف و اشتباه خود سخت‌تر و راسخ‌تر می‌شوند، زیرا هر کدام تلاش می‌کند برای اثبات مقصود خود به هر دلیل باطلی متوسل شود و تا آن‌جا که می‌تواند سخنان

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۶۲.

۲. اصول کافی، ج ۲، باب المرء والخصومة، ح ۱.

حق طرف را نادیده بگیرد و یا با دیده عدم رضا و قبول بنگرد و این خود موجب تقویت اشتباه و کج روی است.

#### د) روش مجادله به احسن

در جدال به حق، هدف، تحقیر طرف مقابل و اثبات تفوق و پیروزی بر او نیست، بلکه نفوذ در افکار و اعماق روح اوست، به همین دلیل روش مجادله به احسن با جدال به باطل در همه چیز متفاوت است.

در این جا شخص جدالگر برای نفوذ معنوی در دیگری، باید نکته‌های زیر را به کار گیرد که در قرآن مجید اشارات جالبی به آن‌ها شده است:

یک: نباید اصرار داشته باشد که طرف مقابل، مطلب حق را به عنوان گفته او بپذیرد، بلکه اگر بتواند چنان کند که طرف مقابل آن مطلب را نتیجه فکر خود بداند بسیار مؤثرتر خواهد بود، به تعبیر دیگر: طرف فکر کند این اندیشه از درون وجود خودش جوشیده و فرزند روح اوست تا به آن علاقه مند شود.

سرّ اینکه قرآن مجید بسیاری - از حقایق مهم را از توحید و نفی شرک گرفته تا مسائل دیگر - در لباس استفهام درمی آورد و مثلاً بعد از ذکر دلایل توحید می گوید: ﴿أَلَا مَعَ اللَّهِ؟﴾ «آیا معبودی با خدا همراه است؟»<sup>۱</sup> شاید همین امر باشد. دو: از هر چیزی که حس لجاجت طرف مقابل را برمی انگیزد باید خودداری کرد؛ قرآن مجید می گوید: ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ﴾ «(به معبود) کسانی که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید»<sup>۲</sup> مبادا آن‌ها روی دنده لجاجت بیفتند و به خداوند بزرگ اهانت کنند.

۱. نمل، آیه ۶۰.

۲. انعام، آیه ۱۰۸.

سه: در بحث‌ها باید در مقابل هرکس و هر گروه نهایت انصاف را رعایت کرد تا طرف حس کند گوینده به‌راستی در صدد روشن کردن واقعیات است، برای نمونه هنگامی که قرآن سخن از زیان‌های شراب و قمار می‌گوید منافع جزئی مادی و اقتصادی آن را که برای گروهی حاصل می‌شود نادیده نمی‌گیرد؛ می‌فرماید: «قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَعْظَمُ مِنَ النَّفْعِ»؛ «بگو: در آن دو گناه و زیان بزرگی است؛ و منافی (از نظر مادی) برای مردم دربر دارد؛ ولی گناه آن‌ها از نفعشان بیشتر است».<sup>۱</sup>

این طرز سخن به‌یقین در شنونده تأثیر عمیق‌تری می‌گذارد.

چهار: در برابر بدی‌ها و کینه‌توزی‌ها نباید مقابله به مثل کرد، بلکه باید راه محبت و رأفت و گذشت را پیش گرفت که این «مقابله به ضد» در این‌گونه موارد تأثیر فوق‌العاده‌ای در نرم کردن قلب دشمنان لجوج دارد، چنان‌که قرآن مجید می‌گوید: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»؛ «بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است؛ گویی دوستی، گرم و صمیمی است».<sup>۲</sup>

خلاصه هرگاه گفتگوهای پیامبران را با دشمنان جبار و سرسخت، که در قرآن منعکس است و گفتگوهای پیامبر و ائمه معصومین را در برخورد با دشمنان هنگام بحث‌های عقیدتی به‌دقت بررسی کنیم، درس‌های آموزنده‌ای در این زمینه می‌یابیم که بیانگر دقیق‌ترین مسائل روانی است که راه نفوذ در دیگران را صاف و هموار می‌سازد. مرحوم علامه مجلسی حدیث مفصلی از پیغمبر گرامی اسلام در این زمینه نقل می‌کند که ضمن آن، مناظره طولانی پیامبر با پنج گروه یهود و نصارا و دهریین و ثنویین (دوگانه پرستان) و مشرکان عرب

۱. بقره، آیه ۲۱۹.

۲. فصلت، آیه ۳۴.

مطرح شده که با لحن جذاب و گیرا آن‌ها را به قبول و تسلیم وامی دارد، مناظره آموزنده‌ای که می‌تواند الگویی برای مناظرات ما باشد.<sup>۱</sup>

### تبلیغات مؤثر<sup>۲</sup>

در آیه ۲۹ سوره احقاف می‌خوانیم: «وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصَتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُّنْذِرِينَ»؛ «(به یاد آور) هنگامی که گروهی از جن را به سوی تو متوجه ساختیم که قرآن را بشنوند؛ وقتی حضور یافتند به یکدیگر گفتند: «خاموش باشید و گوش فرادهید» و هنگامی که (خواندن قرآن) پایان گرفت، به سوی قوم خود بازگشتند و آنها را انذار می‌کردند».

سرانجام، نور ایمان در دل جنیان تابیدن گرفت و حقانیت آیات قرآن را در درون جان خود لمس کردند، لذا هنگامی که تلاوت قرآن پایان یافت همچون مبلغانی به سوی قوم خود رفتند و آن‌ها را انذار کردند «و از حقیقتی که نصیب‌شان شده بود آگاه ساختند».

و این چنین است راه و رسم افراد باایمان که پیوسته می‌خواهند دیگران را از حقایقی که خود آگاه شده‌اند آگاه سازند و منابع ایمان خود را در اختیار آن‌ها قرار دهند.

آیه بعد بیانگر چگونگی دعوت این گروه از قوم خود هنگام بازگشت به سوی آن‌هاست، دعوتی منسجم، حساب شده، کوتاه و پرمعنا: «گفتند: ای قوم ما! به یقین ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده»؛ «قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِن بَعْدِ مُوسَىٰ». این کتاب اوصافی دارد، نخست اینکه «کتاب‌های آسمانی قبل از

۱. بحارالانوار، ج ۹، ص ۲۵۷ به بعد.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ذیل آیه ۲۹ سوره احقاف.

خود را تصدیق می‌کند و محتوای آن هماهنگ با محتوای آن‌هاست و نشانه‌هایی که در کتب پیشین آمده است در آن به خوبی دیده می‌شود؛ ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾. وصف دیگر اینکه «همگان را به سوی حق هدایت می‌نماید»؛ ﴿يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ﴾. به گونه‌ای که هرکس عقل و فطرت خویش را به کار گیرد نشانه‌های حقانیت را به روشنی در آن می‌یابد.

و آخرین ویژگی اینکه «به سوی راه مستقیم دعوت می‌کند»؛ ﴿إِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.

تفاوت دعوت به حق، با دعوت به راه مستقیم، به ظاهر در این است که اولی به اعتقادات حق اشاره می‌کند، و دومی به برنامه‌های عملی مستقیم و صحیح. جمله ﴿أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى﴾ و جمله ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ﴾ مؤید این مطلب است که این گروه به کتب آسمانی پیشین به ویژه کتاب موسی ایمان داشتند و در جستجوی حق بودند و اگر می‌بینیم سخنی از کتاب عیسی که بعد از آن نازل شده به میان نیامده نه به دلیل چیزی است که «ابن عباس» گفته که «طایفه جن هرگز از نزول انجیل آگاه نبودند»، چراکه آن‌ها از اخبار آسمان‌ها باخبر بودند چگونه ممکن است از اخبار زمین تا این حد غافل بمانند؟ بلکه به این علت است که تورات کتاب اصلی بود که حتی مسیحیان احکام شرایع خود را از آن گرفته و می‌گیرند.

سپس افزودند: «ای قوم ما! دعوت‌کننده الهی را اجابت کنید و به او ایمان آورید که دو پاداش بزرگ به شما ارزانی می‌دارد»: «گناهاتان را می‌بخشد و شما را از عذاب الیم پناه می‌دهد». منظور از داعی الله (دعوت‌کننده الهی) پیامبر اسلام است که آن‌ها را به سوی «الله» رهنمون می‌شد و از آن‌جا که بیشترین ترس و وحشت انسان، از گناهان و عذاب دردناک قیامت است، امنیت در برابر این دو امر را مطرح کردند تا بیش از همه جلب توجه کند.

در آخرین آیه مورد بحث، آخرین سخن مبلغان جن را چنین بازگو می‌کند: «آن‌ها به قوم خود گفتند: هر کس دعوت داعی الهی را پاسخ نگوید نمی‌تواند از چنگال الهی در زمین فرار کند و یاور و سرپرستی غیر از خدا برای او نخواهد بود و این گروه در گمراهی آشکارند».

چه گمراهی از این بدتر و آشکارتر که انسان به ستیزه‌جویی با حق و پیامبر خدا، و حتی با خدا برخیزد که نه در تمام عالم هستی جز او پناهگاهی وجود دارد و نه انسان می‌تواند از محیط کشورش بگریزد و به جای دیگری فرار کند.

آنچه از آیات مورد بحث استفاده می‌شود این است که جنیان موجوداتی عاقل و صاحب شعورند و مکلف به تکلیف‌های الهی، و دارای دو گروه مؤمن و کافرند، و از دعوت‌های الهی آگاهی کافی دارند. مسأله جالب در این آیات روشی است که آن‌ها برای تبلیغ اسلام در میان قوم خود پیش گرفتند. آن‌ها پس از حضور در محضر پیامبر و شنیدن آیات قرآن، و پی بردن به محتوای آن، به سرعت به سراغ طایفه خود رفته و به تبلیغ آن‌ها پرداختند. نخست از حقانیت قرآن سخن گفتند و با سه دلیل این مطلب را اثبات کردند، سپس به تشویق آن‌ها پرداختند، نجات و رهایی از چنگال عذاب آخرت را در سایه ایمان به این کتاب آسمانی به آن‌ها بشارت دادند، که هم تأکیدی بود بر مسأله «معاد» و هم توجهی به ارزش‌های اصیل آخرت در برابر ارزش‌های ناپایدار دنیا.

در سومین مرحله خطرات ترک ایمان را به آن‌ها گوشزد کردند و هشدار دادند که توأم با استدلال و دلسوزی به آن‌ها دادند و سرانجام، انحراف از این مسیر را که «ضلال مبین» یعنی گمراهی آشکار است گوشزد کردند.

این شیوه تبلیغ شیوه‌ای است مؤثر برای هر کس و هر گروه.



راه و رسم تبلیغ<sup>۱</sup>

در آیات پنجم تا نهم سوره نوح چنین می‌خوانیم: «قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لِينِلَّا وَنَهَارًا \* فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا \* وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا \* ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا \* ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا»؛ «(نوح) گفت: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم، اما دعوت من چیزی جز فرار (از حق) بر آنان نیفزود، و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند) تا تو آنها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوش‌هایشان قرار داده و لباس‌هایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند. سپس من آنها را با صدای بلند (به اطاعت فرمان تو) دعوت کردم، سپس آشکارا و نهان (حقیقت توحید و ایمان را) برای آنان بیان داشتم».

در این آیات در ادامه رسالت و مأموریت نوح برای دعوت قومش سخنانی از زبان خود او هنگامی که به پیشگاه پروردگار شکایت می‌برد، نقل شده که بسیار آموزنده است.

سخنان نوح در این زمینه سخنانی است که می‌تواند برای همه مبلغان دینی راهگشا باشد؛ می‌فرماید: «نوح گفت: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز به سوی تو دعوت کردم (و لحظه‌ای در ارشاد و تبلیغ آن‌ها کوتاهی نکردم) اما این دعوت و ارشاد من چیزی جز فرار از حق بر آن‌ها نیفزود».

و این عجیب است که دعوت به سوی چیزی سبب فرار از آن شود، اما با توجه به اینکه تأثیر دعوت‌ها نیاز به نوعی آمادگی و سنخیت و جاذبه متقابل دارد جای تعجب نیست که در دل‌های ناآماده اثر معکوس و منفی بگذارد و به تعبیر دیگر: افراد لجوج و دشمن حق هنگامی که دعوت مردان خدا را می‌شنوند

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ذیل آیات ۵-۹ سوره نوح.

در مقابل آن مقاومت به خرج می دهند و همین مقاومت، آن‌ها را از خدا دورتر می کند و کفر و نفاق را راسخ تر می سازد.

این درست همانند چیزی است که در آیه ۸۲ سوره اسراء آمده است:

﴿وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾؛ «و از

قرآن، آنچه شفا و رحمت برای مؤمنان است، نازل می کنیم؛ ولی ستمکاران را جز خسران (و زیان) نمی افزاید». و اینکه در آیات قرآن می خوانیم که این کتاب آسمانی مایه هدایت پرهیزکاران است ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup> به همین علت است که باید مرحله‌ای از تقوا هرچند ضعیف، در وجود انسان باشد تا آماده پذیرش حق شود، این مرحله همان «روح حقیقت جویی» و آمادگی برای پذیرش گفتار حق است. سپس نوح در ادامه این سخن می افزاید: «خداوندا! من هر زمان آن‌ها را دعوت کردم که ایمان بیاورند تا تو آن‌ها را مشمول آمرزش خود قرار دهی، آن‌ها انگشتان خویش را در گوش‌های خود قرار داده و لباس‌هایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت و عدم ایمان اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند».

گذاشتن انگشت در گوش‌ها برای این بوده که صدای حق را نشنوند و پیچیدن لباس بر خویشتن یا به این معنی است که لباس پشتوانه‌ای برای انگشتان فرو کرده در گوش باشد و کمترین امواج صوتی به پرده صماخ آن‌ها نرسد و از آن‌جا پیامی به مغز منتقل نگردد و یا می‌خواستند صورت خود را بپوشانند، مبدا چشمانشان به چهره ملکوتی نوح این پیامبر بزرگ بیفتد، در واقع اصرار داشتند هم گوش از شنیدن باز ماند و هم چشم از دیدن. این راستی حیرت‌انگیز است که انسان به این مرحله از عداوت و دشمنی با حق برسد که حتی اجازه دیدن و شنیدن و اندیشیدن را به خود ندهد.

در بعضی از تفاسیر اسلامی آمده است که بعضی از آن قوم منحرف دست

فرزندان خویش را گرفته و نزد «نوح» می بردند، و به فرزند خود چنین می گفتند: از این مرد بترس! مبادا تو را گمراه کند، این وصیتی است که پدرم به من کرده و من اکنون همان سفارش را به تو می کنم (تا حق وصیت و خیرخواهی را ادا کرده باشم).<sup>۱</sup>

این آیه نشان می دهد که نوح با عمر طولانی خود در طی چند نسل همچنان به دعوت الهی خویش ادامه می داد و هرگز خسته نمی شد.

و همچنین نشان می دهد که یکی از عوامل مهم بدبختی آن ها استکبار و غرور بود، زیرا خود را بالاتر از این می دیدند که در برابر انسانی مانند خود، هر چند نماینده خدا و قلبش کانون علم و دانش و تقوا باشد سر تسلیم فرود آورند. این کبر و غرور همیشه یکی از موانع مهم راه حق بوده و ثمره شوم آن را در تمام طول تاریخ بشر در زندگی افراد بی ایمان مشاهده می کنیم.

نوح همچنان به سخنان خود در پیشگاه پروردگار ادامه داده، می گوید: «خداوند! سپس آن ها را آشکارا به توحید و عبادت تو دعوت کردم» و در جلسات عمومی و با صدای بلند آن ها را به سوی ایمان فراخواندم.

به این نیز قناعت نکردم و «آشکارا و نهان، حقیقت توحید و ایمان را برای آن ها بیان داشتم». به گفته بعضی از مفسران، نوح برای نفوذ در این جمعیت لجوج و خودخواه دعوت خود را از سه طریق مختلف دنبال کرد: گاه تنها دعوت مخفیانه می نمود، که با عکس العمل های چهارگانه مواجه شد (انگشت ها را در گوش گذاشته، لباس ها را به خود پیچیدند و در کفر اصرار ورزیدند و استکبار نمودند) و گاه تنها دعوت علنی و آشکار داشت. گاهی نیز از روش آمیختن دعوت آشکار و نهان استفاده می کرد، ولی هیچ یک از این ها مؤثر نیفتاد.<sup>۲</sup>

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۶۱.

۲. تفسیر فخر رازی، ج ۳۰، ص ۱۳۶.

اصولاً انسان چنین است که اگر در مسیر باطل آن قدر پیش برود که ریشه‌های فساد در وجود او مستحکم شود، و در اعماق وجودش نفوذ کرده، به صورت طبیعت ثانوی درآید، نه دعوت مردان خدا در او اثر می‌کند، و نه پیام‌های رسای الهی فایده‌ای می‌بخشد.

#### نکته‌ها:

#### ۱. راه و رسم تبلیغ

آنچه در آیات فوق درباره دعوت نوح آمده در عین این که وسیله‌ای برای تسلّی خاطر پیامبر و مؤمنان اندکی بود که در مکه به او پیوسته بودند، یک برنامه عمومی و همگانی را برای همه مبلّغان راه خدا ارائه می‌دهد.

نوح هرگز انتظار نداشت مردم دعوتش را اجابت کرده، در یک مرکز عمومی شهر جمع شوند سپس با آرامش خاطر در حالی که همگان چشم به دهان او دوخته و گوش به سخنانش دارند پیام الهی را به آنان برساند، بلکه از لحن آیات استفاده می‌شود (و در بعضی از روایات نیز آمده است) که او گاهی به سراغ مردم در خانه‌هایشان می‌رفت، یا در کوچه و بازار آن‌ها را به‌طور خصوصی صدا می‌زد و با حوصله و لحن محبت‌آمیزی تبلیغ می‌کرد و گاه به مجالس عمومی که به منظورهای دیگری از قبیل جشن و عزا تشکیل شده بود می‌رفت و با صدای بلند و آشکار فرمان خدا را برای آن‌ها می‌خواند، اما همیشه با عکس‌العمل‌های نامطلوب و توهین و استهزا و گاهی ضرب و جرح روبه‌رو می‌شد، ولی با این حال هرگز از کار خود دست برنداشت.

این حوصله عجیب و آن دلسوزی عجیب‌تر و پشتکار و استقامت بی‌نظیر، سرمایه او در راه دعوت به آیین حق بود.

و شگفت‌انگیزتر اینکه در طول نهصد و پنجاه سال دعوتش تنها حدود هشتاد

نفر به او ایمان آوردند که اگر این دو عدد را بر یکدیگر تقسیم کنیم روشن می‌شود که برای هدایت هر یک نفر به‌طور متوسط حدود دوازده سال تبلیغ کرد! آیا اگر مبلغان اسلامی از یک چنین استقامت و پشتکاری برخوردار باشند اسلام با این محتوای غنی و جالب عالم‌گیر نخواهد شد؟

## ۲. فرار از حقیقت چرا؟

گاهی انسان تعجب می‌کند که مگر ممکن است در زیر این آسمان کسانی پیدا شوند که حتی حاضر به شنیدن حرف حق نباشند و از آن فرار کنند؟ سخن از پذیرش نیست، سخن تنها از شنیدن است. ولی تاریخ می‌گوید که این‌گونه افراد بسیار بوده‌اند.

نه تنها قوم نوح به هنگامی که او آن‌ها را به توحید دعوت می‌کرد انگشت در گوش نهاده و جامه بر سر و صورت می‌پوشیدند که حق را نشوند و نبینند، بلکه در عصر پیامبر اسلام نیز طبق صریح قرآن، گروهی بودند که وقتی صدای دل‌انگیز پیامبر به آیات قرآن بلند می‌شد با جارو جنجال و سوت و صفیر چنان غوغایی به راه می‌انداختند که هیچ‌کس صدای او را نشنود ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ﴾؛ «کافران گفتند: «به این قرآن گوش فراندهید و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید، شاید پیروز شوید».<sup>۱</sup>

در تاریخ خونین کربلا نیز آمده است: هنگامی که امام حسین سالار شهیدان می‌خواست دشمنان منحرف را ارشاد و بیدار کند چنان جنجالی به راه انداختند که صدای امام در میان آن‌ها گم شد.<sup>۲</sup>

امروز نیز این برنامه ادامه دارد، منتها در اشکال و چهره‌های دیگر. طرفداران

۱. فصلت، آیه ۲۶.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸.

باطل با انواع سرگرمی‌های ناسالم، موسیقی‌های مخرب، مواد مخدر و مانند آن چنان جوی فراهم کرده‌اند که مردم، به‌ویژه جوانان نتوانند صدای دلنواز مردان خدا را بشنوند.

### مؤثرترین راه تبلیغ<sup>۱</sup>

در آیات پانزدهم تا بیستم سوره نازعات می‌خوانیم: ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى \* إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى \* اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى \* فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَنْ تَزَكَّى \* وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى \* فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى﴾؛ «آیا سرگذشت موسی به تو رسیده؟ در آن هنگام که پروردگارش او را در سرزمین مقدّس «طوی» ندا داد (و گفت): به‌سوی فرعون برو که طغیان کرده است! و به او بگو: آیا می‌خواهی پاکیزه شوی و من تو را به‌سوی پروردگارت هدایت کنم تا از (نافرمانی) او بترسی؟! سپس موسی بزرگ‌ترین معجزه را به او نشان داد».

در آیات فوق نکات جالبی است که توجه به آن‌ها لازم است:

یک: علت رفتن به‌سوی فرعون را طغیان فرعون ذکر می‌کند و این نشان می‌دهد که یکی از اهداف بزرگ انبیا هدایت طغیانگران یا مبارزه قاطع با آن‌هاست.

دو: دعوت فرعون را با ملایم‌ترین و خیرخواهانه‌ترین تعبیر دستور می‌دهد، می‌فرماید: به او بگو: آیا میل داری پاک و پاکیزه شوی؟ (البته پاکیزگی مطلق که هم شامل پاکیزگی از شرک و کفر می‌شود و هم از ظلم و فساد) شبیه تعبیری که در آیه ۲۴ سوره طه آمده است: ﴿قُولَا لَهُ قَوْلًا لِيَنَّا﴾؛ «و به نرمی با او سخن بگوید».

سه: این تعبیر اشاره لطیفی به این حقیقت است که رسالت انبیا، پاک‌سازی انسان‌ها و بازگرداندن طهارت فطری نخستین به آن‌هاست.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ذیل آیات ۱۵-۲۰ سوره نازعات.

در ضمن نمی‌گوید: من تو را پاک کنم، بلکه می‌گوید: «پاکی را پذیرا شوی» و این نشان می‌دهد که پاک شدن باید به صورت خودجوش باشد نه تحمیل از برون.

چهار: ذکر «هدایت» بعد از «پاک شدن» دلیل بر این است که باید در آغاز شستشویی کرد سپس به کوی دوست گام نهاد.

پنج: تعبیر به «رَبِّک» (پروردگارت) در حقیقت تأکید بر این نکته است که تو را به سوی کسی می‌برم که مالک و مربی و پرورش‌دهنده توست، چرا از مسیر سعادت می‌گریزی؟

شش: «خشیت» و خدا ترسی نتیجه هدایت به سوی خداست. آری، ثمره درخت هدایت و توحید همان احساس مسئولیت در برابر خداوند بزرگ است، چرا که هرگز خشیت بدون معرفت حاصل نمی‌شود، و لذا در آیه ۲۸ سوره فاطر می‌خوانیم: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»؛ «از میان بندگان او، دانشمندان خدا ترسند».

هفت: موسی نخست به سراغ هدایت عاطفی او می‌رود، بعد هدایت عقلی و منطقی از طریق نشان دادن آیت کبری و معجزه بزرگ، و این مؤثرترین راه تبلیغ است که نخست از طریق خیرخواهی و محبت در عواطف طرف نفوذ کنند سپس به طرح استدلال و بیان حجت پردازند.

### از تبلیغات عجولانه بپرهیزید<sup>۱</sup>

در آیه هفدهم سوره طارق می‌خوانیم: «فَمَهَّلِ الْكَافِرِينَ أَهْمَلُهُمْ رُؤْيَدًا»؛ «حال که چنین است کافران را (فقط) اندکی مهلت ده (تا سزای اعمالشان را ببینند)».

در این آیات به‌طور ویژه به پیامبر دستور می‌دهد: با آن‌ها مدارا کن و به

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ذیل آیه ۱۷ سوره طارق.

آن‌ها مهلت ده و برای نابودی‌شان عجله مکن، بگذار به قدر کافی اتمام حجت شود، بگذار کسانی که مختصری آمادگی دارند سرانجام به اسلام بپیوندند، اصولاً عجله کار کسی است که از فوت فرصت‌ها و از دست رفتن امکانات می‌ترسد، و این درباره‌ی خداوند قاهر و قادر مفهوم ندارد.

قابل توجه اینکه نخست می‌فرماید: ﴿فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ﴾؛ «کافران را مهلت ده» و بار دیگر تأکید کرده، می‌گوید: ﴿أَمَهِّلُهُمْ﴾؛ «آن‌ها را مهلت ده» که یکی، از باب «تفعیل» است و دیگری از باب «افعال» و تکرار آن برای تأکید است، بی‌آنکه لفظ عیناً تکرار شده باشد، تا برای گوش‌ها سنگین نیاید.

«رُؤْيِدًا» از ماده «رود» (بر وزن عود) به معنی رفت و آمد و تلاش برای انجام چیزی توأم با ملایمت است و در این جا معنی مصدری دارد و توأم با «تصغیر» است، یعنی مهلت مختصری به آن‌ها ده.

و به این صورت، خداوند در این جمله کوتاه سه بار به پیامبرش دستور مدارا و مهلت به آن‌ها می‌دهد، و این سرمشقی است برای همه‌ی مسلمانان که در کارهای خود به‌ویژه هنگامی که در مقابل دشمنانی نیرومند و خطرناک قرار می‌گیرند باحوصله و صبر و شکیبایی و دقت رفتار کنند و از هرگونه شتاب‌زدگی و کارهای بی‌نقشه یا بی‌موقع بپرهیزند.

به علاوه در راه تبلیغ آیین حق همواره باید از عجله پرهیز کرد، تا تمام کسانی که احتمال هدایت‌شان می‌رود، ایمان بیاورند و نسبت به همه اتمام حجت شود.

### امید اثر، شرط صرف نیروهای تبلیغی<sup>۱</sup>

در آیه ۲۹ سوره نجم می‌خوانیم: ﴿فَأَعْرِضْ عَنْ مَن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ذیل آیه ۴۹ سوره نجم.



الدُّنْيَا؛ «حال که چنین است از کسی که از یاد ما روی گردانده و جز زندگی دنیا را نخواسته، اعراض کن».

خداوند برای اینکه روشن کند که منکران معاد، اهل استدلال و منطق نیستند و حب دنیا و فراموش کردن یاد خدا آن‌ها را در لجن زار این موهومات و خرافات غوطه‌ور ساخته، می‌فرماید: «چون چنین است، از کسانی که از یاد ما اعراض کرده‌اند و جز زندگی مادی دنیا را نمی‌خواهند و نمی‌جویند، روی بگردان (و به آن‌ها اعتنا مکن که شایسته سخن گفتن نیستند) ﴿فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا﴾. منظور از «ذکر خدا» به عقیده بعضی از مفسران قرآن است و گاهی احتمال داده شده که منظور دلایل منطقی و عقلی است که انسان را به خدا می‌رساند، و نیز احتمال داده‌اند همان یاد خداست که نقطه مقابل غفلت است. ولی ظاهر این است که این تعبیر مفهوم گسترده‌ای دارد که هرگونه توجه به خدا را چه از طریق قرآن، چه دلیل عقل، چه از طریق سنت و چه یاد قیامت شامل می‌شود، همچنین این نکته نیز از آیه استفاده می‌شود که رابطه‌ای میان غفلت از یاد خدا، و اقبال به مادیات، و زرق و برق دنیا وجود دارد، و قابل توجه اینکه میان این دو تأثیر متقابل است، غفلت از یاد خدا انسان را به سوی دنیاپرستی سوق می‌دهد، همان‌گونه که دنیاپرستی انسان را از یاد خدا غافل می‌سازد، و هر دوی این‌ها با هوی‌پرستی همراه است و طبعاً خرافاتی که هماهنگ با آن باشد در نظر انسان جلوه می‌کند و به تدریج تبدیل به یک اعتقاد می‌شود.

شاید نیاز به تذکر نباشد که امر به اعراض از این گروه هرگز منافاتی با تبلیغ رسالت که وظیفه اصلی پیامبر است ندارد، چراکه تبلیغ و انذار و بشارت مخصوص مواردی است که حداقل احتمال تأثیر وجود داشته باشد، آنجا که یقین به عدم تأثیر است نباید نیروها را به هدر داد و بعد از اتمام حجت باید اعراض کرد.

این نیز قابل توجه است که این دستور، مخصوص پیامبر نیست، بلکه همه منادیان راه حق را شامل می‌شود، تا نیروهای ارزشمند تبلیغی خود را تنها در زمینه‌هایی صرف کنند که امید اثر وجود دارد، اما دنیاپرستان مغرور سیاه‌دل که هیچ امیدی به هدایت‌شان نیست باید بعد از اتمام حجت آن‌ها را به حال خود رها ساخت، تا خداوند درباره آن‌ها داوری کند.

### اهمیت مبارزات منطقی و عقیدتی<sup>۱</sup>

در آیه ۵۲ سوره فرقان می‌خوانیم: ﴿فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا﴾؛ «بنابراین از کافران اطاعت مکن و به وسیله قرآن با آنان مبارزه و جهاد بزرگی بنما». «جهاد کبیر» تعبیر گویایی است از اهمیت برنامه یک مبارزه سازنده الهی. جالب اینکه در آیه فوق، این عنوان به قرآن داده شده و یا به تعبیر دیگر: به عمل کسانی که به وسیله قرآن با کژی‌ها و انحرافات و آلودگی‌ها مبارزه می‌کنند. این تعبیر از یک سو اهمیت مبارزات منطقی و عقیدتی را روشن می‌سازد و از سوی دیگر عظمت مقام قرآن را.

در بعضی از روایات آمده است که «ابوسفیان» و «ابوجهل» و بعضی دیگر از سران شرک، شبی از شب‌ها جداگانه برای شنیدن آیات قرآن به طور مخفیانه، هنگامی که پیامبر مشغول نماز بود مخفیانه و بی‌خبر از یکدیگر به نزدیکی خانه او رفتند و هر یک در محلی پنهان شده، مدتی طولانی آیات قرآن را از پیامبر شنیدند. هنگامی که پراکنده شدند سپیده صبح دمیده بود و آن‌ها هنگام بازگشت، به طور اتفاقی از یک راه آمدند و رازشان فاش شد و به سرزنش همدیگر پرداختند و تأکید کردند که چنین کاری نباید تکرار شود، چراکه اگر بعضی از جاهلان این صحنه را بیند باعث شک و تردیدشان خواهد شد.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ذیل آیه ۵۲ سوره فرقان.

ولی در شب دوم همین برنامه تکرار شد و باز هنگام بازگشت با یکدیگر روبه‌رو شدند و ناراحت و نگران گشتند و همان سخنان قبل را تکرار و تأکید نمودند.

شب سوم نیز همان برنامه تجدید شد و هنگامی که یکدیگر را دیدند گفتند: ما از این جا نباید حرکت کنیم تا عهد و پیمان ببندیم که دیگر این کار تکرار نشود، عهد و پیمان بستند و از هم جدا شدند.

فردا صبح یکی از مشرکان به نام «اخنس بن شریق» عصای خود را برگرفت و به سوی خانه «ابوسفیان» آمد و به او گفت: بگو بینم عقیده تو درباره آنچه از محمد شنیدی چیست؟ ابوسفیان گفت: به خدا قسم مطالبی شنیدم که معنای آن را به خوبی درک کردم، ولی مسائلی را هم شنیدم که معنا و مراد آن را نفهمیدم. اخنس از نزد ابوسفیان بیرون رفت، و به سراغ «ابوجهل» رفت و به او گفت: تو درباره آنچه از محمد شنیدی چه می‌گویی؟

ابوجهل گفت: چه شنیدم؟ مطلب این است که ما و فرزندان ابوعبدمناف در افتخارات با هم رقابت داریم، آن‌ها گرسنگان را اطعام کردند ما هم کردیم، بی‌مرکبان را مرکب دادند، ما هم دادیم، بخشیدند و انفاق کردند، ما هم کردیم و دوش به دوش هم جلو می‌آمدیم، اما آن‌ها ادعا کردند که از ما پیامبری برخاسته که وحی آسمانی به او می‌رسد، ما چگونه می‌توانیم در این امر با آن‌ها رقابت کنیم؟

حال که چنین است به خدا سوگند به او ایمان نمی‌آوریم و هرگز او را تصدیق نخواهیم کرد. «اخنس» برخاست و او را ترک کرد.<sup>۱</sup>

آری، جاذبه قرآن آن‌ها را شب‌های متوالی به سوی خود می‌کشاند و آنان تا سپیده صبح غرق این جاذبه الهی بودند، ولی خودخواهی و تعصب و حفظ منافع

۱. سیره ابن‌هشام، ج ۱، ص ۳۳۷؛ تفسیر فی ظلال، ج ۶، ص ۱۷۲.

مادی آن‌چنان بر آن‌ها مسلط بود که مانع از پذیرش حق می‌شد. بدون تردید این نور الهی این قدرت را دارد که هر قلب آماده‌ای را هر جا باشد به سوی خود جذب کند و به همین دلیل در آیات مورد بحث، قرآن وسیله جهاد کبیر معرفی شده است.

### دعوت به استدلال منطقی در همه جا<sup>۱</sup>

بارها در آیات قرآن می‌خوانیم که از مخالفان، دلیل مطالبه می‌شود، به‌ویژه جمله «هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ»؛ «دلیل خود را بیاورید» در چهار آیه از قرآن مجید آمده است (بقره/۱۱۱، انبیاء/۲۴، نمل/۶۴ و قصص/۷۵) و در موارد دیگری نیز روی کلمه «برهان» تکیه ویژه شده است (برهان به معنی محکم‌ترین دلیلی است که همواره با صدق همراه است).

این منطقی «برهان‌طلبی» اسلام از محتوای قوی و غنی آن حکایت می‌کند، چراکه سعی دارد با مخالفان خود نیز برخورد منطقی داشته باشد، چگونه ممکن است از دیگران برهان مطالبه کند، ولی خود به آن بی‌اعتنا باشد؟ قرآن مجید مملو است از استدلالات منطقی و براهین علمی در سطوح مختلف برای مسائل گوناگون.

این درست برخلاف چیزی است که مسیحیت تحریف‌یافته امروز روی آن تکیه می‌کند، مذهب را تنها کار «دل» می‌داند، عقل را از آن بیگانه معرفی می‌کند و حتی تضادهای عقلی (همچون توحید در تثلیث) را در مذهب می‌پذیرد و به همین دلیل به انواع خرافات اجازه ورود به مذهب می‌دهد، در حالی که اگر مذهب از عقل و استدلال جدا شود هیچ دلیلی بر حقانیت آن وجود نخواهد داشت و آن مذهب و ضد آن یکسان خواهد بود.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ذیل آیات ۶۰-۶۴ سوره نمل.

عظمت این برنامه اسلامی (تکیه بر برهان و دعوت مخالفان به استدلال منطقی) هنگامی آشکارتر می‌شود که توجه کنیم اسلام از محیطی آشکار شد که بیشترین محتوای فکری محیط را خرافات بی‌پایه و مسائل غیرمنطقی تشکیل می‌داد.

### لزوم بحث منطقی<sup>۱</sup>

یکی از نتایج مهمی که از داستان اصحاب کهف (در سوره کهف) به دست می‌آید، لزوم بحث منطقی در برخورد با مخالفان است، چراکه آن‌ها هنگامی که می‌خواستند آیین شرک‌آلود محیط‌شان را مورد انتقاد قرار دهند به دلایل منطقی متوسل می‌شدند که نمونه‌هایی از آن در آیات ۱۵ و ۱۶ همین سوره مطرح شده است.

اصولاً اساس کار همه پیامبران و رهبران الهی در برخورد با مخالفان بحث آزاد و منطقی بوده، و توسل به زور، آن‌هم برای خاموش کردن آتش فتنه منحصر به مواردی بوده که بحث منطقی مؤثر نمی‌افتاد، یا مخالفان مانع بحث‌های منطقی می‌شدند.

### منطق آزاداندیشی اسلام<sup>۲</sup>

در آیات ۱۷ و ۱۸ سوره زمر می‌خوانیم: ﴿... فَبَشِّرْ عِبَادِ \* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾؛ «... پس بندگان مرا بشارت ده. همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند؛ آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمندان اند».

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ذیل آیات ۱۷-۲۵ سوره کهف.

۲. همان، ج ۱۹، ذیل آیات ۱۷ و ۱۸ سوره زمر.

این دو آیه که به صورت یک شعار اسلامی درآمده، آزاداندیشی مسلمانان، و انتخابگری آن‌ها را در مسائل مختلف به خوبی نشان می‌دهد.

نخست می‌گوید: «بندگان مرا بشارت ده» و سپس این بندگان ویژه را به این صورت معرفی می‌کند: «آن‌ها به سخنان این و آن بدون در نظر گرفتن گوینده و خصوصیات دیگر گوش فرامی‌دهند و با نیروی عقل و خرد، بهترین آن‌ها را برمی‌گزینند، هیچ‌گونه تعصب و لجاجتی در کار آن‌ها نیست و هیچ‌گونه محدودیتی در فکر و اندیشه آن‌ها وجود ندارد، آن‌ها جویای حقایق و تشنه حقیقت، هر جا آن را بیابند با تمام وجود از آن استقبال می‌کنند و از چشمه زلال آن بی‌دریغ می‌نوشند و سیراب می‌شوند».

آن‌ها نه تنها طالب حق و تشنه گفتار نیک هستند، بلکه میان «خوب» و «خوب‌تر» و «نیکو» و «نیکوتر» دومی را برمی‌گزینند و به طور کلی خواهان بهترین و برترین‌اند.

آری، این است نشانه یک مسلمان راستین و مؤمن حق‌طلب. درباره اینکه منظور از «قول» در جمله «يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ»؛ «سخنان را می‌شنوند» چیست، مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند:

بعضی آن را به «قرآن» و آنچه در آن از طاعات و مباحات است تفسیر کرده‌اند، و پیروی از احسن را به معنی پیروی از طاعات می‌دانند. بعضی دیگر آن را به مطلق اوامر الهی تفسیر کرده‌اند، چه در قرآن باشد چه در غیر قرآن، ولی هیچ‌گونه دلیلی برای این تفسیرهای محدود در دست نیست، بلکه ظاهر آیه هرگونه قول و سخن را شامل می‌شود، بندگان باایمان خداوند از میان تمام سخنان، سخنی را برمی‌گزینند که «احسن» است، و از آن تبعیت می‌کنند و در عمل خویش به کار می‌بندند.

جالب اینکه قرآن در آیه فوق، صاحبان «هدایت الهی» را منحصر در این قوم

شمرده، همان‌گونه که خردمندان را منحصر به این گروه دانسته است، اشاره به اینکه این گروه مشمول هدایت ظاهر و باطن‌اند، هدایت ظاهر از طریق عقل و خرد، و هدایت باطن از طریق نور الهی و امداد غیبی، و این دو افتخار بزرگ برای این حقیقت جویان آزاداندیش است.

و از آن‌جا که پیامبر اسلام به هدایت گمراهان و مشرکان، سخت علاقه داشت و از انحراف کسانی که در برابر حقایق گوش شنوا نداشتند رنج می‌برد، آیه بعد از طریق بیان این حقیقت که این عالم، عالم آزادی و امتحان است و گروهی سرانجام مستوجب آتش‌اند، به او دل‌داری داده، می‌گوید: «آیا تو می‌توانی کسی را که فرمان عذاب درباره او قطعی شده رهایی بخشی؟ آیا می‌توانی کسی را که در درون آتش است برگیری و نجات دهی؟» ﴿أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ﴾.

جمله ﴿حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ﴾؛ «فرمان عذاب درباره او محقق شده» اشاره به آیاتی همچون آیه ۸۵ سوره ص است که درباره شیطان و پیروانش می‌گوید: ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾: «که جهنم را از تو و هر کدام از آنان که از تو پیروی کند، پر خواهم کرد».

بدیهی است که قطعی شدن فرمان عذاب درباره این گروه جنبه اجباری نداشته، بلکه به خاطر اعمالی است که مرتکب شده‌اند و اصراری است که در ظلم و فساد و گناه داشته‌اند، به گونه‌ای که روح ایمان و تشخیص برای همیشه در آنان مرده و وجود آنان یکپارچه وجود جهنمی شده است، و از این‌جا روشن می‌شود که جمله ﴿أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ﴾: «آیا تو می‌توانی کسی را که در دل آتش است نجات دهی؟» اشاره لطیفی به این حقیقت است که دوزخی بودن آنان آن‌قدر مسلم است که گویی هم‌اکنون در دل آتش‌اند، و می‌دانیم که چنین کسانی که تمام راه‌های ارتباطی خود را با خدا بریده‌اند راه نجاتی ندارند، حتی پیغمبر اسلام با اینکه «رحمة للعالمین» است، نمی‌تواند آنان را از عذاب رهایی بخشد.

اما برای شادی قلب پیامبر و امیدواری مؤمنان، در آخرین آیه چنین می‌گوید: «ولی کسانی که تقوای الهی پیشه کردند غرفه‌هایی در بهشت از آن آن‌هاست که بر فراز آن‌ها غرفه‌های دیگری بنا شده است»؛ ﴿لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِّنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ﴾ اگر دوزخیان در میان پرده‌های آتش قرار دارند و به تعبیر آیات گذشته: ﴿لَهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِّنَ النَّارِ وَمِن تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ﴾ بهشتیان غرفه‌هایی دارند بر فراز غرفه‌ها، و قصرهایی بر فراز قصرها، چراکه دیدن منظره گل‌ها و آب و نهرها و باغ‌ها از فراز غرفه‌ها لذت‌بخش‌تر و دلپذیرتر است.

#### نکته‌ها:

#### ۱. منطق آزاداندیشی اسلام

بسیاری از مذاهب، پیروان خود را از مطالعه و بررسی سخنان دیگران نهی می‌کنند، چراکه بر اثر ضعف منطقی که به آن گرفتارند از این می‌ترسند که منطق دیگران برتری پیدا کند و پیروانشان را از دست‌شان بگیرد. اما همان‌گونه که در آیات فوق خواندیم، اسلام در این قسمت سیاست «دروازه‌های باز» را به اجرا درآورده و بندگان راستین خداوند را کسانی می‌داند که اهل تحقیق‌اند، نه از شنیدن سخنان دیگران وحشت دارند، نه تسلیم بی‌قید و شرط می‌شوند و نه هر وسوسه‌ای را می‌پذیرند.

اسلام به کسانی بشارت می‌دهد که گفتارها را می‌شنوند و خوب‌ترین آن‌ها را برمی‌گزینند، نه تنها خوب را به بد ترجیح می‌دهند، بلکه در میان خوب‌ها هر گلی را که بهتر است می‌چینند.

قرآن جاهلان بی‌خبری را که هنگام شنیدن پیام حق، انگشت در گوش می‌گذاشتند و جامه بر سر می‌کشیدند به شدت نکوهش می‌کند، چنان‌که در سخنان نوح هنگام شکوه به پیشگاه پروردگار که پیش‌تر نیز اشاره کردیم آمده



است: ﴿وَإِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِيَتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا﴾؛ «و من! هر زمان آن‌ها را دعوت کردم (که ایمان بیاورند) تا تو آن‌ها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوش‌هایشان قرار داده و لباس‌هایشان را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند».<sup>۱</sup>

اصولاً مکتبی که دارای منطق نیرومندی است دلیلی ندارد که از گفته‌های دیگران وحشت داشته باشد و از طرح مسائل آن‌ها هراس به خود راه دهد، کسانی باید بترسند که ضعیف‌اند و بی‌منطق‌این آیه در عین حال، چشم و گوش بسته‌هایی را که هر سخنی را بی‌قید و شرط می‌پذیرند و حتی به اندازه گوسفندانی که به علفزار می‌روند در انتخاب خوراک خود تحقیق و بررسی نمی‌کنند، از صف «اولوالالباب» و «هدایت یافتگان» بیرون دانسته، و این دو وصف را مخصوص کسانی می‌داند که نه گرفتار افراط تسلیم بی‌قید و شرط هستند و نه تفریط تعصب‌های خشک و جاهلانه.

## ۲. پاسخ به چند سؤال

الف) ممکن است در این جا این سؤال مطرح شود که چرا در اسلام خرید و فروش کتب ضلال ممنوع است؟

ب) چرا دادن قرآن به دست کفار حرام شمرده شده است؟

ج) کسی که مطلبی را نمی‌داند چگونه می‌تواند در آن انتخاب‌گری کند و خوب را از بد جدا نماید؟ آیا این مستلزم دور نیست؟<sup>۲</sup>

۱. نوح، آیه ۷.

۲. در علم منطق، به این که دو چیز وجودشان به یکدیگر وابسته باشد، «دور» می‌گویند، که غیرممکن بودن آن واضح است.

پاسخ سؤال اول روشن است، زیرا در آیات فوق، بحث از سخنانی است که امید هدایت در آن باشد، اگر بعد از بررسی و دقت ثابت شد که فلان کتاب گمراه کننده است دیگر از موضوع این دستور خارج می شود، اسلام هرگز اجازه نمی دهد مردم در راهی که نادرست بودنش به ثبوت رسیده گام بگذارند.

البته تا زمانی که این امر بر کسی ثابت نشده و به اصطلاح در حال تحقیق درباره مذاهب مختلف برای پذیرش دین صحیح است می تواند همه این کتب را مورد بررسی قرار دهد، ولی بعد از ثبوت مطلب باید آن را به عنوان یک ماده سمی از دسترس این و آن خارج کرد.

و اما در مورد سؤال دوم در صورتی دادن قرآن به دست غیرمسلمان جایز نیست که مایه هتک و بی حرمتی باشد، ولی اگر بدانیم غیرمسلمانی به راستی در فکر تحقیق درباره اسلام است و می خواهد قرآن را برای این منظور و هدف بررسی کند، نه تنها گذاشتن قرآن در اختیارش بی مانع است، بلکه شاید واجب باشد و کسانی که این امر را تحریم کرده اند منظورشان غیر از این صورت است. ولذا مجامع بزرگ اسلامی اصرار دارند که قرآن را به زبان های زنده دنیا ترجمه کنند و برای نشر دعوت اسلامی در اختیار حق طلبان و تشنگان حقایق قرار دهند. در مورد سؤال سوم نیز باید به این نکته توجه داشت که بسیار می شود انسان شخصاً از عهده کار بر نمی آید، اما هنگامی که دیگری آن را انجام دهد می تواند خوب را از بد تشخیص دهد و با نیروی خرد و سرمایه وجدان بهترین آن ها را برگزیند.

برای نمونه، ممکن است کسانی باشند که از فن معماری و بنایی آگاه نباشند، حتی نتوانند دو آجر را به صورت صحیح روی هم بگذارند، ولی یک ساختمان خوب و با کیفیت عالی را از یک ساختمان زشت و بی قواره و ناموزون تشخیص می دهند.

افراد زیادی را می شناسیم که خود شاعر نیستند، اما ارزش اشعار شعرای

بزرگ را تشخیص می دهند و آن را از اشعار بی ارزش متکلفان جدا می سازند. همچنین کسانی هستند که ورزشکار نمی باشند اما به خوبی در میان ورزشکاران داوری و انتخاب می کنند.

### ۳. نمونه ای از روایات اسلامی در زمینه آزاداندیشی

در احادیث اسلامی نیز که در تفسیر آیات فوق، یا به طور مستقل وارد شده روی این موضوع تکیه فراوان دیده می شود:

از جمله در حدیثی از امام موسی بن جعفر می خوانیم که به یار دانشمندش به نام «هشام بن حکم» فرمود: «یا هشامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَشَّرَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَالْفَهْمِ فِي كِتَابِهِ، فَقَالَ فَبَشَّرَ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أَوْلِيَّكَ الَّذِينَ هَدَيْهِمُ اللَّهُ وَ أَوْلِيَّكَ هُمْ أَوْلُوا الْأَلْبَابِ؛ ای هشام! خداوند متعال به اهل عقل و فهم در کتابش بشارت داده و فرموده است: بندگانم را بشارت ده، آنان که سخنان را می شنوند و از بهترین آن ها پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایت شان کرده و آنان صاحبان عقل و اندیشه اند».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق آمده است که در تفسیر آیه فوق فرمود: «هُوَ الرَّجُلُ يَسْمَعُ الْحَدِيثَ فَيَحَدِّثُ بِهِ كَمَا سَمِعَهُ، لَا يَزِيدُ فِيهِ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُ؛ این آیه درباره کسانی است که حدیثی را که می شنوند بی کم و کاست و بدون اضافه و نقصان برای دیگران نقل می کنند».<sup>۲</sup>

البته منظور از این حدیث، تفسیر «فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» می باشد، چرا که یکی از نشانه های پیروی کردن از بهترین سخنان این است که انسان از خودش چیزی بر آن نیفزاید و آن را عیناً در اختیار دیگران بگذارد.

۱. کافی، ج ۱، کتاب العقل، ح ۱۲.

۲. نورالتقلین، ج ۴، ص ۴۸۲، ح ۳۴.

در نهج البلاغه در کلمات قصار امیرمؤمنان علی می خوانیم: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةٌ الْمُؤْمِنِ فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ؛ گفتار حکمت آمیز، گم شده مؤمن است، پس حکمت را بگیر هرچند از اهل نفاق صادر شود».<sup>۱</sup>

### منطق بی‌اعتنایی، یکی از روش‌های مبارزه با لجوجان<sup>۲</sup>

در آیه ۴۱ سوره یونس می خوانیم: «وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بِرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ»؛ «و اگر تو را تکذیب کردند، بگو: عمل من برای من، و عمل شما برای شماست! شما از آنچه من انجام می‌دهم بیزارید و من (نیز) از آنچه شما انجام می‌دهید بیزارم».

این اعلام بیزاری و بی‌اعتنایی که همراه با اعتماد و ایمان قاطع به مکتب خویشتن است، اثر روانی خاصی، به‌ویژه در منکران لجوج دارد و به آنها می‌فهماند که هیچ‌اصرار و اجباری درمورد پذیرش آنها نیست، آنها با تسلیم نشدن درمقابل حق، خود را به محرومیت می‌کشاند و تنها به خویشتن ضرر می‌زنند.

نظیر این تعبیر در آیات دیگر قرآن نیز آمده است، همان‌گونه که در سوره کافرون می‌خوانیم: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ»؛ «آیین شما برای خودتان و آیین من نیز برای خودم».

و از این بیان روشن می‌شود که محتوای این‌گونه آیات هیچ‌گونه منافاتی با دستور تبلیغ یا جهاد دربرابر مشرکان ندارد، تا بخواهیم این آیات را منسوخ بدانیم، بلکه همان‌گونه که گفته شد، این یک نوع مبارزه منطقی از طریق بی‌اعتنایی دربرابر افراد لجوج و کینه‌توز است.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۸۰.

۲. تفسیر نمونه، ج ۸، ذیل آیه ۴۱ سوره یونس.

در دو آیه بعد ﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ﴾ \*  
 وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْىَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ﴾ به دلیل انحراف و تسلیم  
 نشدن آن‌ها در برابر حق اشاره می‌کند، می‌گوید: «برای هدایت یک انسان، تنها  
 تعلیمات صحیح و آیات تکان‌دهنده و اعجاز‌آمیز و دلایل روشن کافی نیست،  
 بلکه آمادگی و استعداد پذیرش و شایستگی برای قبول حق نیز لازم است،  
 همان‌گونه که برای پرورش سبزه و گل، تنها بذر آماده کافی نمی‌باشد، زمین  
 مستعد نیز لازم است».

لذا نخست می‌گوید: «گروهی از آن‌ها به تو گوش فرامی‌دهند اما گویی کر  
 هستند»؛ ﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ﴾.<sup>۱</sup>

«با این حال که آن‌ها گوش شنوایی ندارند، آیا تو می‌توانی سخن خود را به  
 گوش کران برسانی هرچند نفهمند؟!»، ﴿أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ﴾.  
 «و گروهی دیگر از آنان چشم به تو می‌دوزند و اعمال تو را می‌نگرند که هر  
 یک نشانه‌ای از حقانیت و صدق گفتار تو را دربر دارد، اما گویی کورند و نابینا»؛  
 ﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ﴾.<sup>۲</sup>

«آیا تو می‌توانی کوران را هدایت کنی هرچند نبینند؟!»، ﴿أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْىَ وَلَوْ  
 كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ﴾.

ولی بدان و آن‌ها نیز باید بدانند که این نارسایی فکر و عدم بصیرت و نابینایی  
 از دیدن چهره حق و ناشنوایی در برابر گفتار خدا، چیزی نیست که با خود از مادر  
 به این جهان آورده باشند و خداوند به آن‌ها ستمی کرده باشد، بلکه این خود  
 آن‌ها بوده‌اند که با اعمال نادرست‌شان و دشمنی و عصیان در برابر حق، روح خود  
 را تاریک و چشم بصیرت و گوش شنوایشان را از کار انداختند، چراکه «خداوند

۱. در این آیه در حقیقت جمله «کانهم صم لا یستمعون» در تقدیر است.

۲. در اینجا نیز جمله «کانهم عمی لا یبصرون» در تقدیر است.

هیچ به مردم ستم نمی‌کند، ولی این مردم‌اند که به خویشان ستم می‌کنند؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾<sup>۱</sup>.

در این جا به دو نکته باید توجه کرد:

یک: اینکه در آیه دوم می‌خوانیم: به تو گوش فرامی‌دهند و در آیه سوم می‌خوانیم: به تو نگاه می‌کنند، اشاره به این است که گروهی از آنان سخنان اعجاز‌آمیز تو را می‌شنوند و گروه دیگری اعمال معجز‌نشان را که همگی دلیل روشنی بر صدق گفتار و حقانیت دعوت توست می‌نگرند، ولی هیچ‌کدام از این دو گروه از شنیده‌ها و دیده‌های خود بهره نمی‌گیرند، چراکه شنیدن و دیدن آن‌ها برای فهم و درک نیست، بلکه برای انتقاد و عیب‌جویی و مخالفت است.

آن‌ها می‌خواهند دستاویزی برای تکذیب و انکار پیدا کنند و می‌دانیم که قصد و نیت انسان به اعمال او شکل می‌دهد و اثرات آن را دگرگون می‌سازد.

دو: در آخر آیه دوم جمله ﴿وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ﴾ و در آخر آیه سوم جمله ﴿وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ﴾ آمده است، اشاره به اینکه استماع، یعنی پذیرش الفاظ و راه دادن آن‌ها به گوش، به تنهایی کافی نیست، بلکه تفکر و تدبر لازم است تا انسان از محتوای آن بهره‌گیرد. همچنین نگاه به تنهایی اثری ندارد، بلکه بصیرت (درک مفاهیم آنچه انسان می‌بیند) لازم است تا به عمق آن برسد و هدایت شود.

### روش جالب در برخورد با افراد لجوج<sup>۲</sup>

در آیه ۸۱ سوره زخرف آمده است: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾؛

«بگو: اگر برای خداوند فرزندی بوده، من نخستین پرستش‌کننده او بودم».

اگرچه مضمون این آیه برای گروهی از مفسران پیچیده به نظر آمده و به

۱. یونس، آیه ۴۴.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ذیل آیه ۸۱ سوره زخرف.

توجهات مختلفی پرداخته‌اند که بعضی بسیار عجیب به نظر می‌رسد (مانند اینکه بعضی از مفسران «ان» را به معنی نفی و «أَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ» را به معنی نخستین عبادت‌کننده خدا گرفته‌اند که طبق این تفسیر معنی آیه چنین می‌شود: «برای خداوند هرگز فرزندی نیست و من نخستین عبادت‌کننده خدا هستم».) بعضی دیگر «عابدین» را به معنی اباکننده از عبادت گرفته‌اند که معنی آیه چنین می‌شود: «اگر خدا فرزندی داشته باشد من هرگز چنین خدایی را پرستش نخواهم کرد، چراکه با داشتن فرزند نمی‌تواند خدا باشد». واضح است که این‌گونه تفسیرها به هیچ‌وجه با ظاهر آیه سازگار نیست، ولی محتوای آیه هیچ‌گونه پیچیدگی‌ای ندارد و این روش جالبی است که در برابر افراد لجوج به کار می‌رود، مانند اینکه به شخصی که از روی اشتباه درباره کسی که علم بالایی ندارد، می‌گوید: فلان کس از همه اعلم است؛ می‌گوییم: اگر او اعلم باشد اولین کسی که از وی پیروی می‌کند ما هستیم؛ تا او در اندیشه فرو رود و به فکر یافتن استدلالی برای مدعای خویش بیفتد و بعداً که سرش به سنگ خورد از خواب غفلت بیدار شود، منتها در این جا به دو نکته باید توجه داشت:

نخست اینکه عبادت همه جا به معنی پرستش نیست، گاهی نیز به معنی اطاعت و تعظیم و احترام می‌آید و در این جا به همین معنی است، زیرا به فرض محال که خدا فرزندی داشته باشد دلیلی برای پرستش آن فرزند وجود ندارد، ولی چون طبق این فرض محال، فرزند خداست باید مورد احترام و اطاعت قرار گیرد.

دیگر اینکه از نظر ادبیات عرب در این‌گونه موارد معمولاً کلمه «لو» به جای «ان» به کار می‌رود که دلیل بر محال بودن است، اگر در آیه مورد بحث چنین کاری نشده تنها به خاطر مماشات و هماهنگی در سخن با طرف مقابل است.

در نتیجه پیغمبر اکرم برای اینکه آن‌ها را مطمئن کند که محال است خدا فرزندی داشته باشد می‌گوید: اگر او فرزندی داشت من قبل از شما او را محترم می‌شمردم.

### پنج روش برای نفوذ در قلب تیره متکبران جبار<sup>۱</sup>

در آیات ۳۴ و ۳۵ سوره غافر می‌خوانیم: ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ \* الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾؛ «و بی تردید پیش از این یوسف با دلایل روشن به سراغ شما آمد، ولی شما پیوسته در آنچه او برای شما آورده بود تردید داشتید؛ تا زمانی که از دنیا رفت. گفتید: هرگز خداوند بعد از او پیامبری مبعوث نخواهد کرد! این‌گونه خداوند هر اسراف‌کار تردیدکننده‌ای را گمراه می‌سازد! همان کسانی که در آیات خدا بی‌آنکه دلیلی برایشان آمده باشد به مجادله می‌پردازند؛ (این کارشان) خشم عظیمی نزد خداوند و نزد آنان که ایمان آورده‌اند به بار می‌آورد؛ این‌گونه خداوند بر دل هر متکبر گردنکشی مهر می‌نهد».

در یک بررسی اجمالی در آیات گذشته و آینده و آیات مورد بحث چنین به نظر می‌رسد که «مؤمن آل فرعون» برای نفوذ در قلب تیره فرعون و فرعونیان و زدودن زنگار کبر و کفر از آن‌ها سخنان خود را در سه شکل و مقطع مطرح کرد: «مقطع اول» سخنان دو جانبه و احتیاط‌آمیز و دعوت آن قوم کافر طغیانگر به پرهیز از ضرر محتمل بود و آن اینکه «اگر موسی دروغ بگوید دامن خودش را می‌گیرد، و اگر راست بگوید دامن ما را می‌گیرد، بترسید و احتیاط را از دست ندهید».

در «مقطع دوم» آن‌ها را به سیر و مطالعه در احوال اقوام پیشین دعوت کرد و از اینکه آن‌ها نیز گرفتار چنان سرنوشت شومی شوند آن‌ها را بر حذر داشت. در «مقطع سوم» که در آیات مورد بحث مطرح شده، قسمتی از تاریخ خودشان را متذکر می‌شود، تاریخی که چندان فاصله‌ای از آن‌ها ندارد و روابط

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ذیل آیات ۳۴ و ۳۵ سوره غافر.



و پیوندهای آن به هم نخورده است و آن مسأله نبوت «یوسف» بود که از اجداد موسی بود، و طرز برخورد آن‌ها را با دعوت او مطرح می‌کند. در آیه اول می‌گوید: «پیش از این، یوسف با دلایل روشن برای هدایت شما آمد»؛ ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ﴾. «اما شما همچنان در دعوت او شک و تردید داشتید»؛ ﴿فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ﴾.

نه به این دلیل که دعوت او پیچیدگی داشت و نشانه‌ها و دلایل او کافی نبود، بلکه به دلیل ادامه دادن خودکامگی‌هایتان. سپس برای اینکه خود را از هرگونه تعهد و مسئولیت خلاص کنید و به خودکامگی و هوس‌رانی خویش ادامه دهید «هنگامی که یوسف از دنیا رفت گفتید: هرگز خداوند بعد از او رسولی مبعوث نخواهد کرد»؛ ﴿حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قَلْتُمْ لَنَ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا﴾.

و به خاطر این روش نادرست‌تان مشمول هدایت الهی نشدید. آری «این‌گونه خداوند هر اسراف‌کار تردیدکننده و سوسه‌گر را گمراه می‌کند»؛ ﴿رَسُولًا كَذَلِكَ يَضِلُّ اللَّهُ مِنْهُ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾. شما از یک سو راه اسراف و تجاوز از حدود الهی را پیش گرفتید و از سوی دیگر در همه چیز شک و تردید و سوسه نمودید، این دو کار سبب شد که خداوند دامنه لطفش را از شما برگیرد و شما را در وادی ضلالت رها سازد، و جز این سرنوشتی در انتظارتان نبود. اکنون نیز اگر در برابر دعوت موسی همان روش را پیش گیرید و به بحث و تحقیق نپردازید، ممکن است او پیامبری باشد از سوی خدا، اما نور هدایتش هرگز بر قلوب مستور و محجوب شما نتابد.

آیه بعد به معرفی «مصرفان مرتاب» پرداخته، می‌گوید: «آن‌ها کسانی هستند که در آیات الهی بدون اینکه دلیلی برای آن‌ها آمده باشد به مجادله برمی‌خیزند»؛ ﴿الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ﴾. بی‌آنکه هیچ دلیل روشنی از عقل و نقل برای سخنان خود داشته باشند، در برابر آیات بینات الهی موضع‌گیری

می‌کنند و با احتمالات خرافی و وسوسه‌های بی‌اساس و بهانه‌جویی‌ها به مخالفت خود ادامه می‌دهند.

سپس برای نشان دادن زشتی این عمل می‌افزاید: «این‌گونه جدال بی‌اساس درمقابل حق، خشم عظیمی نزد خداوند و نزد کسانی که ایمان آورده‌اند برمی‌انگیزد»؛ ﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ...﴾ چراکه «جدال به باطل» و موضع‌گیری بی‌دلیل و بی‌منطق در برابر آیات الهی، هم مایه گمراهی مجادله‌کنندگان، و هم اسباب ضلالت دیگران است، نور حق را در محیط خاموش می‌کند و پایه‌های حاکمیت باطل را محکم می‌سازد.

و در پایان آیه به دلیل تسلیم نشدن آن‌ها درمقابل حق اشاره کرده، می‌فرماید «این‌گونه خداوند بر قلب هر متکبر جبّاری مهر می‌نهد»؛ ﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾. لجاجت و عناد در برابر حق پردهای ظلمانی بر فکر انسان می‌اندازد و حس تشخیص را از او می‌گیرد، کار به جایی می‌رسد که قلب او همچون یک ظرف در بسته مهر شده می‌گردد که نه محتوای فاسد آن بیرون می‌آید و نه محتوای صحیح و جان‌پروری وارد آن می‌شود. آری، کسانی که به خاطر داشتن این دو صفت زشت (تکبر و جباریت) تصمیم گرفته‌اند درمقابل حق بایستند و هیچ واقعیتی را پذیرا نشوند خداوند روح حق‌طلبی را از آن‌ها می‌گیرد، آن‌چنان که حق در ذائقه آن‌ها تلخ، و باطل شیرین می‌آید.

### پنج دستور مهم برای موفقیت در اجرای حکم خدا<sup>۱</sup>

در آیات ۲۳ تا ۲۶ سوره انسان می‌خوانیم: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا \* فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا \* وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا \* وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا﴾؛ «به یقین قرآن را ما بر تو نازل کردیم نازل کردنی

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ذیل آیات ۲۳-۲۶ سوره انسان.

مبارک پس در (تبلیغ و اجرای) حکم پروردگارت شکبیا و با استقامت باش، و از هیچ گنهکار یا کافری از آنان اطاعت مکن! و نام پروردگارت را هر صبح و شام یاد کرده و پاسی از شب را برای او سجده کن، و مقداری طولانی از شب، او را تسبیح گوی.»

آیات این سوره از آغاز تا این جا درباره خلقت انسان و سپس معاد و رستخیز او سخن می گوید، ولی در آیات مورد بحث، روی سخن را به پیامبر کرده، دستورات مؤکدی برای هدایت انسانها و صبر و مقاومت در این راه به او می دهد. در واقع این آیات راه وصول به آن همه نعمت های بی مانند را نشان داده است که تنها از طریق تمسک به قرآن و پیروی از رهبری چون پیامبر اسلام و الهام گرفتن از دستورات او امکان پذیر است.

نخست می فرماید: «به یقین ما قرآن را بر تو نازل کردیم»؛ ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا﴾. بعضی از مفسران «تنزیلاً» را که به صورت «مفعول مطلق» در آیه فوق آمده، اشاره به نزول تدریجی قرآن دانسته اند که اثر تربیتی آن روشن است، و بعضی اشاره به عظمت مقام این کتاب آسمانی و تأکیدی بر نزول قرآن از ناحیه خداوند، به ویژه با توجه به تأکیدات دیگر که در آیه آمده است (تأکید به وسیله «ان» و «نحن» و «جمله اسمیه»)، و در حقیقت پاسخی است به کسانی که پیامبر را به کفایت و سحر و افترا بر خداوند متهم می کردند.

سپس پنج دستور مهم به پیامبر اسلام می دهد که نخستین آن دعوت به صبر و استقامت است، می فرماید: «اکنون که چنین است در طریق تبلیغ و اجرای احکام پروردگارت صابر و شکبیا باش»؛ ﴿فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ﴾.

از مشکلات و موانع راه و کثرت دشمنان و سرسختی آنها ترس و هراسی به خود راه مده، و همچنان به پیش حرکت کن.

قابل توجه اینکه دستور به استقامت را (با توجه به «فاء تفریع» در «فاصبر»)

فرع بر نزول قرآن از سوی خدا می‌گیرد، یعنی چون پشتیبان تو خداست، بی‌تردید در این راه استقامت کن، و تعبیر به «رب» اشاره لطیف دیگری به همین معنی است.

و در دومین دستور، پیامبر را از هرگونه سازش با منحرفان برحذر داشته، می‌گوید: «از هیچ گنهکار و کافری از آنها اطاعت مکن»؛ ﴿وَلَا تُطِيعْ مِنْهُمْ آيْمًا أَوْ كُفُورًا﴾. درحقیقت این حکم دوم تأکیدی است بر حکم اول، چراکه دشمنان تلاش می‌کردند از طرق مختلف پیامبر را در مسیر باطل به سازش بکشانند، چنان‌که نقل شده که «عتبه بن ربیعه» و «ولید بن مغیره» به پیامبر می‌گفتند: «از دعوت خود بازگرد، ما آن قدر ثروت در اختیار تو می‌گذاریم که راضی شوی، و زیباترین دختران عرب را به همسری تو درمی‌آوریم» و پیشنهادهای دیگری از این قبیل. پیامبر به‌عنوان یک رهبر بزرگ راستین باید در برابر این وسوسه‌های شیطانی، یا تهدیداتی که بعد از بی‌اثر ماندن این تطمیعات عنوان می‌شود، صبر و استقامت به خرج دهد، نه تسلیم تطمیع گردد، و نه تهدید.

درست است که پیامبر اسلام هرگز تسلیم نشد، ولی این تأکیدی است بر اهمیت این موضوع در مورد آن حضرت و سرمشقی است جاودانی برای سایر رهبران راه خدا.

گرچه بعضی از مفسران «آثم» را به «عتبه بن ربیعه» و «کفور» را به «ولید بن مغیره» یا «ابوجهل» که هر سه از مشرکان عرب بودند تفسیر کرده‌اند، ولی روشن است که «آثم» (گنهکار) و «کفور» (کافر و کفران‌کننده) مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که همه مجرمان و مشرکان را شامل می‌گردد، هرچند این سه نفر از مصداق‌های روشن آن بوده‌اند.

این نکته نیز قابل توجه است که «آثم» مفهوم عامی دارد که «کفور» را نیز شامل می‌شود، بنابراین ذکر «کفور» از قبیل ذکر «خاص» بعد از «عام» و برای تأکید است.

ولی از آن جا که صبر و استقامت در برابر هجوم این مشکلات عظیم کار آسانی نیست و پیمودن این راه دو توشه خاصی لازم دارد، در آیه بعد می‌افزاید:

«نام پروردگارت را هر صبح و شام به یاد آور»؛ ﴿وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلاً﴾. «و شبانگاه برای او سجده کن، و مقدار زیادی از شب او را تسبیح گوی» ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً﴾. تا در سایه آن «ذکر» و این «سجده» و «تسبیح»، نیروی لازم و قدرت معنوی و پشتوانه کافی را برای مبارزه با مشکلات این راه فراهم سازی.

«بکره» (بر وزن نکته) به معنی آغاز روز است و «اصیل» نقطه مقابل آن یعنی شامگاهان و آخر روز است.

بعضی گفته‌اند اطلاق این واژه بر آخر روز با توجه به اینکه از ماده «اصل» گرفته شده، به این سبب است که آخر روز، اصل و اساس شب را تشکیل می‌دهد. از بعضی از تعبیرات استفاده می‌شود که «اصیل» گاه به فاصله میان ظهر و غروب اطلاق می‌گردد (مفردات راغب)، و از بعضی دیگر برمی‌آید که «اصیل» به اوایل شب نیز گفته می‌شود، چراکه آن را به «عشی» تفسیر کرده‌اند و «عشی» آغاز شب است، چنان‌که نماز مغرب و عشا راه «عشائین» می‌گویند، حتی از بعضی کلمات استفاده می‌شود که «عشی» از زوال ظهر تا صبح فردا را نیز شامل می‌شود (مفردات راغب).

ولی با توجه به اینکه «اصیل» در آیه شریفه در مقابل «بکره» (صبحگاهان) قرار گرفته، و بعد از آن نیز سخن از عبادت شبانه به میان آمده، روشن می‌شود که منظور، همان طرف آخر روز است. به هر حال این دو آیه درحقیقت بیانگر لزوم توجه شبانه‌روزی و مستمر به ذات مقدس پروردگار است.

بعضی آن را به خصوص نمازهای پنج‌گانه، یا به اضافه نماز شب، یا خصوص نماز صبح و عصر و مغرب و عشا تفسیر کرده‌اند، ولی ظاهر این است که این

نمازها مصداق‌هایی از این ذکر مستمر الهی، و تسبیح و سجده در پیشگاه مقدس اوست.

تعبیر به «لیلا طویلا» اشاره به این است که مقدار زیادی از شب را تسبیح خدا گو. در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا در تفسیر آن آمده که در پاسخ این سؤال که منظور از این تسبیح چیست، فرمود: منظور، نماز شب است.<sup>۱</sup> ولی بعید نیست که این تفسیر نیز از قبیل بیان مصداق روشن باشد، چراکه نماز شب در تقویت روح ایمان، و تهذیب نفوس، و زنده نگهداشتن اراده انسان در طریق اطاعت خدا، تأثیر فوق‌العاده‌ای دارد.

در این جا باید به این نکته توجه داشت که دستورهای پنج‌گانه آیات فوق گرچه به صورت برنامه‌ای برای پیامبر اسلام ذکر شده، ولی درحقیقت سرمشقی است برای همه کسانی که در مسیر رهبری معنوی و انسانی جامعه بشری گام برمی‌دارند.

آن‌ها باید بدانند که بعد از اطمینان و ایمان کامل به هدف و رسالتی که دارند لازم است صبر و استقامت پیشه کنند و از انبوه مشکلات راه، وحشت نداشته باشند، چراکه هدایت یک جمعیت، به‌خصوص زمانی که درمقابل انسان، افراد ناآگاه و دشمنان لجوج وجود داشته باشند، همیشه با مشکلات عظیم همراه بوده و هست و اگر صبر و استقامت رهبران نباشد هیچ رسالتی به ثمر نمی‌رسد.

در مرحله بعد باید در برابر وسوسه‌های شیاطینی که مصداق آثم و کفورند و با انواع حیل و تزویر سعی در منحرف ساختن رهبران و پیشوایان می‌کنند تا رسالت آن‌ها عقیم ماند، با کمال قدرت مقاومت کنند، نه فریب تطمیع را بخورند و نه واهمه‌ای از تهدید به خود راه دهند. و در تمام مراحل برای کسب قدرت روحی، و نیروی اراده، عزم راسخ، و تصمیم آهنین، هر صبح و شام به یاد خدا

۱. مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۴۱۳.

باشند و پیشانی را بر درگاهش بسایند، به ویژه از عبادت‌های شبانه و راز و نیاز با او مددگیرند که اگر این امور رعایت شود پیروزی حتمی است، و اگر در پاره‌ای از مراحل مصیبت و شکستی رخ دهد در پرتو این اصول می‌توان آن‌ها را جبران کرد. برنامه زندگی پیامبر اسلام و دعوت و رسالت او سرمشق مؤثری برای رهروان این راه است.

### برای بحث، بهترین روش را برگزینید<sup>۱</sup>

در آیه ۴۶ سوره عنکبوت می‌خوانیم: ﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَاللَّهْنَا وَاللَّهُمَّ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾؛ «و با اهل کتاب جز به نیکوترین روش مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند؛ و (به آنها) بگویید: ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان آورده‌ایم و معبود ما و شما یکی است و ما در برابر او تسلیم هستیم».

«لا تجادلوا» از ماده «جدال» در اصل به معنی تاییدن طناب و محکم کردن آن است. این واژه در مورد ساختمان محکم و مانند آن نیز به کار می‌رود و هنگامی که دو نفر به بحث می‌پردازند و درحقیقت هر کدام می‌خواهد دیگری را از عقیده‌اش برگرداند به این کار مجادله گفته می‌شود. به کشتی گرفتن نیز «جدال» می‌گویند، و به هر حال منظور در این جا بحث و گفتگوهای منطقی است.

تعبیر به «الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»، تعبیر بسیار جامعی است که تمام روش‌های صحیح و مناسب مباحثه را شامل می‌شود، چه در الفاظ، چه در محتوای سخن، چه در آهنگ گفتار، و چه در حرکات دیگر همراه آن.

بنابراین مفهوم این جمله این است که باید الفاظ شما مؤدبانه، لحن سخن

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ذیل آیه ۴۶ سوره عنکبوت.

دوستانه، محتوای آن مستدل، آهنگ صدا خالی از فریاد و جنجال و هرگونه خشونت و هتک احترام باشد و همچنین حرکات دست و چشم و ابرو که معمولاً مکمل بیان انسان هستند همه باید در راستای همین شیوه و روش انجام شود. و چه زیباست تعبیرات قرآن که در یک جمله کوتاه یک دنیا معنی نهفته است! این‌ها همه به این دلیل است که هدف از بحث و مجادله، برتری‌جویی و تفوق‌طلبی و شرمنده ساختن طرف مقابل نیست، بلکه تأثیر کلام و نفوذ سخن در اعماق روح اوست و بهترین راه برای رسیدن به این هدف، همین شیوه قرآن است.

حتی بسیار می‌شود که انسان اگر سخن حق را به صورتی منعکس کند که طرف مقابل آن را فکر خود بداند نه فکر گوینده، زودتر انعطاف نشان می‌دهد. چراکه انسان به افکار خود همچون فرزندان خود علاقه‌مند است. درست به همین دلیل است که قرآن مجید بسیاری از مسائل را به صورت «سؤال و استفهام» طرح می‌کند، تا جوابش از درون فکر مخاطب بجوشد و آن را از خود بداند.

ولی البته هر قانونی استثنایی هم دارد، از جمله همین اصل کلی در بحث و مجادله اسلامی در مواردی ممکن است حمل بر ضعف و زبونی شود و یا طرف مقابل آن‌چنان مست و مغرور باشد که این طرز برخورد انسانی، بر جرأت و جسارتش بیفزاید، لذا در دنبال آیه به صورت یک استثنا می‌فرماید: «مگر کسانی از آن‌ها که مرتکب ظلم و ستم شدند»؛ ﴿إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ﴾ همان‌هایی که به خود و دیگران ظلم کردند و بسیاری از آیات الهی را کتمان نمودند تا مردم با اوصاف پیامبر اسلام آشنا نشوند.

آن‌هایی که ظلم کردند و فرمان‌های الهی را در آنجا که برخلاف منافع‌شان بود زیرپا گذاشتند.



کسانی که ظلم کردند و خرافاتی همچون مشرکان به میان آوردند و «مسیح» یا «عزیر» را فرزند خدا خواندند.

و بالاخره همان‌هایی که ظلم کردند و به‌جای بحث منطقی دست به شمشیر برده و متوسل به زور شدند و به شیطنت و توطئه‌چینی پرداختند.

و در آخر آیه یکی از مصداق‌های روشن «مجادله به احسن» را که می‌تواند الگوی زنده‌ای برای این بحث باشد به میان آورده، می‌فرماید:

«بگوئید: ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده است ایمان داریم، معبود ما و شما یکی است، و در برابر او تسلیم هستیم».

چه تعبیر زیبا و چه آهنگ جالبی! آهنگ وحدت و ایمان به همه آنچه از سوی خدای واحد نازل شده، و حذف همه تعصب‌ها، و ما و شماها، و توحید معبود و تسلیم بودن بی‌قید و شرط در برابر «الله». این یک نمونه از «مجادله به احسن» است که هر کس بشنود مجذوب آن می‌شود و نشان می‌دهد که اسلام، گروه‌گرا و تفرقه‌طلب نیست، آوای اسلام آوای وحدت است و تسلیم بودن در برابر هر سخن حق.

نمونه‌های این بحث در قرآن فراوان است، از جمله نمونه‌ای که امام صادق در حدیثی به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «مجادله به احسن، مانند مطلبی است که در آخر «سوره یس» در مورد منکران معاد آمده است، هنگامی که استخوان پوسیده را نزد پیامبر آوردند و گفتند: چه کسی قدرت دارد آن را احیا کند؟ فرمود: ﴿يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ...﴾؛ «همان خدایی که روز نخست آن را آفرید، زنده می‌کند، همان خدایی که از درخت سبز، برای شما آتش بیرون می‌فرستد».<sup>۱</sup>

### یکی از بهترین روش‌های مناظره و بحث<sup>۲</sup>

۱. تفسیر نورالتقلین، ج ۴، ص ۱۶۳.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۸، ذیل آیات ۲۴-۲۶ سوره سبأ.

در آیات ۲۴ تا ۲۶ سوره سبأ می خوانیم: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ \* قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ \* قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ﴾؛ «بگو: چه کسی شما را از آسمان‌ها و زمین روزی می دهد؟ بگو: خداوند [یگانه] و ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در گمراهی آشکاری هستیم. بگو: شما از گناهی که ما کرده‌ایم سؤال نخواهید شد، (همان‌گونه که) ما در برابر آنچه شما انجام می دهید سؤال نخواهیم شد. بگو: پروردگار ما همه ما را جمع می کند، سپس در میان ما به حق داوری می نماید (و مجرمان را از نیکوکاران جدا می سازد)، و اوست داور آگاه».

در این جا خداوند برای ابطال عقاید مشرکان، مسأله «رازقیت» را عنوان می کند. این دلیل نیز به صورت سؤال و جواب است تا وجدان خفته آن‌ها را از این طریق بیدار سازد و به وسیله پاسخی که از دورن‌شان می جوشد به اشتباه خود پی ببرند.

می گوید: «بگو: چه کسی شما را از آسمان‌ها و زمین روزی می دهد و برکات آن را در اختیارتان می گذارد؟». بدیهی است که هیچ‌کس از آن‌ها نمی توانستند بگویند این بت‌های سنگی و چوبی باران را از آسمان نازل می کنند، گیاهان را از زمین می رویانند و منابع ارضی و سماوی را در اختیار ما می گذارند.

جالب اینکه بدون انتظار برای پاسخ آن‌ها بلافاصله می فرماید: «بگو: الله» ﴿قُلِ اللَّهُ﴾ بگو: خداست که منبع همه این برکات است، یعنی مطلب به قدری واضح و روشن است که نیاز به پاسخ مخاطب ندارد، بلکه سؤال کننده و شنونده با یکدیگر هم صدا هستند، چراکه حتی مشرکان، خداوند را خالق و معطی ارزاق می دانستند و برای بت‌ها تنها مقام شفاعت قائل بودند.

این نکته نیز قابل توجه است که روزی‌های پروردگار که از آسمان به انسان‌ها می رسد منحصر به باران نیست، «نور و حرارت خورشید» و «هوا» که در جو

زمین وجود دارد، از قطرات حیات بخش باران نیز مهم تر است. همان گونه که برکات زمین نیز منحصر به گیاهان نیست، بلکه انواع منابع آب های زیر زمینی، معادن گوناگون که بعضی در آن زمان کشف شده بود و بعضی با گذشت زمان آشکار گشت، همه در این عنوان جمع اند.

در پایان آیه به مطلبی اشاره می کند که خود می تواند پایه دلیل را تشکیل دهد، دلیلی واقع بینانه و همراه با نهایت انصاف و ادب، به گونه ای که طرف از مرکب لجاج و غرور پایین آید و به اندیشه و فکر پردازد، می گوید: «به یقین ما یا شما بر هدایت یا ضلالت آشکار هستیم».

اشاره به اینکه عقیده ما و شما با هم تضاد روشنی دارد، بنابراین ممکن نیست هر دو حق باشد، چراکه جمع بین نقیضین و ضدین امکان ندارد، پس حتماً یک گروه اهل هدایت است و گروه دوم گرفتار ضلالت. اکنون بیندیشید که کدام یک هدایت یافته و کدام یک گمراه است؟ در هر دو گروه بنگرید که در کدام یک نشانه های هدایت وجود دارد و در کدام ضلالت؟

و این یکی از بهترین روش های مناظره و بحث است که طرف را به اندیشه و خودجوشی وادارند، و اینکه بعضی آن را یک نوع تقیه پنداشته اند نهایت اشتباه است.

جالب اینکه «هدایت» را با کلمه «علی» ذکر کرده و «ضلالت» را با «فی». اشاره به اینکه هدایت یافتگان گویی بر مرکب راهواری نشسته، یا بر فراز بلندی قرار گرفته و کاملاً بر همه چیز مسلط اند، در حالی که گمراهان در گمراهی و ظلمت جهل شان فرو رفته اند.

این نیز قابل توجه است که نخست از «هدایت» سخن گفته، سپس از «ضلالت»، چراکه در آغاز جمله نخست می گوید «ما» و بعد می گوید «شما»، تا اشاره لطیف و کم رنگی به هدایت گروه اول و عدم هدایت گروه دوم باشد.

گرچه جمعی از مفسران، توصیف «مبین» را تنها مربوط به «ضلال» می‌دانند، چراکه ضلالت انواعی دارد و ضلالت شرک از همه آشکارتر است، ولی این احتمال نیز وجود دارد که این توصیف برای «هدایت» و «ضلالت» هر دو باشد، زیرا در این‌گونه موارد در کلمات فصحا وصف تکرار نمی‌شود، بنابراین، هم «هدایت» توصیف به «مبین» شده و هم «ضلالت»، همان‌گونه که در سایر آیات قرآن این توصیف در هر دو قسمت دیده می‌شود.

آیه بعد دوباره همان استدلال را به شکل دیگری - باز با همان لحن منصفانه‌ای که خصم را از مرکب لجاجت و غرور فرود آورد - ادامه می‌دهد؛ می‌گوید: «بگو: شما مسئول گناهان ما نیستید و ما نیز در برابر اعمال شما مسئول نخواهیم بود». عجیب اینکه در این جا پیامبر مأمور است در مورد خودش تعبیر به «جرم» کند و در مورد مخالفان تعبیر به کارهایی که انجام می‌دهند و به این صورت این حقیقت را روشن سازد که هر کس باید پاسخ‌گوی اعمال و کردار خویش باشد، چراکه نتایج اعمال هر انسانی چه زشت و چه زیبا به خود او می‌رسد. همچنین اشاره لطیفی به این نکته نیز دارد که اگر ما اصرار بر راهنمایی شما داریم برای این نیست که گناه شما را پای ما می‌نویسند و یا شرک شما ضرری به ما می‌زند، ما از روی دلسوزی و حق‌جویی و حق‌طلبی بر این کار اصرار می‌ورزیم.

آیه بعد در حقیقت بیان نتیجه دو آیه قبل است، زیرا هنگامی که به آن‌ها اخطار کرد که یکی از ما دو گروه بر حق و دیگری بر باطلیم و نیز اخطار کرد که هر کدام از ما مسئول اعمال خویشتن هستیم، به بیان این حقیقت می‌پردازد که چگونه به وضع همگی رسیدگی می‌شود و حق و باطل از هم جدا می‌گردد و هر کدام بر اساس مسئولیت‌هایشان پاداش و کیفر می‌بینند؛ می‌فرماید: «به آن‌ها بگو: پروردگار ما همه ما را در روز رستاخیز جمع می‌کند، سپس میان ما به حق داوری

می‌نماید» و ما را از یکدیگر جدا می‌سازد، تا هدایت‌شدگان از گمراهان بازشناخته شوند و هر کدام به نتیجه اعمالشان برسند ﴿قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ﴾.

اگر می‌بینید امروز همه با هم آمیخته‌اند و هر کس ادعا می‌کند من بر حق و اهل نجاتم، این وضع برای همیشه ادامه پیدا نخواهد کرد و روز جدایی صفوف سرانجام فراخواهد رسید، چراکه «ربوبیت» پروردگار چنین اقتضا می‌کند که «سره» از «ناسره» و «خالص» از «ناخالص» و «حق» از «باطل» سرانجام جدا شوند و هر کدام در بستر خویش قرار گیرند. اکنون بیندیشید در آن روز چه خواهید کرد و در کدامین صف قرار خواهید گرفت؟ و آیا پاسخی برای سؤالات پروردگار در آن روز آماده کرده‌اید؟!

### روش‌های برخورد با دشمنان<sup>۱</sup>

در سوره نحل، آیات ۱۲۵ تا ۱۲۸ می‌خوانیم:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ \* وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ \* وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ \* إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾؛ «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن! پروردگارت از هر کسی بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده است، و او هدایت‌یافتگان را بهتر می‌شناسد. و هرگاه خواستید مجازات کنید، تنها همان‌گونه که به شما تعدی شده کیفر دهید! و اگر شکیبایی کنید، این کار

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ذیل آیات ۱۲۵-۱۲۸ سوره نحل.

برای شکیبایان بهتر است. و شکیبایی کن و شکیبایی تو فقط برای خدا (وبه توفیق خدا) باشد! وبه خاطر (کارهای) آنها، اندوهگین و (دلسرد) مشو! و از توطئه‌های آنها، در تنگنا قرار مگیر! زیرا خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کرده‌اند و کسانی که نیکوکارند».

در لابه‌لای آیات مختلف این سوره بحث‌های گوناگونی گاهی ملایم و گاهی تند، با مشرکان و یهود و به‌طور کلی با گروه‌های مخالف به میان آمده، به‌ویژه در آیات اخیر عمق و شدت بیشتری دارد.

در پایان این بحث‌ها که پایان سوره نحل محسوب می‌شود یک رشته دستورات مهم اخلاقی از نظر برخورد منطقی، طرز بحث، چگونگی کیفر و عفو، و نحوه ایستادگی در برابر توطئه‌ها و مانند آن، بیان شده است که می‌توان آن را به‌عنوان اصول تاکتیکی و روش مبارزه در مقابل مخالفین در اسلام نام‌گذاری کرد و به‌عنوان یک قانون کلی در هر زمان و در همه‌جا از آن استفاده نمود. این برنامه در ده اصل خلاصه می‌شود که با توجه به آیات مورد بحث به ترتیب زیر است:

یک: نخست می‌گوید: «به‌وسیله حکمت به‌سوی راه پروردگارت دعوت کن». «حکمت» به‌معنی علم و دانش و منطق و استدلال است و در اصل به‌معنی منع آمده و از آن‌جا که علم و دانش و منطق و استدلال مانع از فساد و انحراف است به آن حکمت گفته شده، و به هر حال نخستین گام در دعوت به‌سوی حق استفاده از منطق صحیح و استدلالات حساب‌شده است، و به‌تعبیر دیگر: دست انداختن در درون فکر و اندیشه مردم و به حرکت درآوردن آن و بیدار ساختن عقل‌های خفته، نخستین گام محسوب می‌شود.

دو: «به‌وسیله اندرزهای نیکو»؛ ﴿وَالْمَوْعِظَةَ الْحَسَنَةَ﴾، و این دومین گام در طریق دعوت به راه خداست، یعنی استفاده کردن از عواطف انسان‌ها، چراکه موعظه و اندرز، بیشتر جنبه عاطفی دارند، که با تحریک آن می‌توان توده‌های عظیم مردم

را به طرف حق متوجه ساخت. درحقیقت حکمت از «بعد عقلی» وجود انسان استفاده می‌کند و موعظهٔ حسنه از «بُعد عاطفی»<sup>۱</sup> و مقید ساختن «موعظه» به «حسنة» شاید اشاره به این است که اندرز در صورتی مؤثر می‌افتد که خالی از هرگونه خشونت، برتری‌جویی، تحقیر طرف مقابل، تحریک حسّ لجاجت او و مانند آن باشد. چه بسیارند اندرزهایی که اثر معکوسی می‌گذارند به خاطر این دلیل که مثلاً در حضور دیگران و همراه با تحقیر بوده و یا از آن بوی برتری‌جویی گوینده استشمام شده است، بنابراین موعظه هنگامی اثر عمیق خود را می‌بخشد که «حسنة» باشد و به صورت زیبایی پیاده شود.

سه: «و با آن‌ها (یعنی مخالفان) به طریقی که نیکوتر است به مناظره بپرداز»؛ ﴿الْحَسَنَةَ وَجَادِلْهُمْ بِلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾. این سومین گام، مخصوص کسانی است که ذهن آن‌ها پیش‌تر از مسائل نادرستی انباشه شده و باید از طریق مناظره ذهن‌شان را خالی کرد تا برای پذیرش حق آمادگی پیدا کنند.

بدیهی است که مجادله و مناظره نیز هنگامی مؤثر می‌افتد که «بالتی هی احسن» باشد، حق و عدالت و درستی و امانت و صدق و راستی بر آن حکومت کند و از هرگونه توهین و تحقیر و خلاف‌گویی و استکبار خالی باشد و خلاصه تمام جنبه‌های انسانی آن حفظ شود.

و در پایان آیهٔ نخستین اضافه می‌کند: «پروردگار تو از هر کسی بهتر می‌داند چه کسانی از طریق او گمراه شده و چه کسانی هدایت یافته‌اند».

اشاره به اینکه وظیفهٔ شما دعوت به راه حق است، از راه‌های سه‌گانهٔ حساب‌شدهٔ فوق، اما چه کسانی سرانجام هدایت می‌شوند و چه کسانی در راه

۱. بعضی از مفسران دربارهٔ تفاوت میان «حکمت» و «موعظهٔ حسنه» و مجادله نیکو گفته‌اند: حکمت اشاره به دلایل قطعی است، و موعظهٔ حسنه ادلهٔ ظنیه را می‌گوید و اما مجادلهٔ نیکو اشاره به دلایلی است که هدف از آن الزام مخالفین و استفاده از مطالبی است که مورد قبول آن‌ها می‌باشد (ولی آنچه ما در بالا آوردیم مناسب‌تر به نظر می‌رسد).

ضلالت پافشاری خواهند کرد، آن را تنها خدا می‌داند و بس.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این جمله بیان دلیلی باشد برای دستورات سه‌گانه فوق، یعنی دلیل اینکه خداوند برای هنگام مقابله با منحرفان این سه دستور را داده، به این دلیل است که می‌داند عامل تأثیر در گمراهان و وسیله هدایت چه عاملی است.

چهار: تاکنون سخن از این بود که در یک بحث منطقی، عاطفی و یا مناظره معقول با مخالفان شرکت کنیم، اما اگر کار از این فراتر رفت و درگیری حاصل شد و آن‌ها دست به تعدی و تجاوز زدند، در این جا دستور می‌دهد: اگر خواستید مجازات کنید فقط به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید و نه بیشتر از آن **﴿وَأِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ﴾**.

پنج: «ولی اگر شکیبایی، عفو و گذشت پیشه کنید، این کار برای شکیبایان بهتر است». در بعضی از روایات می‌خوانیم که این آیه در جنگ «احد» نازل شده، هنگامی که پیامبر وضع دردناک شهادت عمویش حمزه بن عبدالمطلب را دید (که دشمن به کشتن او قناعت نکرده، بلکه سینه و پهلوی او را با قساوت عجیبی دریده، و کبد یا قلب او را بیرون کشیده است، و گوش و بینی او را قطع کرده، بسیار منقلب و ناراحت شد و) فرمود: **«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَإِلَيْكَ الْمُشْتَكِي وَأَنْتَ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا أَرَى؛ خدایا! حمد از آن توست و شکایت به تو می‌آورم و تو در برابر آنچه می‌بینم یار و مددکار مایی»**.

سپس فرمود: **«لَنْ ظَفَرْتُ لَأُمِّتَلَّنَّ وَلَا مِثْلَنَّ وَلَا مِثْلَنَّ؛ اگر من بر آن‌ها چیره شوم آن‌ها را مثله می‌کنم، آن‌ها را مثله می‌کنم (و طبق روایت دیگری فرمود: هفتاد نفر از آن‌ها را مثله خواهم کرد)»**.

در این هنگام آیه نازل شد **﴿وَأِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ﴾**. پیامبر بلافاصله عرض کرد: «اصبر اصبر»: «خدایا صبر می‌کنم،



صبر می‌کنم».<sup>۱</sup>

با اینکه این لحظه شاید دردناک‌ترین لحظه‌ای بود که در تمام عمر پیامبر براو گذشت، ولی باز بر اعصاب خود مسلط شد و راه دوم را که راه عفو و گذشت بود انتخاب کرد، و چنان‌که در تاریخ در سرگذشت فتح مکه می‌خوانیم، روزی که پیامبر بر این سنگدلان پیروز و مسلط شد فرمان عفو عمومی صادر کرد و به وعده خود در جنگ احد وفا نمود.<sup>۲</sup>

و به راستی اگر انسان بخواهد نمونه عالی بزرگواری و عواطف انسانی را ببیند باید داستان احد را در کنار داستان فتح مکه بگذارد و آن دو را با هم مقایسه کند. شاید تاکنون هیچ ملت پیروز مسلطی با قوم شکست‌خورده مقابل، این معامله‌ای را که پیامبر و مسلمانان پس از پیروزی، با مشرکان مکه کردند نکرده باشد، آن هم در محیطی که انتقام و کینه‌توزی در بافت جامعه آن نفوذ کرده بود و کینه‌ها را نسل به نسل به میراث می‌گذاشتند و اصلاً ترک انتقام‌جویی در آن محیط عیب بزرگی بود.

نتیجه این همه بزرگواری و عفو و گذشت این شد که این ملت جاهل و لجاج چنان تکان خوردند و بیدار شدند که به گفته قرآن: ﴿يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾؛ «گروه گروه در آیین خدا وارد شدند».

شش: این عفو و گذشت و صبر و شکیبایی در صورتی اثر قطعی خواهد گذاشت که بدون هیچ چشم‌داشتی انجام شود، یعنی فقط به خاطر خدا باشد، و لذا قرآن اضافه می‌کند: «شکیبایی پیشه کن و این شکیبایی تو جز برای خدا و به توفیق پروردگار نمی‌تواند باشد».

۱. تفسیر عیاشی و تفسیر در المنثور، ذیل آیه مورد بحث (بنا به نقل تفسیر المیزان).

۲. در پاره‌ای از روایات دیده می‌شود که این جمله (اگر پیروز شدیم ما بیشتر از این تعداد آن‌ها را مثله خواهیم کرد) را گروهی از مسلمانان گفتند (تفسیر تبیان، ج ۶، ص ۴۴۰).

آیا انسان می‌تواند در برابر این صحنه‌های جانسوز که تمام وجودش را به آتش می‌کشد بدون یک نیروی الهی و انگیزه معنوی صبر و استقامت کند؟ و این همه ناراحتی را در روح خود پذیرا باشد و شکیبایی را از دست ندهد؟ آری، این تنها در صورتی ممکن است که برای خدا و به توفیق خدا باشد.

هفت: هرگاه تمام این زحمات در زمینه تبلیغ و دعوت به سوی خدا و در زمینه عفو و گذشت و شکیبایی کارگر نیفتاد باز نباید مأیوس و دلسرد شد و یا بی‌تابی و جزع نمود، بلکه باید با حوصله و خونسردی هرچه بیشتر همچنان به تبلیغ ادامه داد، لذا در هفتمین دستور می‌گوید: «برای آن‌ها اندوهگین مباش»؛

﴿وَلَا تَحْزَنَ عَلَيْهِمْ﴾

این حزن و اندوه که حتماً به دلیل ایمان نیاوردن آن‌هاست ممکن است یکی از این دو پدیده را در انسان به وجود آورد: یا او را برای همیشه دلسرد سازد و یا او را به جزع و بی‌تابی و بی‌حوصلگی وادارد، بنابراین نهی از حزن و اندوه در واقع از هر دو پدیده است، یعنی در راه دعوت به سوی حق نه بی‌تابی کن و نه مأیوس باش.

هشت: با تمام این اوصاف باز ممکن است دشمن لجوج دست از توطئه برندارد و به طراحی نقشه‌های خطرناک پردازد، در چنین شرایطی موضع‌گیری صحیح همان است که قرآن می‌گوید: «از توطئه‌های آن‌ها نگران مباش و محدود نشو»؛ ﴿وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ﴾.

این توطئه‌ها هر قدر وسیع و حساب‌شده و خطرناک باشد باز نباید شما را از میدان بیرون کند، و نباید گمان ببرید که در تنگنا قرار گرفته و محاصره شده‌اید، چراکه تکیه‌گاه شما خداست و با استمداد از نیروی ایمان و استقامت و پشتکار و عقل و درایت می‌توانید این توطئه‌ها را خنثی و نقش بر آب کنید.

آخرین آیه مورد بحث که سوره نحل با آن پایان می‌گیرد به نهمین و دهمین

برنامه اشاره کرده است؛ می‌گوید:

نه: «خداوند با کسانی است که تقوا را پیشه کنند»؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾. منظور از «تقوا» در همه ابعاد و در مفهوم وسیعش، از جمله تقوا در برابر مخالفان است، یعنی حتی در برابر دشمن باید اصول اخلاق اسلامی را رعایت کرد، با اسیران معامله اسلامی نمود، با منحرفان رعایت انصاف و ادب کرد، از دروغ و تهمت پرهیز نمود و حتی در میدان جنگ همان‌گونه که در اصول تعلیمات جنگی اسلام وارد شده، باید تقوا و موازین اسلامی حفظ شود: به بی‌دفاعان نباید حمله کرد، متعرض کودکان و پیران از کار افتاده نباید شد، حتی چهارپایان را نباید از بین برد، مزارع را نباید نابود کرد، و آب را نباید به روی دشمن بست. خلاصه، تقوا و رعایت اصول عدالت در برابر دوست و دشمن عموماً باید انجام شود و اجرا گردد (البته موارد استثنایی که بسیار نادر است از این حکم خارج می‌باشد).

ده: «و خداوند با کسانی است که نیکوکارند»؛ ﴿وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾. چنان‌که قرآن در سایر آیات بیان کرده، گاهی باید پاسخ بدی را با نیکی داد و دشمن را از این طریق شرمنده و شرمسار نمود، چراکه این کار، پرخصومت‌ترین دشمنان و «الدّ الخصام» را به دوست مهربان و «ولی حمیم» مبدل می‌سازد.

احسان و نیکی اگر به موقع و در جای خود انجام شود، یکی از بهترین روش‌های مبارزه است و تاریخ اسلام پر است از مظاهر این برنامه. رفتاری که پیامبر با مشرکان مکه بعد از فتح نمود، معامله‌ای که با وحشی، قاتل حمزه کرد، برخوردی که با اسیران بدر داشت، رفتاری که با یهودیانی که انواع اذیت و آزار را درباره او روا می‌داشتند، انجام داد و همچنین نظایر این برنامه در زندگی علی و سایر پیشوایان بزرگ، خود بیانگر این دستور اسلامی است.

جالب اینکه در نهج البلاغه در خطبه معروف همام که مرد زاهد و عابد و هوشیاری بود، می‌خوانیم: هنگامی که از امیرمؤمنان علی تقاضای توضیح جامعی در زمینه صفات پرهیزکاران کرد، امام تنها به ذکر همین آیه قناعت فرمود و گفت:

«اتَّقِ اللَّهَ وَأَحْسِنَ (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ)؛ «تقوا را پیشه کن و نیکی نما که خدا با کسانی است که پرهیزکار و نیکوکارند».<sup>۱</sup>

گرچه این سؤال‌کننده عاشق حق، عطش تقاضایش با این بیان کوتاه فرونشست و امام ناچار، به بیان مشروح‌تری پرداخت و جامع‌ترین خطبه را در زمینه صفات پرهیزکاران که از یک صد خصلت تجاوز می‌کند بیان فرمود، ولی از جواب کوتاه نخست امام استفاده می‌شود که این آیه در واقع فهرستی است از تمام صفات پرهیزکاران.

دقت در مواد ده‌گانه برنامه فوق که تمام خطوط اصلی و فرعی برخورد با مخالفان را مشخص می‌کند نشان می‌دهد که از تمام اصول منطقی، عاطفی، روانی، تاکتیکی و خلاصه همه اموری که سبب نفوذ در مخالفین می‌گردد استفاده شده است.

ولی با این حال اسلام هرگز نمی‌گوید که تنها به منطق و استدلال قناعت کنید، بلکه در بسیاری از موارد ضرورت پیدا می‌کند که درمقابل توطئه‌های دشمن به‌طور عملی وارد میدان شویم و در صورت لزوم درمقابل خشونت‌ها به خشونت توسل جویم و در برابر توطئه‌ها به ضد توطئه پردازیم، ولی حتی در این مرحله نیز باید اصل عدالت و اصول تقوا و اخلاق اسلامی نباید به دست فراموشی سپرده شود و اگر مسلمانان در برابر مخالفان خود این برنامه جامع

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

الاطراف را به کار می‌بستند، شاید اسلام امروز، سراسر جهان یا بخش عمده آن را فراگرفته بود.

### برخورد منطقی با همه مخالفان<sup>۱</sup>

خداوند می‌فرماید: «وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا»؛ «به بندگانم بگو: سخنی بگویند که بهترین (سخن) باشد! چراکه شیطان (به وسیله سخنان ناروا) میان آنها فتنه و فساد می‌کند؛ زیرا (همیشه) شیطان دشمن آشکاری برای انسان بوده است».

از آنجا که در آیات پیشین سخن از مبدأ و معاد و دلایلی برای این دو مسأله مهم اعتقادی در میان بوده، در آیات مورد بحث، روش گفتگو و استدلال با مخالفان، به ویژه مشرکان را می‌آموزد، چراکه مکتب هر قدر عالی باشد و منطق قوی و نیرومند، ولی بحث و مجادله با روش صحیح همراه نشود و به جای لطف و محبت، خشونت بر آن حاکم گردد، بی‌اثر خواهد بود.

لذا در نخستین آیه می‌گوید: «به بندگان من بگو: سخنی را بگویند که بهترین باشد»؛ «وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ».

بهترین از نظر محتوی، بهترین از نظر طرز بیان، و بهترین از جهت همراه بودن با فضایل اخلاقی و روش‌های انسانی.

«چراکه اگر قول احسن را ترک گویند و به خشونت در کلام و مخاصمه و لجاجت برخیزند شیطان در میان آنها فساد و فتنه می‌کند»؛ «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ».

و فراموش نکنید که شیطان در کمین نشسته و بیکار نیست «زیرا شیطان از آغاز دشمن آشکاری برای انسان بوده است»؛ «إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا».

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ذیل آیه ۵۳ سوره اسراء.

درباره اینکه منظور از «عباد» در این آیه چه کسانی هستند، دو عقیده متفاوت میان مفسران وجود دارد که هر یک با قرائنی تأیید می‌شود:

یک: منظور از «عباد» بندگان مشرک‌اند، گرچه آن‌ها راه خطا را پیش گرفته‌اند، اما خداوند برای تحریک عواطف انسانی آن‌ها با تعبیر به «عبادی» (بندگانم) از آن‌ها یاد کرده و آنان را دعوت می‌کند که به سراغ «احسن» یعنی کلمه توحید و نفی شرک بروند و مراقب و سوسه‌های شیطان باشند و در نتیجه هدف از بیان این آیات بعد از ذکر دلایل توحید و معاد، نفوذ در دل مشرکان است تا کسانی که آمادگی دارند، بیدار شوند و به راه آیند. آیات بعد نیز متناسب با این معنی است. مکی بودن این سوره نیز با توجه به اینکه در آن زمان حکم جهاد نازل نشده بود و تنها راه مبارزه، مبارزه منطقی بود این معنی را تأیید می‌کند.

دو: کلمه «عبادی» اشاره به مؤمنان است و روش بحث با دشمنان را به آن‌ها می‌آموزد، چراکه گاهی مؤمنان تازه کار طبق روشی که از پیش داشتند با هر کس که در عقیده با آن‌ها مخالف بود با خشونت برخورد می‌کردند و آن‌ها را با صراحت اهل جهنم و عذاب، و شقی و گمراه می‌خواندند و خود را اهل نجات، و این سبب می‌شد که مخالفان یک حالت منفی در برابر دعوت پیامبر به خود بگیرند.

از این گذشته، تعبیرات توهین‌آمیز مخالفان نسبت به پیامبر که بعضی از آن‌ها در آیات پیشین گذشت مانند مسحور، مجنون، کاهن و شاعر، گاهی سبب می‌شد که مؤمنان عنان اختیار را از دست بدهند و به مقابله با آن‌ها در یک مشاجره لفظی خشن برخیزند و هرچه می‌خواهند بگویند.

«قرآن» مؤمنان را از این کار بازمی‌دارد و به نرمش و لطافت در بیان و انتخاب بهترین کلمات دعوت می‌کند تا از فساد شیطان پرهیزند.

البته کلمه «بینهم» (در میان آن‌ها) طبق این تفسیر مفهومی این است که

شیطان سعی می‌کند میان مؤمنان و مخالفانشان فساد کند و یا سعی می‌کند در دل‌های مؤمنان به طرز مرموزی نفوذ نماید و آن‌ها را به فساد و افساد دعوت کند (زیرا «ینزغ» از ماده «نزغ» به معنی ورود در کاری به نیت افساد است)، ولی با توجه به مجموع قرائن، تفسیر دوم با ظاهر آیه سازگارتر است چراکه در قرآن کلمه «عبادی» معمولاً برای مؤمنان ذکر می‌شود.

علاوه بر این، در شأن نزولی که بعضی از مفسران نقل کرده‌اند می‌خوانیم که مشرکان در مکه یاران پیامبر را آزار می‌دادند هنگامی که آن‌ها در فشار قرار می‌گرفتند به پیامبر اصرار می‌کردند که به ما اجازه جهاد بده (یا اجازه خشونت در سخن و مبارزه به مثل) پیامبر می‌فرمود: هنوز چنین دستورهایی به من داده نشده است. در این هنگام آیات فوق نازل گشت (و به آن‌ها دستور داد تنها به مبارزه منطقی ادامه دهند).<sup>۱</sup>

آیه بعد اضافه می‌کند: «پروردگار شما از نیت و اعمال شما آگاه‌تر است، اگر بخواهد شما را مشمول رحمت خود می‌سازد و اگر بخواهد مجازاتتان خواهد کرد»؛ ﴿رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأُ يُرْحَمَكُمُ أَوْ أَنْ يَشَأُ يُعَذِّبَكُمُ﴾ در ارتباط با دو تفسیر آیه قبل، این آیه نیز تاب دو تفسیر دارد:

نخست اینکه ای مشرکان و ای افراد بی‌ایمان! خدای شما هم رحمت واسعه دارد و هم مجازات دردناک و شما را شایسته هر کدام که ببیند، مشمول آن می‌سازد، چه بهتر که دست به دامن رحمت واسعه او بزنید و از عذابش بپرهیزید. اما طبق تفسیر دوم مفهومش چنین است: گمان نکنید که شما مؤمنان تنها اهل نجاتید و دیگران اهل دوزخ‌اند، خدا از اعمال شما و دل‌های شما آگاه‌تر است، اگر بخواهد، به سبب گناهانتان شما را مجازات می‌کند و اگر بخواهد مشمول

۱. تفسیر مجمع‌البیان و تفسیر قرطبی، ذیل آیات مورد بحث.

رحمت خود می‌سازد، کمی به حال خود بیندیشید و درباره خود و دیگران عادلانه‌تر قضاوت کنید.

به هر حال در پایان آیه روی سخن را به پیامبر کرده و به‌عنوان دلداری و پیشگیری از ناراحتی فوق‌العاده پیامبر از ایمان نیاوردن مشرکان می‌فرماید: «ما تو را وکیل بر آن‌ها نساختم‌ایم که ملزم باشی حتماً آن‌ها ایمان بیاورند» و وظیفه تو ابلاغ آشکار و دعوت مجذانه به سوی حق است، اگر ایمان آوردند چه بهتر، وگرنه زبانی به تو نخواهد رسید، تو وظیفه خود را انجام داده‌ای.

گرچه مخاطب در این جمله شخص پیامبر است، ولی بعید نیست - مانند بسیاری دیگر از خطاب‌های قرآن - هدف همه مؤمنان باشند، در این صورت قرینه دیگری خواهد بود بر تفسیر دوم، چراکه قرآن می‌گوید: وظیفه شما مسلمین دعوت به حق است، چه مخاطبین تان ایمان بیاورند چه نیاورند، بنابراین جوش و خروش بی‌حد که موجب توسل به خشونت در سخن، و هتاک و توهین شود دلیلی ندارد.

### برخورد ملایم و محبت‌آمیز با دشمنان<sup>۱</sup>

برای نفوذ در قلوب مردم (هرچند افراد گمراه و بسیار آلوده باشند) نخستین دستور قرآن برخورد ملایم و همراه با مهر و عواطف انسانی است و توسل به خشونت مربوط به مراحل بعد است که برخوردهای دوستانه اثر نگذارد.

هدف این است که مردم جذب شوند، متذکر شوند و راه را پیدا کنند یا از عواقب شوم کار بد خود بترسند ﴿لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى﴾. هر مکتبی باید جاذبه داشته باشد و بی‌دلیل، افراد را از خود دفع نکند. سرگذشت پیامبران و ائمه دین به‌خوبی نشان می‌دهد که آن‌ها هرگز از این برنامه در تمام طول عمرشان

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ذیل آیات ۴۲-۴۸ سوره طه.



انحراف پیدا نکردند. آری، ممکن است هیچ برنامه محبت آمیزی در دل سیاه بعضی اثر نگذارد و تنها راه، توسل به خشونت باشد، آن در جای خود صحیح است، اما نه به عنوان یک اصل کلی و برای آغاز کار، نخستین برنامه محبت است و ملایمت، و این همان درسی است که آیات فوق به روشنی به ما می دهد.

جالب اینکه در بعضی از روایات می خوانیم: حتی موسی مأمور بود فرعون را با بهترین نامش صدا کند، شاید در دل تاریک او اثر بگذارد.

### یک دستور اخلاقی برای زمان برخورد با کفار<sup>۱</sup>

خداوند حکیم در سوره جاثیه، آیه چهاردهم یک دستور اخلاقی برای هنگام برخورد با کفار می دهد تا بحث های منطقی سابق-قبل از این آیه- را به این وسیله تکمیل کند. روی سخن را به پیامبر کرده، می فرماید: «به مؤمنان بگو کسانی را که امید به ایام الله (روز رستاخیز) ندارند مورد عفو قرار دهند و نسبت به آنها سخت نگیرند»؛ ﴿قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ﴾ ممکن است آنها بر اثر دور بودن از مبادی ایمان و تربیت الهی برخوردهای خشن و نامطلوب، و تعبیرات زشت و زننده ای داشته باشند، شما باید با بزرگواری و سعه صدر با این گونه اشخاص برخورد کنید. مبادا بر لجاجت خود بیفزایند و فاصله آنها از حق بیشتر شود! این حسن خلق و گذشت و سعه صدر، هم از فشار آنها می کاهد و هم ممکن است عاملی برای جذب آنان به ایمان شود.

نظیر این دستور بارها در آیات قرآن آمده است، مانند: ﴿فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾؛ «پس (اکنون که چنین است) از آنان روی برگردان و بگو: سلام بر شما؛ اما به زودی خواهند دانست».<sup>۲</sup>

اصولاً در برخورد با افراد نادان، سخت گیری و اصرار بر مجازات، غالباً نتیجه

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ذیل آیه ۱۴ سوره جاثیه.

۲. رخرف، آیه ۸۹.

مطلوبی ندارد و بی‌اعتنایی و بزرگواری در برابر آن‌ها وسیله‌ای برای بیدار ساختن و عاملی برای هدایت است.

البته این یک قاعده کلی نیست، زیرا انکار نمی‌توان کرد که مواردی نیز پیش می‌آید که چاره‌ای جز خشونت و مجازات نمی‌باشد، ولی این در اقلیت است. نکته دیگر اینکه همه روزها روزهای خداست، ولی «ایام الله» به ایام مخصوصی اطلاق شده، چراکه نشانه اهمیت و عظمت آن است.

این تعبیر در دو جا از قرآن مجید آمده، یکی در آیه مورد بحث و دیگری در آیه پنجم سوره ابراهیم که در آنجا معنی گسترده‌تری دارد.

در احادیث اسلامی «ایام الله» به روزهای مختلفی تفسیر شده، از جمله در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که ایام الله سه روز است: روز قیام مهدی، روز مرگ، و روز رستاخیز.<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم می‌خوانیم: «ایام الله نعمائه و بلائه ببلائه سبحانه؛ ایام الله روزهای نعمت‌های او، و آزمایش‌های او به وسیله بلاهاست».<sup>۲</sup>

به هر حال این تعبیر نشانه اهمیت روز قیامت است، روز حاکمیت آشکار خداوند بر همه کس و همه چیز، و روز عدل و داد بزرگ.

ولی برای اینکه این‌گونه افراد از این بزرگواری و عفو و گذشت سوءاستفاده نکنند در پایان آیه می‌افزاید: «این به خاطر آن است که خداوند در آن روز هر قومی را به اعمالی که انجام می‌دادند جزا دهد»؛ «لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ».

جمعی از مفسران این جمله را تهدیدی برای کفار و مجرمان دانسته‌اند، در حالی که بعضی دیگر آن را بشارتی نیز برای مؤمنان در برابر این عفو و گذشت

۱. تفسیر نورالتقلین، ج ۲، ص ۵۲۶.

۲. همان.

شمرده‌اند. ولی مانعی ندارد که هم تهدید آن گروه باشد و هم بشارت به این گروه.

### راه نفوذ در دیگران<sup>۱</sup>

در آیات ۴۱ تا ۴۵ سوره مریم می‌خوانیم: ﴿وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا \* إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا \* يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا \* يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا \* يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا﴾؛ «در این کتاب، ابراهیم را یاد کن، که او پیامبری بسیار راست‌گو بود. هنگامی که به پدرش گفت: «ای پدر! چرا چیزی را می‌پرستی که نه می‌شنود و نه می‌بیند و نه هیچ نیازی را از تو برطرف می‌سازد؟ ای پدر! دانشی برای من آمده که برای تو نیامده است؛ بنابراین از من پیروی کن، تا تو را به راه راست هدایت کنم. ای پدر! شیطان را پرستش مکن که شیطان نسبت به خداوند رحمان، نافرمان بود. ای پدر! من از این می‌ترسم که از سوی خداوند رحمان عذابی به تو رسد، در نتیجه از دوستان شیطان باشی».

### سه نکته در این آیات

۱. کیفیت گفتگوی ابراهیم با آزر که طبق روایات، مردی بت‌پرست و بت‌تراش و بت‌فروش بوده و یک عامل بزرگ فساد در محیط محسوب می‌شده، به ما نشان می‌دهد که برای نفوذ در افراد منحرف، قبل از توسل به خشونت باید از طریق منطق، منطقی آمیخته با احترام، محبت، دلسوزی و در عین حال همراه با قاطعیت، استفاده کرد، چراکه گروه زیادی، از این طریق تسلیم حق خواهند شد، هرچند عده‌ای بازهم مقاومت نشان می‌دهند که البته حساب

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ذیل آیات ۴۱-۴۵ سوره مریم.

آن‌ها جداست و باید برخورد دیگری با آن‌ها داشت.

۲. براساس آیات فوق، ابراهیم آزر را به پیروی از خود دعوت می‌کند با اینکه قاعدتاً عمویش از نظر سن از او بسیار بزرگ‌تر بوده و در آن جامعه سرشناس‌تر، و دلیل آن را این مسأله بیان می‌کند که «من علومی دارم که نزد تو نیست»، ﴿قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ﴾.

این یک قانون کلی است درباره همه که در آنچه آگاه نیستند از کسانی که آگاه‌اند پیروی کنند و این در واقع برنامه رجوع به متخصصان هر فن و از جمله مسأله تقلید از مجتهد را در فروع احکام اسلامی مشخص می‌سازد. البته بحث ابراهیم در مسائل مربوط به فروع دین نبود، بلکه از اساسی‌ترین مسأله اصول دین سخن می‌گفت، ولی حتی در این‌گونه مسائل نیز باید از راهنمایی‌های دانشمندان استفاده کرد تا هدایت به صراط سوئی که همان «صراط مستقیم» است حاصل شود.

۳. در این سوره پنج بار هنگام شروع داستان پیامبران بزرگ و مریم، واژه «أذكر» (یادآوری کن) آمده است و به خاطر آن می‌توان این سوره را سوره یادآوری‌ها نامید، یادآوری پیامبران و مردان و زنان بزرگ و حرکت توحیدی آن‌ها و تلاششان در راه مبارزه با شرک و بت‌پرستی و ظلم و بیدادگری. و از آن‌جا که معمولاً «ذكر» به معنی یادآوری بعد از نسیان است، ممکن است اشاره به این واقعیت نیز باشد که ریشه توحید و عشق به مردان حق و ایمان به مبارزات حق طلبانه آن‌ها در اعماق جان هر انسانی ریشه دوانیده و سخن از آن‌ها در واقع یک نوع ذکر و یادآوری و بازگویی است.

### بیان رسا و مؤثر<sup>۱</sup>

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ذیل آیات ۲۴-۲۸ سوره طه.

در آیات ۲۴ تا ۲۸ سوره طه می خوانیم: ﴿اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ \* قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي \* وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي \* واحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي \* يَقْفَهُوا قَوْلِي﴾؛ «اینک) به سوی فرعون برو، که او طغیان کرده است. (موسی) گفت: پروردگارا! سینه‌ام را گشاده کن و کارم را برایم آسان گردان و گره از زبانم بگشای تا سخن مرا بفهمند». آری، برای اصلاح یک محیط فاسد و ایجاد یک انقلاب همه‌جانبه باید از سردمداران فساد و ائمه کفر شروع کرد، از کسانی که در تمام ارکان جامعه نقش دارند، خودشان، با افکار و اعوان و انصارشان همه‌جا حاضرند، آن‌هایی که تمام سازمان‌های تبلیغاتی و اقتصادی و سیاسی را در قبضه خود گرفته‌اند، که اگر آن‌ها اصلاح شوند و یا در صورت عدم اصلاح، ریشه کن گردند، می‌توان به نجات جامعه امیدوار بود، وگرنه هرگونه اصلاحی بشود، سطحی و موقتی و گذراست. جالب اینکه دلیل لزوم آغاز کردن دعوت، از فرعون، در یک جمله کوتاه «إِنَّهُ طَغَىٰ» (او طغیان کرده است) بیان شده که در این کلمه «طغیان» همه چیز جمع است، آری، طغیان و تجاوز از حد و مرز در تمام ابعاد زندگی، و به همین علت به این‌گونه افراد «طاغوت» گفته می‌شود که از همین ماده گرفته شده است.

موسی نه تنها از چنین مأموریت سنگینی وحشت نکرد و حتی کمترین تخفیفی از خداوند نخواست، بلکه با آغوش باز از آن استقبال نمود ولی وسایل پیروزی در این مأموریت را از خدا خواست، و از آن‌جا که نخستین وسیله پیروزی، روح بزرگ، فکر بلند و عقل توانا و به عبارت دیگر: گشادگی سینه است عرض کرد: «پروردگارا! سینه مرا گشاده بدار!»؛ ﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾.

آری، نخستین سرمایه برای یک رهبر انقلابی، سینه گشاده، حوصله فراوان، استقامت و شهامت و تحمل بار مشکلات است و به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی می‌خوانیم: «آلَةُ الرَّئِيسَةِ سِعَةُ الصِّدْرِ؛ وسیله رهبری و ریاست،

سینه گشاده است».<sup>۱</sup>

و از آن جا که این راه مشکلات فراوانی دارد که جز به لطف خدا برطرف نمی‌شود، در مرحله دوم از خدا تقاضا کرد که کارها را بر او آسان گرداند و مشکلات را از سر راهش بردارد؛ عرض کرد: «کار مرا آسان گردان!»؛ «وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي».

موسی سپس تقاضای قدرت بیان هرچه بیشتر کرد: «گره از زبانم بگشا».  
«وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي».

درست است که داشتن شرح صدر، مهم‌ترین سرمایه است، ولی کارسازی این سرمایه در صورتی است که قدرت ارائه و اظهار آن به صورت کامل وجود داشته باشد، به همین دلیل، موسی بعد از تقاضای شرح صدر و برطرف شدن موانع، تقاضا کرد خداوند گره از زبانش بردارد.

و علت آن را چنین بیان کرد: «تا سخنان مرا درک کنند»؛ «يَفْقَهُوا قَوْلِي».  
این جمله درحقیقت آیه قبلی را تفسیر می‌کند و از آن، روشن می‌شود که منظور از گشوده شدن گره زبان، این نبوده که زبان موسی به خاطر سوختگی در دوران طفولیت یک نوع گرفتگی داشته (آن‌گونه که بعضی از مفسران از ابن عباس نقل کرده‌اند) بلکه منظور، گره‌های سخن است که مانع درک و فهم شنونده می‌شود، یعنی آن چنان فصیح و بلیغ و رسا و گویا سخن بگویم که هر شنونده‌ای منظور مرا به خوبی درک کند.

شاهد دیگر این تفسیر، آیه ۳۴ سوره قصص است: «وَإِخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا»؛ «برادرم هارون زبانش از من فصیح‌تر است».

جالب اینکه: «افصح» از ماده «فصیح» در اصل به معنی خالص بودن چیزی از

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۷۶.

زواید است و سپس به سخنی که رسا و گویا و خالی از حشو و زواید باشد گفته شده است. به هر حال یک رهبر و پیشوای موفق و پیروز کسی است که علاوه بر سعه فکر و قدرت روح، دارای بیانی گویا و خالی از هرگونه ابهام و نارسایی باشد.

### داستان «حبیب نجار»<sup>۱</sup>

در آیات ۲۰ تا ۲۵ سوره یس می خوانیم:

﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ \* اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ \* وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ \* أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ \* إِنْ أَرَادَنِيَ كَرْحًا ضَلَالٍ مُبِينٍ \* إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ﴾؛ «و مردی (با ایمان) از دورترین نقطه شهر با شتاب آمد، گفت: «ای قوم من! از فرستادگان (خدا) پیروی کنید. از کسانی پیروی کنید که از شما اجر و پاداشی نمی خواهند و خود هدایت یافته اند. چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده و همگی به سوی او بازگشت داده می شوید؟ آیا غیر از او معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زبانی به من برساند، شفاعت آنها کمترین فایده ای برای من ندارد و مرا (از مجازات او) نجات نخواهند داد. اگر چنین کنم، در گمراهی آشکاری خواهم بود. (به همین دلیل) من به پروردگارتان ایمان آوردم؛ پس به سخنان من گوش فرادهید».

نخست می فرماید: مردی (با ایمان) از نقطه دور دست شهر با سرعت و شتاب به سراغ گروه کافران آمد و گفت:....

این مرد که غالب مفسران نامش را «حبیب نجار» ذکر کرده اند از کسانی بود که در برخوردهای نخستین با رسولان پروردگار به حقانیت دعوت آنها و عمق تعلیماتشان پی برد و مؤمنی ثابت قدم و مصمم شد. هنگامی که به او خبر رسید که در قلب شهر، مردم بر این پیامبران الهی شوریده اند و شاید قصد شهید کردن

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۸، ذیل آیات ۲۰-۲۵ سوره یس.

آن‌ها را دارند، سکوت را مجاز ندانست و چنان‌که از کلمه «یسعی» برمی‌آید با سرعت و شتاب خود را به مرکز شهر رسانید و آنچه در توان داشت در دفاع از حق فروگذار نکرد. تعبیر به «رجل» به صورت ناشناخته، شاید اشاره به این نکته است که او یک فرد عادل بود، قدرت و شوکتی نداشت و در مسیر خود تک و تنها بود، در عین حال نور و حرارت ایمان آن‌چنان او را روشن و گرم ساخته بود که بی‌اعتنا به پیامدهای این دفاع سرسختانه از مبارزان راه توحید، وارد معرکه شد، تا مؤمنان عصر پیامبر در آغاز اسلام که عدهٔ قلیلی بیش نبودند سرمشق بگیرند و بدانند که حتی یک نفر مؤمن تنها نیز دارای مسئولیت است و سکوت برای او جایز نیست.

تعبیر به «أَقْصَى الْمَدِينَةِ» نشان می‌دهد که دعوت این رسولان به نقاط دوردست شهر نیز کشیده شده و دل‌های آماده را تحت تأثیر خود قرار داده بود. گذشته از این، نقاط دوردست شهر همیشه مرکز مستضعفانی است که آمادگی بیشتری برای پذیرش حق دارند، به عکس، در قلب شهرها مردم مرفهی زندگی می‌کنند که جذب آن‌ها به سوی حق به سادگی ممکن نیست.

تعبیر به «یا قوم» (ای قوم من) بیانگر دلسوزی این مرد نسبت به اهل شهر و مردم آن دیار است و دعوت به پیروی از رسولان، دعوتی است خالصانه که هیچ نفعی برای شخص او در آن مطرح نیست.

اکنون ببینیم این مؤمن مجاهد به چه منطق و دلیلی برای جلب توجه همشهریانش متوسل شد؟ نخست از این در وارد شد که «از کسانی پیروی کنید که از شما اجر و مزدی در برابر دعوت خود نمی‌خواهند»؛ «اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا».

این خود نخستین نشانهٔ صدق آن‌هاست که هیچ منفعت مادی در دعوتشان ندارند، نه از شما مالی می‌خواهند، نه جاه و مقام، نه حتی تشکر و سپاسگزاری و نه هیچ اجر و پاداش دیگری. این همان چیزی است که بارها در آیات قرآن در مورد انبیای بزرگ به‌عنوان نشانه‌ای از اخلاص و بی‌نظری و صفای قلب آنان



روی آن تکیه شده، تا جایی که در سوره شعرا پنج بار این جمله ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾ تکرار گردیده است.<sup>۱</sup>

سپس می‌افزاید: به‌علاوه «این رسولان چنان‌که از محتوای دعوت و سخنانشان برمی‌آید، افرادی هدایت یافته‌اند»؛ ﴿وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾.

اشاره به اینکه تسلیم نشدن در برابر دعوت کسی، یا به‌خاطر این است که دعوتش حق نیست و به بیراهه و گمراهی می‌کشاند و یا اینکه حق است، اما مطرح‌کنندگان، منافع خاصی در سایه آن کسب می‌کنند که این خود مایه بدبینی به چنان دعوتی است، اما هنگامی که نه آن باشد و نه این، دیگر چه جای تأمل و تردید است؟

سپس به دلیل دیگری می‌پردازد، به سراغ اصل توحید می‌رود که عمده‌ترین نکته دعوت این رسولان بوده است؛ می‌گوید: «من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است؟»؛ ﴿وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي﴾.

کسی شایسته پرستش است که خالق و مالک و بخشنده مواهب باشد نه این بت‌ها که هیچ‌کاری از آنان ساخته نیست. فطرت سلیم می‌گوید باید خالق را پرستید، نه این مخلوقات بی‌ارزش را.

تکیه روی «فطرتی» (مرا آفریده) ممکن است اشاره به این نکته نیز باشد که من وقتی به فطرت اصلی و سرشت حقیقی خود باز می‌گردم به خوبی می‌بینم که از درونم فریادی رسا و گویا بلند است که مرا دعوت به پرستش خالق می‌کند، دعوتی که هماهنگ با عقل و خرد است، من چگونه این دعوت مضاعف «فطرت» و «خرد» را نادیده بگیرم؟

جالب اینکه نمی‌گوید: «ما لکم لا تعبدون الذی فطركم»؛ «چرا خدایی را

۱. شعراء، آیات ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۱ و ۱۸۰.

پرستش نمی‌کنید که شما را آفریده است؟» بلکه می‌گوید: «چرا من چنین نکنم؟» یعنی از خود شروع می‌کند تا مؤثرتر واقع شود.

و به دنبال آن هشدار می‌دهد که مراقب باشید «همه شما سرانجام به سوی او باز می‌گردید»؛ ﴿وَالِيهِ تُرْجَعُونَ﴾.

یعنی نه تنها سروکار شما در زندگی این جهان با اوست، بلکه در جهان دیگر نیز تمام سرنوشت شما در دست قدرت او می‌باشد، آری، به سراغ کسی بروید که در هر دو جهان سرنوشت شما را به دست گرفته است.

و در سومین استدلال خود، به وضع بت‌ها پرداخته و اثبات عبودیت را برای خداوند با نفی عبودیت از بت‌ها تکمیل می‌کند، می‌گوید: «آیا غیر از خداوند معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمن بخواهد زیانی به من برساند شفاعت آن‌ها کمترین فایده‌ای برای من نخواهد داشت و مرا از مجازات او هرگز نجات نخواهند داد؟!﴾ ﴿أَتَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنْهُمْ شَفَاؤُنَا وَلَا يُنْقِذُونَ﴾.

باز در این جا از خودش سخن می‌گوید تا جنبه تحکم و آمریت نداشته باشد و دیگران حساب کار خود را برسند.

او در حقیقت روی بهانه اصلی بت پرستان انگشت می‌گذارد که می‌گفتند: «ما این‌ها را به خاطر این پرستش می‌کنیم که شفیعان ما در درگاه خدا باشند» می‌گوید: چه شفاعتی؟ و چه کمک و نجاتی؟ آن‌ها خود نیازمند به کمک و حمایت شما هستند، در تنگنای حوادث چه کاری از آن‌ها برای شما ساخته است؟ تعبیر به «الرحمن» در این جا علاوه بر اینکه اشاره به گستردگی رحمت خداوند و بازگشت همه نعمت‌ها و مواهب به سوی اوست و این خود دلیلی بر توحید عبادت می‌باشد، بیانگر این نکته است که خداوند رحمن ضرر و زیانی برای کسی نمی‌خواهد مگر اینکه خلاف کاری انسان به آخرین درجه خود برسد

که او را از محیط گسترده الهی دور و در وادی غضبش گرفتار سازد. سپس این مؤمن مجاهد برای تأکید و توضیح بیشتر افزود: «هرگاه من چنین بت‌هایی را پرستش کنم و آن‌ها را شریک پروردگار قرار دهم در گمراهی آشکار خواهم بود»؛ ﴿إِنِّي إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾.

کدام گمراهی از این آشکارتر که انسان عاقل و باشعور در برابر این موجودات بی‌شعور زانو زند و آن‌ها را در کنار خالق زمین و آسمان قرار دهد!

این مؤمن تلاشگر و مبارز پس از این استدلال‌ات و تبلیغات مؤثر و گیرا با صدای رسا در حضور جمع اعلام کرد: «همه بدانید که من به پروردگار شما ایمان آورده‌ام و دعوت این رسولان را پذیرا شده‌ام»؛ ﴿إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ﴾.

«پس این سخنان مرا بشنوید» و بدانید که من به دعوت این رسولان مؤمنم و گفتار مرا به کار بندید که به سود شماست ﴿فَاسْمِعُونِ﴾.

مخاطب این جمله و همچنین جمله ﴿إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ کیست؟

ظاهر آیات قبل نشان می‌دهد که همان گروه مشرکان و بت‌پرستانی هستند که در آن دیار بودند، تعبیر به «ربکم» (پروردگار شما) نیز منافاتی با این معنی ندارد، چراکه این تعبیر در آیات زیادی از قرآن مجید در برابر کفار و هنگام بیان استدلال‌ات توحیدی آمده است.<sup>۱</sup>

و نیز جمله ﴿فَاسْمِعُونِ﴾ (به سخنان من گوش فرادهید) مخالفتی با آنچه گفته شد ندارد، چراکه این جمله را برای دعوت آن‌ها به پیروی از گفتار خویش ذکر کرده، همان‌گونه که در داستان مؤمن آل‌فرعون آمده است، آنجا که خطاب به فرعونیان می‌گوید: ﴿يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾؛ «ای قوم من! از من پیروی کنید تا شما را به راه راست هدایت کنم».<sup>۲</sup>

۱. از جمله به آیات ۳ و ۳۲ سوره یونس، ۳ و ۵۲ سوره هود، ۲۴ نحل و ۲۹ کهف مراجعه فرمایید.

۲. غافر، آیه ۳۸.

و از این جا روشن می شود اینکه بعضی از مفسران گفته اند مخاطب این جمله همان رسولانی هستند که از سوی خدا برای دعوت این قوم آمده بودند و تعبیر به «ربکم» و جمله «فاسمعون» را قرینه برای آن گرفته اند هیچ گونه دلیلی برای آن در دست نیست.

در هر صورت، پایان کار این مرد مؤمن [و مبلغ] و مجاهد راستین چنین بود که در انجام رسالت خویش و حمایت از پیامبران الهی کوتاهی نکرد و سرانجام شربت شهادت نوشید و به جوار قرب رحمت خداوند راه یافت.

### نکته‌های آموزنده این داستان

از آنچه در آیات بالا پیرامون این داستان خواندیم مسائل بسیاری می توان آموخت، از جمله:

۱. افراد باایمان، در راه خدا از تنهایی هرگز وحشت نمی کنند، همان گونه که یک فرد مؤمن همچون «حبیب نجار» از انبوه مشرکان شهر وحشت نکرد. علی می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ؛ ای مردم! در طریق هدایت از کمی نفرات وحشت نکنید».

۲. مؤمن عاشق هدایت مردم است و از گمراهی آن ها رنج می برد، حتی بعد از شهادتش نیز آرزو می کند ای کاش دیگران مقامات او را می دیدند و ایمان می آوردند.

۳. محتوای دعوت انبیا خود بهترین گواه برای هدایت و حقانیت آنهاست ﴿وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾.

۴. دعوت به سوی الله باید خالی از هرگونه چشم داشت پاداش باشد تا اثر کند.

۵. گاهی گمراهی عامل مخفی و پنهانی ندارد، بلکه ضلال مبین و آشکار است و بت پرستی و شرک مصداق روشن «ضلال مبین» محسوب می شوند.

۶. مردان حق بر واقعیات تکیه می‌کنند و گمراهان بر موهومات و پندارها.
۷. اگر شوم و نکبتی وجود داشته باشد سرچشمه آن خود انسان و اعمال اوست.
۸. «اسراف» عامل بسیاری از بدبختی‌ها و انحرافات است.
۹. وظیفه پیامبران و رهروان راه آن‌ها «بلاغ مبین» و دعوت آشکار در همه زمینه‌هاست، چه مردم پذیرا شوند، چه نشوند.
۱۰. اجتماع و جمعیت از عوامل مهم پیروزی و عزت و قوت است.
۱۱. خداوند برای درهم کوبیدن یاغیان سرکش لشکرهای عظیم آسمان و زمین را بسیج نمی‌کند، بلکه با یک اشارت همه چیز آن‌ها را درهم می‌کوبد.
۱۲. میان شهادت و بهشت فاصله‌ای وجود ندارد و شهید قبل از آنکه از مرکب بر زمین بیفتد در آغوش حورالعین قرار می‌گیرد.
۱۳. خداوند نخست انسان را از گناه شستشو می‌کند و بعد او را در جوار رحمتش جای می‌دهد.
۱۴. از مخالفت و سرسختی دشمنان حق نباید وحشت کرد، چراکه این برنامه همیشگی آن‌ها در طول تاریخ بوده است.
۱۵. اولین ایمان‌آوردگان به انبیا مستضعفان هر جامعه بودند.
۱۶. همان‌ها بوده‌اند که در راه طلب هرگز خسته نمی‌شدند و تلاش و کوشش آن‌ها محدود به هیچ حدی نبود.
۱۷. شیوه تبلیغ را باید از رسولان الهی آموخت که از تمام روش‌ها و تاکتیک‌های مؤثر برای نفوذ در دل‌های بی‌خبران استفاده می‌کردند که نمونه‌ای از آن در آیه فوق مشاهده می‌شود.

مجادله به باطل<sup>۱</sup>

در آیه هشتم سوره حج می‌خوانیم: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ﴾؛ «و بعضی از مردم، بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنگری، درباره خدا مجادله می‌کنند».

در این جا سخن از مجادله‌کنندگانی است که درباره مبدأ و معاد به جدال بی پایه و بی اساس می‌پردازند.

جمله ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ درست همان تعبیری است که در چند آیه قبل گذشت و تکرار آن نشان می‌دهد که جمله اول اشاره به گروهی است و جمله دوم اشاره به گروهی دیگر.

جمعی از مفسران تفاوت این دو گروه را در این دانسته‌اند که آیه گذشته ناظر به حال پیروان گمراه و بی‌خبر است، در حالی که این آیه ناظر به رهبران این گروه گمراه می‌باشد.<sup>۲</sup>

جمله ﴿لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ نشان می‌دهد که برنامه این گروه، گمراه ساختن دیگران است و قرینه روشنی برای این تفاوت محسوب می‌شود، همان‌گونه که جمله ﴿تَّبِعْ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ﴾ در آیات گذشته نیز که سخن از پیروی شیاطین می‌گوید این معنی را روشن‌تر می‌سازد.

درباره این مطلب نیز که تفاوت میان «علم» و «هدی» و «کتاب منیر» چیست، مفسران بحث‌هایی دارند. آنچه نزدیک‌تر به نظر می‌رسد این است که «علم» اشاره به استدلال‌ات عقلی است و «هدی» به هدایت و راهنمایی رهبران الهی، و «کتاب منیر» اشاره به کتب آسمانی می‌باشد.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ذیل آیه ۸ سوره حج.

۲. تفسیر المیزان و تفسیر کبیر فخررازی، ذیل آیات مورد بحث.

به تعبیر ساده‌تر: همان دلایل سه‌گانه معروف «کتاب» و «سنت» و «دلیل عقل» را بازگو می‌کند و با توجه به اینکه «اجماع» نیز طبق تحقیقات دانشمندان به «سنت» بازمی‌گردد همه دلایل اربعه در این عبارت جمع است.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده‌اند که «هدی» اشاره به هدایت‌های معنوی است که در پرتو خودسازی و تقوا و تهذیب نفس برای انسان حاصل می‌شود. درحقیقت بحث و جدال علمی در صورتی می‌تواند ثمربخش باشد که متکی به یکی از این دلایل گردد: دلیل عقل یا کتاب یا سنت.

سپس در یک عبارت کوتاه و پرمعنی به بیان یکی از علل انحراف و گمراهی این رهبران ضلالت پرداخته، می‌گوید: «آن‌ها با تکبر و بی‌اعتنایی (نسبت به سخنان الهی) می‌خواهند مردم را از راه خدا گمراه سازند»؛ ﴿ثَانِي عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾.

«ثانی» از ماده «ثنی» به معنی پیچیدن است و «عطف» به معنی پهلوست و پیچیدن پهلو کنایه از بی‌اعتنایی به اعراض از چیزی است.

جمله «لیضل» ممکن است هدف این اعراض و روی‌گردانی باشد، یعنی آن‌ها برای گمراه ساختن مردم آیات و هدایت‌های الهی را به هیچ می‌گیرند، و ممکن است نتیجه آن شود، یعنی محصول بی‌اعتنایی آن‌ها این است که مردم را از راه حق بازمی‌دارد. سپس کیفر شدید آن‌ها را در دنیا و آخرت به این صورت تشریح می‌کند: «برای آنان در دنیا رسوایی و بدبختی است و در قیامت عذاب سوزان را به آن‌ها می‌چشانیم»؛ ﴿لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾.

و به او می‌گوییم: «این نتیجه چیزی است که دست‌هایت از پیش برای تو فرستاده است»؛ ﴿ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ﴾.

«و خداوند هرگز به بندگان ستم نمی‌کند»؛ ﴿وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾.

نه کسی را بی‌جهت کیفر می‌دهد و نه بدون دلیل بر میزان مجازات کسی

می‌افزاید؛ برنامه‌ او عدالت محض و محض عدالت است.

### آثار شوم مجادله باطل<sup>۱</sup>

بحث و گفتگو کلید حل مشکلات می‌باشد، اما این صورتی است که دو طرف بحث طالب حق و در جستجوی راه باشند و یا حداقل اگر یک طرف از راه لجاجت وارد می‌شود طرف مقابل در فکر احقاق حق و رسیدن به واقع باشد، اما هرگاه گفتگو میان کسانی روی دهد که هر کدام برای خودخواهی و اظهار تفوق بر دیگری، و به کرسی نشاندن حرف خویش، به ستیزه و جنجال برخیزد، نتیجه‌ای جز دور شدن از حق، تاریکی دل و ریشه‌دار شدن خصومت‌ها و کینه‌ها نخواهد داشت.

و به همین دلیل در روایات اسلامی از مرء و مجادله به باطل نهی شده و اشارات پرمعنایی به ضررهای این نوع مجادلات شده است.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی می‌خوانیم: «مَنْ ضَنَّ بِعَرَضِهِ فَلْيَدَعْ الْمِرَاءَ؛ هر کس به آبروی خویش علاقه‌مند است مجادله و ستیزه‌جویی را ترک کند».<sup>۲</sup> زیرا در این‌گونه مباحثات، کار به تدریج به بی‌حرمتی و توهین و حتی دشنام و انواع سخنان زشت و رکیک و نسبت‌های ناروا می‌کشد.

در حدیث دیگری از همان امام می‌خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَالْمِرَاءَ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يَمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ، وَ يُنَبِّتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقَ؛ از مجادله و ستیز در گفتگو پرهیزید، زیرا این دو دل‌های برادران دینی را نسبت به یکدیگر بیمار و مکدر می‌کند و بذر نفاق را پرورش می‌دهد».<sup>۳</sup>

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ذیل آیات ۴-۶ سوره غافر.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۶۲.

۳. اصول کافی، ج ۲، باب المرء والخصومة، ح ۱.



چراکه این‌گونه پرخاشگری‌ها که در بیشتر مواقع از اصول صحیح بحث و استدلال تهی است، روح لجاجت و تعصب را در افراد تقویت می‌کند تا آنجا که هر کدام می‌خواهد برای غلبه بر دیگری از هر وسیله‌ای حتی دروغ و تهمت و بی‌حرمتی استفاده کند، و این کار نتیجه‌ای جز کینه‌توزی و پرورش بذره‌های نفاق در دل‌ها نخواهد داشت. یکی دیگر از مفاسد بزرگ «جدال به باطل» این است که طرفین در انحراف و اشتباه خود سخت‌تر و راسخ‌تر می‌شوند، زیرا هر کدام تلاش می‌کند برای اثبات مقصود خود به هر دلیل باطلی متوسل شود و تا آنجا که می‌تواند سخنان حق طرف را نادیده بگیرد و یا با دیده نارضایتی و نپذیرفتن بنگرد و این خود موجب تقویت اشتباه و کج‌روی است.

### کبر و غرور سرچشمه اصلی مجادله به باطل<sup>۱</sup>

در آیه ۵۶ سوره مؤمن می‌خوانیم: «إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَّا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»؛ «به یقین کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی که برای آنها آمده باشد ستیزه‌جویی می‌کنند، در سینه‌هایشان فقط تکبر (و غرور) است و هرگز به خواسته خود نخواهند رسید، پس به خدا پناه بر که او شنوا و بیناست».

«مجادله» به معنی مخاصمه و ستیزه‌جویی در سخن و جرّ و بحث‌های بی‌منطق است، هرچند گاهی در معنی وسیع، اعم از گفتگوی باطل و حق نیز به کار می‌رود، و تعبیر «بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ» اشاره به دلایل است که از طریق وحی از سوی خدا نازل می‌شود، و چون وحی، مطمئن‌ترین راه برای اثبات حقایق است در این جا روی آن تکیه شده است. منظور از «آیات الله» که آن‌ها در مورد آن مجادله می‌کردند «معجزات و آیات قرآن» و بحث‌های مربوط به مبدأ و معاد است که گاه آن را سحر می‌خواندند،

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ذیل آیه ۵۶ سوره مؤمن.

گاه نشانه جنون و گاه اساطیر الاولین و افسانه‌های پیشینیان. بنابراین، آیه گواه زنده‌ای برای این حقیقت است که سرچشمه اصلی مجادله، کبر و غرور و خودمحوری است، چراکه افراد متکبر و خودمحور به دلیل علاقه شدید به خویشتن، به دیگران اعتنا ندارند، افکار خود را حق و نظرات دیگران را هرچه باشد باطل می‌پندارند، لذا روی سخنان باطل خود ایستادگی می‌کنند. تعبیر به «ان» اشاره به این است که عامل منحصر در این‌گونه موارد همان کبر و خودبرتربینی است، والا چگونه ممکن است انسان بدون دلیل و مدرک، این همه بر گفتار خود ایستادگی کند؟!

«صدور» (سینه‌ها) در این جا اشاره به قلب‌هاست و منظور از قلب، روح و جان و فکر است که در آیات قرآن بارها به این معنی آمده است.

بعضی از مفسران «کبر» را در آیه فوق به معنی «حسد» تفسیر کرده‌اند و عامل مجادله آن‌ها را حسادتشان نسبت به پیامبر و مقام معنوی و ظاهری او می‌دانند، در حالی که «کبر» در لغت به این معنی نیست، ولی ممکن است ملازم آن باشد، چراکه افراد متکبر و خودمحور معمولاً حسود نیز هستند، همه مواهب را برای خود می‌خواهند و از اینکه دیگران از نعمت‌ها بهره‌گیرند ناراحت می‌شوند.

سپس می‌افزاید: «آن‌ها هرگز به هدف خود نخواهند رسید»؛ ﴿مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ﴾. هدف آنان این است که خود را بزرگ ببینند، فخر بفرروشند و بر جامعه حکومت کنند، اما جز ذلت و زیردست بودن بهره‌ای نخواهند گرفت، نه به هدفی که از کبر و غرور دارند می‌رسند و نه به هدفی که برای مجادله‌های باطل و بی‌اساس دارند که حق را ابطال کنند و باطل را بر کرسی بنشانند.

در پایان آیه به پیامبر دستور می‌دهد که از شر این‌گونه افراد مغرور و خودخواه و بی‌منطق به خدا پناه ببرد: «اکنون که چنین است به خدا پناه ببر که او شنوا و بیناست»؛ ﴿فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾.

هم سخنان بی اساس آن‌ها را می‌شنود و هم توطئه‌ها و اعمال زشت‌شان را می‌بیند. نه تنها پیامبر اسلام، بلکه همه رهروان راه حق باید در طوفان‌های حوادث در برابر ستیزه‌جویان بی منطق، خود را به خدا بسپارند.

لذا یوسف پیامبر بزرگ خدا هنگامی که در برابر طوفان هوس‌های زلیخا قرار می‌گیرد می‌گوید: ﴿مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ﴾؛ «به خدا پناه می‌برم! عزیز مصر صاحب نعمت من است، مقام مرا گرامی داشته، چگونه ممکن است به او خیانت کنم؟». در آیات قبلی همین سوره نیز از زبان موسی خواندیم: ﴿إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِّنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾؛ «من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می‌برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی‌آورد»<sup>۱</sup> و از آنجا که یکی از موضوعات مهم مجادله کفار در برابر پیامبر اسلام مسأله معاد و زنده شدن انسان‌ها بعد از مرگ بود، در آیه بعد با یک بیان روشن مسأله معاد را متذکر می‌شود؛ می‌فرماید: «آفرینش آسمان‌ها و زمین از آفرینش انسان‌ها مهم‌تر و بالاتر است، ولی اکثر مردم نمی‌دانند»؛ ﴿لَخَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

کسی که توانایی دارد این کرات عظیم و کهکشان‌های وسیع و گسترده را با آن همه عظمت بیافریند و اداره و تدبیر کند چگونه از احیای مردگان عاجز و ناتوان خواهد بود؟ این جهل گروهی از مردم است که به آن‌ها اجازه درک این حقایق را نمی‌دهد.

غالب مفسران این آیه را پاسخی به مجادله مشرکان در مورد «معاد» دانسته‌اند.<sup>۲</sup>

ولی بعضی نیز احتمال داده‌اند که منظور، پاسخی است به کبر متکبران مغرور

۱. مؤمن، آیه ۲۷.

۲. مجمع‌البیان؛ کبیر فخر رازی؛ کشاف؛ روح‌المعانی؛ صافی؛ روح‌البیان.

که خود و افکار کوتاهشان را بزرگ می‌پنداشتند، در حالی که در مقایسه با عظمت عالم هستی ذره ناچیزی بیش نبودند. این معنی از مفهوم آیات چندان دور نیست، ولی با توجه به آیات بعد، معنی اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد. به هر حال در این آیه یکی دیگر از عوامل «مجادله باطل» را ذکر کرده که «جهل» است، در حالی که در آیات قبل، «کبر» مطرح شده بود و این دو رابطه نزدیکی باهم دارند، چراکه سرچشمه کبر، جهل و نادانی و نشناختن قدر خود یا مقدار علم و دانایی خویشتن است.

#### ادب قرآن در بحث و محاجه<sup>۱</sup>

در آیه ۲۴ سوره زخرف آمده است: ﴿قَالَ أَوْلَوْ جِئْتُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾؛ «(پیامبرشان) گفت: آیا اگر من برای شما آیینی هدایت‌بخش‌تر از آنچه پدرانتان را بر آن یافتید آورده باشم (باز هم انکار می‌کنید)؟! گفتند: (آری)، ما به آنچه شما برای آن فرستاده شده‌اید کافریم».

این مؤدبانه‌ترین تعبیری است که می‌توان در مقابل قومی لجوج و مغرور بیان کرد که عواطف آن‌ها به هیچ‌وجه جریحه‌دار نشود. نمی‌گوید: آنچه شما دارید دروغ و خرافه است و حماقت، بلکه می‌گوید: آنچه من آورده‌ام از آیین نیاکان شما هدایت‌کننده‌تر است، بیایید بنگرید و مطالعه کنید.

این‌گونه تعبیرات قرآن ادب در بحث و محاجه را به‌ویژه در مقابل جاهلان مغرور به ما می‌آموزد، ولی آن‌ها به قدری غرق در جهل و تعصب و لجاجت بودند که این گفتار حساب‌شده و مؤدبانه نیز در آن‌ها موثر واقع نشد و فقط در پاسخ انبیائشان «گفتند: ما به آنچه شما برای آن مبعوث هستید کافریم» «قَالُوا إِنَّا

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ذیل آیه ۲۴ سوره زخرف.

بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ». بی‌آنکه کمترین دلیلی برای مخالفت خود بیاورند و بی‌آنکه کمترین تفکر و اندیشه‌ای دربارهٔ پیشنهاد متین انبیا و رسولان الهی کنند.



## بخش دوم: تربیت و سازندگی

- کلیات

- انسان در قرآن

- نقش قرآن در تربیت انسان

- نظام خانواده

- تشویق و مجازات (دو شیوه مهم تربیتی)

- عوامل نظری تربیت و سازندگی

- عناصر عملی تربیت و سازندگی

- آداب اسلامی

- نکات تربیتی و درس‌های آموزنده در

زندگی پیامبران و قصص قرآنی

- آسیب‌ها و موانع تربیت



# فصل اول:

## کلیات

(مباحثی کلی در باب تعلیم و تربیت)

تشویق و مجازات	برنامه‌ریزی برای تعلیم و تربیت
نتیجه تشویق کار نیک یا بد	نقش پیامبران در تربیت انسان
تربیت از طریق انذار	مربی و قابلیت
اگر هشدار مؤثر نیفتد	میدان پرورش و تربیت
مجازات‌های تربیتی	چهار مرحله از مراحل تربیت
زندان یا کانون تربیت	برنامه چهار ماده‌ای خوشبختی
مجازات هم حسابی دارد	یک روش مؤثر تربیتی
مجازات‌های بیدارکننده	تأثیر سریع تربیت الهی
مجازات استدرج	نکاتی آموزنده و تربیتی در باب حق و باطل
مجازات تهمت	اثرات اجتماعی و تربیتی پناهگاه امن کعبه
مجازات شدید برای چه بود؟	تعلیم و تربیت خانواده
مجازات در حضور جمع چرا؟	اهمیت نظام خانواده
چگونه اسلام اجازه تنبیه زن را داده است؟	خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید
نفی به تنهایی کافی نیست	اوصاف همسر شایسته
روزهای حساس زندگی	اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان
عوامل حیات و مرگ ملت‌ها	
جامع‌ترین آیه اخلاقی [تربیتی و سازنده]	





## برنامه‌ریزی برای تعلیم و تربیت<sup>۱</sup>

در آیات ۱۰۵ و ۱۰۶ سوره اسراء می‌خوانیم:

﴿وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا \* وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾؛ «و ما آن [قرآن] را به حق نازل کردیم و به حق نازل شد و تو را جز به عنوان بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده نفرستادیم. و قرآنی (بر تو نازل کردیم) که آیات آن را از هم جدا کردیم، تا آن را به تدریج و با آرامش بر مردم بخوانی، و به یقین آن را ما نازل کردیم».

یکی از درس‌های مهمی که آیات فوق به ما می‌آموزد لزوم برنامه‌ریزی برای هرگونه انقلاب فرهنگی و فکری و اجتماعی، و هرگونه برنامه‌ تربیتی است، چراکه اگر چنین برنامه‌ای تنظیم نگردد و در مقاطع مختلف، هر کدام در زمان خود پیاده نشود شکست قطعی است، حتی قرآن مجید بر پیامبر به صورت یک‌جا نازل نشد، هرچند در علم خدا یک‌جا بود و یک بار در شب قدر به طور کامل بر پیامبر عرضه شد، اما نزول اجرایی آن در طول ۲۳ سال در مقطع‌های مختلف زمانی و با برنامه‌ریزی دقیق بود.

جایی که خدا با آن قدرت و علم بی‌پایانش چنین کند تکلیف انسان‌ها روشن است. اصولاً این یک قانون و سنت الهی است که نه تنها در عالم «تشریح» بلکه در

---

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ذیل آیات ۱۰۵ و ۱۰۶ سوره اسراء.

عالم «تکوین» نیز عینیت دارد. هرگز شنیده‌اید کودکی یک‌شبه از مادر متولد شود؟ و یا میوه‌ای بر درخت یک ساعته شیرین و رسیده گردد؟ بنابراین، چگونه می‌توان انتظار داشت که به‌ویژه در مرحله سازندگی یک جامعه، از نظر فکری و فرهنگی و یا از نظر اقتصادی و سیاسی یک‌شبه همه چیز اصلاح شود؟ این سخن بدین معنی نیز هست که اگر از تلاش‌های خود در کوتاه‌مدت نتیجه نگرفتیم، هرگز نباید یأس و نومیدی به خود راه دهیم و دست از ادامه تلاش و کوشش برداریم، بلکه باید توجه داشته باشیم که در بیشتر مواقع پیروزی‌های نهایی و کامل در درازمدت است.

### نقش پیامبران در تربیت انسان

همه می‌دانیم که نیمی از شخصیت ما را علم و نیمی را غرایز تشکیل می‌دهد، لذا در پرورش وجود خود به علم محتاجیم و مقدار بیشتر به تعدیل غرایز، بلکه مشکل اساسی در تربیت، همان کنترل غرایز است، به این معنی که علاوه بر راهنمایی عقل و درک عوامل سعادت و فضیلت، می‌بایست غرایز و امیال را آن‌چنان پرورش دهیم که با ندای عقل و وجدان هماهنگ شود. و از جانب دیگر، یک مربی خوب علاوه بر آشنایی کامل با خوبی‌ها و بدی‌ها و اطلاع دقیق از اسرار وجود انسان می‌بایست شخصاً فردی کامل از نظر اخلاق و عمل باشد، زیرا یک اصل روانی (اصل محاکات) به ما می‌گوید: انسان کششی در وجود خود برای هم‌رنگ شدن با دیگران می‌یابد.

این احساس و انجذاب درباره افرادی که انسان به آن‌ها ایمان دارد بسیار قوی‌تر است، بنابراین مسلم می‌شود که مربی کامل علاوه بر این که باید خود یک فرد کامل باشد، باید مورد اطمینان و علاقه نیز باشد تا افرادی که می‌خواهند در سایه او تربیت شوند بر اساس اصل «محاکات» به‌زودی تحت تأثیر او قرار

بگیرند. و این امکان ندارد جز اینکه کامل بودن او توسط یک مبدأ مطمئن و غیرقابل تردید امضا شده باشد.

و آیا چنین کسی جز «پیامبر معصوم» که از طرف خدای جهان به عنوان مربی و راهنما تعیین شده و علاوه بر علم سرشار، از هرگونه گناه و انحراف و خطا مصونیت دارد کس دیگری می تواند باشد؟ نه!

طبق این گفته مطلب دیگری نیز روشن می شود و آن این که پیامبر نیز باید از جنس خود ما باشد، زیرا در غیر این صورت اصل «محاکات» اثری نخواهد داشت، یعنی جنبه تربیت ختنی می شود و فقط جنبه تذکر و تعلیم آن باقی خواهند ماند.<sup>۱</sup>

این است که ابراهیم پیامبر بزرگ خدا از پروردگار قادر و حکیم درخواست می کند که پیامبری از جانب خویش در میان نوادگانش مبعوث دارد، تا هم آنان را تعلیم دهد و آیات الهی را که راه صحیح سعادت را نشان می دهد بر آنان بخواند و قرآن را به آنها یاد دهد، هم حکمت و تدبیر صحیح را بیاموزد و هم آنها را به طور کامل در سایه خویش پرورش دهد.

### مربی و قابلیت<sup>۲</sup>

در آیه ۵۸ سوره اعراف می خوانیم: ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي حَبِثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ﴾؛ «و سرزمین پاکیزه (و مستعد)، گیاهش به فرمان پروردگار می روید؛ اما سرزمین های ناپاک (و شوره زار)، جز گیاه ناچیز و بی ارزش، از آن نمی روید؛ این گونه آیات (خود) را برای گروهی که شکرگزارند، شرح می دهیم».

۱. اقتباس از رهبران بزرگ، ص ۲۳-۳۴.

۲. تفسیر نمونه، ج ۶، ذیل آیه ۵۸ سوره اعراف.

در این آیه برای اینکه گمان نشود یکنواخت بودن باران دلیل بر این است که همه سرزمین‌ها یکسان زنده شوند و برای اینکه روشن گردد استعدادها و آمادگی‌های متفاوت سبب استفاده‌های مختلف از مواهب الهی می‌شود، می‌گوید: «سرزمین شیرین و پاکیزه گیاهان پربرکت و مفید و سودمند خود را به اذن پروردگارش بیرون می‌فرستد، اما زمین‌های شوره‌زار و خبیث و زشت، چیزی جز گیاهان ناچیز و کم‌ارزش نمی‌رویند».

آیه فوق درحقیقت اشاره به مسأله مهمی است که در زندگی این جهان و جهان دیگر در همه جا تجلی می‌کند، و آن اینکه «فاعلیت فاعل» برای به ثمر رسیدن یک موضوع، کافی نیست، بلکه استعداد و «قابلیت قابل» نیز شرط است. از دانه‌های باران، چیزی حیات‌بخش‌تر و لطیف‌تر تصور نمی‌شود، اما همین بارانی که در لطافت طبعش کلامی نیست در یک جا سبزه و گل می‌رویند و در جای دیگر خس و خاشاک.

### میدان پرورش و تربیت<sup>۱</sup>

در آیه ۱۴۱ سوره آل عمران می‌خوانیم: «وَلِيْمِحْصَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ آمَنُوْا وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِيْنَ»؛ «و تا خداوند، افراد باایمان را خالص گرداند (و ورزیده شوند) و کافران را (به تدریج) نابود سازد».

«لیمحص» از ماده «تمحیص» به معنی پاک نمودن چیزی از هرگونه عیب است.

و «یمحق» از ماده «محق» (بر وزن مرد) به معنی کم شدن تدریجی چیزی است و به همین مناسبت شب پایان ماه را «محاق» می‌گویند، زیرا روشنی ماه کم‌کم کاسته شده و از بین می‌رود.

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ذیل آیه ۱۴۱ سوره آل عمران.

در این آیه به یکی دیگر از نتایج طبیعی شکست جنگ احد اشاره شده است و آن اینکه این‌گونه شکست‌ها نقاط ضعف و عیوب جمعیت‌ها را آشکار می‌سازد و فرصت مناسبی است برای شستشو از این عیوب. قرآن می‌گوید: خدا می‌خواست در این میدان جنگ، افراد باایمان را خالص گرداند و نقاط ضعف‌شان را به آن‌ها نشان دهد. آن‌ها باید برای پیروزی‌های آینده در چنین بوتۀ آزمایشی قرار گیرند و همان‌طور که علی می‌فرماید: «فِي تَقْلُبِ الْأَحْوَالِ عِلْمٌ جَوَاهِرِ الرَّجَالِ؛ دگرگونی‌های روزگار و حوادث سخت زندگی، حقیقت اشخاص را روشن می‌سازد»، به عیار شخصیت خود واقف شوند.

این جاست که گاهی پاره‌ای از شکست‌ها آن‌چنان سازنده است که اثر آن به مراتب در سرنوشت جوامع انسانی از پیروزی‌های خواب‌کننده ظاهری بیشتر است.

جالب اینکه نویسنده تفسیر المنار از استادش «محمد عبده» مفتی بزرگ مصر، نقل می‌کند که پیامبر را در خواب دید که به او فرمود: «اگر مرا میان پیروزی و شکست در میدان احد مخیر ساخته بودند من درخصوص آن میدان، شکست را ترجیح می‌دادم» زیرا این شکست عامل سازنده‌ای در تاریخ اسلام شد.

﴿وَيَمْحَقُ الْكَافِرِينَ﴾. این جمله درحقیقت نتیجه‌ای است برای جمله قبل، زیرا هنگامی که مؤمنان در کوره حوادث پاک شدند آمادگی کافی برای از بین بردن تدریجی شرک و کفر و پاک ساختن جامعه خود از این آلودگی‌ها پیدا می‌کنند، یعنی نخست باید پاک شد و سپس پاک کرد. درحقیقت همان‌طور که ماه با آن جلوه‌گری و فریبندگی مخصوص خود به تدریج کم‌نور می‌شود و در محاق فرو می‌رود، شکوه و عظمت کفر و شرک و حامیان آن‌ها نیز با تصفیه و پاک شدن مسلمانان، به زوال و نیستی می‌گراید.

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ﴾<sup>۱</sup>

در اینجا قرآن با استفاده از حادثهٔ احد برای تصحیح یک اشتباه فکری مسلمانان اقدام می‌کند؛ می‌گوید: شما چنین پنداشتید که بدون جهاد و استقامت در راه خدا می‌توانید در بهشت برین جای گیرید، آیا شما گمان کردید داخل شدن در عمق آن سعادت معنوی تنها با انتخاب نام مسلمان و یا عقیدهٔ بدون عمل ممکن است؟ اگر چنین بود مسأله بسیار ساده بود، ولی هرگز چنین نبوده است و تا اعتقادات واقعی در میدان عمل پیاده نشود کسی بهره‌ای از آن سعادت‌ها نخواهد برد؛ در اینجا است که باید صفوف از هم مشخص شود و مجاهدان و صابران از افراد بی‌ارزش شناخته شوند.

#### چهار مرحله از مراحل تربیت<sup>۱</sup>

در آیهٔ ۵۷ سورهٔ یونس، خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشَفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾؛ «ای مردم! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است و درمانی برای آنچه در سینه‌هاست و هدایت و رحمتی است برای مؤمنان».

درواقع آیهٔ فوق چهار مرحله از مراحل تربیت و تکامل انسان را در سایهٔ قرآن

شرح می‌دهد:

مرحلهٔ اول: «موعظه و اندرز»؛

مرحلهٔ دوم: پاک‌سازی روح انسان از انواع رذایل اخلاقی؛

مرحلهٔ سوم: هدایت؛

مرحلهٔ چهارم: مرحله‌ای است که انسان لیاقت پیدا کرده مشمول رحمت

و نعمت پروردگار شود.

۱. تفسیر نمونه، ج ۸، ذیل آیهٔ ۵۷ سورهٔ یونس.

هر یک از این مراحل به دنبال دیگری قرار دارد و جالب اینکه تمام آن‌ها در پرتو قرآن انجام می‌شود. قرآن است که انسان‌ها را اندرز می‌دهد و قرآن است که زنگار گناه و صفات زشت را از قلب آن‌ها می‌شوید و قرآن است که نور هدایت را به دل‌ها می‌تاباند و نیز قرآن است که نعمت‌های الهی را بر فرد و جامعه نازل می‌گرداند.

علی در گفتار جامع خود در نهج البلاغه با رساترین تعبیر، این حقیقت را توضیح داده است، آنجا که می‌فرماید:

«... فَاسْتَشْفَوْهُ مِنْ آدْوَائِكُمْ، وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلٰی لِأَوَائِكُمْ، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ، وَهُوَ الْكُفْرُ وَالتَّفَاقُ، وَالْغَيُّ وَالضَّلَالُ؛ از قرآن برای بیماری‌های خود شفا بطلبید و از آن برای حل مشکلاتتان استعانت جوئید، چراکه در قرآن شفای بزرگ‌ترین دردهاست که آن درد کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است».<sup>۱</sup>

و این نشان می‌دهد که قرآن نسخه‌ای است برای بهبودی فرد و جامعه از انواع بیماری‌های اخلاقی و اجتماعی، و این همان حقیقتی است که مسلمانان آن را به دست فراموشی سپرده و به جای اینکه از این داروی شفابخش بهره‌گیرند درمان خود را در مکتب‌های دیگر جستجو می‌کنند و این کتاب بزرگ آسمانی را فقط یک کتاب خواندنی قرار داده‌اند نه اندیشیدنی و عمل‌کردنی.

## برنامه چهار ماده‌ای خوشبختی<sup>۲</sup>

در آیات نخستین سوره «والعصر» می‌خوانیم: ﴿وَالْعَصْرِ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ «به عصر سوگند! که انسان‌ها همه در زیان‌اند».

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ذیل آیات ۱ و ۲ سوره عصر.



قرآن برای نجات از آن خسران عظیم برنامه‌ جامعی تنظیم کرده که در آن بر چهار اصل تکیه شده است:

اصل اول در این برنامه «ایمان» است که زیربنای همه فعالیت‌های انسان را تشکیل می‌دهد، چراکه تلاش‌های عملی انسان از مبانی فکری و اعتقادی او سرچشمه می‌گیرد، نه همچون حیوانات که حرکاتشان نشأت گرفته از انگیزه‌های غریزی است.

به تعبیر دیگر: اعمال انسان تبلوری است از عقاید و افکار او، به همین دلیل تمام انبیای الهی قبل از هر چیز به اصلاح مبانی عقیدتی امت‌ها می‌پرداختند و به ویژه با شرک که سرچشمه انواع رذایل و بدبختی‌ها و پراکندگی‌هاست مبارزه می‌کردند.

جالب اینکه «ایمان» در اینجا به‌طور مطلق ذکر شده تا شامل ایمان به همه مقدسات گردد، یعنی از ایمان به خدا و صفات او گرفته، تا ایمان به قیامت و حساب و جزا و کتب آسمانی و انبیای الهی و اوصیای آنها.

در اصل دوم، به میوه درخت بارور و پرثمره ایمان پرداخته، از «اعمال صالح» سخن می‌گوید. چه تعبیر وسیع و پرمحتوایی! آری «صالحات» همان «اعمال شایسته» نه فقط عبادات و انفاق فی سبیل‌الله و جهاد در راه خدا و کسب علم و دانش، بلکه هر کار شایسته‌ای است که وسیله تکامل نفوس و پرورش اخلاق و قرب الی‌الله و پیشرفت جامعه انسانی در تمام زمینه‌ها شود.

این تعبیر حتی کارهای کوچکی همچون برداشتن یک سنگ مزاحم از سر راه مردم را شامل می‌شود، تا کارهای بزرگی مانند نجات میلیون‌ها میلیون انسان از گمراهی و ضلالت، و نشر آیین حق و عدالت در تمام جهان، و اگر در حدیثی از امام صادق «اعمال صالح» به «مواسات و مساوات با برادران دینی» تفسیر شده، از قبیل بیان مصداق روشن است.

ممکن است گاهی اوقات اعمال صالح از بعضی از انسان‌های غیرمؤمن سرزند، ولی به یقین ریشه‌دار و پایدار و گسترده نیست، چراکه از انگیزه‌های عمیق الهی سرچشمه نمی‌گیرد و جامعیت ندارد.

قرآن در اینجا «صالحات» را مخصوصاً به صورت «جمع» آورده، جمعی که «با الف و لام» همراه است و معنی عموم دارد و بیانگر این حقیقت است که راه جلوگیری از آن خسران طبیعی و قهری، بعد از ایمان، انجام همه اعمال صالح است، نه قناعت فقط به یک یا چند عمل صالح، و به راستی اگر ایمان در عمق جان انسان جای گیرد، چنین آثاری را از خود ظاهر می‌سازد.

ایمان، تنها یک اندیشه و اعتقاد در زوایای روح و فاقد هرگونه تأثیر نیست، ایمان تمام وجود انسان را به رنگ خود درمی‌آورد.

ایمان همانند چراغ پرنوری است که درون اطاقی روشن شود، نه تنها فضای اطاق را نورانی می‌کند، بلکه شعاع آن از تمام دریچه‌های اطاق به بیرون می‌افتد و هر کس از خارج بگذرد به خوبی می‌فهمد آنجا چراغ پرنوری روشن است.

همین‌گونه وقتی چراغ ایمان در سرای قلب انسان روشن شود نور آن از «زبان» و «چشم» و «گوش» و «دست و پای انسان» منعکس می‌گردد و حرکات هر کدام از آنها نشان می‌دهد نوری در قلب است که پرتوش بیرون تابیده.

به همین دلیل در آیات قرآن در بیشتر موارد، «عمل صالح» همراه «ایمان»

به عنوان «لازم و ملزوم» یکدیگر آمده است؛ در آیه ۹۷ سوره نحل می‌خوانیم:

﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾؛ «هر کسی کار

شایسته‌ای انجام دهد خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، به‌طور

مسلم او را حیات پاکیزه‌ای می‌بخشیم» و در آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون می‌خوانیم:

تأسف بدکاران بعد از جدایی از این عالم در این است که چرا عمل صالحی انجام

نداده‌اند، و لذا برای انجام عمل صالح، با اصرار زیاد تقاضای بازگشت می‌کنند:

﴿رَبِّ ارْجِعُونِ \* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾.

و در آیه ۵۱ سوره مؤمنون آمده است که خداوند به رسولانش دستور می‌دهد: «از طیبات تناول کنید و عمل صالح به‌جا آورید»؛ ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا﴾ و از آنجا که ایمان و اعمال صالح هرگز تداوم نمی‌یابد مگر اینکه در اجتماع برای دعوت به‌سوی حق و شناخت و معرفت آن از یک‌سو، و دعوت به استقامت و صبر در راه انجام این دعوت، از سوی دیگر، حرکتی صورت پذیرد، به‌دنبال این دو اصل، به دو اصل دیگر اشاره می‌فرماید که درحقیقت ضامن اجرای دو اصل اساسی «ایمان» و «عمل صالح» است.

در اصل سوم، به مسأله «تواصی به حق» یعنی دعوت همگانی و عمومی به‌سوی حق اشاره می‌کند، تا همگان حق را از باطل به‌خوبی بشناسند و هرگز آن را فراموش نکنند و در مسیر زندگی از آن منحرف نشوند.

«تواصوا» از ماده «تواصی» همان‌گونه که راغب در مفردات آورده، به این معنی است که بعضی بعض دیگر را سفارش کنند.

و «حق» به‌معنی واقعیت یا مطابقت با واقعیت است. در کتاب وجوه قرآن دوازده معنی و مورد استعمال برای این کلمه در قرآن مجید ذکر شده است، مانند خدا، قرآن، اسلام، توحید، عدل، صدق، آشکار بودن، واجب بودن و مانند اینها، ولی همه آن‌ها به ریشه‌ای که در بالا گفتیم باز می‌گردد.

به هر حال جمله «تواصوا بالحق» معنی بسیار وسیعی دارد که هم «امر به معروف و نهی از منکر» را شامل می‌شود، و هم «تعلیم و ارشاد جاهل» و «تنبیه غافل» و «تشویق» و «تبلیغ» ایمان و عمل صالح را.

بدیهی است کسانی که یکدیگر را به حق سفارش می‌کنند، خود باید طرفدار حق و عامل به آن باشند.

در اصل چهارم، مسأله شکیبایی و «صبر» و استقامت و سفارش کردن یکدیگر به آن مطرح است، چراکه بعد از مسأله شناخت و آگاهی، هر کس در مسیر عمل

در هر گام با موانعی روبه‌روست، اگر استقامت و صبر نداشته باشد هرگز نمی‌تواند احقاق حق کند و عمل صالحی انجام دهد و یا ایمان خود را حفظ کند. آری، احقاق حق، اجرای حق، و ادای حق در جامعه جز با یک حرکت و تصمیم‌گیری عمومی و استقامت و ایستادگی در برابر موانع ممکن نیست.

«صبر» در اینجا نیز معنی وسیع و گسترده‌ای دارد که هم صبر در مسیر اطاعت را شامل می‌شود، هم صبر در برابر انگیزه‌های معصیت، و هم صبر در برابر مصائب و حوادث ناگوار، و از دست دادن نیروها و سرمایه‌ها و ثمرات.

با توجه به آنچه در مورد این اصول چهارگانه که به حق، جامع‌ترین برنامه حیات و سعادت انسان‌هاست گفته شد روشن می‌گردد که چرا در روایات آمده است که وقتی اصحاب و یاران پیغمبر اکرم به یکدیگر می‌رسیدند پیش از این‌که از هم جدا شوند سوره «و العصر» را می‌خواندند و محتوای بزرگ این سوره کوچک را یادآور می‌شدند، سپس با یکدیگر خداحافظی کرده به سراغ کار خود می‌رفتند.<sup>۱</sup>

### یک روش مؤثر تربیتی<sup>۲</sup>

در قرآن مجید بسیاری از حقایق مربوط به معارف دینی و اخلاقی و اجتماعی در قالب سؤال طرح می‌گردد و طرفین مسأله در اختیار شنونده گذاشته می‌شود تا با فکر خود یکی را انتخاب کند، و این روش که باید آن را روش غیرمستقیم نامید، اثر فوق‌العاده‌ای در تأثیر برنامه‌های تربیتی دارد، زیرا انسان معمولاً به افکار و برداشت‌های خود از مسائل مختلف بیش از هر چیز اهمیت می‌دهد. هنگامی که مسأله به صورت یک مطلب قطعی و جزمی طرح شود، گاهی در مقابل

۱. در المثنور، ج ۶، ص ۳۹۲.

۲. تفسیر نمونه، ج ۳، ذیل آیات ۱۶۲ و ۱۶۳ سوره آل عمران.

آن، مقاومت به خرج می‌دهد و همچون یک فکر بیگانه به آن می‌نگرد، ولی هنگامی که به صورت سؤال طرح شود و پاسخ را از درون وجدان و قلب خود بشنود آن را فکر و تشخیص خود می‌داند و به عنوان «یک فکر و طرح آشنا» به آن می‌نگرد و لذا در مقابل آن مقاومت به خرج نمی‌دهد. این روش تعلیم به‌ویژه در برابر افراد لجوج و همچنین کودکان مؤثر است.

در قرآن از این روش استفاده فراوان شده که به چند نمونه از آن در اینجا اشاره می‌کنیم:

۱. ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛ «آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟!». <sup>۱</sup>
۲. ﴿هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾؛ «آیا نابینا و بینا یکسانند؟! آیا فکر نمی‌کنید؟»
۳. ﴿هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ﴾؛ «آیا نابینا و بینا یکسانند؟ یا ظلمت‌ها و نور برابرند؟!». <sup>۲</sup>

### تأثیر سریع تربیت الهی<sup>۳</sup>

مقایسه روحیه مسلمانان در میدان جنگ «بدر» با روحیه آن‌ها در حادثه «حمراء الاسد»، اعجاب انسان را برمی‌انگیزد که چگونه یک جمعیت شکست خورده فاقد روحیه عالی و نفرات کافی با آن همه مجروح، در مدتی به آن کوتاهی که شاید به یک شبانه‌روز کامل نمی‌رسید، چنین تغییر وضعیت دادند و با عزمی راسخ و روحیه‌ای بسیار خوب، آماده تعقیب دشمن شدند تا آنجا که

۱. زمر، آیه ۹.

۲. رعد، آیه ۱۶.

۳. تفسیر نمونه، ج ۳، آیات ۱۷۲-۱۷۴، سوره آل عمران.

قرآن درباره آن‌ها می‌گوید: هنگامی که خبر اجتماع دشمن برای حمله، به آن‌ها رسید، آن‌ها نه تنها نه‌راسیدند، بلکه ایمانشان و به‌دنبال آن استقامتشان افزوده شد. این خاصیت ایمان به هدف است که هر قدر انسان مشکلات و مصائب را بیشتر و نزدیک‌تر ببیند، پایداری و استقامت او بیشتر می‌شود و درحقیقت تمام نیروهای معنوی و مادی او برای مقابله با خطر، بسیج می‌گردد. این دگرگونی عجیب در این فاصله کوتاه، انسان را با عمق و سرعت تأثیر تربیتی آیات قرآن و بیانات گیرا و مؤثر پیغمبر اسلام آشنا می‌سازد که خود در حدّ یک اعجاز است.

### نکاتی آموزنده و تربیتی در باب حق و باطل<sup>۱</sup>

در آیه هفدهم سوره رعد، خداوند می‌فرماید:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾<sup>۱</sup>

«(خداوند) از آسمان آبی فرستاد و از هر درّه و رودخانه‌ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد؛ سپس سیلاب بر روی خود کفی حمل کرد و از آنچه (در کوره‌ها،) برای به دست آوردن زینت‌آلات یا وسایل زندگی، آتش بر آن می‌افروزند کف‌هایی مانند آن به وجود می‌آید - خداوند برای حق و باطل چنین مثالی می‌زند! - سرانجام کف‌ها به بیرون پرتاب می‌شوند، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند [= آب یا فلز خالص] در زمین می‌ماند؛ خداوند این چنین مثال می‌زند».

در این مثال پر معنی که با الفاظ و عبارات موزونی ادا شده و منظره حق و باطل

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ذیل آیه ۱۷ سوره رعد.

را به عالی‌ترین صورتی ترسیم کرده، حقایق فراوانی نهفته است که در اینجا به قسمتی از آن اشاره می‌کنیم:

### ۱. دشواری تشخیص حق و باطل

شناخت حق و باطل که همان شناخت واقعیت‌ها از پندارهاست، گاهی برای انسان چنان مشکل و پیچیده می‌شود که حتماً باید سراغ نشانه رود و از نشانه‌ها، حقایق را از اوهام، و حق را از باطل بشناسد. قرآن در مثال بالا این نشانه‌ها را چنین بیان کرده است:

الف) «حق همیشه مفید و سودمند است، همچون آب زلال که مایه حیات و زندگی است، اما باطل بی‌فایده و بیهوده است، نه کف‌های روی آب هرگز کسی را سیراب می‌کنند و درختی را می‌رویانند، و نه از کف‌هایی که در کوره‌های ذوب فلزات ظاهر می‌شود می‌توان زینت یا وسیله‌ای برای زندگی ساخت، و اگر هم مصرفی داشته باشند، مصارف بسیار پست و بی‌ارزش‌اند که به حساب نمی‌آیند، همانند استفاده از خاشاک برای سوزاندن».

ب) باطل همواره مستکبر، بالانشین، پرسروصدا، پرغوغا، ولی توخالی و بی‌محتواست، اما حق متواضع، کم سروصدا، اهل عمل و پرمحتوا و سنگین وزن است.<sup>۱</sup>

ج) حق همیشه متکی به نفس است، اما باطل از آبروی حق مدد می‌گیرد و سعی می‌کند خود را به لباس آن درآورد و از حیثیت آن استفاده کند، همان‌گونه

۱. علی در وصف خود و دشمنانش همچون اصحاب جنگ جمل، می‌فرماید: «وَقَدْ أَرَعَدُوا وَأَبْرَقُوا وَمَعَ هَذَيْنِ الْأَمْرَيْنِ الْقَسْلُ وَلَسْنَا تُرَعِدُ حَتَّى نُوقِعَ وَلَا نُسِيلُ حَتَّى نُمَطِرَ؛ آن‌ها رعد و برقی نشان دادند، اما پایانش جز سستی و ناتوانی نبود، ولی ما به عکس تا کاری انجام ندهیم رعد و برقی نداریم و تا نیاریم سیلاب خروشان به راه نمی‌اندازیم». (نهج البلاغه، خطبه ۹).

که «هر دروغی از راست فروغ می‌گیرد»؛ اگر سخن راستی در جهان نبود، کسی هرگز دروغی را باور نمی‌کرد، و اگر جنس خالص در جهان نبود، کسی فریب جنس قلابی را نمی‌خورد، بنابراین حتی فروغ زودگذر باطل و آبروی و حیثیت موقت آن به برکت حق است، اما حق همه‌جا متکی به خویشتن و آبرو و اثر خویش است.

## ۲. معنای زبد

«زبد» به معنی کف‌های روی آب و یا هرگونه کف است و می‌دانیم که روی آب زلال، کمتر کف آشکار می‌شود، چراکه کف‌ها به خاطر آلوده شدن آب به اجسام خارجی است و از اینجا روشن می‌شود که اگر حق، به صفا و پاکی اصلی باقی بماند هرگز کف‌های باطل اطراف آن آشکار نمی‌گردد، اما هنگامی که حق بر اثر برخورد با محیط‌های آلوده رنگ محیط را به خود گرفت و حقیقت با خرافه درستی با نادرستی و پاکی با ناپاکی آمیخته شد، کف‌های باطل در کنار آن آشکار می‌شوند.

این همان چیزی است که علی در نهج‌البلاغه به آن اشاره فرموده، آنجا که می‌گوید: «فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُتَرَدِّينَ وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ؛ اگر باطل از آمیزش با حق خالص شود، بر حق جویان مخفی نخواهد ماند و اگر حق از آمیزش باطل‌رهایی یابد، زبان بدگویان از آن قطع خواهد شد».<sup>۱</sup>

بعضی از مفسران گفته‌اند که در آیه فوق درحقیقت سه تشبیه وجود دارد: یکی «نزول آیات قرآن» از آسمان وحی که تشبیه به نزول قطرات حیات‌بخش باران شده، دوم «دل‌های انسان‌ها» که تشبیه به زمین‌ها و دره‌ها گردیده که هر

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۵۰.



کدام به اندازه وسعت وجودشان بهره می‌گیرند، و سوم «وسوسه‌های شیطانی» که به کف‌های آلوده روی آب تشبیه شده، که این کف‌ها از آب پیدا نشده، بلکه از آلودگی محل ریزش آب پیدا می‌شود و به همین علت وسوسه‌های نفس و شیطان از تعلیمات الهی نیست، بلکه از آلودگی قلب انسان است و به هر حال، سرانجام، این وسوسه‌ها از دل مؤمنان برطرف می‌شود و آب زلال و حی که موجب هدایت و حیات انسان‌هاست باقی می‌ماند.

### ۳. همیشه بهره‌ها به میزان آمادگی‌ها و لیاقت‌هاست

از این آیه همچنین استفاده می‌شود که در مبدأ فیض الهی هیچ‌گونه بخل و محدودیت و ممنوعیت نیست، همان‌گونه که ابرهای آسمان بدون قید و شرط، همه جا باران می‌پاشند و این قطعه‌های مختلف زمین و دره‌ها هستند که هر کدام به مقدار وسعت وجود خویش از آن بهره می‌گیرند، زمین کوچک‌تر بهره‌اش کمتر و زمین وسیع‌تر سهمش بیشتر است، قلوب و ارواح آدمیان نیز در برابر فیض خدا چنین‌اند.

### ۴. باطل دنبال بازار آشفته می‌گردد

هنگامی که سیلاب وارد دشت و صحرای صاف می‌شود و جوش و خروش آب فرومی‌نشیند، اجسامی که با آب مخلوط شده بودند به تدریج ته‌نشین می‌گردند و کف‌ها از میان می‌روند و آب زلال چهره اصلی خود را آشکار می‌سازد. به همین صورت، باطل به سراغ بازار آشفته می‌رود تا از آن بهره‌گیرد، اما هنگامی که آرامش پیدا شد و هر کس به جای خویشتن نشست و معیارها و ضابطه‌ها در جامعه آشکار شد، باطل جایی برای خود نمی‌بیند و به سرعت کنار می‌رود.

### ۵. باطل تنها در یک لباس ظاهر نمی‌شود

یکی از ویژگی‌های باطل این است که هر لحظه به شکلی و هر لحظه به لباس دیگری درمی‌آید، تا اگر او را در یک لباس شناختند، در لباس دیگر بتواند چهره خود را پنهان سازد. در آیه فوق نیز اشاره ظریفی به این مسأله شده است، آنجا که می‌گوید: کف‌ها نه تنها بر آب ظاهر می‌گردند، بلکه در هر کوره و هر بوته‌ای که فلزات ذوب می‌شوند کف‌های تازه به شکل جدید و در لباس تازه‌ای آشکار می‌گردند، و به تعبیر دیگر: حق و باطل همه‌جا وجود دارد، همان‌گونه که کف‌ها در هر مایعی به شکل مناسب خود آشکار می‌شود.

بنابراین هرگز نباید فریب تنوع صورت‌ها را بخوریم، بلکه باید در هر جا منتظر باشیم که باطل را با صفات ویژه‌اش - که همه‌جا یکسان است و در بالا اشاره شد - بشناسیم و آن را کنار بزنیم.

### ۶. بقای هر موجودی بسته به میزان سودرسانی آن است

در آیه فوق می‌خوانیم: آنچه به مردم سود می‌رساند باقی و برقرار می‌ماند. نه تنها آب که مایه حیات است می‌ماند و کف‌ها از میان می‌روند، بلکه در فلزات، چه آن‌هایی که برای «حلیه» و زینت‌اند و چه آن‌هایی که برای تهیه «متاع» و وسایل زندگی، در آنجا نیز فلز خالص که مفید و سودمند یا شفاف و زیباست می‌ماند و کف‌ها را به دور می‌افکنند.

به همین صورت، انسان‌ها، گروه‌ها، مکتب‌ها، و برنامه‌ها به همان اندازه که مفید و سودمندند، حق بقاء و حیات دارند، و اگر می‌بینیم انسان یا مکتب باطلی مدتی سرپا می‌ماند، به دلیل آن مقدار از حقی است که با آن آمیخته شده که به همان نسبت، حق حیات پیدا کرده است.

### ۷. چگونه حق، باطل را بیرون می‌ریزد

کلمه «جفاء» که به معنی پرتاب شدن و به بیرون پریدن است، نکته لطیفی دربر دارد و آن اینکه باطل به جایی می‌رسد که قدرت نگهداری خویش را ندارد و در این لحظه از متن جامعه به خارج پرتاب می‌شود، و این در همان زمانی است که حق به جوشش می‌آید، در این هنگام باطل همچون کف‌های روی دیگ که به خارج پرتاب می‌شود بیرون می‌افتد، و این خود دلیلی است بر اینکه حق همیشه باید بجوشد و بخروشد تا باطل را از خود دور سازد.

### ۸. باطل بقای خود را مدیون حق است

اگر آبی نباشد هرگز کف نمی‌تواند به حیات خود به‌طور مستقل ادامه دهد. همان‌گونه که اگر حق نبود، باطل هم فروغی نداشت، اگر افراد رستگار نبودند، کسی تحت تأثیر افراد خائن واقع نمی‌شد و فریب آن‌ها را نمی‌خورد، پس باطل، همین جولان و فروغ کاذب را مدیون بهره‌برداری از فروغ حق است (کان دروغ از راست می‌گیرد فروغ!).

### ۹. مبارزه حق و باطل همیشگی است

قرآن در اینجا برای مجسم ساختن حق و باطل مثالی گفته که مخصوص زمان و مکان معینی نیست، صحنه‌ای است که همه سال در نقاط مختلف جهان در مقابل چشم انسان‌ها مجسم می‌شود و این نشان می‌دهد که پیکار حق و باطل یک پیکار موقت و موضعی نیست، این تقابل آب شیرین و شور همواره بر خلاقیت تا نفخ صور جریان دارد مگر زمانی که جهان و انسان‌ها به‌صورت یک جامعه ایده‌آل (همچون جامعه عصر قیام مهدی) درآید که پایان این مبارزه اعلام گردد، لشکر حق پیروز و بساط باطل برچیده شود و بشر وارد مرحله

تازه‌ای از تاریخ خود گردد، اما تا زمانی که این مرحله تاریخی فرانسد باید همه‌جا در انتظار برخورد حق و باطل بود و موضع‌گیری لازم را در این میان در برابر باطل نشان داشت.

### ۱۰. زندگی در پرتو تلاش و جهاد

مثال زیبای فوق این اصل اساسی زندگی انسان‌ها را نیز روشن می‌سازد که حیات بدون جهاد، و بقا و سربلندی بدون تلاش ممکن نیست، چراکه می‌گوید: آنچه مردم برای تهیه وسایل زندگی (ضروریات زندگی) و یا زینت (رفاه زندگی) به درون کوره‌ها می‌فرستند، همواره زبد و کف‌هایی دارد و برای به دست آوردن این دو (وسایل ضروری و وسایل رفاهی) باید مواد اصلی را که در طبیعت به صورت خالص یافت نمی‌شود و همواره با اشیای دیگر آمیخته است، در زیر فشار آتش در کوره قرار داد و آن‌ها را تصفیه و پاک‌سازی کرد، تا فلز خالص و پاک از آن بیرون آید، این کار جز در سایه تلاش و کوشش و مجاهده انجام نمی‌شود.

اصولاً طبیعت زندگی دنیا این است که در کنار گل‌ها، خارها و در کنار نوش‌ها، نیش‌ها، و پیروزی‌ها در لابه‌لای سختی‌ها و مشکلات قرار دارد، و از قدیم گفته‌اند: «گنج‌ها در ویرانه‌هاست و در لابه‌لای هر گنجی ازدهای خطرناکی خفته است» آیا آن ویرانه و این ازدها چیزی جز همان انبوه مشکلات است که در به دست آوردن هر موفقیتی وجود دارد؟

در داستان‌های ایرانی خودمان نیز رستم برای رسیدن به پیروزی‌اش مجبور بود از هفت خوان بگذرد که هر کدام اشاره به نوعی از انبوه مشکلات است که در مسیر هر فعالیت مثبتی وجود دارد.

به هر حال قرآن این حقیقت را، که انسان بدون تحمل رنج‌ها به هیچ موفقیتی نائل نمی‌شود، بارها با عبارات مختلف بیان داشته است.

در آیه ۲۱۴ سوره بقره می‌خوانیم: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمْ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ»؛ «آیا گمان کردید داخل بهشت می‌شوید، بی‌آنکه حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که سختی‌ها و زیان‌ها به آن‌ها رسید و آن‌چنان بی‌قرار شدند که پیامبر و افرادی که با او ایمان آورده بودند گفتند: پس یاری خدا کی خواهد آمد؟! (به آنها گفته شد:) آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است!».

#### اثرات اجتماعی و تربیتی پناهگاه امن کعبه<sup>۱</sup>

در آیه ۱۲۵ سوره بقره می‌خوانیم: «وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»؛ «و (به یاد آورید) هنگامی که خانه کعبه را محل بازگشت (و اجتماع) مردم و مرکز امن قرار دادیم! و (به مردم گفتیم) از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید! و ما از ابراهیم و اسماعیل پیمان گرفتیم که خانه مرا برای طواف‌کنندگان و مجاوران و رکوع‌کنندگان و سجده‌گزار [نمازگزاران]، پاکیزه سازید».

بر این اساس، مکه و به‌خصوص خانه کعبه از طرف خداوند به‌عنوان پناهگاه و مرکز امن اعلام شده و مقررات شدیدی برای اجتناب از هرگونه نزاع و کشمکش و برخورد در این سرزمین مقدس وضع گردیده، به‌طوری که نه تنها انسان‌ها از هر نژاد و هر قبیله و در هرگونه شرایط در آنجا باید در امنیت به‌سر ببرند، بلکه حیوانات و پرندگان نیز در آنجا باید در امن و امان باشند. در دنیایی

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ذیل آیه ۱۲۵ سوره بقره.

که همیشه کشمکش وجود داشته و خواهد داشت وجود چنین مرکزی اثر عمیق و خاصی برای حل مشکلات دنیوی مردم دارد زیرا امنیت این منطقه سبب می‌شود که مردم با تمام اختلافاتی که دارند در پناه آن در کنار هم بنشینند و مهم‌ترین مشکل برای فتح باب مذاکرات جهت رفع خصومت‌ها و نزاع‌ها به این صورت حل شود، در حالی که غیر مسلمانان محلی که برای هر دو طرف مقدس و محترم و مرکز امن و امان شناخته شود پیدا نمی‌کنند، ولی در اسلام و بعضی ادیان پیشین آسمانی چنین مکانی پیش‌بینی شده است. هم‌اکنون تمام مسلمانان جهان (در صورتی که بیدار باشند و از این موقعیت استفاده کنند) می‌توانند با استفاده از قداست و امنیت مطلق این سرزمین در این حرم امن پروردگار در کنار هم بنشینند و از طریق مذاکرات صریح و دوستانه که معنویت این مکان مقدس موجبات آن را در افکار و دل‌ها ایجاد خواهد کرد به هرگونه نزاع خاتمه دهند.

### نفی به تنهایی کافی نیست<sup>۱</sup>

در آیه ۱۰۷ سوره توبه چنین آمده است:

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِزْوَاجًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾؛ (و گروهی دیگر از منافقان) کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان (به اسلام)، و (تقویت) کفر، و تفرقه‌افکنی میان مؤمنان، و کمینگاهی برای کسی که از پیش با خدا و پیامبرش مبارزه کرده بود؛ آنها سوگند یاد می‌کنند: جز نیکی (و خدمت) نظری نداشته‌ایم! اما خداوند گواهی می‌دهد که آنها قطعاً دروغ‌گو هستند!).

۱. تفسیر نمونه، ج ۸، ذیل آیه ۱۰۷ سوره توبه.

داستان مسجد ضرار درسی است برای عموم مسلمانان در سراسر تاریخ زندگی‌شان. گفتار خداوند و عمل پیامبر به روشنی نشان می‌دهد که مسلمانان هرگز نباید آن‌چنان ظاهرین باشند که تنها به قیافه‌های حق‌به‌جانب نگاه کنند و از اهداف اصلی بی‌خبر و برکنار مانند.

مسلمان کسی است که نفاق و منافق را در هر زمان، در هر مکان، و در هر لباس و چهره بشناسد، حتی اگر در چهره دین و مذهب، و در لباس طرفداری از قرآن و مسجد باشد!

استفاده از «مذهب بر ضد مذهب» چیز تازه‌ای نیست، همواره راه و رسم استعمارگران، و دستگاه‌های جبار، و منافقان، در هر اجتماعی این بوده که اگر مردم گرایش خاصی به مطالبی دارند از همان گرایش برای اغفال، و سپس استعمار آن‌ها استفاده کنند، و حتی از نیروی مذهب بر ضد مذهب کمک بگیرند. اصولاً فلسفه ساختن پیامبران قلابی و مذاهب باطل همین بوده که از این راه گرایش‌های مذهبی مردم را در مسیر دلخواهشان بیندازند.

بدیهی است که در محیطی مانند «مدینه» آن هم در عصر پیامبر با آن نفوذ فوق‌العاده اسلام و قرآن، مبارزه آشکار بر ضد اسلام ممکن نبود، بلکه باید لامذهبی را در لفافه مذهب، و باطل را در لباس حق پیچند و عرضه کنند، تا مردم ساده‌لوح جذب شوند و نیات سوء دشمنان لباس عمل به خود بپوشد. ولی مسلمان راستین کسی نیست که آن‌چنان سطحی باشد که فریب این‌گونه ظواهر را بخورد، باید با دقت در عوامل و دست‌هایی که برای این‌گونه برنامه‌ها شروع به کار می‌کند و بررسی قرائن دیگر به ماهیت اصلی پی ببرد و چهره باطنی افراد را در پشت چهره ظاهری ببیند.

مسلمان کسی نیست که هر ندایی از هر حلقومی برخاست همین اندازه که در ظاهر حق‌به‌جانب باشد بپذیرد و به آن لبیک گوید، مسلمان کسی نیست که هر

دستی به سویس دراز شد آن را بفشارد و هر حرکت به ظاهر دینی را مشاهده کرد با آن همگام شود و هر کسی پرچمی به نام مذهب برافراشت پای آن سینه زند و هر بنایی به نام مذهب ساخته شد به سوی آن جذب گردد.

مسلمان باید هوشیار، آگاه، واقع بین، آینده نگر و اهل تجزیه و تحلیل در همه مسائل اجتماعی باشد.

دیوان را در لباس فرشته بشناسد، گرگ‌ها را در لباس چوپان تشخیص دهد و خود را برای مبارزه با این دشمنان به ظاهر دوست آماده سازد.

یک اصل اساسی در اسلام این است که باید قبل از همه چیز نیت بررسی شود و ارزش هر عمل بستگی به نیت آن دارد، نه به ظاهر آن، گرچه نیت، یک امر باطنی است، اما ممکن نیست کسی نیتی در دل داشته باشد، ولی اثر آن در گوشه و کنار عملش ظاهر نشود، هرچند در پرده پوشی، فوق العاده استاد و ماهر باشد.

از اینجا جواب این سؤال روشن می شود که چرا پیامبر با آن عظمت مقام، دستور داد مسجد، یعنی خانه خدا را آتش بزنند و مسجدی را که یک ریگ آن را نمی توان بیرون برد ویران سازند و مکانی را که اگر آلوده شود باید به سرعت تطهیر کنند مزبله گاه شهر سازند!

پاسخ همه این سؤال‌ها یک مطلب است و آن اینکه مسجد ضرار مسجد نبود در واقع بت خانه بود، مکان مقدس نبود، کانون تفرقه و نفاق بود، خانه خدا نبود، بلکه خانه شیطان بود. هرگز اسم و عنوان ظاهری و ماسک‌ها، واقعیت چیزی را دگرگون نمی سازد. این بود درس بزرگی که داستان مسجد ضرار به همه مسلمانان برای همه اعصار و قرون دارد.

از این بحث این موضوع نیز روشن می شود که اهمیت اتحاد صفوف مسلمین در نظر اسلام به قدری زیاد است که حتی اگر ساختن مسجدی در کنار مسجد دیگر باعث ایجاد تفرقه و اختلاف و شکاف میان صفوف مسلمانان گردد آن مسجد تفرقه انداز، نامقدس است.



دومین درسی که می‌گیریم این است که خداوند در این آیات به پیامبر دستور می‌دهد در مسجد ضرار نماز نخوان، بلکه در مسجدی نماز بخوان که پایه آن بر شالوده تقوا بنا شده است.

این «نفی» و «اثبات» که از شعار اصلی اسلام «لا اله الا الله» گرفته تا برنامه‌های بزرگ و کوچک دیگر، همه جلوه‌های آن است، این واقعیت را بیان می‌کند که همیشه در کنار هر نفی باید اثباتی باشد تا جامعه عمل به خود بیوشد. اگر ما مردم را از رفتن به مراکز فساد نهی می‌کنیم، باید در مقابل آن کانون‌های پاکی برای اجتماع و ارضای روح زندگی گروهی فراهم سازیم، اگر از مدارس استعماری نهی می‌کنیم باید فرهنگی سالم و مراکزی پاک برای آموزش و پرورش تشکیل دهیم، اگر بی‌عفتی را محکوم می‌سازیم باید وسایل ازدواج آسان در اختیار جوانان بگذاریم.

کسانی که تمام قدرت خود را در «نفی» به کار می‌اندازند و در برنامه‌هایشان خبری از «اثبات» نیست، یقین داشته باشند که نفی‌شان هم کمتر به جایی خواهد رسید، چراکه این سنت آفرینش است که باید همه‌غرایز و احساسات را از طریق صحیح اشباع کرد، چراکه این برنامه مسلم اسلام است که «لا» باید با «الا» همراه گردد تا از آن، توحیدی حیات‌بخش متولد شود.

و این درسی است که متأسفانه بسیاری از مسلمانان آن را به دست فراموشی سپرده‌اند و باز هم شکایت می‌کنند که چرا برنامه‌های اسلامی پیش نمی‌رود، در حالی که برنامه اسلام منحصر به نفی نیست، آن‌چنان‌که آن‌ها خیال می‌کنند، اگر نفی و اثبات را با هم قرین می‌ساختند پیشرفت‌شان حتمی بود.

سومین درس ارزنده‌ای که از جریان مسجد ضرار و آیات فوق فرامی‌گیریم این است که یک کانون فعال و مثبت دینی و اجتماعی کانونی است که از دو عنصر مثبت تشکیل شود: نخست شالوده و هدف آن از آغاز پاک باشد ﴿أُسْسَ عَلٰی

التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ»، و دیگر اینکه حامیان و پاسدارانش انسان‌هایی پاک و درست‌کار و باایمان و مصمم باشند ﴿فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا﴾. از میان رفتن هر یک از این دو رکن اساسی باعث فقدان نتیجه و نرسیدن به مقصد است.

### عوامل حیات و مرگ ملت‌ها<sup>۱</sup>

تاریخ، اقوام و ملت‌های گوناگونی را به ما نشان می‌دهد: گروهی که آخرین مراحل پیشرفت را به سرعت طی کردند، گروهی دیگری که به پایین‌ترین مرحله انحطاط رسیدند، گروه سومی که یک روز، پراکنده و وامانده و شکست‌خورده بودند، اما روز دیگر نیرومند و سربلند شدند، گروه چهارمی که به عکس، از عالی‌ترین مرحله افتخار به قعر دره ذلت و خواری سقوط کردند.

بسیارند کسانی که از برابر صحنه‌های مختلف تاریخ به آسانی می‌گذرند بدون اینکه کمترین اندیشه‌ای در آن کنند، و نیز بسیارند کسانی که به جای بررسی علل و عوامل اصلی و زیربنایی حیات و مرگ ملت‌ها، گناه را به گردن عوامل کم‌اهمیت که نقش اساسی را به عهده ندارند و یا عوامل موهوم و خرافی و خیالی می‌اندازند. بسیاری تمام علت بدبختی خود را به بیگانگان و سیاست‌های مخرب آن‌ها نسبت می‌دهند و عده‌ای همه این حوادث را مولود گردش موافق و مخالف افلاک می‌پندارند و سرانجام عده‌ای دست به دامن قضا و قدر- به مفهوم تحریف‌یافته‌اش- و یا شانس و طالع و اقبال می‌زنند و همه حوادث تلخ و شیرین را از این طریق توجیه می‌کنند.

همه این‌ها برای این است که از درک علل واقعی وحشت دارند.

قرآن در آیات فوق روی نقطه اصلی «دردها» و «درمان‌ها» و عوامل پیروزی

۱. تفسیر نمونه، ج ۷، آیات ۵۲-۵۴ سوره انفال.

و شکست انگشت گذاشته، می‌گوید: برای یافتن عامل اصلی لازم نیست آسمان‌ها و زمین‌ها را جستجو کنید و یا به دنبال عوامل موهوم و پنداری بگردید، بلکه کافی است تنها در وجود، در فکر و روحیه و اخلاق خود، و در نظامات اجتماعی خودتان جستجو کنید، هرچه هست در اینجا است.

ملت‌هایی که فکر و اندیشه خود را به کار انداختند، دست اتحاد و برادری به هم دادند، سعی و تلاش و اراده و تصمیم نیرومند داشتند و هنگام لزوم، جانبازی و فداکاری کردند و قربانی دادند، به یقین پیروز شدند، اما هنگامی که رکود و سستی و تنبلی جای سعی و کوشش را گرفت، غفلت و بی‌خبری به جای آگاهی، تردید و دودلی به جای تصمیم، محافظه‌کاری به جای شهامت، و نفاق و تفرقه به جای اخلاص و ایمان نشست، سقوط و نکبت آغاز شد.

در حقیقت جمله ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُعَيَّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ برترین قانون حیات انسان‌ها را بیان می‌کند و روشن می‌سازد که مکتب قرآن در زمینه حیات جامعه‌ها اصیل‌ترین و روشن‌ترین مکتب‌هاست، حتی به کسانی که در عصر اتم و فضا انسان را فراموش کرده و گرداننده چرخ‌های تاریخ را ابزارهای تولید و مسائل اقتصادی که خود مولود انسان است - می‌پندارند، اعلام می‌کند که شما نیز سخت در اشتباهید، شما معلول را گرفته و علت اصلی را که خود ایشان و دگرگونی انسان‌هاست فراموش کرده‌اید، به شاخه چسبیده‌اید - آن هم فقط یک شاخه - و ریشه اصلی را از خاطر برده‌اید!

راه دور نرویم، تاریخ اسلام و یا صحیح‌تر: تاریخ زندگی مسلمین، شاهد پیروزی‌های درخشان در آغاز کار و شکست‌های تلخ و دردناکی به دنبال آن است. در قرون نخستین، اسلام به سرعت در جهان پیش می‌رفت، و در همه جا نور علم و آزادی می‌پاشید، بر سر اقوام سایه علم و دانش می‌گسترده، نیروآفرین و قدرت‌بخش و تکان‌دهنده و آبادکننده بود و تمدنی خیره‌کننده به وجود آورد که

در تاریخ سابقه نداشت، اما چند قرن بیشتر نگذشت که این جوشش به خاموشی گرایید، تفرقه و پراکندگی، انزوا و بی‌تفاوتی، ضعف و ناتوانی و در نتیجه عقب‌ماندگی، جای آن همه ترقی را گرفت، تا آنجا که مسلمانان جهان برای وسایل ابتدایی زندگی ناچار شدند دست به دامان دیگران بزنند، فرزندان خود را برای فراگرفتن علم و دانش راهی دیار بیگانه کنند، در حالی که یک روز دانشگاه‌های مسلمانان برترین دانشگاه‌های جهان و مرکز دانشجویان دوست و بیگانه بود، ولی کار به جایی رسید که نه تنها صادرکننده علم و صنعت و تکنولوژی نشدند بلکه مواد ابتدایی غذایی را نیز از خارج از کشورهای خود وارد کردند.

سرزمین فلسطین را که یک روز کانون مجد و عظمت مسلمین بود و حتی جنگجویان صلیبی با میلیون‌ها کشته و مجروح در طی دو بیست سال نتوانستند آن را از دست سربازان اسلام بیرون آورند، در مدت شش روز به آسانی از دست دادند، در حالی که برای پس گرفتن یک وجب آن از دشمن باید ماه‌ها و سال‌ها چانه بزنند، چانه‌ای که معلوم نیست پایانش به کجا بینجامد؟

آیا این وعده الهی که می‌فرماید: «وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ»؛ «یاری مؤمنان همواره حقی است بر عهده ما»<sup>۱</sup> تخلف پذیرفته است؟

و یا اینکه می‌گوید: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»؛ «در حالی که عزت مخصوص خدا و پیامبر او و مؤمنان است»<sup>۲</sup> منسوخ گشته است؟

و یا این سخن که می‌گوید: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»؛ «در «زبور» بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: بندگان شایسته‌ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد»<sup>۳</sup> دگرگون شده است؟

۱. روم، آیه ۴۷.

۲. منافقون، آیه ۸.

۳. انبیاء، آیه ۱۰۵.

آیا خداوند- العیاذ بالله- از انجام وعده‌های خود عاجز است؟ و یا وعده‌های خویش را به دست فراموشی سپرده؟ و یا تغییر داده است؟... اگر چنین نیست پس چرا آن همه مجد و عظمت و قدرت و سربلندی و افتخار از میان رفت؟ قرآن مجید در آیه کوتاه فوق به همه این سؤال‌ها و صدها سؤال مانند آن یک پاسخ بیشتر نمی‌گوید و آن اینکه سری به اعماق قلب‌تان بزنید و نگاهی به زوایای اجتماعتان بیفکنید، ببینید که دگرگونی‌ها از خود شما شروع شده است، لطف و رحمت خدا برای همگان گسترده است، این شماست که شایستگی‌ها و لیاقت‌ها را از میان بردید و به چنین روز غم‌انگیزی افتادید.

این آیه تنها از گذشته سخن نمی‌گوید که بگوییم گذشته با همه تلخی و شیرینی‌هایش گذشته است و دیگر باز نمی‌گردد و سخن درباره آن بیهوده است، بلکه از امروز و آینده نیز سخن می‌گوید، که اگر بار دیگر به سوی خدا آید، پایه‌های ایمان را محکم کنید، اندیشه‌ها را بیدار سازید، تعهدها و مسئولیت‌هایتان را به یاد آرید، دست‌ها را به یکدیگر بفشارید، به پا خیزید و فریاد کشید و بخروشید و بجوشید، قربانی دهید و جهاد کنید، و تلاش و کوشش را در همه زمینه‌ها به کار گیرید، باز هم آب رفته به جوی آید، روزهای تیره و تاریک سپری می‌شود، افقی درخشان و سرنوشتی روشن در برابر شما آشکار می‌گردد و مجد و عظمت دیرین در سطحی عالی تر تجدید خواهد شد. بیایید عوض شوید، دانشمندان بگویند و بنویسند، جنگجویانتان پیکار کنند، تجار و زحمت‌کشانتان تلاش کنند، جوانانتان بیشتر و بیشتر درس بخوانند و پاک شوند و تلاش کنند آگاهی ببندوزند، تا خون تازه‌ای در عروق جامعه شما به جریان بیفتد و آن چنان قدرت پیدا کنید که دشمن سرسختی که امروز یک وجب زمین را با خواهش پس نمی‌دهد تمام زمین‌ها را با التماس به شما برگرداند. ولی این‌ها حقایقی است که گفتنش آسان، و دانستن و باور کردنش مشکل،

و عمل کردن به آن مشکل تر است، ولی به هر حال باید در پرتو نور امید به پیش رفت.

ذکر این نکته نیز لازم است که مسأله رهبری نقش بسیار مؤثری در سرنوشت اقوام و ملل دارد، ولی نباید فراموش کرد که ملت‌های بیدار همواره رهبران لایق را به رهبری خویش می‌پذیرند و رهبران نالایق و زورگو و ستمکار، در برابر خشم و اراده آهنین ملت‌ها درهم کوبیده می‌شوند.

این را نیز نباید فراموش کرد که ماورای اسباب و عوامل ظاهری، یک سلسله مدد‌های غیبی و الطاف الهی وجود دارد که در انتظار بندگان باایمان و پرجوش و بااخلاص است، ولی آن‌ها را نیز بی حساب به کسی نمی‌دهند، بلکه شایستگی و آمادگی لازم دارد.

این بحث را با ذکر دو روایت پایان می‌دهیم:

از امام صادق نقل شده است: «ما أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ فَسَلَبَهَا إِلَّاهُ حَتَّى يُذْنِبَ ذَنْبًا يَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ السَّلْبَ؛ خداوند هیچ نعمتی را که به بنده‌ای بخشیده از او نمی‌گیرد مگر اینکه گناهی کند که به خاطر آن مستحق سلب آن نعمت شود»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری از آن امام می‌خوانیم:

«خداوند پیامبری را مأمور کرد که این سخن را به قوم خود بگوید: هیچ جمعیت و گروهی که در پرتو اطاعت من در خوشی و آسایش بوده‌اند از آنچه موجب رضایت من است تغییر حالت نداده‌اند مگر اینکه من نیز آن‌ها را از آنچه دوست می‌دارند به آنچه ناخوش دارند تغییر حال داده‌ام، و هر گروه و خانواده‌ای که به خاطر معصیت گرفتار ناراحتی بوده‌اند، سپس از آنچه موجب عدم رضایت من است تغییر موضع داده‌اند من نیز آن‌ها را به آنچه دوست دارند رسانده و تغییر موضع داده‌ام».

۱. اصول کافی (طبق نقل تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۶۳).

روزهای حساس زندگی<sup>۱</sup>

در آیه پنجم سوره ابراهیم می خوانیم: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»؛ «و ما موسی را با آیات (و معجزات) خود فرستادیم (و دستور دادیم): قومت را از تاریکی ها به نور خارج ساز! و «ایام الله» [روزهای خاص الهی] را به آنان یادآوری کن! در این، نشانه هایی است برای هر شکیبای شکرگزار!».

در این آیه به یکی از نمونه های ارسال پیامبران در مقابل طاغوت های عصر خود به منظور خارج کردن آنان از ظلمت ها به نور اشاره کرده، می فرماید: «ما موسی را با آیات خود (معجزات گوناگون) فرستادیم و به او فرمان دادیم که قوم خود را از ظلمات به نور هدایت کن!». برنامه پیامبر اسلام نیز در بیرون آوردن مردم از ظلمات به سوی نور خلاصه می شد و این نشان می دهد که این برنامه همه پیامبران و انبیای الهی، بلکه همه رهبران معنوی انسان هاست. مگر بدی ها، زشتی ها، گمراهی ها، انحراف ها، ظلم و ستم ها، استثمارها، ذلت ها و زبونی ها، فساد و آلودگی ها چیزی جز ظلمت و تاریکی است؟ و مگر ایمان و توحید، پاکی و تقوا، آزادگی و استقلال، و سربلندی و عزت چیزی جز نور و روشنائی می باشد؟ سپس این درست قدر مشترک و جامع میان همه دعوت های رهبران الهی است.

سپس به یکی از مأموریت های بزرگ موسی اشاره کرده، می فرماید: «تو موظفی که ایام الهی و روزهای خدا را به یاد قوم خود بیاوری»؛ «وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ». به یقین همه روزها، ایام الهی است، همان گونه که همه مکان ها متعلق به خداست، اگر نقطه خاصی به نام بیت الله (خانه خدا) نامیده شد دلیل بر ویژگی

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ذیل آیه ۵ سوره ابراهیم.

آن است، همچنین عنوان «ایام الله» بدون شک، اشاره به روزهای مخصوصی است که امتیاز و روشنائی و درخشش فوق‌العاده‌ای دارد. به همین دلیل مفسران در تفسیر آن احتمالات مختلفی داده‌اند، بعضی گفته‌اند: اشاره به روزهای پیروزی پیامبران پیشین و امت‌های راستین آن‌ها می‌باشد، و روزهایی که انواع نعمت‌های الهی به دلیل شایستگی‌ها شامل حال آن‌ها می‌باشد. بعضی دیگر گفته‌اند: اشاره به روزهایی است که خداوند اقوام سرکش را به زنجیر عذاب می‌کشید و طاغوت‌ها را با یک فرمان درو می‌کرد.

و بعضی نیز آن را اشاره به هر دو قسمت دانسته‌اند. اما اصولاً نمی‌توان این تعبیر گویا و رسا را محدود ساخت؛ ایام الله، تمام روزهایی است که دارای عظمتی در تاریخ زندگی بشر است. هر روزی که یکی از فرمان‌های خدا در آن چنان درخشیده که بقیه امور را تحت الشعاع خود قرار داده، از ایام الله است.

هر روزی که فصل تازه‌ای در زندگی انسان‌ها گشوده و درس عبرتی به آن‌ها داده و ظهور و قیام پیامبری در آن بوده، یا طاغوت و فرعون گردنکشی در آن به قعر دره نیستی فرستاده شده، خلاصه هر روزی که حق و عدالتی بر پا شده و ظلم و بدعتی خاموش گشته، همه آن‌ها از ایام الله است.

و چنان که خواهیم دید، در روایات ائمه معصومین در تفسیر این آیه نیز انگشت روی روزهای حساسی گذاشته شده است.

در پایان آیه می‌فرماید: «در این سخن و در همه ایام الله، آیات و نشانه‌هایی است برای هر انسان شکیبیا و پراستقامت و شکرگزار»؛ «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ».

«صبار» و «شکور» هر دو صیغه مبالغه است که یکی فزونی صبر و استقامت را می‌رساند و دیگری فزونی شکرگزاری نعمت را. اشاره به اینکه افراد باایمان، نه در مشکلات و روزهای سخت دست و پای خود را گم می‌کنند و تسلیم حوادث



می‌شوند و نه در روزهای پیروزی و نعمت گرفتار غرور و غفلت می‌گردند، و ذکر این دو بعد از اشاره به «ایام‌الله» گویا ناظر به همین مطلب است.

در آیه بعد به یکی از آن ایام‌الله و روزهای درخشان و پربراری که در تاریخ بنی‌اسرائیل وجود داشته و ذکر آن تذکری برای مسلمانان است، اشاره کرده، می‌گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: نعمت خدا را متذکر شوید آن زمان که شما را از چنگال آل فرعون رهایی بخشید».

همان فرعونیان بی‌رحمی که «بدترین عذاب را بر شما تحمیل می‌کردند، پسرانتان را سر می‌بریدند و زنانتان را برای خدمت و کنیزی زنده نگه می‌داشتند و این آزمایش بزرگی از سوی پروردگارتان برای شما بود».

چه روزی از این پربرکت‌تر که شرّ جمعیت خودکامه و سنگدل و استعمارگری را از سر شما کوتاه کرد، همان‌ها که بزرگ‌ترین جنایت را در حق شما قائل می‌شدند. چه جنایتی از این بدتر که پسران شما را همچون حیوانات سر می‌بریدند (توجه داشته باشید که قرآن تعبیر به «ذبح» می‌کند نه قتل) و از این مهم‌تر نوامیس شما به عنوان کنیزانی در چنگال دشمن بی‌آزم بودند.

نه تنها در مورد بنی‌اسرائیل، بلکه در مورد همه اقوام و ملت‌ها، روز رسیدنشان به آزادی و استقلال و کوتاه شدن دست طاغوت‌ها، از ایام‌الله است که باید همواره آن را به خاطر داشته باشند، خاطره‌ای که توجه به آن از ارتجاع و بازگشت به وضع گذشته آن‌ها را حفظ می‌کند. آیا این درد کوچکی است که نیروی فعال یک جمعیت را از میان ببرند و زنان آن‌ها را بدون سرپرست، به عنوان کنیزانی در چنگال یک مشت افراد ظالم و ستمگر باقی بگذارند؟

سپس اضافه می‌کند که این را نیز «به خاطر بیاورید که پروردگار شما اعلام کرد: اگر شکر نعمت‌های مرا به جا آورید، به یقین نعمت‌های شما را افزون می‌کنم و اگر کفران کنید عذاب و مجازات من شدید است».

نکته: همان‌گونه که گفتیم، اضافه «ایام» به «الله»، اشاره به روزهای سرنوشت‌ساز و مهم زندگی انسان‌هاست که به دلیل عظمتش به نام «الله» اضافه شده است، و نیز به دلیل اینکه یک نعمت بزرگ الهی شامل حال قوم و ملتی شایسته و یا یک مجازات بزرگ و دردناک الهی دامن‌گیر ملتی سرکش و طغیانگر شده است، که در هر دو صورت شایسته تذکر و یادآوری است.

در حدیثی از امام باقر می‌خوانیم که فرمود: «ایامُ الله، یومَ یقومُ القائمُ و یومُ الکرّة و یومُ القیامة؛ ایام الله روز قیام مهدی موعود و روز رجعت و روز قیامت است»<sup>۱</sup> و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که «ایام الله» سه روز است: روز قیام مهدی و روز مرگ و روز رستاخیز.<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از پیامبر می‌خوانیم: «ایامُ الله نعمائهُ و بلائُهُ ببلائِهِ سُبحانَهُ؛ ایام الله (روزهای) نعمت‌های او و آزمایش‌های او به وسیله بلاهای اوست».<sup>۳</sup>

همان‌گونه که بارها گفته‌ایم، هرگز این‌گونه احادیث دلیل بر انحصار نیست، بلکه بیان قسمتی از مصداق‌های روشن است.

و به هر حال یادآوری روزهای بزرگ (اعم از روزهای پیروزی یا روزهای سخت و طاقت‌فرسا) نقش مؤثری در بیداری و هشیاری ملت‌ها دارد و با الهام از همین پیام آسمانی است که ما خاطره روزهای بزرگی را که در تاریخ اسلام بوده همواره گرامی و جاودان می‌داریم و هر سال برای تجدید این خاطره‌ها روزهای معینی را اختصاص می‌دهیم، که در آن به تاریخ گذشته بازگشته و درس‌های مهمی از آن می‌آموزیم، درس‌هایی که برای امروز ما فوق‌العاده مؤثر است.

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۵۲۶.

۲. همان.

۳. همان.

همچنین در تاریخ معاصر خود، به ویژه در تاریخ پرشکوه انقلاب اسلامی ایران روزهای فوق العاده‌ای وجود دارد که مصداق زنده «ایام الله» است و باید در هر سال خاطره آن‌ها را زنده کرد که آمیخته با خاطره شهیدان، رزمندگان، مجاهدان و مبارزان بزرگ است، و سپس از آن‌ها الهام گرفت و از میراث بزرگشان پاسداری کرد، و بر همین اساس باید این روزهای بزرگ در متن کتاب‌های درسی در مدارس ما و در تعلیم و تربیت فرزندان ما داخل گردد و وظیفه ذکرهم (آن‌ها را یادآوری کن) درباره نسل‌های آینده نیز پیاده شود.

در قرآن مجید نیز بارها ایام الله تذکر داده شده، یعنی هم نسبت به بنی اسرائیل و هم نسبت به مسلمان‌ها روزهای نعمت و مجازات خاطر نشان گردیده است.

### دنیا دار دردها و رنج‌ها<sup>۱</sup>

در آیه ششم سوره انشقاق می‌خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾؛ «ای انسان! تو با تلاش و رنج بسوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد!».

تعبیر «کادح» در آیات فوق که اشاره به تلاش و کوشش آمیخته با رنج و زحمت است، با توجه به اینکه مخاطب آن همه انسان‌ها هستند، بیانگر این واقعیت است که طبیعت زندگی این جهان در هیچ مرحله‌ای خالی از مشکلات، ناراحتی‌ها، و رنج و مشقت نیست، چه این مشکلات جنبه جسمانی و بدنی داشته باشد، چه جنبه روحی و فکری و چه هر دو، و هیچ‌کس را بدون آن نمی‌بینیم.

در حدیث بسیار پر معنایی از امام علی بن الحسین می‌خوانیم: «الرَّاحَةُ لَمْ تُخْلَقْ فِي الدُّنْيَا وَلَا لِأَهْلِ الدُّنْيَا، إِنَّمَا خُلِقَتِ الرَّاحَةُ فِي الْجَنَّةِ وَ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ التَّعَبُ

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ذیل آیه ۶ سوره انشقاق.

وَالنَّصَبُ خُلُقًا فِي الدُّنْيَا، وَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا، وَ مَا أُعْطِيَ أَحَدٌ مِنْهَا جَفَنَةً إِلَّا أُعْطِيَ مِنَ الحِرْصِ مِثْلِيهَا، وَ مَنْ أَصَابَ مِنَ الدُّنْيَا أَكْثَرَ، كَانَ فِيهَا أَشَدَّ فَقْرًا لِأَنَّهُ يَفْتَقِرُ إِلَى النَّاسِ فِي حِفْظِ أَمْوَالِهِ، وَ تَفْتَقِرُ إِلَى كُلِّ آلَةٍ مِنَ آلَاتِ الدُّنْيَا، فَلَيْسَ فِي غِنَى الدُّنْيَا الرَّاحَةُ؛ راحتی و آسایش در دنیا و برای اهل دنیا وجود ندارد، راحتی و آسایش تنها در بهشت است و برای اهل بهشت! رنج و تعب در دنیا آفریده شده و برای اهل دنیا، و (به همین دلیل) هر کسی که پیمانهای از آن به دست می‌آورد دو برابر آن حرص نصیب او می‌شود، و کسانی که از دنیا بیشتر دارند فقیرترند! زیرا برای حفظ اموال خویش محتاج دیگران‌اند، و به وسایل و ادوات زیادی برای حفظ آن نیازمندند، بنابراین در ثروت دنیا نیز راحتی وجود ندارد».

سپس در ادامه این حدیث فرمود:

«كَلَّا مَا تَعِبَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا، بَلْ تَعِبُوا فِي الدُّنْيَا لِلْآخِرَةِ؛ دوستان خدا هرگز در دنیا به خاطر دنیا رنج نمی‌کشند، بلکه رنج آن‌ها در دنیا برای آخرت است».<sup>۱</sup>

### دورنمای زندگی دنیا<sup>۲</sup>

در آیه ۲۴ سوره یونس می‌خوانیم: ﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ؛ مثل زندگی دنیا، همانند آبی است که از آسمان نازل کرده‌ایم؛ که در پی آن، گیاهان (گوناگون) زمین - که مردم و چهارپایان (از آن) می‌خورند- (می‌روید)؛ و درهم فرو می‌رود تا زمانی که

۱. خصال صدوق، ج ۱، باب الدنيا والآخرة ككفتي الميزان، ح ۹۵.

۲. تفسیر نمونه، ج ۸، ذیل آیه ۲۴ سوره یونس.

زمین، زیبایی خود را یافته و آراسته گردید، و اهل آن مطمئن شدند که می‌توانند (بی‌هیچ مانعی) از آن بهره‌مند گردند، (ناگهان) فرمان ما، شب‌هنگام یا در روز، فرامی‌رسد؛ (و سرما یا صاعقه‌ای را بر آن مسلط می‌سازیم؛) و آن‌چنان آن را درو می‌کنیم که گویی دیروز هرگز (چنین کشتزاری) نبوده است! این گونه آیات خود را برای گروهی که می‌اندیشند، شرح می‌دهیم!».

در این آیه ناپایداری زندگی دنیا ضمن مثال جالبی تشریح شده تا پرده‌های غرور و غفلت را از مقابل دیده‌های غافلان و طغیانگران کنار زند.

آنچه در این آیه آمده ترسیم روشن و گویایی از زندگی زودگذر و فریبنده و پرزرق و برق دنیای مادی است که نه مقام و ثروتش دوام دارد و نه امنیت و سلامت آن. لذا در آیه بعد با یک جمله کوتاه به نقطه مقابل این‌گونه زندگی اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند به دارالسلام، خانه صلح و سلامت و امنیت دعوت می‌کند»؛

﴿وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ﴾.

جایی که نه از این کشمکش‌های غارتگران دنیای مادی خبری است، نه از مزاحمت‌های احمقانه ثروت‌اندوزان از خدا بی‌خبر، و نه از جنگ و خون‌ریزی و استعمار و استثمار، و تمام این مفاهیم در کلمه دارالسلام (خانه صلح و سلامت) جمع است.

و هرگاه زندگی در این دنیا نیز شکل توحیدی و رستاخیزی به خود گیرد آن نیز تبدیل به «دارالسلام» می‌شود و از صورت آن «مزرعه بلا دیده طوفان زده» درمی‌آید. سپس اضافه می‌کند: «خدا هر کس را بنخواهد (شایسته و لایق ببیند) به سوی راه مستقیم، همان راهی که به دارالسلام و مرکز امن و امان منتهی می‌شود، هدایت می‌کند»؛ ﴿وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾.

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

یک: از آنجا که قرآن کتاب انسان‌سازی و تربیت است، در بسیاری از موارد برای روشن ساختن حقایق عقلی به ذکر مثال متوسل می‌شود و گاهی

موضوعاتی را که آغاز و انجامش سال‌ها طول می‌کشد، در یک صحنه زودگذر و قابل مطالعه در برابر چشمان مردم مجسم می‌سازد. بررسی تاریخ پرماجرایی عمر یک انسان یا یک نسل که گاهی یک صد سال طول می‌کشد برای افراد عادی کار آسانی نیست، اما هنگامی که صحنه‌ای همانند زندگی بسیاری از گیاهان را که در چند ماه خلاصه می‌شود (از تولد و رشد و نمو و زیبایی، تا پژمردگی و نابودی) در مقابل او قرار دهند بسیار راحت می‌تواند چگونگی زندگی خود را در این آینه شفاف ببیند.

درست این صحنه را در مقابل چشم خود مجسم کنید: باغی است پر از درخت و سبزه و گیاه که همگی به ثمر نشستند و غوغای حیات در سرتاسر آن نمایان است، اما در یک شب تاریک یا یک روز روشن ناگهان ابرهای سیاه، آسمان را می‌پوشاند، رعد و برق و سپس طوفان و رگبارهای شدید و تگرگ‌های دانه‌درشت آن را از هر سو درهم می‌کوبد.

فردا که به دیدن آن باغ می‌رویم درختان درهم شکسته، گیاهان از هم پاشیده و پژمرده، و همه چیز را درهم به روی خاک ریخته در مقابل خود مشاهده می‌کنیم، آن چنان که باور نمی‌کنیم این همان باغ سرسبز خرمی است که دیروز به روی ما می‌خندید. آری، چنین است ماجرای زندگی انسان‌ها به ویژه در عصر و زمان ما که گاه یک زلزله یا یک جنگ چند ساعته چنان یک شهر آباد و خرم را درهم می‌کوبد که چیزی جز یک ویرانه با یک مشت اجساد قطعه قطعه شده باقی نمی‌گذارد، و چه غافل‌اند مردمی که به چنین زندگی ناپایداری دل خوش کرده‌اند!

### مزرعه دنیا، و آخرت<sup>۱</sup>

در آیه بیستم سوره شوری می‌خوانیم: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ذیل آیه ۲۰ سوره شوری.

حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ؛ «کسی که زراعت آخرت را بخواهد، به کشت او فزونی می‌بخشیم (و بر محصولش می‌افزاییم)؛ و کسی که فقط کشت دنیا را بطلبد، بهره‌ای از آن به او می‌دهیم، اما در آخرت هیچ بهره‌ای ندارد!».

در این آیه با یک تشبیه لطیف، مردم جهان را در برابر روزی‌های پروردگار و چگونگی استفاده از آن، به کشاورزانی تشبیه می‌کند که گروهی برای آخرت کشت می‌کنند و گروهی برای دنیا، و نتیجه هر یک از این دو زراعت را مشخص می‌کند؛ می‌فرماید: «کسی که زراعت آخرت را طالب باشد به او برکت می‌دهیم و بر محصولش می‌افزاییم و کسانی که فقط برای دنیا کشت کنند و تلاش و کوششان برای بهره‌گیری از این متاع زودگذر و فانی باشد، تنها کمی از آنچه را می‌طلبند به آن‌ها می‌دهیم، اما در آخرت هیچ نصیب و بهره‌ای نخواهند داشت». تشبیه جالب و کنایه زیبایی است! انسان‌ها همگی زارع‌اند و این جهان مزرعه ماست، اعمال ما بذره‌های آن، و امکانات الهی بارانی است که بر آن می‌بارد، اما این بذرها بسیار متفاوت‌اند، محصول بعضی از آن‌ها نامحدود، جاودانی و درختانش همیشه خرم و سرسبز و پرمیوه، اما محصولات بعضی دیگر بسیار کم، عمرش کوتاه و زودگذر است و میوه‌هایی تلخ و ناگوار دارد.

تعبیر به «یرید» (می‌خواهد و اراده می‌کند) در حقیقت اشاره به تفاوت نیت‌های مردم است، و مجموع آیه شرحی است درباره مواهب و روزی‌های پروردگار که در آیه قبل آمده، که گروهی، از این مواهب به صورت بذرهایی برای آخرت استفاده می‌کنند و گروهی برای تمتع دنیا.

جالب اینکه در مورد کشت‌کاران آخرت می‌گوید: ﴿نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ﴾؛ «زراعت او را افزون می‌کنیم» ولی نمی‌گوید از تمتع دنیا نیز بی‌نصیب‌اند، اما در مورد کشت‌کاران دنیا می‌گوید: «مقداری از آن را که می‌خواهند به آن‌ها می‌دهیم»، بعد می‌افزاید: «در آخرت هیچ نصیب و بهره‌ای ندارند».

بنابراین نه دنیاپرستان به آنچه می‌خواهند می‌رسند و نه طالبان آخرت از دنیا محروم می‌شوند، اما با این تفاوت که گروه اول با دست خالی به سرای آخرت می‌روند و گروه دوم با دست‌های پر!

نظیر همین معنی در آیات ۱۸ و ۱۹ سوره اسراء به شکل دیگری آمده است:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا \* وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا﴾؛ «هر کس که (تنها) زندگی زودگذر (دنیا) را می‌طلبد، آن مقدار از آن را که بخواهیم - و به هر کس اراده کنیم - می‌دهیم؛ سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد، که در آتش سوزانش می‌سوزد، در حالی که نکوهیده و رانده (درگاه خدا) است، و هر کس که سرای آخرت را بطلبد و برای آن سعی و کوشش کند - در حالی که ایمان داشته باشد - چنین کسانی سعی و تلاش آن‌ها، (از سوی خدا) پاداش داده خواهد شد».

تعبیر ﴿نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ﴾ با آنچه در آیات دیگر قرآن آمده هماهنگ است، از جمله ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾؛ «کسی که کار نیکی انجام دهد ده برابر پاداش اوست»<sup>۱</sup> و ﴿لِيُؤْفِيَهُمْ أَجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُم مِّنْ فَضْلِهِ﴾؛ «(آن‌ها این اعمال صالح را انجام می‌دهند) تا خداوند اجر و پاداش کامل به آن‌ها دهد و از فضلش بر (پاداش) آن‌ها بیفزاید».<sup>۲</sup>

به هر حال آیه فوق ترسیم گویایی از بینش اسلامی درباره زندگی دنیاست، دنیایی که مطلوب بالذات است و دنیایی که مقدمه جهان دیگر و مطلوب بالغیر. اسلام به دنیا به عنوان یک مزرعه می‌نگرد که محصولش در قیامت چیده می‌شود. تعبیراتی که در لسان روایات یا بعضی دیگر از آیات قرآن آمده تأیید و تأکیدی بر

۱. انعام، آیه ۱۶۰.

۲. فاطر، آیه ۳۰.



همین معناست. مثلاً در آیه ۲۶۱ سوره بقره انفاق‌کنندگان را به بذری تشبیه می‌کند که از آن هفت خوشه برمی‌خیزد و از هر خوشه‌ای یک‌صد دانه و گاه بیشتر، این نمونه بذرافشانی آخرت است.

در حدیثی از پیامبر نیز می‌خوانیم: «وَهَلْ تَكْبُ النَّاسُ عَلَيَّ مَنَّاخِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ؛ آیا مردم را چیزی جز محصولات درو شده‌ی زبان‌های آن‌ها به رو در آتش می‌افکند؟»<sup>۱</sup>.

و در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی آمده است: «إِنَّ الْمَالَ وَالْبَيْنَانَ حَرْثَ الدُّنْيَا، وَالْعَمَلَ الصَّالِحَ حَرْثَ الْآخِرَةِ وَقَدْ يَجْمَعُهُمَا اللَّهُ لِأَقْوَامٍ؛ مال و فرزندان کشت دنیا هستند و عمل صالح کشت آخرت، و گاه خداوند هر دوی این‌ها را برای قومی جمع می‌کند»<sup>۲</sup>.

این نکته را نیز از آیه فوق می‌توان استفاده کرد که دنیا و آخرت هر دو نیاز به تلاش و سعی و کوشش دارد و هیچ‌کدام بی‌زحمت و رنج به دست نمی‌آید، همان‌گونه که هیچ بذر و محصولی بی‌رنج و زحمت نیست. چه بهتر که انسان با رنج و زحمتش درختی پرورش دهد که بارش شیرین و همیشگی و دائم و برقرار باشد، نه درختی که زود خزان می‌شود و نابود می‌گردد.

این سخن را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام پایان می‌دهیم که فرمود: «مَنْ كَانَتْ نَيْتُهُ الدُّنْيَا فَفَرَّقَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَمْرَهُ، وَ جَعَلَ الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، وَ لَمْ يَأْتِهِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا كَتَبَ لَهُ، وَ مَنْ كَانَتْ نَيْتُهُ الْآخِرَةَ جَمَعَ اللَّهُ شَمْلَهُ وَ جَعَلَ غِنَاهُ فِي قَلْبِهِ، وَ أَتَتْهُ الدُّنْيَا وَ هِيَ رَاغِمَةٌ؛ کسی که نیتش دنیا باشد خداوند کار او را پریشان می‌سازد، فقر را در برابر او قرار می‌دهد و جز آنچه برای او مقرر شده چیزی از دنیا به چنگ نمی‌آورد، و کسی که نیتش سرای آخرت باشد خداوند پراکندگی او را به جمعیت مبدل

۱. محجة البيضاء، ج ۵، ص ۱۹۳ (کتاب آفات اللسان).

۲. کافی (مطابق نقل نورالثقلین، ج ۴، ص ۵۶۹).

می‌سازد و غنا و بی‌نیازی را در قلبش قرار می‌دهد، دنیا تسلیم او می‌شود و به سراغ او می‌آید.<sup>۱</sup>

اینکه میان علما مشهور است: «الدُّنْيَا مَرْعَةٌ الْآخِرَةُ» درحقیقت اقتباسی از مجموع بیانات فوق است.

### جامع‌ترین آیه اخلاقی (تربیتی و سازنده)<sup>۲</sup>

در آیه ۱۹۹ سوره اعراف می‌خوانیم: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾؛ «(به هر حال) با عفو و مدارا رفتار کن، و به کارهای شایسته دعوت نما و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن)!».

از امام صادق چنین نقل شده که در قرآن مجید، درباره مسائل اخلاقی آیه‌ای جامع‌تر از این آیه نیست.<sup>۳</sup>

بعضی از دانشمندان در تفسیر این حدیث چنین گفته‌اند که اصول فضایل اخلاقی بر طبق اصول قوای انسانی که «عقل» و «غضب» و «شهوة» است در سه قسمت خلاصه می‌شود:

فضایل عقلی که نامش «حکمت» است و در جمله «و أمر بالعرف» (به نیکی‌ها و شایستگی دستور ده) خلاصه شده است.

فضایل نفسی در برابر طغیان و شهوت که نامش «عفت» است و در «خذ العفو» خلاصه گردیده است.

و تسلط بر نفس در برابر قوه غضبیه که نامش «شجاعت» است و در «أعرض عن الجاهلین» منعکس شده است.

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیات مورد بحث.

۲. تفسیر نمونه، ج ۷، ذیل آیه ۱۹۹ سوره اعراف.

۳. مجمع‌البیان، ذیل آیه.

حدیث فوق را چه به این صورتی که مفسران گفته‌اند تفسیر کنیم و چه به صورت شرایط رهبر که ما عنوان کردیم، این واقعیت را بیان می‌کند که جمله‌های کوتاه و فشرده آیه فوق متضمن یک برنامه جامع و وسیع و کلی در زمینه‌های اخلاقی و اجتماعی است، به طوری که می‌توان همه برنامه‌های مثبت و سازنده و فضایل انسانی را در آن پیدا کرد، و به گفته بعضی از مفسران، اعجاز قرآن در شکل «فشرده‌گویی» آمیخته با وسعت و عمق معنی، در آیه فوق کاملاً منعکس است.

در ضمن، توجه به دو نکته لازم است: نخست این که مخاطب آیه گرچه شخص پیامبر است، ولی همه امت و تمامی رهبران و مبلغان را شامل می‌شود. و دوم این که در آیات فوق، هیچ مطلبی که مخالف مقام عصمت باشد وجود ندارد، زیرا پیامبران و معصومان نیز در برابر و سوسه‌های شیطان باید خود را به خدا بسپارند و هیچ کس، از لطف و حمایت خدا در برابر و ساوس شیاطین و نفس بی‌نیاز نیست، حتی معصومان.

در بعضی از روایات نقل شده که وقتی آیه فوق نازل شد، پیامبر از جبرئیل درباره آن توضیح خواست (که چگونه با مردم مدارا و ترک سخت‌گیری کند). جبرئیل گفت: نمی‌دانم، باید از کسی که می‌داند سؤال کنم، سپس بار دیگر بر پیامبر نازل شد و گفت: «یا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَتُعْطِيَ مَنْ حَرَمَكَ وَتَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ؛ ای محمد! خداوند به تو دستور می‌دهد از کسانی که به تو ستم کرده‌اند (هنگامی که قدرت پیدا کردی، انتقام‌گیری و) گذشت‌نمایی و به کسانی که تو را محروم ساخته‌اند، عطا کنی و با کسانی که از تو بریده‌اند پیوند برقرار سازی».<sup>۱</sup>

۱. مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

و در حدیث دیگری نقل شده است: هنگامی که آیه فوق نازل شد و به پیامبر دستور داد در برابر جاهلان تحمل کند، پیامبر عرضه داشت: پروردگارا! با وجود خشم و غضب چگونه می‌توان تحمل کرد؟ آیه دوم ﴿وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ نازل شد و به پیامبر دستور داد که چنین هنگامی خود را به خدا بسپارد.<sup>۱</sup>

ذکر این نکته نیز مناسب است که عین آیه دوم مورد بحث، در سوره فصلت، آیه ۳۶ آمده است، تنها تفاوتی که دارد به جای ﴿إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾، «انه هو السميع العليم» می‌باشد. در آیه بعد راه غلبه و پیروزی بر وسوسه‌های شیطان را به این صورت بیان می‌کند: «پرهیزکاران هنگامی که وسوسه‌های شیطانی، آن‌ها را احاطه می‌کند به یاد خدا و نعمت‌های بی‌پایانش و به یاد عواقب شوم گناه و مجازات دردناک خدا می‌افتند. در این هنگام ابرهای تیره و تار وسوسه از اطراف قلب آن‌ها کنار می‌رود و راه حق را به روشنی می‌بینند و انتخاب می‌کنند»؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾.

«طائف» به معنی طواف‌کننده است، گویا وسوسه‌های شیطانی همچون طواف‌کننده‌ای پیرامون فکر و روح انسان پیوسته گردش می‌کنند تا راهی برای نفوذ بیابند، اگر انسان در این هنگام به یاد خدا و عواقب شوم گناه بیفتد، آن‌ها را از خود دور ساخته و رهایی می‌یابد، وگرنه سرانجام در برابر این وسوسه‌ها تسلیم می‌شود. اصولاً هر کسی در هر مرحله‌ای از ایمان و در هر سن و سال، گهگاه گرفتار وسوسه‌های شیطانی می‌شود، و گاه در خود احساس می‌کند که نیروی محرک شدیدی در درون جانش آشکار شده و او را به سوی گناه دعوت می‌کند، این وسوسه‌ها و تحریک‌ها، به یقین در سنین جوانی بیشتر است،

۱. نویسنده المنار حدیث فوق را تحت عنوان: روی عن جدنا الامام جعفر الصادق رضی الله عنه (از جد ما امام صادق نقل شده است) در جلد ۹، صفحه ۵۳۸ آورده است.

همچنین در محیط‌های آلوده همچون محیط‌های امروز که مراکز فساد در آن فراوان و آزادی نه به معنی حقیقی، بلکه به شکل بی‌بندوباری، همه‌جا را فراگرفته و بیشتر دستگاه‌های تبلیغاتی در خدمت شیطان و وسوسه‌های شیطانی هستند، فزون‌تر می‌باشد. تنها راه نجات از آلودگی در چنین شرایطی، نخست فراهم ساختن سرمایه «تقوا» است که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده، سپس «مراقبت» و توجه به خویشتن و سرانجام پناه بردن به خدا و یاد کردن الطاف و نعمت‌های او، و مجازات‌های دردناک خطاکاران.

در روایات بارها به اثر عمیق ذکر خدا در کنار زدن وسوسه‌های شیطان اشاره شده است. حتی افراد بسیار باایمان و دانشمند و با شخصیت همیشه درمقابل وسوسه‌های شیطانی احساس خطر می‌کردند و از طریق مراقبت که در علم اخلاق بحث مشروحی دارد با آن می‌جنگیدند.

اصولاً وسوسه‌های نفس و شیطان همانند میکروب‌های بیماری‌زاست که در همه وجود دارند، ولی به دنبال بنیه‌های ضعیف و جسم‌های ناتوان می‌گردند تا در آنجا نفوذ کنند، اما کسانی که جسمی سالم و نیرومند و قوی دارند، این میکروب‌ها را از خود دفع می‌کنند. جمله «فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»؛ (هنگام یاد خدا چشمانشان بینا می‌شود و حق را می‌بینند) اشاره به این حقیقت است که وسوسه‌های شیطانی پرده بر دید باطنی انسان می‌افکند، آن‌چنان که راه را از چاه و دوست را از دشمن و نیک را از بد نمی‌شناسد، ولی یاد خدا به انسان بینایی و روشنایی می‌بخشد و قدرت شناخت واقعیت‌ها را به او می‌دهد، شناختی که نتیجه‌اش نجات از چنگال وسوسه‌هاست.

# فصل دوم:

## انسان در قرآن

هدف خلقت انسان از دیدگاه قرآن

ارزش انسان از نظر قرآن

ارزش معنوی مرد و زن

چگونه اسلام اجازه تنبیه زن را داده است؟

اوصاف انسان‌های شایسته

الگوهای جاویدان

راست‌قامتان جاده توحید

انسان‌های آزاده و اسیر (آثار تربیتی توحید)

تعبیرات مختلف درباره «انسان» در قرآن مجید



## هدف خلقت انسان از دیدگاه قرآن

در آیه ۵۶ سوره ذاریات می‌خوانیم: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾؛ «من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه مرا پرستش کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)».<sup>۱</sup>

از مهم‌ترین سؤالاتی که هر کس از خود می‌کند این است که «ما برای چه آفریده شده‌ایم؟» و «هدف آفرینش انسان‌ها و آمدن به این جهان چیست؟».

در آیات ۵۷ و ۵۸ همین سوره می‌خوانیم: ﴿مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِّن رِّزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ \* إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾؛ «هرگز از آنها روزی نمی‌خواهم و نمی‌خواهم مرا اطعام کنند! زیرا تنها خداوند روزی‌دهنده و صاحب قوت و قدرت است».

آیات فوق به این سؤال مهم و همگانی با تعبیرات فشرده و پرمحتوایی پاسخ می‌گوید و بحثی را که در آخرین آیه از آیات گذشته پیرامون تذکر و یادآوری به مؤمنان بیان شد تکمیل می‌کند، چراکه این از مهم‌ترین اصولی است که پیامبر باید آن را تعقیب کند. همچنین معنی فرار به سوی خدا را که در چند آیه قبل آمده بود روشن می‌سازد؛ می‌فرماید: «من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند». من نیازی به آنها ندارم «و هرگز از آنها نمی‌خواهم که به من

---

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ذیل آیه ۵۶ سوره ذاریات.



روزی دهند و هیچ‌گاه نمی‌خواهم مرا اطعام کنند. خداوند است که به تمام بندگانش روزی می‌دهد و صاحب قوت و قدرت است».

این چند آیه که در نهایت اختصار و فشرده‌گی است پرده از روی حقیقتی که همه خواهان آگاهی از آن هستند برمی‌دارد و ما در برابر هدفی بزرگ قرار می‌دهد. توضیح: بدون شک، هر فرد عاقل و حکیمی که کاری انجام می‌دهد هدفی برای آن در نظر دارد، و از آنجا که خداوند از همه عالم‌تر و حکیم‌تر است، بلکه با هیچ‌کس قابل مقایسه نیست، این سؤال پیش می‌آید که او چرا انسان را آفرید؟ آیا کمبودی داشت که با آفرینش انسان برطرف می‌شد؟ آیا نیازی داشته که ما را برای پاسخ‌گویی به آن آفریده است؟! در حالی که می‌دانیم وجود او از هر جهت کامل و بی‌نیاز است در بی‌نیازیت و غنی بالذات است.

پس طبق مقدمه اول باید قبول کنیم که او هدفی داشته، و طبق مقدمه دوم باید بپذیریم که هدف او از آفرینش انسان چیزی نیست که به ذات پاکش بازگشت کند. در نتیجه باید این هدف را در بیرون ذات او جستجو کرد، هدفی که به خود مخلوقات باز می‌گردد و مایه کمال خود آن‌هاست، این از یک سو.

از سوی دیگر در آیات قرآن تعبیرهای مختلفی درباره هدف آفرینش انسان آمده است؛ در یک جا می‌خوانیم: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»؛ «آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید، کدام یک از شما بهتر عمل می‌کنید؟»<sup>۱</sup> در اینجا مسأله آزمایش و امتحان انسان‌ها از نظر «حسن عمل» به عنوان یک هدف معرفی شده است.

و در آیه دیگر آمده است: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا»؛ «خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آنها را؛

۱. ملک، آیه ۲.

فرمان (و تدبیر) او در میان آنها پیوسته فرود می‌آید تا بدانید خداوند بر هر چیز تواناست و اینکه علم خدا به همه چیز احاطه دارد.<sup>۱</sup>

و در اینجا «علم و آگاهی از قدرت و علم خداوند» به‌عنوان هدفی برای آفرینش آسمان‌ها و زمین (و آنچه در آن‌هاست) ذکر شده است.

در آیه دیگر می‌خوانیم: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ»؛ «و اگر پروردگارت می‌خواست، همه مردم را (به اجبار) «امت واحدی» (و بدون هیچ‌گونه اختلاف) قرار می‌داد، ولی آن‌ها همواره با هم اختلاف دارند مگر کسی را که پروردگارت رحم کند و برای همین (پذیرش رحمت) آن‌ها را آفریده است».<sup>۲</sup>

براساس این آیه، رحمت الهی هدف اصلی آفرینش انسان است. اما آیه مورد بحث (۵۶ ذاریات) تنها روی مسأله عبودیت و بندگی تکیه می‌کند و با صراحت تمام، آن را به‌عنوان هدف نهایی آفرینش جن و انسان معرفی می‌نماید.

اندکی تأمل در مفهوم این آیات و آنچه مشابه آن است، نشان می‌دهد که هیچ تضاد و اختلافی میان آن‌ها نیست و در واقع بعضی هدف مقدماتی، بعضی متوسط و بعضی هدف نهایی‌اند و بعضی نتیجه آن.

هدف اصلی همان «عبودیت» است و مسأله «علم و دانش» و «امتحان و آزمایش» اهدافی هستند که در مسیر عبودیت قرار می‌گیرند، و «رحمت و اسعۀ خداوند» نتیجه این عبودیت است.

بنابراین روشن می‌شود که ما همه برای عبادت پروردگار آفریده شده‌ایم، اما مهم این است که بدانیم حقیقت «عبادت» چیست؟ آیا تنها انجام مراسمی مانند رکوع و سجود و قیام و قعود و نماز و روزه است؟ یا حقیقتی است ماورای

۱. طلاق، آیه ۱۲.

۲. هود، آیات ۱۱۸ و ۱۱۹.

این‌ها؟ هرچند عبادات رسمی نیز همگی واجد اهمیت‌اند. برای یافتن پاسخ این سؤال باید روی واژه «عبد» و «عبودیت» تکیه کرد و به تحلیل آن‌ها پرداخت. «عبد» از نظر لغت عرب به انسانی می‌گویند که سر تا پا به مولا و صاحب خود تعلق دارد، اراده‌اش تابع اراده او و خواستش تابع خواست اوست، در برابر او مالک چیزی نیست و در اطاعت او هرگز سستی به خود راه نمی‌دهد.

به تعبیر دیگر: «عبودیت» - آن‌گونه که در متون لغت آمده است - اظهار آخرین درجه خضوع در برابر معبود است و به همین دلیل تنها کسی می‌تواند معبود باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و او کسی جز خدا نیست. بنابراین، عبودیت، نهایت اوج تکامل یک انسان و قرب او به خداست. عبودیت نهایت تسلیم بودن در برابر ذات پاک اوست. عبودیت، اطاعت بی‌قید و شرط و فرمانبرداری در تمام زمینه‌هاست و بالاخره عبودیت کامل این است که انسان جز به معبود واقعی یعنی کمال مطلق نیندیشد، جز در راه او گام برندارد و هرچه را که غیر اوست فراموش کند، حتی خویشتن را!

و این است هدف نهایی آفرینش بشر که خدا برای وصول به آن، میدان آزمایشی فراهم ساخته و علم و آگاهی به انسان داده و نتیجه نهایی‌اش نیز غرق شدن در اقیانوس «رحمت» اوست.

### فلسفه آفرینش از دیدگاه فلسفه

گفتیم کمتر کسی است که این سؤال را از خود یا از دیگران نکرده باشد که هدف از آفرینش ما چه بوده است؟ همواره گروهی متولد می‌شوند، گروهی از جهان می‌روند و برای همیشه خاموش می‌شوند، مقصود از این آمد و رفت‌ها چیست؟

به‌راستی اگر ما انسان‌ها روی این کره خاکی زندگی نمی‌کردیم کجای عالم

خراب می‌شد و چه مشکلی به وجود می‌آمد؟ آیا ما باید بدانیم چرا آمدیم و چرا می‌رویم؟ و اگر بخواهیم از این معنی آگاه شویم آیا قدرت داریم؟ و به دنبال این سؤال‌ها، انبوهی از سؤال‌های دیگر فکر انسان را احاطه می‌کند. اگر این سؤال را بخواهیم بر اساس دیدگاه مادیین پاسخ دهیم، به ظاهر هیچ پاسخی برای آن وجود ندارد، چرا که ماده و طبیعت اصلاً عقل و شعوری ندارد که هدفی داشته باشد، به همین دلیل آن‌ها خود را از این نظر آسوده کرده و معتقد به پوچی آفرینش و بی‌هدفی خلقت‌اند! و چه زجرآور است که انسان برای جزئیات زندگی خود اعم از تحصیل و کسب و کار، و درمان و بهداشت و ورزش، هدف‌های دقیق و برنامه‌های منظمی در نظر گیرد، ولی مجموعه زندگی را پوچ و بی‌هدفی بداند! لذا جای تعجب نیست که گروهی از آنان هنگامی که درباره این مسائل می‌اندیشند از این زندگی پوچ و بی‌هدف سیر می‌شوند و دست به انتحار می‌زنند.

اما هنگامی که این سؤال را یک خداپرست از خود می‌کند هرگز با بن‌بست روبه‌رو نمی‌شود، زیرا از یک سو می‌داند خالق این جهان حکیم است، حتماً آفرینش او حکمتی داشته، هرچند ما از آن بی‌خبر باشیم، و از سوی دیگر هنگامی که به جزء جزء اعضای بدن خود می‌نگرد برای هر یک هدف و فلسفه‌ای می‌یابد. نه تنها اعضای همچون قلب و مغز و عروق و اعصاب، بلکه اعضای همانند ناخن‌ها، مژه‌ها، خطوط سرانگشت‌ها، گودی کف دست‌ها و پاها هر کدام فلسفه‌ای دارد که امروز همگی شناخته شده است.

چقدر ساده‌اندیشی است که ما برای همه این‌ها هدف قائل باشیم، ولی مجموع را بی‌هدف بدانیم!

این چه قضاوت ساده‌لوحانه‌ای است که ما برای هر یک از بناهای یک شهر فلسفه‌ای قائل شویم، اما برای تمام آن هیچ؟!!

آیا ممکن است مهندسی بنای عظیمی بسازد، اطاق‌ها، سالن‌ها، درها، حوض‌ها و باغچه‌ها و دکورها هر کدام روی حساب و برای منظوری ساخته شده باشد، ولی مجموعه آن بنای عظیم هیچ هدفی را تعقیب نکند؟

این‌هاست که به یک انسان خداپرست و مؤمن اطمینان می‌دهد که آفرینش او هدفی بس عظیم داشته، که باید بکوشد و با نیروی عقل و علم آن را بیابد. عجیب است که این طرفداران پوچی خلقت در هر رشته‌ای از علوم طبیعی وارد می‌شوند برای تفسیر پدیده‌های مختلف دنبال هدفی می‌گردند و تا هدف را نیابند آرام نمی‌نشینند، حتی حاضر نیستند وجود یک غده طبیعی کوچک را در گوشه‌ای از بدن بیکار بدانند، و برای پیدا کردن فلسفه وجودی آن ممکن است سال‌ها مطالعه و آزمایش کنند، اما وقتی به اصل آفرینش انسان می‌رسند با صراحت می‌گویند: هیچ هدفی ندارد! چه تناقض شگفت‌آوری؟!

به هر حال، ایمان به حکمت خداوند از یک‌سو، و توجه به فلسفه‌های اجزای وجود انسان از سوی دیگر، ما را مؤمن می‌سازد که هدف بزرگی از آفرینش انسان بوده است.

اکنون باید به دنبال این هدف بگردیم و تا آنجا که در توان داریم آن را مشخص سازیم و در مسیرش گام برداریم.

توجه به چند مقدمه می‌تواند چراغ‌ها و نورافکن‌هایی بسازد که این مسیر تاریک را برای ما روشن کند:

۱. ما همیشه در کارهای خود هدفی داریم که این هدف معمولاً دفع کمبودها و نیازهای ماست، حتی اگر به دیگری خدمت می‌کنیم یا دست‌گرفتاری را می‌گیریم و از گرفتاری نجات می‌بخشیم و یا حتی ایثار و فداکاری می‌کنیم، آن‌ها نیز نوعی کمبود معنوی ما را برطرف می‌سازد و نیازهای مقدسی از ما را برآورده می‌کند و چون در مورد صفات و افعال خدا بیشتر اوقات گرفتار مقایسه با خود

می‌شویم گاه ممکن است این تصور به وجود آید که خداوند چه کمبودی داشت که با خلقت ما مرتفع می‌شد؟ و یا اگر در آیات فوق می‌خوانیم که هدف آفرینش انسان عبادت است، می‌گوییم او چه نیازی به عبادت ما دارد؟

۲. این طرز تفکرها ناشی از مقایسه صفات خالق و مخلوق و واجب و ممکن است.

ما به حکم اینکه وجودمان محدود است، برای رفع کمبودهایمان تلاش می‌کنیم و اعمالمان همه در این مسیر است، ولی درباره یک وجود نامحدود این معنی امکان‌پذیر نیست، باید هدف افعال او را در غیر وجود او جستجو کنیم. او چشمه‌ای است فیاض و مبدئی است نعمت‌آفرین که موجودات را در کنف حمایت خود می‌گیرد و آن‌ها را پرورش داده، از نقص به کمال می‌برد، و این است هدف واقعی عبودیت و بندگی ما، و این است فلسفه عبادات و نیایش‌های ما که همگی کلاس‌های تربیت برای تکامل ماست.

بنابراین، نتیجه می‌گیریم که هدف آفرینش ما پیشرفت و تکامل هستی ماست.

۳. اساساً اصل آفرینش، یک گام تکاملی عظیم است، یعنی چیزی را از عدم به وجود آوردن و از نیست هست کردن، و از صفر به مرحله عدد رساندن.

و بعد از این گام تکاملی عظیم، مراحل دیگر تکامل شروع می‌شود، و تمام برنامه‌های دینی و الهی در همین مسیر است.

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که اگر هدف خلقت، جود بر بندگان است، نه سود برای آفریدگار، و این جود از طریق تکامل انسان‌هاست، چرا این خداوند جواد و کریم، از آغاز بندگان را کامل نیافرید تا همگی در جوار قرب او جای گیرند و از برکات نزدیکی به ذات پاکش بهره‌مند شوند؟

جواب این سؤال روشن است، تکامل انسانی چیزی نیست که بتوان آن را به «اجبار» آفرید، بلکه راه طولانی و درازی است که انسان‌ها باید با پای خود آن را طی کنند و با اراده و تصمیم و افعال اختیاری خویش، طرح آن را بریزند.

آیا اگر از کسی به اجبار و با زور سر نیزه مبلغ هنگفتی برای ساختن یک بیمارستان بگیرند این عمل هیچ اثر اخلاقی و تکامل روحی برای او دارد؟ به یقین نه، اما اگر به اراده و میل خویش، حتی یک ریال به چنین هدف مقدسی کمک کند به همان نسبت راه کمال اخلاقی را پیموده است.

از این سخن چنین نتیجه می‌گیریم که خداوند باید با اوامر و تکالیف و برنامه‌های تربیتی که به واسطه پیامبران او و نیروی عقل ابلاغ می‌شود، این مسیر را برای ما مشخص کند و ما با اختیار و اراده خویش این راه را بپیماییم.

باز در اینجا سؤال دیگری مطرح است: برخی هنگامی که توضیحات بالا را می‌شنوند می‌پرسند: اگر هدف از آفرینش ما تکامل انسانی، یا به تعبیر دیگر، قرب به پروردگار و حرکت وجودی ناقص به سوی وجودی بی‌نهایت کامل بوده، پس هدف از این تکامل چیست؟

پاسخ این سؤال نیز با این جمله روشن می‌شود که تکامل، هدف نهایی و یا به تعبیر دیگر: «غایة الغایات» است.

توضیح: اگر از محصلی سؤال کنیم که برای چه درس می‌خوانی؟ می‌گوید: برای اینکه به دانشگاه راه یابم. باز اگر سؤال کنیم: دانشگاه را برای چه می‌خواهی؟ می‌گوید: برای اینکه برای مثال دکتر یا مهندس لایقی شوم.

می‌پرسیم: آن را برای چه می‌خواهی؟ می‌گوید: هم برای اینکه فعالیت مثبتی کنم و هم درآمد خوبی داشته باشم.

می‌گوییم: درآمد خوب را برای چه می‌خواهی؟ می‌گوید: برای اینکه زندگی آبرومند و مرفهی داشته باشم. می‌پرسیم: زندگی مرفه و آبرومند را برای چه می‌خواهی؟ در اینجا می‌بینیم لحن سخن او عوض می‌شود و می‌گوید: خوب، برای اینکه زندگی مرفه و آبرومندی داشته باشم دیگر، یعنی همان پاسخ سابق را تکرار می‌کند.

این دلیل بر آن است که او به پاسخ نهایی، و به اصطلاح به «غایة الغایات» کار خویش رسیده که ماورای آن پاسخ دیگری نیست و هدف نهایی را تشکیل می‌دهد، این در مسائل زندگی مادی.

در زندگی معنوی نیز مطلب همین‌گونه است، وقتی پرسیده می‌شود: آمدن انبیا و نزول کتب آسمانی، و تکالیف و برنامه‌های تربیتی برای چیست؟ می‌گوییم: برای تکامل انسانی و قرب به خدا.

و اگر سؤال کنند: تکامل و قرب به پروردگار برای چه منظوری است؟ می‌گوییم: برای قرب به پروردگار! یعنی این هدف نهایی است و به تعبیر دیگر: ما همه چیز را برای تکامل و قرب به خدا می‌خواهیم، اما قرب به خدا را برای خودش (یعنی برای قرب به پروردگار).

دیگر بار سؤالی در اینجا مطرح می‌شود و آن این‌که در حدیثی آمده است که خداوند می‌فرماید: «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ وَ خَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ؛ مَنْ كُنَّجِي پنهان بودم، دوست داشتم شناخته شوم، خلائق را آفریدم تا شناخته شوم».

### این حدیث با آنچه گفتید چه تناسبی دارد؟

پاسخ: گذشته از اینکه این حدیث یک خبر واحد است و در مسائل عقیدتی خبر واحد کارساز نیست، مفهوم حدیث این است که شناخت خداوند برای خلق وسیله تکامل آن‌هاست، یعنی من دوست داشتم فیض رحمتم همه جا را بگیرد، به همین علت خلائق را آفریدم و برای سیر کمالی آن‌ها، راه و رسم معرفتم را به آنان آموختم، چراکه معرفت و شناخت من رمز تکامل آن‌هاست.

آری، بندگان باید ذات خداوند را که منبع همه کمالات است بشناسند، خود را با کمالات او تطبیق دهند، و پرتوی از آن را در وجود خویش فراهم سازند، تا



جرقه‌ای از آن صفات کمال و جلال در وجودشان بدرخشد. تکامل و قرب به خدا جز از طریق تخلق به اخلاق او ممکن نیست و این تخلق، فرع بر شناخت است.

با توجه به آنچه در فرازهای بالا گفتیم به نتیجه‌گیری نهایی نزدیک می‌شویم و می‌گوییم: عبادت و عبودیت خدا یعنی در مسیر خواست او گام برداشتن، و روح و جان را به او سپردن، عشق او را در دل جای دادن، و خود را به اخلاق او آراستن.

و اگر در آیات فوق، «عبادت» به عنوان هدف نهایی آفرینش معرفی شده، مفهومی همین است که به تعبیر دیگر به عنوان «تکامل انسانی» از آن یاد می‌شود.

آری، انسان کامل همان بنده راستین خداست!

### نظری به روایات اسلامی درباره فلسفه آفرینش انسان

تا این جا از دو راه مسأله هدف خلقت انسان را تعقیب کردیم: یکی از طریق تفسیر آیات قرآن، و دیگری از طریق فلسفی، و هر دو ما را به یک نقطه رساند. اکنون نوبت این است که از مسیر سوم، یعنی روایات اسلامی این مسأله سرنوشت‌ساز را دنبال کنیم. دقت در روایات زیر که بخشی از این روایات است بینش عمیق‌تری می‌دهد:

در حدیثی از امام موسی بن جعفر آمده که از حضرتش سؤال کردند: معنی این سخن پیامبر چیست که فرموده است: «اعملوا فکل میسر لما خلق له»: «تا می‌توانید عمل کنید که همه انسان‌ها برای هدفی که آفریده شده‌اند آمادگی دارند. امام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ لِيَعْبُدُوهُ، وَ لَمْ يَخْلُقْهُمْ لِيَعْبُوهُ وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾، فَيَسَّرَ كُلًّا لِمَا خُلِقَ لَهُ،

فَالْوَيْلُ لِمَنْ اسْتَحَبَّ الْعَمَى عَلَى الْهُدَى؛ خداوند بزرگ جن و انس را برای این آفریده که او را عبادت و اطاعت کنند، برای این نیافریده که نافرمانی اش نمایند، و این همان است که می فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»، و چون آن‌ها را برای اطاعت آفریده راه را برای رسیدن به این هدف برای آنان آسان و هموار ساخته، پس وای به حال کسانی که چشم برهم گذارند و نابینایی را بر هدایت ترجیح دهند»<sup>۱</sup>.

این حدیث اشاره پر معنایی است به این حقیقت که چون خداوند انسان‌ها را برای هدف تکاملی آفریده، وسایل آن را از نظر تکوین و تشریح فراهم ساخته و در اختیار او گذاشته است.

در حدیث دیگری از امام صادق می خوانیم: امام حسین در برابر اصحابش آمد و چنین فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَعْنُوا بِعِبَادَتِهِ عَنِ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ؛ خداوند بزرگ بندگان را نیافریده مگر به خاطر این که او را بشناسند، هنگامی که او را بشناسند عبادتش می کنند و هنگامی که بندگان او کنند از بندگی غیر او بی نیاز می شوند»<sup>۲</sup>.

سؤال دیگری که در اینجا مطرح می شود این است که اگر خداوند بندگان را برای عبودیت آفریده است پس چرا گروهی راه کفر را پیش می گیرند؟ آیا ممکن است اراده خداوند از هدفش تخلف پذیرد؟

کسانی که این ایراد را مطرح می کنند درحقیقت اراده تکوینی و تشریحی را با هم اشتباه گرفته اند، زیرا هدف، عبادت اجباری نیست، بلکه عبادت و بندگی همراه با اراده و اختیار است و در چنین زمینه ای هدف به صورت آماده کردن زمینه ها تجلی می کند و برای مثال هنگامی که گفته می شود: من این مسجد را

۱. توحید صدوق (طبق نقل المیزان، ج ۱۸، ص ۴۲۳).

۲. علل الشرایع، صدوق (طبق همان مدرک).

برای نماز خواندن مردم ساخته‌ام، مفهومی این است که آن را برای این کار آماده کرده‌ام، نه اینکه مردم را به اجبار به نماز وادارم، همچنین در موارد دیگر، مانند ساختن مدرسه برای تحصیل، و بیمارستان برای درمان، و کتابخانه برای مطالعه. بنابراین، خداوند این انسان را برای اطاعت و بندگی آماده ساخته و هرگونه وسیله‌ای را اعم از عقل و عواطف و قوای مختلف، از درون، و پیامبران و کتب آسمانی و برنامه‌های تشریحی از بیرون، برای او فراهم کرده است. مسلم است که این معنی در مؤمن و کافر یکسان است، هرچند مؤمن از امکانات بهره‌برداری نموده و کافر ننموده است.

لذا در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم که وقتی از تفسیر آیه ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ را از آن حضرت سؤال کردند، فرمود: «خَلَقَهُمْ لِلْعِبَادَةِ؛ آن‌ها را برای عبودیت آفریده است».

راوی می‌گوید: سؤال کردم: آیا گروه خاصی منظور است یا همه مردم؟ امام فرمود: «همه مردم».<sup>۱</sup>

و در حدیث دیگری از همان امام نقل شده که وقتی تفسیر این آیه را سؤال کردند، فرمود: «خَلَقَهُمْ لِيَأْمُرَهُمْ بِالْعِبَادَةِ؛ آن‌ها را آفرید تا دستور عبادت به آن‌ها دهد».<sup>۲</sup>

اشاره به اینکه هدف، اجبار به عبادت و بندگی نبوده، بلکه زمینه‌سازی برای آن بوده است و این درباره عموم مردم صادق می‌باشد.<sup>۳</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۱۴، ح ۷.

۲. همان، ح ۵.

۳. از آنچه در بالا گفته شده روشن می‌شود که الف و لام در «الانسان والجن» برای استغراق است و شامل همه افراد می‌شود نه برای جنس، به طوری که فقط گروهی را شامل شود آن‌چنان که در بعضی از تفاسیر آمده است.

### ارزش انسان از نظر قرآن<sup>۱</sup>

در آیه ۲۹ سوره بقره خداوند فرموده است: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾؛ «او کسی است که همه آنچه را در زمین وجود دارد، برای شما آفریده». پس از ذکر نعمت‌های گذشته، قرآن به یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌هایی که خداوند به انسان داده، اشاره می‌کند و آن، سروری و حکومت زمین است. آیه فوق، معنی عمیق و ارزنده‌ای دربر دارد و در آن، ارزش انسان از نظر قرآن معلوم شده است؛ می‌فرماید: ارزش انسان از همه چیز بیشتر و مقام او از تمام موجودات بالاتر است.

اینجاست که درمی‌یابیم خداوند انسان را برای امر بسیار پرارزش و عظیمی آفریده است، همه چیز برای او آفریده شده، آفریده شده تا مالک موجودات زمین گردد و فعال و مختار باشد.

او عالی‌ترین موجود در صحنه پهنای زمین، و از تمام موجودات این جهان ارزشمندتر معرفی گردیده، زیرا همه چیز برای او آفریده شده است. این تنها آیه‌ای نیست که این موضوع را تذکر می‌دهد، بلکه آیات فراوانی در قرآن می‌یابیم که انسان را هدف نهایی آفرینش موجودات جهان معرفی می‌نماید، از جمله: در آیه ۱۳ سوره جاثیه آمده است: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ﴾؛ «او آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است همه را از جانب خویش مستخر شما ساخته...».

در اینجا مطلب از مفهوم آیه مورد بحث بالاتر رفته و موجودات آسمان‌ها نیز به آن اضافه گردیده است. در جای دیگر می‌خوانیم: ﴿وَالْأَرْضَ وَصَعَهَا لِلْأَنَامِ﴾؛ «و زمین را برای مردم آفرید»،<sup>۲</sup> و در جای دیگر می‌یابیم: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ...﴾،

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ذیل آیه ۲۹ سوره بقره.

۲. الرحمن، آیه ۱۰.

﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الْإِنهَارَ...﴾، ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ...﴾؛ «کشتی‌ها را مسخر شما ساخت... نهرها را نیز مسخر شما نمود... شب و روز را (نیز) مسخر شما نمود...»<sup>۱</sup>.  
 ﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ...﴾؛ «شما را بر دریاها مسلط گردانید»<sup>۲</sup>.  
 ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ...﴾؛ «خورشید و ماه را مسخر شما قرار داد».  
 از این نمونه آیات در قرآن فراوان است که خداوند همه چیز را مسخر این انسان ساخته و همه را برای او آفریده است.

### ارزش معنوی مرد وزن<sup>۳</sup>

خداوند در آیه ۱۹۵ سوره آل عمران می‌فرماید: ﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ﴾؛ «پس پروردگارشان، درخواست آنها را پذیرفت (و فرمود): من عمل هیچ کسی از شما را، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد؛ شما از جنس یکدیگر (و پیرو یک آیین)؛ لذا کسانی که در راه خدا هجرت کردند و از خانه‌های خود بیرون رانده شدند و در راه من آزار دیدند، و جنگ کردند و کشته شدند، به یقین گناهانشان را می‌بخشم و آنها را در باغ‌های بهشتی، که از پای درختانش نهرها جاری است، وارد می‌کنم. این پاداشی است از طرف خداوند؛ و بهترین پاداش‌ها نزد خدا است».

آیه فوق همانند آیات بسیار دیگر از قرآن مجید، زن و مرد را در پیشگاه خدا و در وصول به مقامات معنوی در شرایط مشابه یکسان می‌شمارد و هرگز

۱. ابراهیم، آیات ۳۲ و ۳۳.

۲. نحل، آیه ۱۴.

۳. تفسیر نمونه، ج ۳، ذیل آیه ۱۹۵ سوره آل عمران.

اختلاف جنسیت و تفاوت ساختمان جسمانی و به دنبال آن پاره‌ای از تفاوت‌ها در مسئولیت‌های اجتماعی را دلیل بر تفاوت میان این دو در مسیر تکامل انسانی نمی‌داند، بلکه هر دو را از این نظر کاملاً در یک سطح قرار می‌دهد، ولذا آن‌ها را باهم ذکر کرده است. این موضوع درست به آن می‌ماند که از نظر انضباط اداری، یک نفر را به‌عنوان رئیس انتخاب می‌کنند و دیگری را به‌عنوان معاون و یا عضو. رئیس باید توانایی بیشتر و یا تجربه و اطلاعات وسیع‌تری در کار خود داشته باشد، ولی این تفاوت و سلسله مراتب هرگز دلیل بر این نیست که شخصیت انسانی و ارزش وجودی رئیس از معاون یا کارمندانش بیشتر است.

قرآن مجید با صراحت می‌گوید: ﴿وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾<sup>۱</sup> «ولی هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد - خواه مرد یا زن - در حالی که مؤمن باشد چنین کسانی وارد بهشت می‌شوند و در آن روزی بی‌حسابی به آن‌ها داده خواهد شد» (و از مواهب روحانی و جسمانی آن جهان برخوردار می‌گردد).

و در آیه دیگر می‌خوانیم: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup> «هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، به‌طور مسلم او را حیات پاکیزه‌ای می‌بخشیم؛ و پاداش آن‌ها را مطابق بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، خواهیم داد».

این آیات و آیات فراوان دیگر در عصر و زمانی نازل شد که بسیاری از ملل دنیا در انسان بودن جنس زن تردید داشتند و آن را یک موجود نفرین‌شده و سرچشمه گناه و انحراف و مرگ می‌دانستند!

۱. غافر، آیه ۴۰.

۲. نحل، آیه ۹۷.

بسیاری از ملل پیشین حتی معتقد بودند که عبادات زن در پیشگاه خدا مقبول نیست. بسیاری از یونانی‌ها زن را یک موجود پلید و از عمل شیطان می‌دانستند. رومی‌ها و بعضی از یونانی‌ها معتقد بودند که اصولاً زن دارای روح انسانی نیست و بنابراین روح انسانی فقط در اختیار مردان است.

جالب اینکه تا همین اواخر، علمای مسیحی در اسپانیا در این باره بحث می‌کردند که آیا زن مثل مرد، روح انسانی دارد و روح او بعد از مرگ، جاودان خواهد ماند یا نه؟ و پس از مباحثاتی به اینجا رسیدند که چون روح زن، برزخی است میان روح انسان و حیوان، جاویدان نیست، به جز روح مریم<sup>۱</sup>.

از اینجا روشن می‌شود، اینکه عده‌ای از افراد بی‌اطلاع گاهی اسلام را متهم می‌کنند که دین مردهاست نه زن‌ها، چه اندازه از حقیقت دورند! به‌طور کلی اگر در پاره‌ای از قوانین اسلام به‌خاطر تفاوت‌های جسمی و عاطفی که میان زن و مرد وجود دارد تفاوت‌هایی از نظر مسئولیت‌های اجتماعی دیده می‌شود به هیچ‌وجه به ارزش معنوی زن لطمه نمی‌زند و از این لحاظ زن و مرد با یکدیگر تفاوتی ندارند و درهای سعادت به‌طور یکسان به روی هر دو باز است، چنان‌که در آیه مورد بحث خواندیم: ﴿بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ﴾؛ «همه از یک جنس و یک جامعه هستید».

### چگونه اسلام اجازه تنبیه زن را داده است؟<sup>۲</sup>

در آیه ۳۴ سوره نساء می‌خوانیم: ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي

۱. به کتاب‌های «وستر مارک»، عذر تقصیر به پیشگاه محمد ، حقوق زن در اسلام و سایر کتاب‌های

مربوط به عقاید و آراء بشری مراجعه شود.

۲. تفسیر نمونه، ج ۳، ذیل آیه ۳۴ سوره نساء.

تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا؛ «مردان، سرپرست و نگهبان زنان‌اند، بخاطر برتری‌هایی که خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و بخاطر هزینه‌هایی که از اموالشان (در مورد زنان) می‌کنند؛ و زنان شایسته، زنانی هستند که متواضع‌اند و در غیاب (همسر خود)، اسرار و حقوق او را در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، حفظ می‌کنند؛ و زنانی را که از سرکشی و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید! و (اگر مؤثر واقع نشد)، در بستر از آنها دوری نمایید! و (اگر راهی جز شدت عمل نبود)، آنها را تنبیه کنید! و اگر از شما پیروی کردند، راهی برای تعدی بر آنها نجوید! (بدانید) خداوند، بلندمرتبه و بزرگ است (و قدرت او، بالاترین قدرت‌هاست)».

ابتدا می‌فرماید: ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾.

برای توضیح این جمله باید توجه داشت که خانواده یک واحد کوچک اجتماعی است و همانند یک اجتماع بزرگ باید رهبر و سرپرست واحدی داشته باشد، زیرا رهبری و سرپرستی‌ای که زن و مرد به صورت مشترک آن را به عهده بگیرند مفهومی ندارد، در نتیجه فقط یکی از آنها باید «رئیس» خانواده و دیگری «معاون» و تحت نظارت او باشد. قرآن در اینجا تصریح می‌کند که مقام سرپرستی باید به مرد داده شود (اشتباه نشود! منظور از این تعبیر، استبداد و اجحاف و تعدی نیست، بلکه منظور، رهبری واحد منظم با توجه به مسئولیت‌ها و مشورت‌ها است).

این مسأله در دنیای امروز بیش از هر زمان دیگری روشن است که اگر هیأتی (حتی دو نفری) مأمور انجام کاری شود حتماً باید یکی از آن دو، «رئیس» و دیگری «معاون یا عضو» باشد، وگرنه هرج و مرج در کار آنها پیدا می‌شود؛ سرپرستی مرد در خانواده نیز از همین قبیل است.



و این موقعیت به دلیل وجود خصوصیاتی در مرد است، مانند ترجیح قدرت تفکر او بر نیروی عاطفه و احساسات (به عکس زن که از نیروی سرشار عواطف بیشتری بهره‌مند است) و دیگری داشتن بنیه و نیروی جسمی بیشتر که با اولی بتواند بیندیشد و نقشه طرح کند و با دومی بتواند از حریم خانواده خود دفاع نماید.

به علاوه تعهد او در برابر زن و فرزندان نسبت به پرداختن هزینه‌های زندگی، و پرداخت مهر و تأمین زندگی آبرومندانۀ همسر و فرزندان، این حق را به او می‌دهد که وظیفه سرپرستی به عهده او باشد.

البته ممکن است زنانی در این مسائل گفته شده، بر شوهران خود برتری داشته باشند، ولی بارها گفته‌ایم که قوانین به تک‌تک افراد و نفرات نظر ندارد، بلکه نوع و کل را در نظر می‌گیرد، و شکی نیست که از نظر کلی، مردان نسبت به زنان برای این کار آمادگی بیشتری دارند، اگرچه زنان نیز وظایفی می‌توانند به عهده بگیرند که اهمیت آن مورد تردید نیست. جمله «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» نیز اشاره به همین حقیقت است، زیرا در قسمت اول می‌فرماید: «این سرپرستی به دلیل تفاوت‌هایی است که خداوند از نظر آفرینش، براساس مصلحت نوع بشر، میان آن‌ها قرار داده است» و در قسمت آخر می‌فرماید: «و نیز این سرپرستی به علت تعهداتی است که مردان در مورد انفاق کردن و پرداخت‌های مالی در برابر زنان و خانواده به عهده دارند».

ولی ناگفته پیداست که سپردن این وظیفه به مردان، نه دلیل بالاتر بودن شخصیت انسانی آن‌هاست و نه سبب امتیاز آن‌ها در جهان دیگر، زیرا این دو مورد فقط بستگی به تقوا و پرهیزکاری دارد، همان‌طور که شخصیت انسانی یک معاون از یک رئیس ممکن است در جنبه‌های مختلفی بیشتر باشد، اما رئیس برای سرپرستی کاری که به او محول شده از معاون خود شایسته‌تر است.

﴿فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ﴾؛ در اینجا اضافه می‌فرماید که زنان در برابر وظایفی که در خانواده به عهده دارند دو دسته‌اند: دسته اول، «صالحان و درستکاران، و آن‌ها کسانی هستند که در برابر نظام خانواده خاضع و متعهد می‌باشند و نه تنها در حضور شوهر، بلکه در غیاب او، «حفظ الغیب» می‌کنند، یعنی چه از نظر مال، چه از نظر ناموس و چه از نظر حفظ شخصیت شوهر و اسرار خانواده، در غیاب او مرتکب خیانت نمی‌شوند و در برابر حقوقی که خداوند برای آن‌ها قائل شده و با جمله «بما حفظ الله» به آن اشاره کرده وظایف و مسئولیت‌های خود را به خوبی انجام می‌دهند».

بدیهی است که مردان موظف‌اند درباره این‌گونه زنان نهایت احترام و حق‌شناسی را انجام دهند. دسته دوم، زنانی هستند که از وظایف خود سرپیچی می‌کنند و نشانه‌های ناسازگاری در آن‌ها دیده می‌شود. مردان در برابر این‌گونه زنان وظایف و مسئولیت‌هایی دارند که باید مرحله به مرحله انجام شود و در هر صورت باید مراقب باشند که از حریم عدالت تجاوز نکنند. این وظایف به ترتیب زیر در آیه بیان شده است:

﴿وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ﴾. مرحله اول در مورد زنانی است که نشانه‌های سرکشی و عداوت و دشمنی در آن‌ها آشکار می‌شود که قرآن در جمله فوق از آن‌ها چنین تعبیر می‌کند: «زنانی را که از طغیان و سرکشی آن‌ها می‌ترسید موعظه کنید و پند و اندرز دهید» و این‌گونه، زنانی را که پا از حریم نظام خانوادگی فراتر می‌گذارند، قبل از هر چیز باید با اندرزهای دوستانه و بیان نتایج سوء این‌گونه کارها، به راه آورد و متوجه مسئولیت خود کرد.

﴿وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ﴾؛ «در صورتی که اندرزهای شما سودی نداد، در بستر از آن‌ها دوری کنید» و با این عکس‌العمل و بی‌اعتنایی و به اصطلاح قهر کردن، عدم رضایت خود را از رفتار آن‌ها آشکار سازید. شاید همین «واکنش خفیف» در روح آنان مؤثر شود.

﴿وَاضْرِبُوهُنَّ﴾. در صورتی که سرکشی و پشت پا زدن به وظایف و مسئولیت‌ها از حد بگذرد و همچنان در راه قانون‌شکنی با لجاجت و سرسختی گام بردارند، نه اندر زها تأثیر کند و نه جدا شدن در بستر و کم‌اعتنایی نفعی ببخشد و راهی جز «شدت عمل» باقی نماند و برای وادار کردن آن‌ها به انجام تعهدها و مسئولیت‌های خود، تنها راه، خشونت و شدت عمل باشد، در اینجا اجازه داده شده که به وسیله «تنبیه بدنی» آن‌ها را به انجام وظایف خویش وادار کنند.

**اشکال:** در این جا ممکن است این سؤال مطرح شود که چگونه اسلام به مردان اجازه داده که در مورد زنان متوسل به تنبیه بدنی شوند؟!

پاسخ: با توجه به معنی آیه و روایاتی که در بیان آن وارد شده و توضیح آن در کتب فقهی آمده است و همچنین با توضیحاتی که روانشناسان امروز می‌دهند، پاسخ این سؤال چندان پیچیده نیست، زیرا:

اولاً آیه، مسئله تنبیه بدنی را در مورد افراد وظیفه‌شناسی مجاز شمرده که هیچ وسیله دیگری درباره آنان مفید واقع نشود، و اتفاقاً این، موضوع تازه‌ای نیست که منحصر به اسلام باشد، در تمام قوانین دنیا هنگامی که راه‌های مسالمت‌آمیز برای وادار کردن افراد به انجام وظیفه، مؤثر واقع نشود، به خشونت متوسل می‌شوند، نه تنها از راه ضرب، بلکه گاهی در موارد خاصی مجازات‌هایی شدیدتر از آن نیز قائل می‌شوند که تا سر حد اعدام پیش می‌رود.

ثانیاً «تنبیه بدنی» در این جا- همان‌طور که در کتب فقهی نیز آمده است- باید ملایم و خفیف باشد به گونه‌ای که نه موجب شکستگی شود، نه مجروح شدن گردد و نه کیودی بدن.

ثالثاً روانکاوان امروز معتقدند که جمعی از زنان دارای حالتی به نام «مازوشیسم» (آزارطلبی) هستند و گاه که این حالت در آن‌ها تشدید می‌شود تنها راه آرامش آنان تنبیه مختصر بدنی است، بنابراین ممکن است ناظر به چنین

افرادی باشد که تنبیه خفیف بدنی درمورد آنان جنبه آرام‌بخشی دارد و یک نوع درمان روانی است. مسلم است که اگر یکی از این مراحل مؤثر واقع شود وزن به انجام وظیفه خود اقدام کند مرد حق ندارد بهانه‌گیری کرده، درصدد آزار زن برآید، لذا به دنبال این جمله می‌فرماید: ﴿فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا﴾؛ «اگر آن‌ها اطاعت کنند به آن‌ها تعدی نکنید».

و اگر گفته شود که نظیر این طغیان و سرکشی و تجاوز در مردان نیز ممکن است، آیا مردان نیز مشمول چنین مجازات‌هایی خواهند شد؟ در پاسخ می‌گوییم: آری، مردان هم درست مانند زنان در صورت تخلف از وظایف مجازات می‌شوند، حتی مجازات بدنی، ولی چون این کار غالباً از عهده زنان خارج است حاکم شرع موظف می‌باشد که مردان متخلف را از راه‌های گوناگون و حتی از طریق تعزیر (مجازات بدنی) با وظایف خود آشنا سازد.

داستان مردی که به همسر خود احجاف کرده بود و به هیچ قیمت حاضر به تسلیم شدن در برابر حق نبود و علی او را با شدت عمل و حتی با تهدید به شمشیر و ادا به تسلیم کرد معروف است.

﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا﴾. در پایان دوباره به مردان هشدار می‌دهد که از موقعیت سرپرستی خود در خانواده سوءاستفاده نکنند و قدرت خدا را که بالاتر از همه قدرت‌هاست در نظر داشته باشند «زیرا خداوند بلندمرتبه و بزرگ است».

### اوصاف انسان‌های ثنایسته<sup>۱</sup>

در آیات ۱۹ تا ۲۸ سوره معارج می‌خوانیم: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا \* إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا \* وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا \* إِلَّا الْمُصَلِّينَ \* الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ \* وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ \* لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ \* وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ \* وَالَّذِينَ

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ذیل آیه ۱۹-۲۸ سوره معارج.

هُم مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ \* إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ؛ «به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است، هنگامی که بدی به او رسد بی تابمی کند و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می شود (و بخل می ورزد)، مگر نمازگزاران، کسانی که نمازهایشان را دائماً به جا می آورند، و کسانی که در اموالشان حق معینی است برای سائل و محروم، و آن ها که به روز جزا ایمان دارند و آنها که از عذاب پروردگارشان بیمناک اند، چرا که هیچ کس از عذاب پروردگارش در امان نیست».

جمعی از مفسران و ارباب لغت، «هلوع» را به معنی «حرص» و جمعی به «کم طاقت» تفسیر کرده اند، بنابر تفسیر اول، در اینجا به سه ویژگی منفی اخلاقی در وجود این گونه انسان ها اشاره شده است: «حرص»، «جزع» و «بخل» و بنابر تفسیر دوم به دو ویژگی «جزع» و «بخل»، زیرا آیات دوم و سوم تفسیری است برای معنی «هلوع».

این احتمال نیز وجود دارد که هر دو معنی در این واژه جمع باشد، چرا که این دو وصف لازم و ملزوم یکدیگرند؛ بیشتر انسان حریص بخیل اند و در برابر حوادث سوء کم تحمل، و عکس آن نیز صادق است.

در اینجا سؤال هایی مطرح می شود، از جمله این که اگر خداوند انسان را برای سعادت و کمال آفریده چگونه در طبیعت او شر و بدی قرار داده است؟ وانگهی آیا ممکن است خداوند چیزی را با صفتی بیافریند و سپس آفرینش خود را مذمت کند؟ از همه این ها گذشته، قرآن در آیه ۴ سوره تین باصراحت می گوید: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾؛ «ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم».

به یقین منظور این نیست که ظاهر انسان خوب و باطنش زشت و بد است، بلکه کل خلقت انسان به صورت «احسن تقویم» است. همچنین آیات دیگری که

مقام والای انسان را می‌ستایند. این آیات با آیه مورد بحث چگونه سازگار است؟

پاسخ همه این سؤالات با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن این است که خداوند نیروها و غرایز و صفاتی در انسان آفریده که بالقوه وسیله تکامل و ترقی و سعادت او محسوب می‌شوند، بنابراین صفات و غرایز مزبور ذاتاً بد نیست، بلکه وسیله کمال است، اما هنگامی که همین صفات در مسیر انحرافی قرار گیرد و از آن سوءاستفاده شود، مایه نکبت و بدبختی و شر و فساد خواهد بود.

برای نمونه همین «حرص» نیرویی است که به انسان اجازه نمی‌دهد به‌زودی از تلاش و کوشش بازایستد و با رسیدن به نعمتی سیر شود، این یک عطش سوزان است که بر وجود انسان مسلط می‌باشد؛ اگر این صفت در مسیر تحصیل علم و دانش به کار افتد و انسان، حریص در علم و یا به تعبیر دیگر: تشنه و عاشق بی‌قرار علم باشد، به یقین مایه کمال اوست، اما اگر این ویژگی حرص در مسیر مادیات به کار افتد مایه شر و بدبختی و بخل می‌شود.

به تعبیر دیگر: این صفت شاخه‌ای از حب ذات است و می‌دانیم که حب ذات چیزی است که انسان را به سوی کمال می‌فرستد، اما اگر در مسیر انحرافی واقع شود به سوی انحصارطلبی، بخل، حسد و مانند آن پیش می‌رود.

در مورد مواهب دیگر نیز مطلب همین‌گونه است، خداوند قدرت عظیمی در دل اتم آفریده که به یقین مفید و سودمند است، ولی اگر از این قدرت درونی اتم سوءاستفاده شود و از آن بمب‌های ویرانگر بسازند، مایه شر و فساد خواهد بود. با توجه به توضیحات بالا، نبود منافات میان تمام آیاتی که در قرآن مجید درباره انسان وارد شده است مشخص می‌شود.<sup>۱</sup>

۱. توضیح دیگری تحت عنوان انسان در قرآن کریم، در جلد ۸ تفسیر نمونه، ذیل آیات ۱۱ و ۱۲ سوره یونس آورده‌ایم.

سپس به صورت یک استثنا به ذکر اوصاف انسان‌های شایسته ضمن بیان نه صفت از اوصاف برجسته آن‌ها پرداخته، می‌گوید: «مگر نمازگزاران»؛ ﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾.

«همان نمازگزارانی که نمازهای خود را تداوم می‌بخشند»؛ ﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾.

این نخستین ویژگی آن‌هاست که ارتباط مستمر با درگاه پروردگار متعال دارند و این ارتباط از راه نماز تأمین می‌شود، نمازی که انسان را از فحشا و منکر باز می‌دارد، نمازی که روح و جان انسان را پرورش می‌دهد و او را همواره به یاد خدا نگه می‌دارد و این توجه مستمر مانع از غفلت و غرور، و فرورفتن در دریای شهوات، و اسارت در چنگال شیطان و هوای نفس می‌شود.

بدیهی است که منظور از مداومت بر نماز این نیست که همیشه در حال نماز باشند، بلکه منظور این است که در اوقات معین، نماز را انجام می‌دهند. اصولاً هر کار خیری آنگاه در انسان اثر مثبت می‌گذارد که تداوم داشته باشد، و لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم می‌خوانیم: اِنَّ احَبَّ الاعمالِ الى الله مادام وان قل: «محبوب‌ترین اعمال نزد خدا چیزی است که مداومت داشته باشد، هر چند کم باشد».<sup>۱</sup>

قابل توجه اینکه در حدیثی از امام باقر درباره این آیه می‌خوانیم: منظور این است که هرگاه انسان چیزی از نوافل را بر خود فرض می‌کند همواره به آن ادامه دهد.<sup>۲</sup>

و در حدیث دیگری از همان امام نقل شده که فرمود: «این آیه اشاره به

۱. المعجم المفهرس لألفاظ الحديث، ج ۲، ص ۱۶۰ (ماده دوام).

۲. نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۱۵.

نافله است، و آیه **﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾** (که در چند آیه بعد آمده است) ناظر به نماز فریضه است.<sup>۱</sup>

این تفاوت ممکن است از اینجا باشد که تعبیر «محافظة» مناسب نمازهای واجب است که آنها را باید در وقت‌های معین انجام داد، اما تعبیر به «تداوم» مناسب نمازهای مستحب است، چراکه انسان می‌تواند گاهی آنها را انجام دهد و گاهی ترک کند.

به هر حال بعد از ذکر نماز که بهترین اعمال و بهترین حالات مؤمنان است، به دومین ویژگی آنها پرداخته، می‌افزاید: «کسانی که در اموالشان حق معلومی است»؛ **﴿وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ﴾**.

«برای تقاضاکنندگان و محرومان»؛ **﴿لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾**.

و به این شکل، هم ارتباطشان را با خالق حفظ می‌کنند و هم پیوندشان را با خلق خدا. بعضی از مفسران معتقدند که منظور از «حق معلوم» در اینجا همان «زکات» است که مقدار معینی دارد و از مصارف آن «سائل» و «محروم» است، در حالی که می‌دانیم این سوره مکی است و حکم زکات در مکه نازل نشده بود، یا اگر نازل شده بود مقدار معین نداشت، لذا بعضی دیگر معتقدند: مراد از «حق معلوم» چیزی غیر از زکات است که انسان بر خود لازم می‌شمرد که به نیازمندان بدهد. شاهد این تفسیر حدیثی است که از امام صادق نقل شده که وقتی درباره تفسیر این آیه سؤال کردند که آیا این چیزی غیر از زکات است؟ فرمود: **«هُوَ الرَّجُلُ يُؤْتِيهِ اللَّهُ الثَّرْوَةَ مِنَ الْمَالِ، فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْأَلْفَ وَالْأَلْفَيْنِ وَالثَّلَاثَةَ الْأَلْفِ وَالْأَقْلَّ وَالْأَكْثَرَ، فَيَصِلُ بِهِ رَحْمَهُ، وَيَحْمِلُ بِهِ الْكُلَّ عَنْ قَوْمِهِ؛** آری، این درباره کسی است که خداوند ثروت و مالی به او می‌بخشد و او به مقدار هزار یا دو هزار یا سه

۱. نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۱۶.



هزار یا بیشتر و کمتر از آن جدا کرده و با آن صلۀ رحم می‌کند و از قوم خود سختی را برمی‌دارد.<sup>۱</sup>

تفاوت «سائل» با «محروم» این است که «سائل» حاجت خود را می‌گوید و تقاضا می‌کند، ولی «محروم» کسی است که شرم و حیا مانع تقاضای اوست، و در حدیثی از امام صادق آمده است: «محروم کسی است که در کسب و کار زحمت می‌کشد ولی زندگی او پیچیده شده است».<sup>۲</sup>

این حدیث نیز مناسب همان تفسیری است که ذکر شده، زیرا چنین اشخاصی کمتر روی سؤال دارند.<sup>۳</sup>

به هر حال انجام این کار از یک سو اثر اجتماعی دارد و با فقر و محرومیت مبارزه می‌کند و از سوی دیگر روی کسانی که به آن عمل می‌کنند اثر اخلاقی می‌گذارد و قلب و جانشان را از حرص و بخل و دنیاپرستی می‌شوید.

آیه بعد به سومین ویژگی آن‌ها اشاره کرده، می‌فرماید: «کسانی که به روز جزا ایمان دارند»؛ ﴿وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ﴾.

و دربارهٔ ویژگی چهارم می‌گوید: «و کسانی که از عذاب پروردگارشان بیمناک‌اند»؛ ﴿وَالَّذِينَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُونَ﴾.

«چراکه هیچ‌کس را از عذاب پروردگار در امان نمی‌بینند»؛ ﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ﴾. آن‌ها از یک سو به روز جزا ایمان دارند، و با توجه به تعبیر «یصدقون» که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد، آن‌ها پیوسته توجه دارند که حساب و کتاب و جزایی در کار است.

۱. نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۱۷ (احادیث ۲۵ و ۲۷).

۲. همان .

۳. شرح بیشتری دربارهٔ آیه مزبور و تفسیر «سائل» و «محروم» در جلد ۲۲، تفسیر نمونه، ذیل آیه ۱۹ ذاریات آمده است.

بعضی از مفسران آن را به معنی «تصدیق عملی» یعنی انجام وظایف و ترک محرمات تفسیر کرده‌اند، ولی ظاهر آیه مطلق است، هم تصدیق علمی و هم عملی را شامل می‌شود، ولی از آنجا که ممکن است کسی به روز جزا ایمان داشته باشد، اما خود را مشمول مجازات نشمرد، می‌گوید: «آن‌ها هرگز خود را در امان نمی‌بینند»، یعنی همیشه احساس مسئولیت می‌کنند، حسنات خود را ناچیز و سیئات خویش را بزرگ محسوب می‌دارند. در حدیثی از امیرمؤمنان آمده است که به فرزندش نصیحت کرد و فرمود: فرزندم! «خَفِ اللَّهَ خَوْفًا أَنْكَ لَوْ أَتَيْتَهُ بِحَسَنَاتِ أَهْلِ الْأَرْضِ لَمْ يَقْبَلْهَا مِنْكَ، وَ أَرْجُ اللَّهَ رَجَاءً أَنْكَ لَوْ أَتَيْتَهُ بِسَيِّئَاتِ أَهْلِ الْأَرْضِ غَفَرَهَا لَكَ؛ آن‌چنان از خدا بترس که اگر تمام حسنات مردم روز زمین را بیاوری احتمال دهی که از تو نپذیرد! و آن‌چنان به او امیدوار باش که اگر تمام گناهان اهل زمین را داشته باشی احتمال دهی که تو را بیامرزد».<sup>۱</sup>

حتی خود پیامبر می‌فرمود: «لَنْ يُدْخَلَ الْجَنَّةَ أَحَدًا عَمَلُهُ، قَالُوا: وَ لَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: وَ لَا أَنَا، إِلَّا أَنْ يَتَّعَدَّنِي اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ؛ هیچ‌کس با عملش وارد بهشت نمی‌شود. عرض کردند: حتی خود شما ای رسول خدا؟! فرمود: آری، من هم چنین هستم، مگر آنکه رحمت خدا شامل من شود!».

## الگوهای جاویدان<sup>۲</sup>

در آیه چهارم سوره ممتحنه می‌خوانیم: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَا أُسْغِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْنِكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبَأْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ»؛ «به یقین

۱. جامع الاخبار، ص ۱۱۳.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ذیل آیه ۴ سوره ممتحنه.

برای شما سرمشق نیکویی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت، در آن هنگامی که به قوم (مشرک) خود گفتند: «ما از شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید بیزاریم؛ ما نسبت به شما کافریم؛ و میان ما و شما دشمنی و کینه آشکار شده است؛ تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان بیاورید! - جز آن سخن ابراهیم که به پدرش [عمویش آزر] گفت (و وعده داد) که برای تو آمرزش طلب می‌کنم و در عین حال در برابر خداوند برای تو مالک چیزی نیستم (و اختیاری ندارم)! - پروردگارا! ما بر تو توکل کردیم و به سوی تو بازگشتیم و بازگشت همه به سوی توست».

از آنجا که قرآن مجید در بسیاری از موارد برای تکمیل تعلیمات خود، از الگوهای مهمی که در میان انسان‌ها وجود داشته شاهد می‌آورد، در آیات مورد بحث نیز به دنبال نهی شدیدی که از دوستی با دشمنان خدا در آیات قبل شده، سخن از ابراهیم و برنامه او به عنوان پیشوای بزرگی که مورد احترام همه اقوام، به ویژه قوم عرب بوده به میان می‌آورد و می‌فرماید: «برای شما در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند اسوه خوبی وجود داشت»، ابراهیم بزرگ پیامبران، کسی که زندگی اش سرتاسر درس بندگی و عبودیت خدا، جهاد فی سبیل الله، و عشق به ذات پاک او بود، ابراهیمی که امت اسلامی از برکت دعای او و مفتخر به نام‌گذاری او می‌باشد، می‌تواند برای شما سرمشق خوبی در این زمینه شود. منظور از تعبیر «وَالَّذِينَ مَعَهُ» (آن‌ها که با ابراهیم بودند) مؤمنانی است که او را در این راه همراهی می‌کردند، هرچند قلیل و اندک بودند، و این که منظور، پیامبرانی است که با او هم‌صدا شدند، یا انبیای معاصر او چنان که بعضی احتمال داده‌اند بعید به نظر می‌رسد، به خصوص که مناسب این است که قرآن در اینجا پیامبر اسلام را به «ابراهیم»، و مسلمانان را به اصحاب و یاران او تشبیه کند. در تواریخ نیز آمده است که گروهی در بابل بعد از مشاهده معجزات ابراهیم

به او ایمان آوردند و در هجرت به سوی شام او را همراهی کردند، و این نشان می‌دهد که او یاران وفاداری داشته است.<sup>۱</sup>

سپس در توضیح این معنی می‌افزاید: «آن روز که به قوم مشرک و بت پرستان گفتند: ما از شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید بیزاریم».

ما نه شما را قبول داریم و نه آیین و مذہبتان را، ما هم از خودتان و هم از بت‌های بی‌ارزشتان متنفریم.

و باز برای تأکید افزودند: «ما به شما کافریم»: ﴿كَفَرْنَا بِكُمْ﴾.

البته این کفر همان کفر برائت و بیزاری است که در بعضی از روایات ضمن برشمردن اقسام پنج‌گانه کفر به آن اشاره شده است.

و سومین بار برای تأکید بیشتر افزودند: «در میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است»؛ ﴿وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا﴾.

و این وضع همچنان ادامه دارد تا به خدای یگانه ایمان بیاورید ﴿حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ﴾. و این‌گونه با نهایت قاطعیت و بدون هیچ‌گونه پرده‌پوشی اعلام جدایی و بیزاری از دشمنان خدا کردند و تصریح نمودند که این جدایی به هیچ قیمت قابل برگشت و تجدیدنظر نیست و تا ابد ادامه دارد، مگر این‌که آن‌ها مسیر خود را تغییر دهند و به راه ایمان آیند.

ولی از آنجا که این قانون کلی و عمومی در زندگی ابراهیم استثنایی داشته که آن نیز به علت هدایت بعضی از مشرکان صورت گرفته، به دنبال آن می‌فرماید: آن‌ها هرگونه ارتباطشان را با قوم کافر قطع کردند و هیچ سخن محبت‌آمیزی به آن‌ها نگفتند: «جز این سخن ابراهیم که به پدرش (عمویش آذر) وعده داد که برای تو از خدا طلب آمرزش می‌کنم، ولی در عین حال من در برابر خداوند برای تو مالک چیزی نیستم و آمرزش تنها به دست اوست».<sup>۲</sup>

۱. کامل ابن‌اثیر، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲. اصول کافی (طبق نقل تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۳۰۲).

این درحقیقت استثنایی است از مسأله قطع هرگونه ارتباط ابراهیم و یارانش از بت پرستان که آن نیز دارای شرایط و مصلحت خاصی بود، زیرا قرائن نشان می‌دهد که ابراهیم احتمالاً آمادگی برای ایمان را در عمویش آزر مشاهده کرده بود، ولی آزر از این مسأله نگران بود که اگر راه توحید را پیش گیرد دوران بت پرستی او چه خواهد شد؟ ابراهیم به او وعده داد که در پیشگاه خدا برای تو استغفار می‌کنم؛ و به این وعده خود نیز عمل کرد، ولی آزر ایمان نیاورد و هنگامی که بر ابراهیم روشن شد که او دشمن خداست و هرگز ایمان نمی‌آورد دیگر برای او استغفار نکرد و با او قطع رابطه نمود.

و از آنجا که مسلمانان از این برنامه ابراهیم و آزر به طور اجمالی باخبر بودند و ممکن بود همین مطلب بهانه‌ای شود برای افرادی همچون «حاطب ابن ابی بلتعه» که با کفار سر و سری برقرار نمایند، قرآن می‌گوید: این استثنا در شرایط خاصی صورت گرفته و وسیله‌ای برای جلب آزر به ایمان بوده، نه برای اهداف دنیوی، و لذا در آیه ۱۱۴ سوره توبه می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعَدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ﴾؛ «و استغفار ابراهیم برای پدرش [سرپرستش که در آن زمان عمویش آزر بود]، فقط به خاطر وعده‌ای بود که به او داده بود (تا وی را به سوی ایمان جذب کند)؛ اما هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بیزاری جست؛ به یقین، ابراهیم دلسوز و بردبار بود».

ولی جمعی از مفسران آن را استثنا از «اسوه بودن ابراهیم» دانسته، و گفته‌اند: باید در همه چیز به او اقتدا کرد، جز استغفارش برای عمویش آزر.

این معنی گرچه در کلام عده‌ای از مفسران آمده، ولی بسیار بعید به نظر می‌رسد، زیرا اولاً او در همه چیز «اسوه» بود، حتی در این برنامه، چرا که اگر همان شرایط «آزر» در بعضی از مشرکان پیدا می‌شد اظهار محبت نسبت به آن‌ها برای جلب و جذبشان به سوی ایمان کار خوبی بود. ثانیاً ابراهیم یک پیامبر

معصوم، و از انبیای بزرگ و مجاهد بود و همهٔ افعالش سرمشق است، معنی ندارد که این مسأله را استثنا کنیم.

کوتاه سخن این که ابراهیم و پیروانش به طور جدی با بت پرستان مخالف بودند و باید این درس را از آن‌ها سرمشق گرفت، و داستان آزر شرایط خاصی داشته که اگر برای ما نیز پیدا شود قابل تأسی است.

و از آنجا که مبارزه با دشمنان خدا با این صراحت و قاطعیت، به ویژه در زمانی که آن‌ها از قدرت ظاهری برخوردارند جز با توکل بر ذات خدا ممکن نیست. در پایان آیه می‌افزاید: آن‌ها گفتند: پروردگارا! ما بر تو توکل کردیم و به سوی تو بازگشت نمودیم و بازگشت نهایی همه سرانجام به سوی توست. ﴿رَبَّنَا عَلَيْنَا تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبَأْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾.

درحقیقت آن‌ها سه مطلب را در این عبارت به پیشگاه الهی عرضه داشتند: نخست توکل بر ذات او، دوم توبه و بازگشت به سوی او، و سوم توجه به این حقیقت که رجوع نهایی همه چیز به سوی اوست که علت و معلول یکدیگرند، ایمان به معاد و بازگشت نهایی سبب توبه می‌شود و توبه روح توکل را در انسان زنده می‌کند.

### نتیجه

برنامه‌های عملی، همیشه مؤثرترین برنامه‌هاست، چون عمل، از ایمان عمیق انسان به گفتارش حکایت می‌کند، و سخنی که از دل برآید لاجرم بر دل نشیند. همیشه وجود الگوها و سرمشق‌های بزرگ در زندگی انسان‌ها، وسیلهٔ مؤثری

برای تربیت آن‌ها بوده است، به همین دلیل، پیامبر و پیشوایان معصوم مهم‌ترین شاخهٔ هدایت را با عمل خود نشان می‌دادند، و لذا هنگامی که سخن از «سنت» به میان می‌آید، گفته می‌شود که سنت عبارت است از «قول» و «فعل»

و «تقریر» معصوم، یعنی پیشوایان معصوم سخن و عمل و سکوتشان همه حجت و راهنماست، و نیز به همین دلیل است که عصمت در تمام پیامبران و امامان شرط است تا الگوهایی در همه زمینه‌ها باشند.

قرآن نیز بر این مسأله مهم صحّه گذاشته و الگوها و سرمشق‌هایی در همه زمینه‌ها برای مؤمنان معرفی می‌کند، از جمله در آیات مورد بحث که دو بار از ابراهیم و یارانش سخن می‌گوید، و در سوره احزاب، شخص پیامبر را به‌عنوان الگو و اسوه، به مسلمانان معرفی می‌نماید.

در جنگ پرمخاطره احزاب، در ایامی که مسلمانان، سخت در بوته آزمایش قرار گرفته بودند و حوادث کوبنده نیرومندترین افراد را به لرزه درمی‌آورد، خداوند پیامبر را به‌عنوان الگو و اسوه‌ای از استقامت و ایمان و اخلاص، و آرامش در میان طوفان، معرفی می‌کند و البته این امر منحصر به میدان «احزاب» نبود، بلکه در همه جا پیامبر سرمشق عظیمی برای مسلمانان محسوب می‌شد.

شعار «كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِأَعْمَالِكُمْ وَلَا تَكُونُوا دُعَاةَ بِأَلْسِنَتِكُمْ؛ مردم را با اعمال خویش به سوی خدا دعوت کنید نه با زبان خود» که از حدیث امام صادق گرفته شده،<sup>۱</sup> دلیل بر این است که همه مسلمانان راستین نیز خود باید الگو و اسوه برای دیگران باشند و با زبان عمل، اسلام را به دنیا معرفی کنند، که اگر این کار می‌شد، اسلام عالم‌گیر شده بود!

### راست‌قامتان جاده توحید<sup>۲</sup>

در آیه ۲۲ سوره ملک می‌خوانیم: ﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۷۸ (ماده عمل).

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ذیل آیه ۲۲ سوره ملک.

سَوِيًّا عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ؛ «آیا کسی که به رو افتاده راه می‌رود به هدایت نزدیک‌تر است یا کسی که راست‌قامت در صراط مستقیم گام برمی‌دارد؟».

در اینجا افراد بی‌ایمان و ظالمان لجوج مغرور، به کسی تشبیه شده‌اند که از جاده‌ای ناهموار و پرپیچ و خم می‌گذرد، در حالی که به رو افتاده و با دست و پا، یا به‌روی سینه حرکت می‌کند، نه راه را به‌درستی می‌بیند، و نه قادر به کنترل خویشتن است، نه از موانع باخبر است و نه سرعتی دارد، کمی پیش می‌رود و سپس در مانده می‌شود.

ولی مؤمنان را به شخص راست‌قامتی تشبیه می‌کند که از جاده‌ای هموار و صاف، مستقیم و با سرعت و قدرت و آگاهی تمام، به‌راحتی پیش می‌رود. چه تشبیه جالب و دقیقی که آثار آن در زندگی این دو گروه کاملاً نمایان است و با چشم خود می‌بینیم!

بعضی مظهر این دو گروه را پیامبر و ابوجهل شمرده‌اند، البته این‌ها مصداق‌های روشنی برای آیه فوق است، ولی عمومیت مفهوم آیه را محدود نمی‌کند. درباره تفسیر «مُكِبًّا عَلٰی وَجْهِهِ»، احتمالات متعددی گفته شده است:

آنچه با مفهوم لغوی آن سازگارتر است همان است که در بالا گفتیم، و آن کسی است که به رو افتاده و با دست و پا و سینه به پیش می‌رود.

ولی بعضی دیگر گفته‌اند: منظور این است که ایستاده راه می‌رود، اما سر به زیر افکنده و مسیر خود را به هیچ‌وجه مشاهده نمی‌کند.

در حالی که بعضی دیگر معتقدند: منظور کسی است که تعادل خود را حفظ نمی‌کند، چند گام پیش می‌رود، بر زمین می‌خورد و برمی‌خیزد، و این وضع پی‌درپی تکرار می‌شود.

از بعضی از کلمات راغب نیز در مفردات چنین برمی‌آید که منظور کسی است که تمام توجهش به وضع خویش است و از غیر خود غافل است. ولی معنی اول



به قرینهٔ مقابلهٔ با وضع مؤمنان که از آن تعبیر به «سویاً» شده است، مناسب تر به نظر می‌رسد. به هر حال دربارهٔ این که این، وضع کافر و مؤمن در آخرت است یا در هر دو جهان، دلیلی بر محدود بودن معنی آیه در دست نیست، آن‌ها هم در زندگی دنیا چنین‌اند و هم در آخرت.

آری، افراد بی‌ایمان چون خودخواه و خودپرست و لجوج‌اند و جز منافع مادی و زودگذر خویش را نمی‌بینند، و از آنجا که مسیر آن‌ها مسیر هوی‌پرستی است، به کسی می‌مانند که از سنگلاخی عبور می‌کند در حالی که بر سینه و دست و پا می‌خزد، اما کسانی که در پرتو ایمان از قید هوای نفس رسته‌اند بینشی عمیق و مسیری صاف و روشن دارند.

### انسان‌های آزاده و اسیر<sup>۱</sup>

برخلاف آنچه بعضی می‌پندارند، مسألهٔ توحید و شرک، یک مسألهٔ فقط اعتقادی و ذهنی نیست، بلکه در تمام زندگی انسان اثر می‌گذارد و همه را به رنگ خود درمی‌آورد. توحید در هر قلبی جوانه زند موجب حیات آن قلب و عامل رشد و شکوفایی آن است، چراکه افق دید انسان را آن‌چنان گسترده می‌کند که به بی‌نهایت پیوندش می‌زند. اما به عکس، شرک، انسان را در جهانی فوق‌العاده محدود، جهان بت‌های سنگی و چوبی و یا بشرهای ضعیف بت‌گونه فرومی‌برد و دید و درک و همت و توانایی و تلاش انسان را به همین رنگ در می‌آورد و در همین ابعاد قرار می‌دهد.

در آیات ۷۵ و ۷۶ سورهٔ نحل می‌خوانیم: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَن رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ \* وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ذیل آیات ۷۵ و ۷۶ سورهٔ نحل.

عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيَّنَمَا يُوجِّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ «خداوند مثالی زده: بردهٔ مملوکی را که قادر به هیچ چیز نیست؛ و شخص (آزاد و با ایمانی) را که از جانب خود، رزقی نیکو به او بخشیده‌ایم و او پنهان و آشکار از آن، انفاق می‌کند؛ آیا آنها یکسان‌اند؟! ستایش مخصوص خداست، ولی اکثر آنها نمی‌دانند. خداوند مثالی (دیگر) زده است: دو نفر که یکی از آن دو، گنگ مادرزاد است و قادر به هیچ کاری نیست و سربار صاحبش می‌باشد که او را در پی هر کاری بفرستد، کاری از پیش نمی‌برد؛ آیا او، با کسی که امر به عدل و داد می‌کند و بر راهی راست قرار دارد، برابر است؟».

در آیات فوق، این واقعیت در لباس مثال چنان زیبا بیان شده که رساتر از آن ممکن نیست. مشرک «أَبْكُمْ» است، گنگ است، گنگ مادرزاد، که عملش از ضعف فکر و نداشتن منطق عقلی حکایت می‌کند و به خاطر اسارت در چنگال شرک توانایی هیچ کار مثبتی را ندارد. ﴿لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ﴾.

او یک انسان آزاده نیست، بلکه اسیر چنگال خرافات و موهومات است و به دلیل همین صفات، سربار جامعه محسوب می‌شود، چراکه مقدرات خود را به دست بت‌ها و یا انسان‌های استعمارگر می‌پندارد.

او همیشه وابسته است و تا طعم توحید را که آیین آزادی و استقلال است نچشد از این وابستگی بیرون نمی‌آید ﴿وَهُوَ كُلُّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ﴾.

او با این طرز تفکر در هر مسیری گام بگذارد ناکام خواهد بود و به هر سو روی آورد خیری نصیبش نخواهد شد ﴿أَيَّنَمَا يُوجِّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ﴾.

چقدر میان یک چنین انسان کوتاه‌فکر و خرافی و اسیر و ناتوان و فاقد برنامه‌ای با انسان آزادهٔ شجاعی که نه تنها خود، اصول دادگری را به کار می‌بندد، بلکه همواره در جامعهٔ خود منادی عدل و داد است، فاصله وجود دارد!

علاوه بر این، او به دلیل داشتن تفکر منطقی، و هماهنگی با نظام توحیدی

آفرینش، همیشه بر جاده مستقیم که نزدیک‌ترین جاده‌هاست گام برمی‌دارد، به سرعت به مقصود می‌رسد و سرمایه‌های وجودی خویش را در راه‌های کج و انحرافی نابود نمی‌کند.

کوتاه سخن اینکه توحید و شرک تنها یک عقیده نیست، یک الگوی کامل برای تمام زندگی است، یک برنامه وسیع و گسترده است که فکر و اخلاق و عواطف و زندگی فردی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و فرهنگی را دربر می‌گیرد و مقایسه عرب‌های مشرک عصر جاهلیت با مسلمانان موحد آغاز اسلام می‌تواند ترسیم روشنی از این دو برنامه و مسیر باشد.

همان‌ها که تا دیروز آن‌چنان گرفتار جهل و تفرقه و انحطاط و بدبختی بودند که غیر از محیط محدود مملو از فقر و فساد خود را نمی‌شناختند، پس از این‌که در وادی توحید گام نهادند، از چنان وحدت و آگاهی و قدرتی برخوردار شدند که سراسر جهان متمدن آن روز را زیر بال و پر گرفتند.

### تعبیرات مختلف درباره «انسان» در قرآن مجید<sup>۱</sup>

درباره «انسان» تعبیرات مختلفی در قرآن مجید آمده است. در آیات زیادی از او به «بشر» تعبیر شده و در آیات فراوانی به انسان، و در آیاتی نیز به «بنی آدم» و عجیب اینکه در بسیاری از آیاتی که از او به انسان تعبیر شده صفات نکوهیده و مذمومی برای او ذکر گردیده است، مثلاً در آیات مورد بحث، انسان موجودی فراموش‌کار و حق‌شناس معرفی شده و در جای دیگر موجودی ضعیف ﴿وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾<sup>۲</sup> و در جای دیگر موجودی ستمگر و کفران‌کننده ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾<sup>۳</sup>.

۱. تفسیر نمونه، ج ۸، ذیل آیات ۱۱ و ۱۲ سوره یونس.

۲. نساء، آیه ۲۸.

۳. ابراهیم، آیه ۳۴.

و در جایی دیگر بخیل ﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا﴾<sup>۱</sup>  
 و در مورد دیگر موجودی عجول ﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا﴾<sup>۲</sup>  
 و در جای دیگر کفور و کفران‌کننده ﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا﴾<sup>۳</sup>  
 و در مورد دیگر موجودی پرخاشگر ﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾<sup>۴</sup>  
 و در جای دیگر کفور مبین و کفران‌کننده آشکار ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَفُورٍ مُّبِينٍ﴾<sup>۵</sup>  
 و در موردی دیگر موجودی کم‌ظرفیت و دمدمی مزاج که هنگام نعمت بخیل  
 و هنگام بلا پر جزع است ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا \* إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا \* وَإِذَا مَسَّهُ  
 الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾<sup>۶</sup>

و در جای دیگر مغرور حتی در برابر خدا ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾<sup>۷</sup>  
 و در آیه‌ای دیگر موجودی که هنگام نعمت طغیان می‌کند ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ  
 لِيَطْغَى \* أَن رَّآهُ اسْتَغْنَى﴾<sup>۸</sup>

همان‌گونه که می‌بینیم، «انسان» در قرآن مجید موجودی معرفی شده که دارای  
 جنبه‌های منفی فراوان و نقطه‌های ضعف متعددی است.

آیا این همان انسانی است که خدا او را در «احسن تقویم» و «بهترین  
 ساختمان» آفریده است؟ ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾<sup>۹</sup>  
 و همان انسانی است که خدا معلم او بوده و آنچه را نمی‌دانسته، به وی

۱. اسراء، آیه ۱۰۰.

۲. اسراء، آیه ۱۱.

۳. اسراء، آیه ۶۷.

۴. كهف، آیه ۵۴.

۵. زخرف، آیه ۱۵.

۶. معارج، آیات ۱۹-۲۱.

۷. انفطار، آیه ۶.

۸. علق، آیات ۶ و ۷.

۹. تین، آیه ۴.

آموخته است؟ ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾.<sup>۱</sup>

و همان انسانی که خدا به او بیان آموخته است؟ ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ \* عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾.<sup>۲</sup>

و بالاخره آیا این همان انسانی است که خدا او را در مسیر پروردگارش به سعی و تلاش واداشته است؟ ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا﴾.<sup>۳</sup>

باید دید این‌ها چه انسان‌هایی هستند که با آن همه کرامت و محبت الهی، این همه نقاط ضعف و نارسایی از خود نشان می‌دهند!

ظاهر این است که این بحث‌ها همه مربوط به انسان‌هایی است که تحت تربیت رهبران الهی قرار نگرفته‌اند، بلکه به صورت گیاهی خودرو پرورش یافته‌اند، نه معلمی داشته‌اند، نه راهنمایی و نه بیدارکننده‌ای، شهواتشان آزاد بوده و در میان هوس‌ها غوطه‌ور هستند.

بدیهی است که چنین انسانی نه تنها از امکانات فراوان و سرمایه‌های عظیم وجود خویش بهره نمی‌گیرد، بلکه با به کار انداختن آن‌ها در مسیرهای انحرافی و غلط به صورت موجودی خطرناک و سرانجام ناتوان و بینوا درمی‌آید، وگرنه انسانی که با استفاده از وجود رهبران الهی و به کار گرفتن اندیشه و فکر و قرار گرفتن در مسیر حرکت تکاملی و حق و عدالت، به مرحله «آدمیت» گام می‌نهد و شایسته نام «بنی آدم» می‌شود، به جایی می‌رسد که به جز خدا نمی‌بیند.<sup>۴</sup>

---

۱. علق، آیه ۵.

۲. رحمان، آیات ۳ و ۴.

۳. انشقاق، آیه ۶.

۴. در فصل بعدی، نقش قرآن در تربیت انسان مطرح می‌شود تا شیوه تربیت صحیح انسان از طریق راهکارهای معنوی الهی تبیین گردد.

## فصل سوم:

# نقش قرآن در تربیت انسان

تأثیر آیات قرآن بر دل‌های آماده

قرآن کتاب اندیشه و عمل

قرآن، هدایت و درمان

قرآن نسخه شفا بخش

نفوذ فوق‌العاده قرآن

قیام شبانه برای تلاوت قرآن و نیایش

تلاوت قرآن همراه با تفکر

تنها دست پاکان به دامن قرآن می‌رسد



## تأثیر آیات قرآن بر دل‌های آماده<sup>۱</sup>

در آیات ۱۲۴ و ۱۲۵ سوره توبه می‌خوانیم: ﴿وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا فَآمَنُوا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ \* وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ﴾؛ «و هنگامی که سوره‌ای نازل می‌شود، بعضی از آنان (به افراد دیگر) می‌گویند: «این سوره، ایمان کدام یک از شما را افزون ساخت؟!» (به آنها بگو:) اما کسانی که ایمان آورده‌اند، بر ایمانشان افزوده است و آنها (به فضل و رحمت الهی) خوشحال‌اند. و اما کسانی که در دل‌هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدی‌شان افزوده و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند».

در این دو آیه به یکی از نشانه‌های بارز منافقان و مؤمنان که در آیات قبل درباره آن‌ها بحث شده است اشاره گردیده است.

نخست می‌گوید: «هنگامی که سوره‌ای نازل می‌شود، بعضی از منافقان به یکدیگر می‌گویند: ایمان کدام یک از شما به خاطر نزول این سوره افزون شد؟». آن‌ها با این سخن می‌خواستند عدم تأثیر سوره‌های قرآن و بی‌اعتنایی خود را به آن‌ها بیان کنند و بگویند: این آیات، محتوای مهم و چشمگیری ندارد و مسائلی است عادی و پیش‌پا افتاده!

---

۱. تفسیر نمونه، ج ۸، ذیل آیات ۱۲۴ و ۱۲۵ سوره توبه.



اما قرآن با لحن قاطعی به آن‌ها پاسخ می‌دهد و ضمن تقسیم مردم به دو گروه، می‌گوید: «کسانی که ایمان آورده‌اند، نزول این آیات، بر ایمانشان می‌افزاید و آثار شادی و خوشحالی را در چهره‌هایشان آشکار می‌سازد، اما کسانی که در دل‌هایشان بیماری نفاق و جهل و عناد و حسد است، پلیدی تازه‌ای بر پلیدی‌شان می‌افزاید و سرانجام در حال کفر و بی‌ایمانی از دنیا خواهند رفت».

### چند نکته:

یک: قرآن در دو آیه بالا بر این واقعیت تأکید می‌کند که وجود برنامه‌ها و تعلیمات حیات‌بخش برای سعادت یک فرد یا یک گروه، به تنهایی کافی نیست، بلکه آمادگی زمینه‌ها نیز باید به عنوان شرطی اساسی مورد توجه قرار گیرد.

آیات قرآن مانند دانه‌های حیات‌بخش باران است، که می‌دانیم در باغ سبزه روید و در شوره‌زار خس! کسانی که با روح تسلیم و ایمان و عشق به واقعیت، به آن می‌نگرند، از هر سوره، بلکه از هر آیه آن درس تازه‌ای فرامی‌گیرند که ایمانشان را پرورش می‌دهد و صفات بارز انسانیت را در آن‌ها تقویت می‌کند.

ولی کسانی که از پشت شیشه‌های تاریک لجاجت و کبر و نفاق به این آیات می‌نگرند، نه تنها از آن‌ها بهره نمی‌گیرند، بلکه بر شدت کفر و عنادشان افزوده می‌شود. به تعبیر دیگر: در برابر هر فرمان تازه‌ای نافرمانی و عصیان جدیدی می‌کنند و در مقابل هر دستوری سرکشی تازه‌ای، و در مقابل هر حقیقتی، لجاجت جدیدی، و این سبب تراکم عصیان‌ها و نافرمانی‌ها و لجاجت‌ها در وجودشان می‌شود و ریشه‌های این صفات زشت چنان در روح آنان قوی می‌گردد که سرانجام در حال کفر می‌میرند و راه بازگشت به روی آن‌ها به کلی بسته می‌شود! و باز به تعبیر دیگر: در هیچ برنامه تربیتی، تنها «فاعلیت فاعل» کافی نیست، بلکه روح پذیرش و «قابلیت قابل» نیز شرط اساسی است.

دو: «رجس» در لغت به معنی موجود پلید و ناپاک است و به گفته «راغب» در کتاب مفردات، این پلیدی چهارگونه است: گاهی از نظر غریزه و طبع، گاهی از نظر فکر و عقل، گاهی از جهت شرع، و گاهی از تمام جهات.

البته شکی نیست که پلیدی ناشی از نفاق و لجاجت و سرسختی در مقابل حق، نوعی پلیدی باطنی و معنوی است که اثر آن سرانجام در تمام وجود انسان و سخنان و کردارش آشکار می‌شود.

سه: جمله «وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» با توجه به ریشه کلمه «بشارت» که به معنی خوشحالی و سروری است که آثارش در چهره انسان ظاهر شود، نشان می‌دهد که اثر تربیتی آیات قرآن به قدری در مؤمنان آشکار بود که به سرعت علائمش در چهره‌هایشان نمایان می‌شد.

چهار: در آیات فوق، «نفاق» و صفات زشتی که لازمه آن است، بیماری قلبی شمرده شده، و «قلب» در این‌گونه موارد به معنی روح و عقل است، و بیماری قلبی، در این موارد به معنی رذایل اخلاقی و انحرافات روانی است. این تعبیر نشان می‌دهد که اگر انسان از روحیه سالمی برخوردار باشد، هیچ‌یک از این صفات زشت نباید در وجود او ریشه بدواند. این‌گونه اخلاق همچون بیماری جسمانی برخلاف طبیعت انسان است، بنابراین آلودگی به این صفات دلیل بر انحراف از مسیر اصلی طبیعی، و نشانه بیماری روحی و روانی است.

پنج: آیات فوق درس عجیبی به همه ما مسلمانان می‌دهد، زیرا این واقعیت را بیان می‌کند که مسلمانان نخستین با نزول هر سوره‌ای از قرآن روح تازه‌ای پیدا می‌کردند و تربیت نوینی می‌یافتند، آن‌چنان که آثارش به سرعت در چهره‌هایشان نمایان می‌شد، در حالی که امروز افراد به ظاهر مسلمانی را می‌بینیم که نه تنها خواندن یک سوره در آن‌ها اثر نمی‌گذارد، بلکه ختم تمام قرآن نیز چنین است. آیا سوره‌ها و آیات قرآن اثر خود را از دست داده‌اند یا آلودگی افکار و بیماری

دل‌ها و وجود حجاب‌ها که از اعمال سوء ما ناشی می‌شود چنین حالت بی‌تفاوتی و نفوذناپذیری را به قلب‌های ما داده است؟ باید از این حال به خدا پناه ببریم و از درگاه پاکش بخواهیم که قلبی همچون قلب مسلمانان نخستین به ما ببخشد.

### قرآن کتاب اندیشه و عمل<sup>۱</sup>

آیات مختلف قرآن این حقیقت را فاش می‌گوید که این کتاب بزرگ آسمانی تنها برای تلاوت نیست، بلکه هدف نهایی از آن «ذکر» (یادآوری) «تدبر» (بررسی عواقب و نتایج کار)، «انذار»، «خارج کردن انسان‌ها از ظلمات به نور» و «شفا و رحمت و هدایت» است. در آیه ۵۰ سوره انبیاء می‌خوانیم: ﴿وَهَذَا ذِكْرُ مُبَارَكٍ أَنْزَلْنَاهُ﴾؛ «این (قرآن) یادآوری پربرکتی است که (بر شما) نازل کردیم».

در آیه ۲۹ سوره ص می‌خوانیم: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ﴾؛ «این کتابی است پربرکت که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن تدبّر کنند».

و در آیه ۱۹ سوره انعام آمده است: ﴿وَأَوْحِي إِلَيْ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَن بَلَغَ﴾؛ «این قرآن به من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که این (قرآن) پیام به آن‌ها می‌رسد با آن بیم دهم».

و در آیه اول سوره ابراهیم می‌فرماید: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾؛ «این (این) کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکی‌ها (ی شرک و ظلم و جهل) به سوی روشنایی (ایمان و عدل و آگاهی) به خواست پروردگارشان بیرون آوری». و بالاخره در آیه ۸۲ سوره اسراء آمده است: ﴿وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾؛ «آیاتی از قرآن نازل می‌کنیم که مایه شفا و رحمت برای مؤمنان است». بنابراین قرآن مجید باید در متن زندگی

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ذیل آیات ۲۰-۲۴ سوره محمد.

مسلمانان قرار گیرد و آن را قدوه و اسوه خویش قرار دهند، دستوراتش را موبه‌مو اجرا کنند و تمام خطوط زندگی خویش را با آن هماهنگ سازند. اما متأسفانه برخورد گروهی از مسلمانان با قرآن برخورد با یک مشت اوراد نامفهوم است، تنها به تلاوت سرسری می‌پردازند و در نهایت به تجوید و مخارج حروف و زیبایی صوت اهمیت می‌دهند. بیشترین بدبختی مسلمانان از همین جاست که قرآن را از شکل یک برنامه جامع زندگی خارج ساخته و تنها به الفاظ آن قناعت کرده‌اند. قابل توجه اینکه در آیات مورد بحث باصراحت می‌گوید: این منافقان بیمار دل در قرآن تدبر نکردند که به این روز سیاه افتادند.

«تدبر» از ماده «دبر» (بر وزن ابر) به معنی بررسی نتایج و عواقب چیزی است، به عکس تفکر که بیشتر به بررسی علل و اسباب چیزی گفته می‌شود، و به کار بردن هر دو تعبیر در قرآن مجید پرمعنی است.

اما نباید فراموش کرد که بهره‌گیری از قرآن نیاز به نوعی خودسازی دارد، هرچند خود قرآن نیز به خودسازی کمک می‌کند، چراکه اگر بر دل‌ها قفل‌ها باشد، قفل‌هایی از هوی و هوس، کبر و غرور، لجاجت و تعصب، اجازه ورود نور حق به آن نمی‌دهد و در آیات مورد بحث به همین امر نیز اشاره شده است. و چه زیبا می‌گوید امیرمؤمنان علی در خطبه‌ای که پیرامون صفات پرهیزکاران فرموده است:

«أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهَا تَرْتِيلاً يُحِزُّونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ يَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَ تَطَلَّعَتْ نَفْسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نَصَبٌ أَعْيَبَهُمْ وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ؛ آن‌ها شب‌هنگام بر پا ایستاده، قرآن را به صورت شمرده و با تدبر تلاوت می‌کنند و جان خود را با آن محزون می‌سازند، داروی درد خود را از آن می‌گیرند، هرگاه به آیه‌ای رسند که در

آن تشویق است با علاقه فراوان به آن روی می آورند و با چشم جانشان با شوق بسیار در آن خیره می شوند و آن را همواره نصب العین خود می سازند، و هرگاه به آیه ای رسند که در آن بیم و انذار است گوش های دل خود را برای شنیدنش باز کرده، فکر می کنند صدای ناله آتش سوزان دوزخ و به هم خوردن زبانه هایش در گوش جانشان طنین انداز است»<sup>۱</sup>.

### حدیثی از امام صادق درباره فراز ﴿آمِ عَلٰی قُلُوْبِ اَقْفَالِهَا﴾

«إِنَّ لَكَ قَلْبًا وَ مَسَامِعَ، وَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَهْدِيَ عَبْدًا فَتَحَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ، وَإِذَا أَرَادَ بِهِ غَيْرَ ذَلِكَ خَتَمَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ، فَلَا يُصْلِحُ أَبَدًا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: أَمْ عَلٰی قُلُوْبِ اَقْفَالِهَا؛ برای تو قلبی است و گوش هایی (که راه نفوذ در آن است) و خداوند هرگاه بخواهد بنده ای را (به خاطر تقوایش) هدایت کند، گوش های قلب او را می گشاید، و هنگامی که غیر از این بخواهد بر گوش های قلبش مهر می نهد، به گونه ای که هرگز اصلاح نخواهد شد، و این معنی سخن خداوند است که می فرماید: ﴿آمِ عَلٰی قُلُوْبِ اَقْفَالِهَا﴾»<sup>۲</sup>.

### قرآن، هدایت و درمان<sup>۳</sup>

در آیه ۴۴ سوره فصلت می خوانیم: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ الْأَعْجَمِيُّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ؛ «و اگر آن را قرآنی عجمی قرار می دادیم به یقین می گفتند: «چرا آیاتش به روشنی بیان نشده؟! قرآن عجمی از

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳ (معروف به خطبه همام).

۲. نورالتقلین، ج ۵، ص ۴۱.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ذیل آیه ۴۴ سوره فصلت.

پیغمبری عربی؟!» بگو: «این (کتاب) برای کسانی که ایمان آورده‌اند هدایت و شفا است؛ ولی کسانی که ایمان نمی‌آورند، در گوش‌هایشان سنگینی است و از مشاهده آن نابینا هستند؛ آنها (همچون کسانی هستند که گویی) از راه دور صدا زده می‌شوند».

خلاصه، آن‌ها بیمار دلانی هستند که هر طرحی ریخته شود و هر برنامه‌ای پیاده گردد از آن ایرادی می‌گیرند، و در برابر آن بهانه‌ای می‌تراشند، اگر عربی باشد سحر و افسونش می‌خوانند، و اگر عجمی باشد نامفهومش می‌شمرند، و اگر مخلوطی از الفاظ عربی و عجمی باشد آن را ناموزون معرفی می‌کنند.

باید توجه داشت که «اعجمی» از ماده «عجمه» (بر وزن لقمه) به معنی نداشتن فصاحت، و ابهام در سخن است، و «عجم» را به غیر عرب می‌گویند چراکه زبان آن‌ها را به خوبی نمی‌فهمند، و «اعجم» به کسی گفته می‌شود که مطالب را خوب ادا نمی‌کند (چه عرب باشد چه غیر عرب).

بنابراین، واژه «اعجمی» همان «اعجم» می‌باشد که با یاء نسبت همراه شده است. سپس قرآن خطاب به پیامبر می‌افزاید: «بگو: این کتاب آسمانی برای کسانی که ایمان آورده‌اند مایه هدایت و درمان است»؛ «قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً». «اما کسانی که ایمان نمی‌آورند گوش‌هایشان سنگین است (و آن را درک نمی‌کنند) و بر اثر نابینایی آن را نمی‌بینند، درست مانند کسانی که افرادی آن‌ها را از راه دور صدا می‌زنند» و معلوم است که چنین کسانی نه می‌شنوند و نه می‌بینند. آری، برای پیدا کردن راه، و رسیدن به مقصد، تنها وجود نور کافی نیست، چشم بینا نیز لازم است، برای تعلیم یافتن نیز تنها وجود مبلغ دانشمند و فصیح کفایت نمی‌کند، گوش شنوایی نیز باید باشد.

در لطافت دانه‌های باران و تأثیر حیات‌بخش آن شکی نیست، اما «در باغ سبزه

روید و در شوره‌زار خس».

کسانی که با روح حق طلبی به سراغ قرآن می‌آمدند هدایت و شفا از آن می‌یافتند، بیماری‌های اخلاقی و روحی آن‌ها در شفاخانه قرآن درمان می‌شد، سپس بار سفر را می‌بستند و در پرتو نور هدایت قرآن با سرعت به سوی کوی دوست حرکت می‌کردند، اما لجوجان متعصب، و دشمنان حق و حقیقت، و آن‌هایی که از قبل تصمیم خود را بر مخالفت با انبیا گرفته بودند چه بهره‌ای می‌توانستند از آن بگیرند؟ آن‌ها همچون کوران و کرانی بودند که در نقطه دوردستی قرار داشتند، آن‌ها گرفتار ناشنوایی و نابینایی مضاعف بودند، هم از نظر ابزار دید و شنود و هم از نظر بعد مکان! بعضی از مفسران نقل کرده‌اند که اهل لغت درباره کسی که می‌فهمد می‌گویند: «انت تسمع من قریب» (تو از نزدیک می‌شنوی) و برای کسی که نمی‌فهمد می‌گویند: «انت تنادی من بعید» (تو از دور صدا زده می‌شوی که اگر همه‌ای نیز بشنوی مفهوم مطالب را درک نمی‌کنی).<sup>۱</sup>

### قرآن، نسخه شفا بخش<sup>۲</sup>

در آیه ۸۲ سوره اسراء خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾؛ «و از قرآن، آنچه شفا و رحمت برای مؤمنان است، نازل می‌کنیم؛ ولی ستمکاران را جز خسران (و زیان) نمی‌افزاید».

### نکته‌ها:

#### ۱. مفهوم کلمه «من» در «من القرآن»

می‌دانیم که کلمه «من» در این‌گونه موارد، برای تبعیض می‌آید، ولی از آنجا که

۱. تفسیر قرطبی، ذیل آیات مورد بحث.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ذیل آیه ۸۲ سوره اسراء.

شفاء و رحمت، مخصوص قسمتی از قرآن نیست، بلکه اثر قطعی همه آیات قرآن است، مفسران بزرگ کلمه «مِن» را در اینجا «بیانیه» دانسته‌اند. ولی بعضی این احتمال را داده‌اند که «مِن» در اینجا نیز به همان معنی تبعیض است و اشاره به نزول تدریجی قرآن می‌باشد (به‌خصوص که واژه «تنزل» فعل مضارع است) در این صورت معنی جمله چنین می‌شود: «ما قرآن را نازل می‌کنیم و هر بخشی از آن که نازل می‌شود به تنهایی مایه شفاء و رحمت است...».

## ۲. تفاوت میان شفاء و رحمت

می‌دانیم که «شفاء» معمولاً در مقابل بیماری‌ها و عیب‌ها و نقص‌هاست، بنابراین نخستین کاری که قرآن در وجود انسان‌ها می‌کند همان پاک‌سازی از انواع بیماری‌های فکری و اخلاقی فرد و جامعه است. پس از آن، مرحله «رحمت» فرامی‌رسد که مرحله تخلق به اخلاق الهی و جوانه زدن شکوفه‌های فضایل انسانی در وجود افرادی است که تحت تربیت قرآن قرار گرفته‌اند. به تعبیر دیگر: «شفاء» اشاره به «پاک‌سازی»، و «رحمت» اشاره به «نوسازی» است و یا به تعبیر فلاسفه و عرفا: اولی به مقام «تخلیه» اشاره می‌کند و دومی به مقام «تحلیه».

## ۳. چرا ظالمان نتیجه معکوس می‌گیرند؟

نه تنها در این آیه، بلکه در بسیاری دیگر از آیات قرآن می‌خوانیم که دشمنان حق به جای اینکه از نور آیات الهی دل و جان خود را روشن سازند و تیره‌گی‌ها را بزدايند، بر جهل و شقاوتشان افزوده می‌شود.

دلیل این مسأله این است که خمیرمایه وجودشان بر اثر کفر و ظلم و نفاق به شکل دیگری درآمده، لذا هر جا نور حق را می‌بینند به ستیز با آن برمی‌خیزند



و این مقابله و ستیز با حق، بر پلیدی آن‌ها می‌افزاید و روح طغیان و سرکشی را در آن‌ها تقویت می‌کند.

یک غذای نیروبخش را اگر به عالم مجاهد و دانشمند مبارزی بدهیم، از آن برای تعلیم و تربیت و یا جهاد در راه حق نیروی کافی می‌گیرد، ولی همین غذای نیروبخش را اگر به ظالم بیدادگری بدهیم، از نیروی آن برای ظلم بیشتر استفاده می‌کند، تفاوت در غذا نیست، تفاوت در مزاج‌ها و طرز تفکرهاست.

آیات قرآن طبق مثل معروف، همچون قطره‌های حیات‌بخش باران است که در باغ‌ها، با آن لاله می‌روید و در شوره‌زارها خس!

و درست به همین دلیل، برای استفاده از قرآن باید ابتدا آمادگی پذیرش را پیدا کرد، و به اصطلاح، علاوه بر فعالیت فاعل، قابلیت محل نیز شرط است.

و از این جا پاسخ این سؤال نیز روشن می‌شود: چگونه قرآن که مایه هدایت است این افراد را هدایت نمی‌کند؟ پاسخ: بدون شک، قرآن مایه هدایت گمراهان است، اما به یک شرط، گمراهانی که در جستجوی حق هستند، با همین انگیزه به سراغ دعوت قرآن می‌آیند و اندیشه خود را برای درک حق به کار می‌گیرند.

اما متعصبان لجوج و دشمنان قسم خورده حق که با حالت صدر در صد منفی به سراغ قرآن می‌آیند به یقین بهره‌ای از آن نخواهند داشت، بلکه بر عناد و کفرشان افزوده می‌شود، چراکه تکرار عمل خلاف، عمق بیشتری در جان آدمی پیدا می‌کند.

#### ۴. یک داروی مؤثر برای همه دردهای اجتماعی و اخلاقی

بدون شک، بیماری‌های روحی و اخلاقی انسان، شباهت زیادی به بیماری‌های جسمی او دارد، هر دو کشنده است، هر دو نیاز به طبیب و درمان و پرهیز دارد، هر دو گاهی سبب سرایت به دیگران می‌شود، هر دو باید ریشه‌یابی شوند و پس از شناخت ریشه اصلی باید به درمان هر دو پرداخت.

هر دو گاهی به مرحله‌ای می‌رسند که غیر قابل علاج‌اند، ولی در بیشتر موارد می‌توان آن‌ها را درمان کرد.

چه تشبیه جالب و پرمعنی و پرمایه‌ای! آری، قرآن نسخه‌ی حیات‌بخشی است برای کسانی که می‌خواهند با جهل و کبر و غرور و حسد و نفاق به مبارزه برخیزند. قرآن نسخه‌ی شفابخشی است برای برطرف ساختن ضعف‌ها و زبونی‌ها و ترس‌های بی‌دلیل، اختلاف‌ها و پراکندگی‌ها.

قرآن داروی شفابخشی است برای کسانی که از بیماری عشق به دنیا، وابستگی به مادیات، و تسلیم بودن بی‌قید و شرط در برابر شهوت‌ها رنج می‌برند. قرآن نسخه‌ی شفابخشی است برای دنیایی که آتش جنگ‌ها در هر سوی آن افروخته و در زیر بار مسابقه‌ی تسلیحاتی کمرش خم شده و مهم‌ترین سرمایه‌های اقتصادی و انسانی خود را در پای غول جنگ و تسلیحات می‌ریزد.

و سرانجام، قرآن نسخه‌ی شفابخشی است برای آن‌هایی که پرده‌های ظلمانی شهوات، آن‌ها را از رسیدن به قرب پروردگار مانع شده است.

در آیه ۵۷ سوره یونس می‌خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ﴾؛ «ای مردم! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است و درمانی برای آنچه در سینه‌هاست».

در آیه ۴۴ سوره فصلت نیز می‌خوانیم: ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ﴾؛ «بگو: این (قرآن) برای کسانی که ایمان آورده‌اند هدایت و شفاست».

علی در سخن بسیار جامع خود در نهج‌البلاغه این حقیقت را با شیواترین عبارات بیان فرموده است: «فَاسْتَشْفُوهُ مِن أَدْوَانِكُمْ وَأَسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى أَدْوَانِكُمْ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِّنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَالتَّفَاقُ وَالْعَيْشُ وَالضَّلَالُ؛ از این کتاب بزرگ آسمانی برای بیماری‌های خود شفا بخواهید و برای حل مشکلاتتان از آن یاری بطلبید: چراکه در این کتاب، درمان بزرگ‌ترین دردها است: درد کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت»<sup>۱</sup>.

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۶.

و در عبارت دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ؛ آگاه باشید! در این کتاب خبرهای آینده است و بیان حوادث اقوام گذشته و درمان بیماری‌های شما و برنامه نظم زندگی اجتماعی شما».<sup>۱</sup>

و در جای دیگر از همان امام بزرگ می‌خوانیم:

«وَعَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ وَالتَّوْرُ الْمُبِينُ وَ الشِّفَاءُ النَّافِعُ وَ الرَّيُّ النَّاقِعُ وَ الْعِصْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ وَ النَّجَاةُ لِلْمُعَلِّقِ لَا يَعْوَجُ فَيَقَامُ وَ لَا يَزِيغُ فَيُسْتَعْتَبُ وَ لَا تُخْلِقُهُ كَثْرَةُ الرِّدِّ وَ وُلُوجُ السَّمْعِ مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ وَ مَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ؛ کتاب خدا را محکم بگیرید، زیرا رشته‌ای است بسیار مستحکم، و نوری است آشکار، دارویی است شفابخش و پربرکت، و آب حیاتی است که عطش تشنگان حق را فرو می‌نشانند. هرکس به آن تمسک جوید او را حفظ می‌کند و آن‌کس که به دامنش چنگ زند نجاتش می‌بخشد، انحراف در آن راه ندارد تا نیاز به راست نمودن داشته باشد، و هرگز خطا نمی‌کند تا از خوانندگانش پوزش بطلبد، و تکرارش موجب کهنگی و یا ناراحتی گوش نمی‌شود (و هر قدر آن را بخوانند، شیرین‌تر و دلپذیرتر خواهد بود). کسی که با قرآن سخن بگوید راست می‌گوید و کسی که به آن عمل کند گوی سبقت را از همگان می‌برد».<sup>۲</sup>

این تعبیرهای رسا و گویا که نظیر آن در سخنان پیامبر و سایر گفته‌های علی و ائمه هدی نیست، به‌خوبی ثابت می‌کند که قرآن نسخه‌ای است برای سامان بخشیدن به همه نابسامانی‌ها و بهبودی فرد و جامعه از انواع بیماری‌های اخلاقی و اجتماعی.

بهترین دلیل برای اثبات این واقعیت، مقایسه وضع عرب جاهلی با

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸.

۲. همان، خطبه ۱۵۶.

تربیت‌شدگان مکتب پیامبر در آغاز اسلام است. دیدیم که چگونه آن قوم خون‌خوار و جاهل و نادان که انواع بیماری‌های اجتماعی و اخلاقی سرتاپای وجودشان را فراگرفته بود، با استفاده از این نسخه شفابخش نه تنها درمان یافتند، بلکه آن‌چنان قوی و نیرومند شدند که ابرقدرت‌های جبار جهان را به زانو درآوردند. و این درست همان حقیقتی است که مسلمانان امروز آن را از یاد برده‌اند و به حال و روزی که می‌دانیم و می‌دانید گرفتار شده‌اند. تفرقه میانشان غوغا می‌کند، غارتگران بر منابعشان مسلط شده‌اند، سرنوشت‌شان به دست دیگران تعیین می‌شود، و انواع وابستگی‌ها آن‌ها را به ضعف و زبونی و ذلت کشانده است.

و این است سرانجام کار کسانی که نسخه شفابخش در خانه‌هاشان باشد، ولی برای شفای دردهای خود به سوی کسانی دست دراز کنند که از آن‌ها بیمارترند! قرآن نه فقط شفا می‌بخشد، بلکه بعد از بهبودی، یعنی در دوران نقاهت، بیماران را با پیام‌های گوناگونش تقویت می‌کند، چراکه بعد از «شفا»، «رحمت» است. جالب اینکه بیشتر داروهای دردهای جسمانی اثرهای نامطلوبی روی ارگان‌های بدن می‌گذارند تا آنجا که در حدیث معروفی آمده است: «هیچ دارویی نیست مگر اینکه خود سرچشمه بیماری دیگر است»؛ (ما مِنْ دَوَاءٍ إِلَّا وَ يَهْبِئُ دَاءٍ).<sup>۱</sup>

اما این داروی شفابخش هیچ‌گونه اثر نامطلوبی روی جان و فکر و روح آدمی ندارد، بلکه به عکس، تمام آن خیر و برکت است.

در یکی از عبارات نهج‌البلاغه می‌خوانیم: «شِفَاءٌ لَا تُخْشَى أَسْقَامُهُ؛ قرآن داروی شفابخشی است که هیچ بیماری‌ای از آن برنمی‌خیزد».<sup>۲</sup>

کافی است یک ماه خود را متعهد به پیروی از این نسخه شفابخش کنیم

۱. سفینه البحار.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۸.

و فرمائش را در زمینه علم و آگاهی و عدل و داد و تقوا و پرهیزکاری، اتحاد و صمیمیت، از خودگذشتگی و جهاد و... پذیرا شویم، خواهیم دید که به سرعت نابسامانی‌هایمان سامان می‌یابد.

ذکر این نکته نیز ضرورت دارد که این نسخه مانند نسخه‌های دیگر وقتی مؤثر است که به آن عمل شود، وگرنه اگر بهترین نسخه‌های شفابخش را صد بار بخوانیم و روی سر بگذاریم، ولی به آن عمل نکنیم، نتیجه‌ای نخواهیم گرفت.

### نفوذ فوق‌العاده قرآن<sup>۱</sup>

تأثیر قرآن، در قلوب و افکار، واقعیتی است انکارناپذیر، و در طول تاریخ اسلام شواهد زیادی برای این معنی دیده می‌شود، و به طور عملی ثابت شده که سخت‌ترین دل‌ها با شنیدن آیاتی چند، آن‌چنان نرم می‌شد که یک‌باره خود را به اسلام می‌سپرد، تنها افراد لجوج و معاند از این معنی مستثنا بودند، آنهایی که هیچ جایی برای هدایت در وجودشان نبود.

لذا در آیه ۲۱ سوره حشر می‌خوانیم: ﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْنَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ...﴾؛ «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، می‌دیدیم که در برابر آن خاشع می‌شود و از خوف خدا می‌شکافت».

و این‌ها همه نشانه‌های جاذبه این کلام الهی است که ما نیز هنگام تلاوت آن با حضور قلب، این معنی را احساس می‌کنیم.

آیات آخر این سوره که مشتمل بر بخش مهمی از اسما و صفات الهی است آیاتی است فوق‌العاده با عظمت و الهام‌بخش، و درس بزرگ تربیت است برای انسان‌ها، چراکه به آن‌ها می‌گوید: اگر قرب خدا را می‌طلبید و خواهان عظمت و کمال هستید شعله‌ای از این صفات را در وجود خود زنده کنید.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ذیل آیه ۲۱ سوره حشر.

در بعضی از روایات آمده است که اسم اعظم خدا، در آیات آخر سوره حشر است<sup>۱</sup> و در حدیث دیگری از رسول خدا می‌خوانیم:

«مَنْ قَرَأَ آخِرَ الْحَشْرِ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ؛ هرکس آخر سوره حشر را بخواند، گناهان گذشته و اخیر او بخشوده می‌شود».<sup>۲</sup>

و باز در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «مَنْ قَرَأَ لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ - إِلَى آخِرِهَا - فَمَاتَ مِنْ لَيْلَتِهِ مَاتَ شَهِيداً؛ هرکس آیات «لو انزلنا هذا القرآن» را تا آخر بخواند و در همان شب بمیرد، شهید مرده است».<sup>۳</sup>

یکی از اصحاب می‌گوید: از رسول خدا درباره اسم اعظم خدا سؤال کردم، فرمود: «عَلَيْكَ بِآخِرِ الْحَشْرِ وَ أَكْثَرِ قِرَائَتِهَا؛ بر تو باد که آخر سوره حشر را بخوانی و زیاد بخوان!»<sup>۴</sup> بار دیگر همین سؤال را تکرار کردم، حضرت همان پاسخ را تکرار فرمود.<sup>۴</sup>

حتی در حدیث آمده است: «إِنَّهَا شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلَّا السَّامَ، وَ السَّامُ الْمَوْتُ؛ این آیات شفای هر دردی است مگر مرگ».<sup>۵</sup>

خلاصه اینکه روایات در این زمینه در کتاب‌های شیعه و اهل سنت فراوان است که همگی بر عظمت این آیات، و لزوم تفکر و اندیشه در محتوای آن، دلالت دارد.

### قیام شبانه برای تلاوت قرآن<sup>۶</sup>

در آیات اول تا پنجم سوره مزمل خداوند خطاب به رسول گرامی اسلام

۱. مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۲۶۷.

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۹۳.

۳. همان.

۴. همان.

۵. در المثنوی، ج ۶، ص ۲۰۱.

۶. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ذیل آیات ۱-۵ سوره مزمل.

می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ \* قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا \* نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا \* أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا \* إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾؛ «ای جامه به خود پیچیده! شب را جز کمی به پا خیز! نیمی از آن (شب) را، یا کمی از آن کم کن، یا بر نصف آن بیفزای، و قرآن را با دقت و تأمل بخوان؛ چراکه ما به زودی سخنی سنگین به تو القا خواهیم کرد».

جالب اینکه مخاطب این آیات پیامبر است، ولی نه با عنوان «یا ایها الرسول» و «یا ایها النبی»، بلکه با عنوان «یا ایها المزمّل»، اشاره به اینکه اکنون دوران «جامه به خود پیچیدن» و در گوشه انزوا نشستن نیست، بلکه دوران قیام و خودسازی و آمادگی برای انجام رسالتی عظیم است. انتخاب شب برای این کار نیز به این دلیل است که اولاً چشم و گوش دشمنان در خواب است و ثانیاً کارهای زندگی تعطیل می‌باشد و به همین دلیل انسان آمادگی بیشتری برای اندیشه و تفکر و تربیت نفس دارد.

همچنین انتخاب «قرآن» به عنوان متن اصلی این برنامه به این علت است که تمام درس‌های لازم را در این زمینه دربر دارد و بهترین وسیله تقویت ایمان و استقامت و تقوا و پرورش نفوس است.

«ترتیل» که در اصل به معنی «تنظیم» و «ترتیب موزون» است، در اینجا به معنی خواندن آیات قرآن با تأنی و نظم لازم، اداء صحیح حروف، تبیین کلمات، دقت و تأمل در مفاهیم آیات، و اندیشه در نتایج آن است.

بدیهی است که چنین قرآن خواندنی می‌تواند به سرعت به انسان رشد و نمو معنوی، شهادت اخلاقی، و تقوا و پرهیزکاری ببخشد، و اگر بعضی از مفسران آن را به معنی خواندن نماز تفسیر کرده‌اند به این دلیل است که یکی از بخش‌های مهم نماز «تلاوت قرآن» می‌باشد. «قیام» نیز در جمله «قم اللیل» به معنی برخاستن، درمقابل خوابیدن است، نه فقط روی پا ایستادن است.

و اما تعبیرات مختلفی که درباره مقدار «شب زنده داری» در این آیات آمده، در حقیقت برای بیان «تخیر» است و پیامبر را مخیر می کند که نیمی از شب، یا چیزی کمتر، یا چیزی بیشتر را بیدار بماند و قرآن تلاوت کند. در مرحله اول «تمام شب» را جز مقدار کمی ذکر می کند، سپس تخفیف داده و آن را به نیمی از شب می رساند و بعد کمتر از نیم.

بعضی گفته اند: منظور، تخیر میان «دو سوم» و «نصف» و «یک سوم» شب است، به قرینه آیه ای که در آخر همین سوره آمده که می فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ﴾.

همچنین از همین آیه آخر سوره به خوبی استفاده می شود که پیامبر در این قیام شبانه، تنها نبود، بلکه گروهی از مؤمنان نیز در این برنامه خودسازی و تربیتی و آمادگی، همگام و همراه پیامبر بودند و او را به عنوان اسوه و الگویی در این راه پذیرفته بودند.

بعضی از مفسران گفته اند که منظور از جمله ﴿قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ این است که تمام شب ها را جز بعضی از شب ها به پا خیز، و این استثنا در اجزای شب نیست، بلکه در افراد شب هاست. ولی این تفسیر با توجه به مفرد بودن «لیل» و تعبیر به نصف و کمتر از آن، درست به نظر نمی رسد.

سپس «هدف نهایی» این دستور سخت و مهم را چنین بیان می کند: «ما به زودی سخنی سنگین را به تو القا خواهیم کرد»؛ ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ گرچه مفسران در تفسیر «قول ثقیل» هر کدام بیانی دارند که ناظر به یکی از ابعاد مسأله است، ولی چنین به نظر می رسد که سنگین بودن این قول که منظور از آن، بدون شک، قرآن مجید است، از جهات و ابعاد مختلف است:

از نظر محتوا، و مفهوم آیات؛

از نظر تحمل آن برای قلوب و دل ها، تا آنجا که خود قرآن می گوید: ﴿لَوْ أَنزَلْنَاهَا



هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ؛ «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، می‌دیدید که در برابر آن خاشع می‌شود و از خوف خدا می‌شکافت»؛<sup>۱</sup>

سنگین از نظر وعده‌ها، وعیدها و بیان مسئولیت‌ها؛

از نظر تبلیغ و مشکلات راه دعوت؛

سنگین در ترازوی عمل و در عرصه قیامت؛

و بالاخره سنگین از نظر برنامه‌ریزی و اجرای کامل آن.

آری، خواندن قرآن گرچه سهل و آسان و زیبا و دلنشین است، ولی تحقق بخشیدن به مفاد آن به همان نسبت سنگین و مشکل می‌باشد، به‌ویژه در آغاز دعوت پیامبر و قیام او در مکه که محیط را ابرهای تیره و تاریک و بت پرستی و خرافات فراگرفته بود و دشمنان متعصب و لجوج و بی‌رحم در برابر او دست به دست هم داده بودند، ولی پیغمبر اکرم و یاران اندکش با استمداد از تربیت قرآن مجید، و یاری گرفتن از نماز شب و استفاده از تقرب به ذات پاک پروردگار، توانستند بر تمام این مشکلات فائق آیند و بار این «قول ثقیل» را بر دوش کشند و به منزل مقصود برسانند.

#### نکته‌ها:

#### ۱. قیام شبانه برای تلاوت قرآن و نیایش

گفتیم که گرچه مخاطب این آیات، شخص پیامبر است، ولی ذیل سوره نشان می‌دهد که مؤمنان نیز در این برنامه با آن حضرت همگام بودند. اکنون سخن در این است که آیا این قیام و شب‌زنده‌داری در اوایل دعوت پیامبر بر همگان واجب بوده است یا نه؟

۱. حشر، آیه ۲۱.

بعضی از مفسران معتقدند که این امر واجب بوده، اما بعداً آیه آخر سوره این حکم را نسخ کرده، و فاصله آن حدود یک سال بوده است.

حتی بعضی معتقدند که این حکم قبل از تشریح نمازهای پنج‌گانه بوده، و پس از این که نمازهای پنج‌گانه تشریح شد، این حکم نسخ گردید.

ولی همان‌طور که مرحوم «طبرسی» نیز در مجمع‌البیان آورده، در ظاهر آیات این سوره چیزی که دلیل بر «نسخ» باشد به چشم نمی‌خورد و بهتر این است که گفته شود: این قیام و عبادت، مستحب و سنت مؤکد بوده و هرگز جنبه واجب نداشته است، جز در مورد شخص پیغمبر اکرم که طبق بعضی از آیات دیگر قرآن، نماز شب بر او واجب بوده است، و مانعی ندارد که این مسأله برای پیامبر واجب باشد و برای مسلمین مستحب. از این گذشته، آنچه در آیات فوق آمده منحصر به «نماز شب» نیست، چراکه نماز شب نیمی از شب، یا دو ثلث از شب و یا حتی یک ثلث از شب را نیز اشغال نمی‌کند، آنچه در آیه مطرح است قیام برای ترتیل قرآن است.

بنابراین، در اوایل کار، این حکم به صورت مستحب مؤکدی بوده و بعد تخفیف داده شده است و با توجه به اینکه در آغاز هر کاری به ویژه در اوایل یک انقلاب بزرگ همیشه توان و نیروی بیشتری لازم است، جای تعجب نیست که یک چنین دستور فوق‌العاده به پیامبر و مسلمانان داده شده باشد که قسمت زیادی از شب را بیدار بمانند و با محتوای این برنامه جدید و تعلیمات انقلابی آن آشنا شوند و علاوه بر آگاهی، خود را از نظر روحی برای پیاده کردن آن بسازند.

## ۲. معنی «ترتیل»

آنچه در آیات فوق روی آن تکیه شده قرائت قرآن نیست، بلکه «ترتیل» است. در تفسیر «ترتیل» روایاتی از معصومین نقل شده که هر کدام به یکی از ابعاد وسیع آن اشاره می‌کند.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی می‌خوانیم: «بَيْنَهُ بَيَانًا وَ لَا تَهْدُهُ هَذَا الشَّعْرُ، وَ لَا تَنْشُرُهُ نَشْرَ الرَّمْلِ، وَ لَكِنْ أَقْرِعْ بِهِ الْقُلُوبَ الْقَاسِيَةَ، وَ لَا يَكُونَنَّ هُمْ أَحَدِكُمْ آخِرَ السُّورَةِ». «ترتیل» یعنی آن را به‌طور روشن بیان کن؛ نه مانند اشعار، سریع و پشت سرهم بخوان، و نه مانند دانه‌های شن آن را پراکنده ساز، چنان بخوان که دل‌های سنگین را با آن بکوبی و بیدار کنی، هرگز هدف شما این نباشد که حتماً به آخر سوره برسید (مهم این است که محتوای آیات را درک کنید).<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری، از امام صادق در تفسیر «ترتیل» می‌خوانیم: «إِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ فَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ؛ وَ قَتِيْ اَزْ كِنَارِ آيَةِ اِيْ مِيْ كَذْرِيْ كِهْ دَرِ اَنْ نَامِيْ اَزْ بَهْشْتِ اسْتِ تَوْقِفْ كِنْ وَ اَزْ خُدَا بَهْشْتِ رَا بَطْلَبْ (وَ خُودِ رَا بَرَايِ اَنْ بَسَازْ) وَ هِنْگَامِيْ كِهْ اَزْ آيَةِ اِيْ مِيْ كَذْرِيْ كِهْ دَرِ اَنْ نَامِ دُوزَخِ اسْتِ اَزْ اَنْ بَهْ خُدَا پِنَاهِ بَرِ وَ خُوِيْشْتِنِ رَا اَزْ اَنْ دُورِ بَدَارِ».<sup>۲</sup>

و در روایت دیگری از همان امام آمده که در تفسیر «ترتیل» فرموده است: «هُوَ اَنْ تَمَكَّثَ فِيْهِ وَ تَحَسَّنَ بِهٖ صَوْتَكَ؛ تَرْتِيْلُ اِيْنِ اسْتِ كِهْ دَرِ آيَاتِ مَكْثِ كِنِيْ وَ بَا صَدَايِ خُوبِ اَنْ رَا بَخَوَانِيْ».<sup>۳</sup>

و نیز در حدیث دیگری از همان حضرت چنین نقل شده است: «إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يُفْرَأُ هَذْرَمَةً، وَ لَكِنْ يُرْتَلُ تَرْتِيْلًا، فَإِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ وَقَفْتَ عِنْدَهَا وَ تَعَوَّذْتَ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ؛ قُرْآنَ رَا سَرِيْعَ وَ تَنْدَ نَبَايْدَ خُوَانْدَ، بَلَكِهْ بَايْدَ بَا تَرْتِيْلِ خُوَانْدَ، هِرْگَاهِ اَزْ آيَةِ اِيْ مِيْ كَذْرِيْ كِهْ دَرِ اَنْ سَخْنِيْ اَزْ دُوزَخِ اسْتِ تَوْقِفْ مِيْ كِنِيْ وَ اَزْ آتَشِ دُوزَخِ بَهْ خُدَا پِنَاهِ مِيْ بَرِيْ».<sup>۴</sup>

۱. مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۳۷۸؛ اصول کافی، ج ۲، باب «ترتیل القرآن بالصوت الحسن».

۲. همان.

۳. همان.

۴. نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۴۷.

و بالاخره در حالات پیامبر نقل شده است که آن حضرت آیات را از یکدیگر جدا می‌کرد و صدای خود را می‌کشید.<sup>۱</sup>

این روایات و روایات دیگری که به همین مضمون در اصول کافی، نورالثقلین، در المنثور و سایر کتب حدیث و تفسیر نقل شده، همگی گواه بر این حقیقت است که نباید آیات قرآن را به عنوان الفاظی خالی از محتوا و پیام، تلاوت کرد، بلکه باید به تمام اموری که تأثیر آن را در خواننده و شنونده عمیق می‌سازد توجه داشت و فراموش نکرد که این پیام الهی است و هدف، تحقق بخشیدن به محتوای آن است.

ولی متأسفانه امروز بسیاری از مسلمانان از این واقعیت فاصله گرفته و از قرآن تنها به الفاظی اکتفا نموده‌اند و هم‌شان فقط ختم سوره و ختم قرآن است، بی‌آنکه بدانند این آیات برای چه نازل شده و چه پیامی را ابلاغ می‌کند. درست است که الفاظ قرآن نیز محترم، و خواندن آن دارای فضیلت است، ولی نباید فراموش کرد که این الفاظ و تلاوت، مقدمه بیان محتواست.

### هرچه برای شما امکان دارد قرآن بخوانید<sup>۲</sup>

در آیه بیستم سوره مزمل می‌خوانیم: ﴿... فَأَقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَآخْرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخْرُونَ يَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَأَقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ...﴾؛ «... اکنون آنچه برای شما میسر است، قرآن بخوانید. او می‌داند که به‌زودی گروهی از شما بیمار می‌شوند و گروهی دیگر برای به دست آوردن فضل الهی (و کسب روزی) به سفر می‌روند و گروهی

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیات مورد بحث.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ذیل آیه ۲۰ سوره مزمل.

دیگر در راه خدا جهاد می‌کنند (و از تلاوت قرآن باز می‌مانند)، پس آنچه برای شما ممکن است از آن تلاوت کنید...».

این آیه که طولانی‌ترین آیه این سوره است شامل مسائل بسیاری است که محتوای آیات گذشته را تکمیل می‌کند.

درباره اینکه این آیه ناسخ دستور آیات آغاز این سوره است، یا توضیح و تفسیری برای آن، و همچنین درباره اینکه آیا این آیه در مکه نازل شده یا در مدینه، میان مفسران گفتگو بسیار است. پاسخ این سؤال‌ها بعد از تفسیر آیه روشن خواهد شد.

نخست می‌فرماید: «پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از کسانی که با تو هستند نزدیک دوسوم از شب یا نصف یا ثلث آن را به پا می‌خیزند، چگونه خداوند از آن آگاه نباشد، در حالی که اندازه‌گیری شب و روز به دست اوست؟!». این آیه اشاره به همان دستوری است که در آغاز سوره به پیامبر داده شده، تنها چیزی که در اینجا اضافه دارد این است که گروهی از مؤمنان نیز در این عبادت شبانه، پیامبر را همراهی می‌کردند (به‌عنوان یک حکم استحبابی و یا احتمالاً یک حکم وجوبی، زیرا شرایط آغاز اسلام ایجاب می‌کرد که آن‌ها با تلاوت قرآن که در بردارنده انواع درس‌های عقیدتی و عمل و اخلاقی است و همچنین با عبادات شبانه، خود را بسازند و آماده تبلیغ اسلام و دفاع از آن شوند).

ولی به گونه‌ای که از بعضی روایات استفاده می‌شود جمعی از مسلمانان در نگه داشتن حساب «ثلث» و «نصف» و «دو ثلث» گرفتار اشکال و دردسر می‌شدند (چراکه وسیله سنجش زمان در آن عصر وجود نداشت) و به همین علت ناچار احتیاط می‌کردند. این امر سبب می‌شد که گاهی تمام شب را بیدار بمانند و مشغول عبادت باشند، تا آنجا که پاهای آن‌ها بر اثر قیام شبانه ورم کرد! لذا

خداوند این حکم را برای آن‌ها تخفیف داد و فرمود: «او می‌داند که شما نمی‌توانید مقدار گفته شده را دقیق اندازه‌گیری کنید، به همین علت شما را بخشید، اکنون آن مقداری که از قرآن برای شما میسر است تلاوت کنید»: ﴿عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرُؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾.

«لن تحصوه» از ماده «احصاء» به معنی شماره کردن است، یعنی شما نمی‌توانید شب را از نظر مقدار دو ثلث و نصف و یک ثلث به طور دقیق تعیین کنید، و به زحمت می‌افتید. بعضی نیز گفته‌اند: منظور این است که شما نمی‌توانید بر این کار در تمام ایام سال مداومت کنید.

حتی امروز نیز که با وسایلی می‌توان به موقع از خواب بیدار شد، تعیین دقیق این مقادیر، در تمام طول سال، به ویژه با تفاوت مستمر شب و روز، کار آسانی نیست. جمله «تاب علیکم» را غالب مفسران به معنی «تخفیف این تکلیف» ذکر کرده‌اند، نه به معنی «توبه از گناه».

این احتمال نیز وجود دارد که وقتی حکم وجوب برداشته شود گناهی صورت نمی‌پذیرد، در نتیجه همچون آمرزش الهی خواهد بود.

درباره اینکه منظور از جمله ﴿فَاقْرُؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾؛ «آنچه از قرآن برای شما میسر است بخوانید» چیست، گفتگو بسیار است: جمعی آن را به نماز شب تفسیر کرده‌اند، که در لابه‌لای آن حتماً آیات قرآن خوانده می‌شود، و بعضی گفته‌اند: منظور همان تلاوت قرآن است هر چند در اثناء نماز نباشد، سپس بعضی مقدار آن را به پنجاه آیه، و بعضی به یک صد آیه، و بعضی دویست آیه، تفسیر کرده‌اند، ولی هیچ‌یک از این اعداد دلیل خاصی ندارد، بلکه مفهوم آیه این است که هر مقداری که انسان به زحمت نمی‌افتد از قرآن بخواند.

بدیهی است که منظور از «تلاوت قرآن» در اینجا تلاوتی است به عنوان درس و فراگیری برای خودسازی و پرورش ایمان و تقوا.

سپس به بیان دلیل دیگری برای این تخفیف پرداخته، می‌افزاید: «خداوند می‌داند که گروهی از شما بیمار می‌شوند، و گروهی دیگر برای تحصیل معاش و ابتغاء فضل الهی راهی سفر می‌گردند و گروه دیگری در راه خدا جهاد می‌کنند، و این امور مانع خواهد شد که عبادات شبانه را در نصابی که پیش‌تر تعیین شده به‌طور مداوم انجام دهند» و همین سبب دیگری برای تخفیف این برنامه است، لذا بار دیگر تکرار می‌کند: «حال که چنین است آن مقدار که برای شما ممکن است و توانایی دارید در شب از قرآن تلاوت کنید»؛ ﴿فَأَقْرُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ﴾.

روشن است که ذکر بیماری، مسافرت‌های ضروری، و جهاد فی سبیل الله، سه مثال برای عذرهای موجه است، ولی منحصر به این‌ها نیست. منظور این است که چون خداوند می‌داند شما گرفتار مشکلات مختلف زندگی در روز خواهید شد و این، مانع تداوم آن برنامه سنگین است، به شما تخفیف داده است.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که آیا این حکم آنچه را که در آغاز سوره آمده، نسخ می‌کند؟ یا استثنایی برای آن است؟ ظاهر آیات، نسخ حکم سابق می‌باشد، درحقیقت لازم بود این برنامه مدتی اجرا شود که اجرا شد، و منظور از این حکم که جنبه موقت و فوق‌العاده داشت حاصل گردید و بعد از پایان این مدت به‌صورت خفیف‌تری باقی ماند، زیرا ظاهر آیه این است که به‌دلیل وجود معذورین، این حکم درباره همه تخفیف داده شده، نه فقط درباره گروه معذور، بنابراین نمی‌تواند استثنا باشد بلکه باید نسخ باشد (دقت کنید).

در اینجا سؤال دیگری پیش می‌آید: آیا تلاوت مقدار ممکن از قرآن که در این آیه دو بار به آن امر شده، واجب است یا جنبه مستحب دارد؟

بعضی گفته‌اند: به‌یقین مستحب است، و بعضی احتمال وجوب داده‌اند، چراکه تلاوت قرآن موجب آگاهی از دلایل توحید، ارسال رسل، اعجاز این کتاب آسمانی، و فراگیری سایر واجبات دین می‌شود، بنابراین تلاوت قرآن مقدمه واجب است و واجب می‌باشد.

ولی باید توجه داشت که در این صورت لازم نیست قرآن را شبانه بخوانند و یا در اثناء نماز شب، بلکه بر هر مکلفی واجب است که به مقدار لازم برای تعلیم و تربیت، و آگاهی بر اصول و فروع اسلام، و همچنین حفظ قرآن و رساندن آن به نسل‌های آینده آن را تلاوت کند، بدون اینکه وقت و زمان خاصی در آن مطرح باشد.

ولی حق این است که ظاهر امر در جمله «فاقرءوا...» وجوب است، چنان‌که در اصول فقه بیان شده، مگر اینکه گفته شود این «امر» به قرینه «اجماع فقهاء بر عدم وجوب» یک امر استحبابی است، و نتیجه این می‌شود که در آغاز اسلام به علت وجود شرایطی این تلاوت و عبادت شبانه واجب بوده، سپس هم از نظر مقدار و هم از نظر حکم تخفیف داده شده و به صورت یک حکم استحبابی، آن هم به مقدار میسور درآمده است، ولی به هر حال وجوب نماز شب بر پیامبر اسلام تا آخر عمر ثابت ماند (به قرینه سایر آیات قرآن و روایات).

در روایتی از امام باقر نیز می‌خوانیم: حکم مربوط به دو ثلث از شب، یا نیمی از آن، و یا ثلث آن، منسوخ شده و به جای آن «فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» قرار گرفته است.<sup>۱</sup>

#### نکته‌ها:

#### ۱. ضرورت آمادگی عقیدتی و فرهنگی

برای انجام کارهای مهم اجتماعی، به‌ویژه ایجاد یک انقلاب وسیع و گسترده در تمام شئون زندگی، قبل از هر چیز یک نیروی مصمم انسانی لازم است که با اعتقاد راسخ، آگاهی کامل، تعلیمات لازم فکری و فرهنگی، و پرورش‌های اخلاقی، برای این کار ساخته شده باشد. این دقیقاً کاری بود که پیغمبر اسلام

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۵۱.



در مکه در سال‌های نخستین بعثت، بلکه در تمام دوران عمرش انجام داد و به همین دلیل و به سبب وجود همین زیربنای محکم، نهال اسلام به سرعت رشد کرد و جوانه زد و شاخ و برگ آورد.

آنچه در این سوره آمده نمونه زنده و بسیار گویایی از این برنامه حساب شده است: دستور به عبادت دو سوم یا حداقل یک سوم از شب، آن هم همراه با تلاوت و دقت در آیات قرآن مجید تأثیر عجیبی در روح مسلمانان گذاشت، و آن‌ها را برای قبول «قول ثقیل» و «سبح طویل» آماده ساخت. این حرکات و ناشئه‌های شبانه که به تعبیر قرآن «اشدوطاً» و «أقوم قیلاً» بود سرانجام کار خود را کرد و گروهی اندک از توده‌های محروم و قشرهای مستضعف و دربند، چنان ساخته شدند که برای حکومت بر بخش عظیمی از جهان شایستگی پیدا کردند. و امروز نیز اگر ما مسلمانان بخواهیم عظمت و قدرت دیرین را بازیابیم، راه همین راه، و برنامه همین برنامه است. هرگز نباید انتظار داشته باشیم با افرادی ضعیف و ناتوان از نظر تفکر و ایمان، افرادی که پرورش‌های لازم فرهنگی و اخلاقی را نیافته‌اند سیطره «یهود» را از قلب کشورهای اسلامی براندازیم و دست زورگویان و ابرجناپتکاران را از ممالک اسلامی کوتاه کنیم. این سخنی است دامنه‌دار، اما آنجا که کس است یک حرف بس است!

## ۲. تلاوت قرآن همراه با تفکر

از روایات اسلامی به خوبی استفاده می‌شود که فضیلت تلاوت قرآن در زیاد خواندن آن نیست، بلکه در خوب خواندن و تدبّر و اندیشه در آن است. جالب اینکه در ذیل آیه فوق که دستور می‌دهد: آنچه از قرآن برای شما میسر است بخوانید ﴿فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ﴾ روایتی از امام علی بن موسی الرضا آمده است که از جدش چنین نقل می‌فرماید: «ما تَيَسَّرَ مِنْهُ لَكُمْ فِيهِ حُشُوعُ الْقَلْبِ وَ صَفَاءُ

السِّرِّ؛ آن مقدار بخوانید که در آن، خشوع قلب و صفای باطن و نشاط روحانی و معنوی باشد».<sup>۱</sup>

چرا چنین نباشد در حالی که هدف اصلی تلاوت، تعلیم و تربیت است (در این زمینه روایات بسیار است).

### تنها دست پاکان به دامن قرآن می‌رسد<sup>۲</sup>

در آیات ۱۱ تا ۱۶ سوره عبس می‌خوانیم: ﴿كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ \* فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ \* فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ \* مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ \* بِأَيْدِي سَفَرَةٍ \* كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾؛ «هرگز چنین نیست (که آنها می‌پندارند)؛ این (قرآن برای همه) تذکر و یادآوری است و هرکس بخوهد، از آن پند می‌گیرد! در الواح پرارزشی و الاقدر و پاکیزه، به دست سفیرانی و الامقام (و فرمانبردار) و نیکوکار».

خداوند در این آیات به مسأله اهمیت قرآن مجید و مبدأ پاک آن و تأثیرش در نفوس پرداخته، می‌فرماید:

«هرگز این کار را تکرار مکن و آن را برای همیشه فراموش نما»؛ ﴿كَلَّا﴾.

«چرا که این آیات وسیله‌ای است برای تذکر و یادآوری خلق خدا»؛ ﴿إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ﴾.

نیازی به این نیست که از مستضعفان پاک‌دل غافل شوی و به افراد متنفذ و مغرور روی آوری.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله ﴿إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ﴾ پاسخی باشد به تمام تهمت‌های مشرکان و دشمنان اسلام در مورد قرآن که گاهی شعرش می‌خواندند، گاهی سحر، و گاهی نوعی کهنانت. قرآن می‌گوید: هیچ‌یک از این نسبت‌ها

۱. مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۳۸۲.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ذیل آیات ۱۱-۱۶ سوره عبس.

صحیح نیست، بلکه این آیات وسیله‌ای است برای بیداری و یادآوری و آگاهی و ایمان، و دلیل آن در خودش نهفته است، چراکه هرکس به آن نزدیک می‌شود جز معاندان لجوج این اثر را در خود احساس می‌کند.

سپس می‌افزاید: «هر کس بخواهد، از آن پند می‌گیرد»؛ ﴿فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ﴾.

این تعبیر، هم اشاره‌ای است به اینکه اکراه و اجباری در کار نیست، و هم دلیلی است بر آزادی اراده انسان که تا نخواهد و تصمیم به قبول هدایت نگیرد نمی‌تواند از آیات قرآن بهره ببرد.

«سپس می‌افزاید: این کلمات بزرگ الهی در صحائف (الواح و اوراق) با ارزشی ثبت است»؛ ﴿فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ﴾.

«صحف» جمع «صحیفه» به معنی «لوح» یا «ورقه» و یا چیز دیگری است که در آن مطلبی را می‌نویسند، و این تعبیر نشان می‌دهد که آیات قرآنی قبل از نزول بر پیغمبر اکرم در الواحی نوشته شده و فرشتگان وحی آن را با خود می‌آوردند، الواحی بسیار گران‌قدر و پرارزش.

و اینکه بعضی گفته‌اند: منظور از این «صحف» کتب انبیای پیشین است، به‌ظاهر با آیات قبل و بعد سازگار نیست. همچنین این نیز که گفته شده که منظور از آن، «لوح محفوظ» است، مناسب به نظر نمی‌رسد، زیرا «صحف» به‌صورت صیغه جمع در مورد «لوح محفوظ» به کار نرفته است.

بعد می‌فرماید: «این صحائف و الواح، والاقدر و پاکیزه است»؛ ﴿مَرْفُوعَةً مُّطَهَّرَةً﴾ بالاتر از آن است که دست ناهلان به‌سوی آن دراز شود یا قادر به تحریف آن باشند، و پاک‌تر از آن است که دست ناپاکان آن را آلوده کند، و نیز پاک است از هرگونه تناقض و تضاد و شک و شبهه.

از این گذشته، «این آیات الهی در دست سفیرانی است»؛ ﴿بِأَيْدِي سَفَرَةٍ﴾.

«سفیرانی و الامقام، و مطیع و فرمانبردار و نیکوکار»؛ ﴿كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾.

«سفرة» (بر وزن طلبه) جمع «سافر» از ماده «سفر» (بر وزن قمر) در اصل به معنی پرده برداری از چیزی است، و لذا به کسی که میان اقوام رفت و آمد دارد تا مشکلات آن‌ها را حل کند و از مبهمات پرده بردارد «سفیر» گفته می‌شود. به شخص نویسنده نیز «سافر» می‌گویند، چراکه پرده از روی مطلبی برمی‌دارد. بنابراین، منظور از «سفره» در اینجا فرشتگان الهی است که سفیران وحی یا کاتبان آیات او هستند.

بعضی گفته‌اند: منظور از «سفره» در اینجا حافظان و قاریان و کاتبان قرآن، و علما و دانشمندانی هستند که این آیات او را در هر عصر و زمانی از دستبرد شیاطین محفوظ می‌دارند.

ولی این تفسیر بعید به نظر می‌رسد، چراکه در این آیات، سخن از زمان نزول وحی و عصر پیامبر است نه آینده.

ولی در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم که فرمود:

«الْحَافِظُ لِلْقُرْآنِ الْعَامِلُ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ؛ کسی که حافظ قرآن باشد و به آن عمل کند با سفیران بزرگوار فرمانبردار الهی خواهد بود».<sup>۱</sup>

این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که حافظان و مفسران و عاملان به قرآن در ردیف این سفره و همگام آن‌ها هستند، نه اینکه خود آن‌ها می‌باشند و این یک واقعیت است که وقتی این دانشمندان و حافظان، کاری شبیه فرشتگان و حاملان وحی انجام دهند در ردیف آن‌ها قرار می‌گیرند.

به هر حال از مجموع این گفتار استفاده می‌شود که تمام کسانی که در راه حفظ قرآن و احیای آن می‌کوشند مقامی والا همچون مقام فرشتگان «کرام برره» دارند. «کرام» جمع «کریم» به معنی «عزیز و بزرگوار» است و اشاره به عظمت فرشتگان

۱. مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۸.

وحی در پیشگاه خداوند و بلندی مقام آنهاست. بعضی نیز گفته‌اند که این تعبیر اشاره به پاکی آنها از هرگونه گناه می‌باشد.

بر این اساس، خداوند فرشتگان را به سه وصف توصیف کرده است: نخست اینکه آنها سفیران و حاملان وحی اویند، دوم اینکه ذاتاً عزیز و گرانمایه‌اند، و سومین وصف، پاکی اعمال آنها و اطاعت و تسلیم و نیکوکاری است.

# فصل چهارم:

## نظام خانواده

اموال و فرزندان، شما را از یاد خدا غافل  
نکنند!

اهمیت نیکی به پدر و مادر

توحید و نیکی به پدر و مادر

احترام پدر و مادر

برترین توصیه قرآن نسبت به پدر و مادر

ای انسان! به پدر و مادر نیکی کن!

آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر

و مادر

نیکی به پدر

تعلیم و تربیت خانواده

اهمیت نظام خانواده

ترغیب به ازدواج آسان

خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید

پیوند محبت دو همسر

اوصاف همسر شایسته

اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت

انسان

چرا فرزند نوح عمل غیر صالح بود؟

اموال و فرزندان، وسیله آزمایش شما



## تعلیم و تربیت خانواده<sup>۱</sup>

در آیه ششم سوره تحریم خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌هاست نگه دارید! آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سخت‌گیرند و هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی‌کنند و آنچه را فرمان داده شده‌اند (به‌طور کامل) اجرا می‌نمایند».

خداوند به دنبال اخطار به بعضی از همسران پیامبر و سرزنش آن‌ها، در این آیات روی سخن را به همه مؤمنان کرده و دستوراتی درباره تعلیم و تربیت همسر و فرزندان و خانواده به آن‌ها می‌دهد، نخست می‌فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌ها هستند نگاه دارید».

نگهداری خویشتن یعنی ترک معاصی و تسلیم نشدن در برابر شهوات سرکش، و نگهداری خانواده یعنی تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر، و فراهم ساختن محیطی پاک و خالی از هرگونه آلودگی، در فضای خانه و خانواده.

---

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ذیل آیه ۶ سوره تحریم.



این برنامه‌ای است که باید از نخستین سنگ بنای خانواده، یعنی از مقدمات ازدواج، و سپس نخستین لحظه تولد فرزند آغاز گردد و در تمام مراحل با برنامه‌ریزی صحیح و با نهایت دقت تعقیب شود.

به تعبیر دیگر: حق زن و فرزند، تنها با تأمین هزینه زندگی و مسکن و تغذیه آنها حاصل نمی‌شود، مهم‌تر از آن، تغذیه روح و جان آنها و به کار گرفتن اصول تعلیم و تربیت صحیح است. قابل توجه اینکه تعبیر به «قوا» (نگاه‌دارید) اشاره به این است که اگر آنها را به حال خود رها کنید خواه‌ناخواه به سوی آتش دوزخ پیش می‌روند، شما هستید که باید آنها را از سقوط در آتش دوزخ حفظ کنید.

«وقود» (بر وزن کبود) به معنی «آتش گیره» یعنی ماده قابل اشتعال مانند «هیزم» است (نه به معنی «آتش زنه» مانند کبریت، چراکه عرب آن را «زناد» می‌گوید).

بنابراین، آتش دوزخ مانند آتش‌های این جهان نیست، شعله‌های آن از درون وجود خود انسان‌ها زبانه می‌کشد! و از درون سنگ‌ها! نه فقط سنگ‌های گوگردی که بعضی از مفسران اشاره کرده‌اند، بلکه همه انواع سنگ‌ها، چون لفظ آیه مطلق است، و امروز می‌دانیم که هر قطعه از سنگ‌ها مرکب از میلیاردها میلیارد دانه اتم است که اگر نیروی ذخیره درون آنها آزاد شود چنان آتشی برپا می‌کند که باور کردنی نیست.

بعضی از مفسران، «حجارة» را در اینجا به بت‌هایی تفسیر کرده‌اند که از سنگ ساخته می‌شد و مورد پرستش مشرکان بود. سپس می‌افزاید: فرشتگانی بر این آتش گمارده شده که خشن و سخت‌گیرند و هرگز از فرمان خدا سرپیچی نمی‌کنند و هر دستوری به آنها دهد بدون چون و چرا اجرا می‌نمایند.

بنابراین نه راه‌گریزی وجود دارد و نه گریه و التماس و جزع و فزع مؤثر است. روشن است که هر مأموری برای کاری گمارده شود باید روحیاتی متناسب آن داشته باشد، مأموران عذاب نیز طبعاً باید خشن باشند، چراکه جهنم کانون

رحمت نیست، کانون خشم و غضب الهی است، اما در عین حال، این مأموران هرگز از مرز عدالت خارج نمی‌شوند و فرمان خدا را بی‌کم و کاست اجرا می‌کنند. جمعی از مفسران در اینجا این سؤال را مطرح کرده‌اند که تعبیر «نافرمانی نکردن» در آیه فوق، با مسأله نبود تکلیف در قیامت چگونه سازگار است؟ پاسخ: باید توجه داشت که اطاعت کردن و نافرمانی نکردن فرشتگان نوعی اطاعت تکوینی است نه تشریعی، و اطاعت تکوینی همیشه وجود دارد، به تعبیر دیگر: آن‌ها آن‌چنان ساخته شده‌اند که فرمان‌های الهی را با کمال میل و رغبت و عشق در عین اختیار اجرا می‌کنند.

در هر صورت یکی از مهم‌ترین نکات آیه فوق مربوط به تعلیم و تربیت خانواده است و دستور امر به معروف و نهی از منکر، یک دستور عام است که همه مسلمین را نسبت به یکدیگر شامل می‌شود، ولی از آیات فوق و روایاتی که درباره حقوق فرزند و مانند آن در منابع اسلامی وارد شده، به‌خوبی استفاده می‌شود که انسان در مقابل همسر و فرزند خویش مسئولیت سنگین‌تری دارد و موظف است تا آنجا که می‌تواند در تعلیم و تربیت آن‌ها بکوشد، آن‌ها را از گناه بازدارد و به نیکی‌ها دعوت نماید، نه اینکه تنها به تغذیه جسم آن‌ها قناعت کند. در حقیقت، اجتماع بزرگ از واحدهای کوچکی تشکیل می‌شود که «خانواده» نام دارد و هرگاه این واحدهای کوچک که رسیدگی به آن آسان‌تر است اصلاح گردد کل جامعه اصلاح می‌شود، و این مسئولیت در درجه اول بر دوش پدران و مادران است، به ویژه در عصر ما که امواج کوبنده فساد در بیرون خانواده‌ها بسیار قوی و خطرناک است. برای خنثی کردن آن‌ها از طریق تعلیم و تربیت خانوادگی باید برنامه‌ریزی اساسی‌تر و دقیق‌تر انجام شود.

نه تنها آتش‌های قیامت، بلکه آتش‌های دنیا نیز از درون وجود انسان‌ها سرچشمه می‌گیرد و هر کس موظف است خانواده خود را از این آتش‌ها حفظ کند.

در حدیثی می‌خوانیم: «هنگامی که آیه فوق نازل شد، کسی از یاران پیامبر سؤال کرد: چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنیم؟» حضرت فرمود: «تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ، وَتَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاَهُمُ اللَّهُ، إِنْ أَطَاعوكُ كُنْتَ قَدْ وَقَيْتَهُمْ، وَإِنْ عَصَوْكَ كُنْتَ قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ؛ آن‌ها را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنی، اگر از تو پذیرفتند آن‌ها را از آتش دوزخ حفظ کرده‌ای، و اگر نپذیرفتند وظیفه خود را انجام داده‌ای».<sup>۱</sup>

و در حدیث جامع و جالب دیگری از رسول خدا آمده است: «أَلَا كُلكُمْ رَاعٍ وَكُلكُمْ مَسْئُولٌ عَن رَعِيَّتِهِ، فَالْأَمِيرُ عَلَى النَّاسِ رَاعٍ، وَهُوَ مَسْئُولٌ عَن رَعِيَّتِهِ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ، فَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ بَعْلِهَا وَوَلَدِهِ، وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ، أَلَا فَكُلكُمْ رَاعٍ، وَكُلكُمْ مَسْئُولٌ عَن رَعِيَّتِهِ؛ بدانید که همه شما نگهبانید و همه در برابر کسانی که مأمور نگهبانی آن‌ها هستید مسئولید؛ امیر و رئیس حکومت اسلامی نگهبان مردم است و در برابر آن‌ها مسئول است، مرد، نگهبان خانواده خویش است و در مقابل آن‌ها مسئول، زن نیز نگهبان خانواده شوهر و فرزندان است و در برابر آن‌ها مسئول می‌باشد. بدانید که همه شما نگهبانید و همه شما در برابر کسانی که مأمور نگهبانی آن‌ها هستید مسئولید!».<sup>۲</sup>

این بحث دامنه‌دار را با حدیثی از امیر مؤمنان علی پایان می‌دهیم. امام در تفسیر آیه فوق فرمود: «عَلِّمُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ الْخَيْرَ، وَ أَدِّبُوهُمْ؛ منظور این است که به خود و خانواده خویش نیکی بیاموزید و آن‌ها را ادب کنید».<sup>۳</sup>

۱. نورالثقلین، ج ۵، ص ۳۷۲.

۲. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۶.

۳. در المثنور، ج ۶، ص ۲۴۴.

### اهمیت نظام خانواده<sup>۱</sup>

در آیات ۴ تا ۷ سوره طلاق، خداوند متعال احکامی درباره زنان مطلقه و حقوق آنها اعلام فرموده، از جمله لزوم نگهداشتن عده بعد از طلاق. دقت و ظرافتی که در بیان احکام زنان مطلقه و حقوق آنها در آیات فوق به کار رفته و حتی بسیاری از ریزه کاری‌های این مسأله، که در آیات دیگر قرآن، که در حقیقت قانون اساسی اسلامی است، بازگو شده، دلیل روشنی است بر اهمیتی که اسلام برای نظام خانواده و حفظ حقوق زنان و فرزندان قائل است. از طلاق تا آنجا که ممکن است جلوگیری می‌کند و ریشه‌های آن را می‌خشکاند، اما هرگاه کار به بن‌بست کشید و چاره‌ای جز طلاق و جدایی نبود، اجازه نمی‌دهد حقوق فرزندان و یا زنان در این کشمکش پایمال شود، حتی طرح جدایی را طوری می‌ریزد که در بیشتر موارد امکان بازگشت وجود داشته باشد.

دستوراتی همچون امساک به معروف و جدایی به معروف و نیز زیان و ضرر نرساندن و تضییق و سخت‌گیری نکردن نسبت به زنان، همچنین مشاوره شایسته برای روشن ساختن سرنوشت کودکان، و مانند این‌ها که در آیات فوق آمده است، همگی گواه بر این معنی است.

اما متأسفانه ناآگاهی بسیاری از مسلمانان از این امور، و یا عمل نکردن به آنها با وجود آگاهی، سبب شده است که هنگام جدایی و طلاق، مشکلات زیادی برای خانواده‌ها، به ویژه فرزندان به وجود آید و دلیل این وضعیت چیزی نیست جز اینکه مسلمانان از چشمه فیض بخش قرآن دور ماندند. مثلاً با اینکه قرآن باصراحت می‌گوید: زنان مطلقه نباید در دوران عده از خانه شوهر بیرون روند و نه شوهر حق دارد آنها را بیرون بفرستد، کاری که اگر انجام شود،

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ذیل آیات ۴-۷ سوره طلاق.

بازگشت غالب زنان به زندگی زناشویی بسیار زیاد است، اما کمتر زن و مرد مسلمانی را پیدا می‌کنید که بعد از جدایی و طلاق به این دستور اسلامی عمل کند، و این به‌راستی مایهٔ تأسف است!

### ترغیب به ازدواج آسان<sup>۱</sup>

خداوند حکیم در آیات ۳۲ تا ۳۴ سورهٔ نور، همهٔ بندگان خویش را به ازدواج آسان ترغیب فرموده است.

از آغاز این سوره تا اینجا روش‌های حساب‌شدهٔ مختلفی برای پیشگیری از آلودگی‌های جنسی مطرح شده است، که هر یک از آن‌ها تأثیر بسزایی در پیشگیری از مبارزه با این آلودگی‌ها دارد.

در آیات مورد بحث: ﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ﴾ به یکی دیگر از مهم‌ترین روش‌های مبارزه با فحشا که ازدواج ساده و آسان، و بی‌ریا و بی‌تکلف است، اشاره شده، زیرا این نکته مسلم است که برای برچیدن بساط گناه، باید از راه اشباع صحیح و مشروع غرایز وارد شد، و به تعبیر دیگر: هیچ‌گونه «مبارزهٔ منفی» بدون «مبارزهٔ مثبت» مؤثر نخواهد افتاد.

لذا در نخستین آیهٔ مورد بحث می‌فرماید: «و مردان و زنان بی‌همسر را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درست‌کاران را»؛ ﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ﴾.

«ایامی» جمع «ایم» (بر وزن قییم) در اصل به معنی زنی است که شوهر ندارد، سپس به مردی که همسر ندارد نیز گفته شده، بنابراین تمام زنان و مردان مجرد در مفهوم این آیه داخل‌اند، چه باکره باشند چه بیوه.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ذیل آیات ۳۲-۳۴ سورهٔ نور.

تعبیر «انکحوا» (آن‌ها را همسر دهید) با اینکه ازدواج یک امر اختیاری و بسته به میل طرفین است، مفهومش این است که مقدمات ازدواج آن‌ها را فراهم سازید، از راه کمک‌های مالی، پیدا کردن همسر مناسب، تشویق به ازدواج، و بالاخره پادرمیانی برای حل مشکلاتی که معمولاً در این موارد بدون وساطت دیگران انجام‌شدنی نیست. خلاصه، مفهوم آیه به قدری وسیع است که هرگونه قدمی و سخنی و درمی را در این راه شامل می‌شود.

بدون شک، اصل تعاون اسلامی ایجاب می‌کند که مسلمانان در همه زمینه‌ها به یکدیگر کمک کنند، ولی تصریح به این امر در مورد ازدواج، دلیل بر اهمیت ویژه آن است.

اهمیت این مسأله به قدری زیاد است که در حدیثی از امیرمؤمنان علی می‌خوانیم: «أَفْضَلُ الشَّفَاعَاتِ أَنْ تَشْفَعَ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي نِكَاحٍ حَتَّى يَجْمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا؛ بهترین شفاعت این است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجی‌گری کنی، تا این امر به سامان برسد».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام کاظم، موسی بن جعفر می‌خوانیم: «ثَلَاثَةٌ يَسْتَظِلُّونَ بِظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ رَجُلٌ زَوَّجَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ أَوْ أَخْدَمَهُ أَوْ كَتَمَ لَهُ سِرًّا؛ سه طایفه‌اند که در روز قیامت در سایه عرش خدا قرار دارند، روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست: کسی که وسایل تزویج برادر مسلمانش را فراهم سازد، و کسی که هنگام نیاز به خدمت، خدمت‌کننده‌ای برای او فراهم کند و کسی که اسرار برادر مسلمانش را پنهان دارد».<sup>۲</sup>

و بالاخره در حدیثی از پیامبر در این باره می‌خوانیم: «هرگامی انسان در این راه بردارد و هر کلمه‌ای بگوید، ثواب یک سال عبادت

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۷ (باب ۱۲ از ابواب مقدمات نکاح).

۲. همان.

را در نامه عمل او می نویسند: «كَانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ خَطَاهَا أَوْ بِكُلِّ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا فِي ذَلِكَ عَمَلٌ سَنَةِ قِيَامٍ لَيْلِهَا وَ صِيَامٌ نَهَارِهَا»<sup>۱</sup>.

و از آنجا که یک عذر تقریباً عمومی و بهانه همگانی برای فرار از زیر بار ازدواج و تشکیل خانواده، فقر و نداشتن امکانات مالی است قرآن به پاسخ آن پرداخته، می فرماید: از فقر و تنگدستی آن‌ها نگران نباشید و در ازدواجشان بکوشید چراکه «اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آن‌ها را از فضل خود بی‌نیاز می‌سازد»؛ ﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾.

و خداوند قادر به چنین کاری هست، چراکه «خداوند واسع و علیم است»؛ ﴿وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾.

قدرتش آن‌چنان وسیع است که پهنه عالم هستی را فرامی‌گیرد و علم او چنان گسترده است که از نیات همه کس، به ویژه آن‌هایی که به نیت حفظ عفت و پاک دامنی اقدام به ازدواج می‌کنند آگاه است و همه را مشمول فضل و کرم خود قرار خواهد داد.

ولی از آنجا که گاهی با تمام تلاش و کوششی که خود انسان و دیگران می‌کنند وسیله ازدواج فراهم نمی‌شود و خواه‌ناخواه انسان مجبور است مدتی را با محرومیت بگذراند، برای این که مبدا کسانی که در این مرحله قرار دارند گمان کنند آلودگی جنسی برای آن‌ها مجاز است و ضرورت چنین ایجاب می‌کند، لذا بلافاصله در آیه بعد، دستور پارسایی را به آن‌ها می‌دهد هرچند مشکل باشد؛ می‌گوید: «و کسانی که امکان ازدواج ندارند باید عفت پیشه کنند، تا خداوند آنان را با فضلش بی‌نیاز سازد»؛ ﴿وَلَيْسَتَعْظِيفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾.

نکند در این مرحله بحرانی و در این دوران آزمایش الهی تن به آلودگی دهند

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۷ (باب ۱۲ از ابواب مقدمات نکاح).

و خود را معذور بشمرند، هیچ عذری پذیرفته نیست، بلکه باید قدرت ایمان و شخصیت و تقوا را در چنین مرحله‌ای آزمود.

سپس از آنجا که اسلام به هر مناسبتی که سخن از بردگان به میان آید عنایت و توجه خاصی به آزادی آن‌ها نشان می‌دهد، از بحث ازدواج به بحث آزادی بردگان از طریق «مکاتبه» (بستن قرارداد برای کار کردن غلامان و پرداختن مبلغی به صورت اقساط به مالک خود و آزاد شدن) پرداخته، می‌گوید: «بردگانی که از شما تقاضای مکاتبه برای آزادی می‌کنند با آن‌ها قرارداد ببندید، اگر رشد و صلاح در آنان احساس می‌کنید؛» **﴿وَالَّذِينَ يَبْتُغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾**. منظور از جمله **﴿عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾** این است که رشد و صلاحیت کافی برای عقد این قرارداد و سپس توانایی برای انجام آن داشته باشند و بتوانند بعد از پرداختن مال الکتابه (مبلغی که قرارداد بسته‌اند) زندگی مستقلی را شروع کنند، اما اگر توانایی انجام این امور را نداشته باشند و این کار در مجموع به ضرر آن‌ها تمام می‌شود و در نتیجه سربار جامعه می‌گردند، باید به وقت دیگری موکول کنند که این صلاحیت و توانایی حاصل شود.

سپس برای اینکه بردگان هنگام پرداخت این اقساط به زحمت نیفتند دستور می‌دهد: «چیزی از مال خداوند را که به شما داده است به آن‌ها بدهید؛» **﴿وَأْتُوهُمْ مِّنْ مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾**.

درباره اینکه منظور از این مال چه مالی است که باید به این بردگان داد، میان مفسران گفتگوست: جمع کثیری گفته‌اند: منظور این است که سهمی از زکات، همان‌گونه که در آیه ۶۰ سوره توبه آمده است، به آن‌ها پرداخت شود تا بتوانند دین خود را ادا کنند و آزاد شوند.

بعضی دیگر گفته‌اند: منظور این است که صاحب برده قسمتی از اقساط را به او ببخشد، یا اگر دریافت داشته، به او بازگرداند، تا توانایی بیشتر برای نجات خود از اسارت و بردگی پیدا کند.



این احتمال نیز وجود دارد که در آغاز کار که بردگان توانایی تهیه مال ندارند چیزی به عنوان کمک خرج یا سرمایه مختصر به آنها بدهند تا بتوانند به کسب و کاری مشغول شوند، هم خود را اداره کنند و هم اقساط دین خویش را بپردازند.

البته سه تفسیر فوق با هم منافاتی ندارد و ممکن است در مجموع در مفهوم آیه جمع باشد؛ هدف واقعی این است که مسلمانان، این گروه مستضعف را تحت پوشش کمک‌های خود قرار دهند تا هر چه زودتر خلاصی یابند.

در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: «تَضَعُ عَنْهُ مِنْ نُجُومِهِ الَّتِي لَمْ تَكُنْ تُرِيدُ أَنْ تَنْقُصَهُ مِنْهَا وَلَا تَزِيدُ فَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ»<sup>۱</sup>.

اشاره به اینکه بعضی برای اینکه کلاه شرعی درست کنند و بگویند: ما طبق آیه فوق به بردگان خود کمک کرده‌ایم و تخفیف داده‌ایم، مبلغ مال الکتابه را بیش از آنچه در نظر داشتند می‌نوشتند تا هنگام تخفیف دادن درست همان مقداری را که می‌خواستند بی‌کم و کاست دریافت دارند. امام صادق از این کار نهی می‌فرماید و می‌گوید: «باید تخفیف از چیزی باشد که واقعاً در نظر داشته از او بگیرد».

در دنباله آیه به یکی از اعمال بسیار زشت بعضی از دنیاپرستان در مورد بردگان اشاره کرده، می‌فرماید: «کنیزان خود را به خاطر به دست آوردن متاع زودگذر دنیا مجبور به خودفروشی نکنید، اگر آنها می‌خواهند پاک بمانند»؛ ﴿وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾.

بعضی از مفسران در شأن نزول این جمله گفته‌اند: «عبدالله بن ابی» شش کنیز داشت که آنها را مجبور به کسب درآمد برای او از راه خودفروشی می‌کرد! هنگامی که حکم اسلام در مبارزه با اعمال منافی با عفت (در این سوره) صادر

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۰۱.

شد آن‌ها به خدمت پیامبر آمدند و از این ماجرا شکایت کردند. آیه فوق نازل شد و از این کار نهی کرد.<sup>۱</sup>

این آیه نشان می‌دهد که در عصر جاهلیت تا چه حد مردم گرفتار انحطاط و سقوط اخلاقی بودند که حتی بعد از ظهور اسلام نیز برخی به کار خود ادامه می‌دادند، تا اینکه آیه فوق نازل شد و به این وضع ننگین خاتمه داد، اما متأسفانه در عصر ما که بعضی آن را عصر جاهلیت قرن بیستم نام نهاده‌اند، در بعضی از کشورها که دم از تمدن و حقوق بشر می‌زنند این عمل به شدت ادامه دارد و حتی در مملکت ما، در عصر طاغوت نیز به صورت وحشتناکی وجود داشت که دختران معصوم و زنان ناآگاه را فریب می‌دادند و به مراکز فساد می‌کشاندند و با طرح‌های شیطنانی مخصوص، آن‌ها را مجبور به خودفروشی می‌کردند و راه فرار را از هر طریق به روی آن‌ها می‌بستند، تا از این طریق درآمدهای سرشاری فراهم سازند؛ شرح این ماجرا، بسیار دردناک و از عهده این سخن خارج است. گرچه در ظاهر، بردگی به شکل سابق وجود ندارد، ولی در دنیای به اصطلاح متمدن جنایاتی می‌شود که از دوران بردگی به مراتب وحشتناک‌تر است. خداوند مردم جهان را از شر این انسان‌های متمدن‌نما حفظ کند و خدا را شکر که در محیط ما بعد از انقلاب اسلامی به این اعمال ننگین خاتمه داده شد.

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله «إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا» (اگر آن‌ها می‌خواهند پاک بمانند...) مفهومش این نیست که اگر خود آن زن‌ها مایل به این کار باشند اجبار آن‌ها مانعی ندارد، بلکه این تعبیر از قبیل «منتفی به انتفاء موضوع» است، زیرا عنوان «اکراه» در صورت عدم تمایل صادق است، وگرنه خودفروشی و تشویق به آن، به هر حال گناه بزرگی است. این تعبیر برای این است که اگر صاحبان این کنیزان مختصر غیرتی داشته باشند به غیرت آن‌ها بربخورد، و مفهوم

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ تفسیر قرطبی (با مختصر تفاوت).

آیه این است: این کنیزان که به ظاهر در سطح پایین تری قرار دارند مایل به این آلودگی نیستند، شما که آن همه ادعا دارید چرا تن به چنین کار پستی می دهید؟ در پایان آیه - چنان که روش قرآن است - برای اینکه راه بازگشت را به روی گنهکاران نبندد بلکه آن‌ها را تشویق به توبه و اصلاح کند می گوید: «و هر کس آن‌ها را به این کار اجبار کند (سپس پشیمان گردد) خداوند بعد از اکراه آن‌ها غفور و رحیم است».

﴿وَمَنْ يُكْرِهْنَهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. این جمله چنان که گفتیم ممکن است اشاره به وضع صاحبان آن کنیزان باشد که از گذشته تاریک و ننگین خود پشیمان و آماده توبه و اصلاح خویشان هستند، یا اشاره به آن زنانی است که تحت فشار و اجبار تن به این کار می دادند.

در آخرین آیات مورد بحث - همان گونه که روش قرآن است - به صورت یک جمع بندی، به بحث‌های گذشته اشاره کرده، می فرماید: «ما بر شما آیاتی فرستادیم که حقایق بسیاری را تبیین می کند»؛ ﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ﴾. و نیز «مثل‌ها و اخباری از کسانی که پیش از شما بودند (و سرنوشت آن‌ها درس عبرتی برای امروز شماست)»؛ ﴿وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ﴾. و نیز «موعظه و پند و اندرز برای پرهیزکاران»؛ ﴿وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾.

نکته‌ها:

### ۱. ازدواج، سنت الهی

گرچه امروز ازدواج آن قدر میان آداب و رسوم غلط و حتی خرافات پیچیده شده که به صورت یک جاده صعب‌العبور یا غیرقابل عبور برای جوانان درآمده است، ولی قطع نظر از این بیراهه‌ها، ازدواج یک حکم فطری و هماهنگ با قانون آفرینش است که انسان برای بقاء نسل، و آرامش جسم و روح، و حل مشکلات

زندگی، به ازدواج سالم احتیاج دارد. اسلام نیز که هماهنگ با آفرینش گام برمی‌دارد در این زمینه تعبیرات جالب و مؤثری دارد، از جمله در حدیث معروف پیامبر می‌خوانیم: «تَنَاقَحُوا، وَ تَنَاسَلُوا تَكَثَّرُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ بِالسَّقَطِ؛ ازدواج کنید تا نسل شما فزونی گیرد که من با فزونی جمعیت شما حتی با فرزندان سقط‌شده، در قیامت به دیگر امت‌ها مباحثات می‌کنم!»<sup>۱</sup>

و در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النِّصْفِ الْبَاقِي؛ کسی که همسر اختیار کند نیمی از دین خود را محفوظ داشته و باید مراقب نیم دیگر باشد».<sup>۲</sup>

چراکه غریزه جنسی نیرومندترین و سرکش‌ترین غریزه انسان است که به تنهایی با دیگر غرایز برابری می‌کند و انحراف آن نیمی از دین و ایمان انسان را به خطر خواهد انداخت. باز در حدیث دیگری از پیامبر می‌خوانیم: «شِرَارُكُمْ عَزَابُكُمْ؛ بدترین شما مجردان‌اند».<sup>۳</sup>

به همین دلیل در آیات مورد بحث و همچنین روایات متعددی مسلمانان به همکاری در امر ازدواج مجردان و هرگونه کمک ممکن به این امر تشویق شده‌اند، به‌ویژه اسلام در مورد فرزندان مسئولیت سنگینی بر دوش پدران افکنده و پدرانی را که در این مسأله حیاتی بی‌تفاوت هستند شریک جرم انحراف فرزندان‌شان شمرده است، چنان‌که در حدیثی از پیامبر می‌خوانیم:

«مَنْ أَدْرَكَ لَهُ وَ لَدَّ وَ عِنْدَهُ مَا يُزَوِّجُهُ فَلَمْ يُزَوِّجْهُ، فَأَحَدَتْ فَلَا تَمَّ بَيْنَهُمَا؛ کسی که فرزندی به حد رشد رسد و امکانات تزویج او را داشته باشد و اقدام نکند و در نتیجه فرزند مرتکب گناهی شود، این گناه برای هر دو نوشته می‌شود».<sup>۴</sup>

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۶۱ (ماده زوج).

۲. همان.

۳. مجمع‌البیان، ذیل آیه مورد بحث.

۴. همان.

و باز به همین دلیل دستور مؤکد داده شده که هزینه‌های ازدواج را اعم از مهر و سایر قسمت‌ها سبک و آسان بگیرند تا مانعی بر سر راه ازدواج مجردان پیدا نشود، از جمله در مورد مهریه سنگین که در بیشتر مواقع سنگ راه ازدواج افراد کم‌درآمد است در حدیثی از پیامبر اکرم می‌خوانیم: «شُوْمُ الْمَرْأَةِ غَلَاءُ مَهْرِهَا؛ زن بدقدم زنی است که مهرش سنگین باشد».<sup>۱</sup>

و باز در حدیث دیگری که در ذیل حدیث فوق وارد شده می‌خوانیم: «مِنْ شُوْمِهَا شِدَّةٌ مَوْتِنِهَا؛ یکی از نشانه‌های شوم بودن زن این است که هزینه زندگی (یا هزینه ازدواجش) سنگین باشد».<sup>۲</sup>

و از آنجا که بسیاری از مردان و زنان برای فرار از زیر بار این مسئولیت الهی و انسانی، به عذرهایی از جمله نداشتن امکانات مالی متوسل می‌شوند، در آیات فوق با صراحت گفته شده که «فقر» نمی‌تواند مانع راه ازدواج گردد، بلکه چه بسا ازدواج سبب غنا و بی‌نیازی شود، زیرا انسان تا مجرد است احساس مسئولیت نمی‌کند، نه ابتکار و نیرو و استعداد خود را به‌اندازه کافی برای کسب درآمد مشروع بسیج می‌کند و نه هنگامی که درآمدی پیدا کرد در حفظ و بارور ساختن آن می‌کوشد، به همین دلیل بیشتر مجردها خانه به دوش و تهی دست‌اند!

اما بعد از ازدواج شخصیت انسان به یک شخصیت اجتماعی تبدیل می‌شود و خود را مسئول حفظ همسر و آبروی خانواده و تأمین وسایل زندگی فرزندان آینده می‌بیند، در نتیجه تمام هوش و ابتکار و استعداد خود را به کار می‌گیرد و برای حفظ درآمدهای خود و صرفه‌جویی، تلاش می‌کند و در مدّت کوتاهی می‌تواند بر فقر چیره شود.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، باب من ابواب المهور، ص ۱۰.

۲. همان.

بی دلیل نیست که در حدیثی از امام صادق می خوانیم: «الرِّزْقُ مَعَ النِّسَاءِ وَالْعِيَالِ؛ روزی همراه همسر و فرزند است».<sup>۱</sup>

و در حدیث دیگری از پیامبر می خوانیم که مردی خدمت حضرتش رسید و از تهی دستی و نیازمندی شکایت کرد. پیامبر فرمود: «ازدواج کن!»، او هم ازدواج کرد و در کار او گشایش پیدا شد.<sup>۲</sup>

بدون شک، امدادهای الهی و نیروهای مرموز معنوی نیز به کمک چنین افرادی می آید که برای انجام وظیفه انسانی و حفظ پاکی خود اقدام به ازدواج می کنند.

هر فرد باایمانی باید به این وعده الهی دلگرم و مؤمن باشد. در حدیثی، از پیامبر گرامی اسلام نقل شده است: «مَنْ تَرَكَ التَّزْوِیجَ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ فَقَدْ أَسَاءَ ظَنُّهُ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؛ کسی که ازدواج را از ترس فقر ترک کند گمان بد به خدا برده است، زیرا خداوند متعال می فرماید: اگر آن ها فقیر باشند خداوند آن ها را از فضل خود بی نیاز می سازد».<sup>۳</sup>

## ۲. منظور از جمله ﴿وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ﴾ چیست؟

قابل توجه اینکه در آیات مورد بحث هنگامی که سخن از ازدواج مردان و زنان بی همسر به میان می آید به طور کلی دستور می دهد برای ازدواج آنان اقدام کنید، اما هنگامی که نوبت به بردگان می رسد آن را مقید به «صالح بودن» می کند. جمعی از مفسران (مانند نویسنده تفسیر المیزان و همچنین نویسنده تفسیر صافی) آن را به معنی صالحیت برای ازدواج تفسیر کرده اند، در حالی که اگر چنین باشد این قید در زنان و مردان آزاد نیز لازم است.

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۹۵.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۵ (باب ۱۱ از ابواب مقدمات نکاح).

۳. همان، ص ۲۴ (باب ۱۰ از ابواب مقدمات نکاح).

بعضی دیگر گفته‌اند که منظور، صالح بودن از نظر اخلاق و اعتقاد است، چراکه صالحان از اهمیت ویژه‌ای در این امر برخوردارند. ولی باز جای این سؤال باقی است که چرا در غیر بردگان این قید نیامده است؟

احتمال می‌دهیم منظور چیز دیگری باشد و آن اینکه:

در شرایط زندگی آن روز بسیاری از بردگان در سطح پایینی از فرهنگ و اخلاق بودند به طوری که هیچ‌گونه مسئولیتی در زندگی مشترک احساس نمی‌کردند، اگر با این وضعیت اقدام به تزویج آن‌ها می‌شد همسر خود را به آسانی رها نموده و او را بدبخت می‌کردند، لذا دستور داده شده که برای آن‌هایی که صلاحیت اخلاقی دارند اقدام به ازدواج کنید، و مفهومی این است که در مورد بقیه نخست برای صلاحیت اخلاقی شان کوشش کنید تا آماده زندگی زناشویی شوند، سپس اقدام به ازدواج شان نمایید.

### پیوند محبت دو همسر<sup>۱</sup>

در آیه ۲۱ سوره روم می‌خوانیم: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛ «و از نشانه‌های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ به یقین در این [خلقت]، نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند».

در این آیه، بخش دیگری از آیات انفسی را که در مرحله بعد از آفرینش انسان قرار دارد مطرح کرده، می‌فرماید: «دیگر از نشانه‌های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفرید...».

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ذیل آیه ۲۱ سوره روم.

و از آنجا که ادامه این پیوند در میان همسران خصوصاً، و در میان همه انسان‌ها عموماً، نیاز به یک جاذبه و کشش قلبی و روحانی دارد، به دنبال آن اضافه می‌کند:

«و در میان شما مودت و رحمت آفرید»؛ ﴿إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾.

و در پایان آیه برای تأکید بیشتر می‌فرماید: «در این امور نشانه‌هایی است برای افرادی که تفکر می‌کنند»؛ ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾.

جالب اینکه قرآن در این آیه هدف ازدواج را سکونت و آرامش معرفی کرده و با تعبیر پر معنی «لتسکنوا» مسائل بسیاری را بیان نموده و نظیر این تعبیر در آیه ۱۸۹ سوره اعراف نیز آمده است.

به راستی وجود همسر با این ویژگی‌ها که مایه آرامش زندگی انسان است یکی از مواهب بزرگ الهی محسوب می‌شود.

این آرامش از اینجا ناشی می‌شود که این دو جنس، مکمل یکدیگر و مایه شکوفایی و نشاط و پرورش یکدیگر می‌باشند، به طوری که هر یک بدون دیگری ناقص است، و طبیعی است که میان یک موجود و مکمل وجود او چنین جاذبه نیرومندی وجود داشته باشد.

و از اینجا می‌توان نتیجه گرفت کسانی که به این سنت الهی پشت پا می‌زنند وجود ناقصی دارند، چراکه یک مرحله تکاملی آن‌ها متوقف شده است (مگر این که به راستی شرایط خاص و ضرورتی مجرد ماندن را ایجاب کند).

به هر حال این آرامش و سکونت، هم از نظر جسمی است، هم از نظر روحی، هم فردی و هم اجتماعی.

بیماری‌هایی که به علت ترک ازدواج برای جسم انسان به وجود می‌آید قابل انکار نیست. همچنین عدم تعادل روحی و ناآرامی‌های روانی که افراد مجرد با آن دست به گریبان‌اند کم و بیش بر همه روشن است.



از نظر اجتماعی، افراد مجرد کمتر احساس مسئولیت می‌کنند و به همین علت انتحار و خودکشی در میان مجردان بیشتر دیده می‌شود و جنایات هولناک نیز از آن‌ها بیشتر سر می‌زند.

هنگامی که انسان از مرحلهٔ مجرد به مرحلهٔ زندگی خانوادگی گام می‌گذارد شخصیت تازه‌ای در خود می‌یابد و احساس مسئولیت بیشتری می‌کند، و این است معنی احساس آرامش در سایهٔ ازدواج.

«مودت» و «رحمت» نیز در حقیقت «ملاط» و «چسب» مصالح ساختمانی جامعهٔ انسانی است، چراکه جامعه از فرد فرد انسان‌ها تشکیل شده، همچون ساختمان عظیم و پرشکوهی که از آجرها و قطعات سنگ‌ها تشکیل می‌گردد؛ اگر این افراد پراکنده، و آن اجزای مختلف، با هم ارتباط و پیوند پیدا نکنند «جامعه» یا «ساختمانی» به وجود نخواهد آمد.

آن کس که انسان را برای زندگی اجتماعی آفریده، این پیوند و ربط ضروری را نیز در جان او ایجاد کرده است.

تفاوت میان «مودت» و «رحمت» ممکن است از جهات مختلفی باشد:

۱. «مودت» انگیزهٔ ارتباط در آغاز کار است، اما در پایان که یکی از دو همسر ممکن است ضعیف و ناتوان شود و قادر به خدمتی نباشد «رحمت» جای آن را می‌گیرد.

۲. «مودت» در مورد بزرگ‌ترهاست که می‌توانند به هم خدمت کنند، اما کودکان و فرزندان کوچک در سایهٔ «رحمت» پرورش می‌یابند.

۳. «مودت» در بیشتر موارد جنبهٔ متقابل دارد، اما «رحمت» یک‌جانبه و ایثارگرانه است، زیرا برای بقاء یک جامعه گاهی خدمات متقابل لازم است که سرچشمهٔ آن مودت است و گاهی خدمات بلاعوض که نیاز به ایثار و رحمت دارد.

البته آیه، مودت و رحمت را میان دو همسر بیان می‌کند، ولی این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر «بینکم» اشاره به همه انسان‌ها باشد، که دو همسر یکی از مصادیق بارز آن محسوب می‌شوند، زیرا نه تنها زندگی خانوادگی، بلکه زندگی در کل جامعه انسانی بدون این دو اصل، یعنی «مودت» و «رحمت» امکان‌پذیر نیست و از میان رفتن این دو پیوند و حتی ضعف و کمبود آن، مایه هزاران بدبختی و ناراحتی و اضطراب اجتماعی است.

با اینکه ارتباط انسان با پدر و مادر و برادرش ارتباط «نسبی» است و از ریشه‌های عمیق خویشاوندی مایه می‌گیرد و پیوند دو همسر یک پیوند قراردادی و قانونی است، اما بسیار می‌شود که محبت و علاقه ناشی از آن حتی بر علاقه خویشاوندی پدر و مادر پیشی می‌گیرد، و این درحقیقت همان چیزی است که در آیات فوق با جمله «وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً» به آن اشاره شده است.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام می‌خوانیم که بعد از جنگ احد به «دختر جحش» فرمود: دایی تو «حمزه» شهید شد. او گفت: «أَنَا اللَّهُ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» من اجر این مصیبت را از خدا می‌خواهم. باز به او فرمود: برادرت نیز شهید شد، دیگر بار «أَنَا اللَّهُ» گفت و اجر و پاداش خود را از خدا خواست.

اما همین که خبر شهادت همسرش را به او داد، دست بر سرش گذاشت و فریاد کشید. پیامبر فرمود: «مَا يَعْدِلُ الزَّوْجَ عِنْدَ الْمَرْأَةِ شَيْءٌ؛ (آری) هیچ چیز برای زن همانند همسر نیست».<sup>۱</sup>

### اوصاف همسر شایسته<sup>۲</sup>

در آیه پنجم سوره تحریم می‌خوانیم: «عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا»؛ (ای

۱. تفسیر نورالتقلین، ج ۴، ص ۱۷۴.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ذیل آیه ۵ سوره تحریم.

همسران پیامبر) اگر او شما را طلاق دهد، امید است پروردگارش به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد، همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه‌کننده، عبادت‌کار، هجرت‌کننده، زنانی غیرباکره و باکره».

در اینجا قرآن شش وصف برای همسران خوب شمرده است که می‌تواند الگویی برای همه مسلمانان هنگام انتخاب همسر باشد:

نخست «اسلام» و دوم «ایمان»، یعنی اعتقادی که در اعماق قلب انسان نفوذ کند. سوم حالت «قنوت» یعنی تواضع و اطاعت از همسر. چهارم «توبه» یعنی اگر کار خلافی از او سرزند بر اشتباه خود اصرار نرزد بلکه از در عذرخواهی درآید. پنجم «عبادت» خداوند، عبادتی که روح و جان او را بسازد و پاک و پاکیزه کند، و ششم «اطاعت فرمان خدا» و پرهیز از هرگونه گناه.

قابل توجه این‌که «سائحات» (جمع سائح) را بسیاری از مفسران به معنی «صائم» و روزه‌دار تفسیر کرده‌اند، ولی آن‌گونه که «راغب» در مفردات می‌گوید، روزه دو گونه است: «روزه حقیقی» که به معنی ترک غذا و آمیزش است، و «روزه حکمی» که به معنی نگهداری اعضای بدن از گناهان است، و منظور از روزه در اینجا معنی دوم است (این گفته راغب با توجه به مناسبت مقام، جالب به نظر می‌رسد، ولی باید دانست که سائح را به معنی کسی که در طریق اطاعت خدا سیر می‌کند نیز تفسیر کرده‌اند).

این نیز قابل توجه است که قرآن روی باکره و غیرباکره بودن زن تکیه نکرده و برای آن اهمیتی قائل نشده، زیرا در مقابل اوصاف معنوی‌ای که ذکر شد این مسأله اهمیت چندانی ندارد.

### اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان<sup>۱</sup>

در آیات ۸۴ تا ۸۷ سوره انعام چنین می‌فرماید: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا

۱. تفسیر نمونه، ج ۵، ذیل آیات ۸۴-۸۷ سوره انعام.

هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ \* وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ \* وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ \* وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ «و اسحاق و یعقوب را به او [ابراهیم] بخشیدیم و همه را هدایت کردیم؛ و نوح را (نیز) پیش از آن هدایت نمودیم و از فرزندان او، داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم)؛ این‌گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم! و (همچنین) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را؛ همگی از صالحان بودند. و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط را؛ و همه را بر جهانیان برتری دادیم. و از پدران و فرزندان و برادران آنها (افرادی را برتری بخشیدیم) و آنان را برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم».

در این آیات به قسمتی از مواهبی که خداوند به ابراهیم داده بود اشاره شده، یعنی موهبت فرزندان صالح و نسل لایق و برومند که یکی از بزرگ‌ترین مواهب الهی محسوب می‌شود.

در باره اینکه ضمیر «من ذریته» (از دودمان او) به چه کسی برمی‌گردد، به ابراهیم یا نوح، میان مفسران گفتگوی زیادی است، ولی غالب مفسران آن را به ابراهیم بازگردانیده‌اند و به‌ظاهر نباید تردید داشت که مرجع ضمیر ابراهیم است، زیرا بحث آیه درباره مواهب خدا به او می‌باشد، نه نوح پیغمبر. به‌علاوه که از روایات متعددی نیز این موضوع استفاده می‌شود.

تنها مطلبی که سبب شده بعضی از مفسران ضمیر را به نوح بازگردانند ذکر نام «یونس» و «لوط» در آیات بعد است، زیرا در تواریخ، مشهور این است که «یونس» از فرزندان ابراهیم نبوده و «لوط» نیز برادرزاده یا خواهرزاده ابراهیم است، ولی در مورد «یونس»، مورخان اتفاق نظر ندارند، بعضی او را از دودمان ابراهیم دانسته<sup>۱</sup> و بعضی، از پیامبران بنی‌اسرائیل.<sup>۲</sup>

۱. تفسیر آلوسی، ج ۷، ص ۱۸۴.

۲. دائرةالمعارف فرید وجدی، ج ۱۰، ص ۱۰۵۵ (ذیل ماده یونس).

به علاوه، مورخان معمولاً نسب را از طرف پدر حفظ می‌کنند، چه مانعی دارد که یونس همانند عیسی - که نامش را نیز در آیات فوق می‌خوانیم از طرف مادر، به ابراهیم منتهی شود؟

و اما لوط گرچه فرزند ابراهیم نبود، ولی از خاندان و دودمان او بود و همان‌طور که در لغت عرب گاهی به عمو، «اب» گفته می‌شود، به برادرزاده یا خواهرزاده نیز «ذریه» و فرزند اطلاق می‌گردد، بنابراین نمی‌توانیم دست از ظاهر آیات که درباره ابراهیم است برداریم و ضمیر را به نوح که در اینجا موضوع سخن نیست بازگردانیم.

و در آیه بعد نام زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را می‌برد و اضافه می‌کند که همه این‌ها از صالحان بودند، یعنی مقامات آن‌ها جنبه تشریفاتی و اجباری نداشت، بلکه در پرتو عمل صالح در پیشگاه خدا شخصیت و عظمت یافتند. در آیه بعد نیز نام چهار نفر دیگر از پیامبران و رهبران الهی آمده است؛ می‌فرماید: «و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط، هر کدام را بر مردم عصر خود برتری بخشیدیم» و در آخرین آیه اشاره‌ای کلی به پدران و فرزندان و برادران صالح پیامبران نام برده کرده است.

#### نکته‌ها:

##### ۱. فرزندان پیامبر

در آیات فوق، عیسی از فرزندان ابراهیم (و به احتمالی از فرزندان نوح) شمرده شده، با اینکه می‌دانیم تنها از طرف مادر به آن‌ها مربوط می‌شود، و این دلیل بر آن است که سلسله نسب از طرف پدر و مادر به‌طور یکسان پیش می‌رود و به همین دلیل نوه‌های پسری و دختری هر دو ذریه و فرزندزاده انسان محسوب می‌شوند. بر همین اساس، امامان اهل بیت که همه از طرف دختر به پیامبر می‌رسند، ابناء رسول الله (فرزندان پیغمبر) خوانده می‌شوند.

در دوران جاهلیت که برای زن هیچ‌گونه اهمیتی قائل نبودند، تنها نسب را از طرف پدر می‌دانستند، ولی اسلام قلم بطلان بر این فکر جاهلی کشیده، اما متأسفانه بعضی از نویسندگانی که علاقه‌درستی به ائمه‌اهلبیت نداشتند کوشش می‌کردند این موضوع را انکار کنند و از گفتن ابن رسول الله به آن‌ها خودداری نمایند و سنن جاهلی را زنده سازند، اتفاقاً این موضوع در زمان خود ائمه مطرح بوده و آن‌ها با همین آیه که دلیل دندان‌شکنی محسوب می‌شود به آن پاسخ می‌گفتند.

## ۲. چرا نام این پیامبران در سه گروه در سه آیه بیان شده است؟

بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که گروه اول یعنی داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون، این شش نفر، از پیامبرانی بودند که علاوه بر مقام نبوت و رسالت، دارای حکومت و زمامداری نیز بودند و شاید جمله ﴿وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ که بعد از ذکر نام این‌ها آمده است به علت نیکی‌های فراوانی بوده که در دوران حکومت خود به مردم کردند. گروه دوم، یعنی زکریا و یحیی و عیسی و الیاس، از پیامبرانی بودند که در زهد و بی‌اعتنایی به دنیا-علاوه بر مقام نبوت و رسالت- نمونه بودند. جمله ﴿كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾ بعد از ذکر نام آن‌ها می‌تواند اشاره به همین حقیقت باشد.

گروه سوم، یعنی اسماعیل و الیسع و یونس و لوط این امتیاز را داشتند که دست به مهاجرت دامنه‌داری زدند و برای تحکیم آیین خدا برنامه‌هجرت را عملی ساختند، و ذکر جمله ﴿وَكَوَلَّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (بنابر اینکه اشاره به این چهار نفر باشد نه به تمام پیامبرانی که در این سه آیه گفته شده است) می‌تواند اشاره به همین سیر آن‌ها در جهان و در میان اقوام مختلف باشد.

### ۳. اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان

موضوع دیگری که از آیات فوق استفاده می‌شود اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان است، زیرا خداوند برای معرفی مقام والای ابراهیم قهرمان بت‌شکن، شخصیت‌های بزرگ انسانی را که از دودمان او در اعصار مختلف به وجود آمدند با شرح و تفصیل بیان می‌کند، به طوری که از میان ۲۵ نفر از پیامبران که نامشان در مجموع قرآن آمده است در این آیات نام ۱۶ نفر از فرزندان و بستگان ابراهیم و نام یک نفر از اجداد او آمده است، و این درحقیقت درس بزرگی برای عمومی مسلمانان است که بدانند شخصیت فرزندان و دودمان آن‌ها جزئی از شخصیت آن‌ها محسوب می‌شود و مسائل تربیتی و انسانی مربوط به آن‌ها فوق‌العاده اهمیت داد.

### ۴. پاسخ به یک ایراد

ممکن است کسانی، از آیه‌ی اخیر که می‌گوید: بعضی از پدران و فرزندان و برادران آن‌ها را برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم، این چنین استفاده کنند که پدران انبیا همگی افراد باایمانی نبوده‌اند و در میان آن‌ها غیر موحد نیز وجود داشته است - آن‌چنان‌که بعضی از مفسران اهل تسنن در ذیل این آیه گفته‌اند - ولی با توجه به اینکه منظور از «اجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ» به قرینه‌ی تعبیری که در همین سلسله آیات وجود دارد، مقام نبوت و رسالت است، مشکل حل می‌شود، یعنی مفهوم آیه چنین خواهد بود که بعضی از آن‌ها را به مقام نبوت برگزیدیم و این منافاتی با موحد بودن سایرین ندارد.

سه نکته مهم:

#### ۱. چرا فرزند نوح عمل غیر صالح بود؟<sup>۱</sup>

در آیه ۴۶ سوره هود آمده است: ﴿قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ

۱. تفسیر نمونه، ج ۹، ذیل آیه ۴۶ سوره هود.

فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ «فرمود: «ای نوح! او از خاندان تو نیست! او عمل غیر صالحی است [= فرد ناشایسته‌ای است] پس آنچه را که از آن آگاه نیستی، از من نخواه! من به تو اندرز می‌دهم که از جاهلان نباشی!». بعضی از مفسران معتقدند که در این آیه کلمه‌ای در تقدیر است، و در اصل مفهومش چنین است: انه ذو عمل غیر صالح: «فرزند تو دارای عمل غیر صالح است».

ولی با توجه به اینکه گاهی انسان در انجام کاری آن‌چنان پیش می‌رود که گویا عین آن عمل می‌شود در ادبیات زبان‌های مختلف هنگام مبالغه این تعبیر فراوان دیده می‌شود، مثلاً می‌گویند فلان کس سراپا عدل و سخاوت است، و یا فلان شخص سراپا دزدی و فساد است، گویی آن‌چنان در آن عمل غوطه‌ور شده که ذات او عین آن عمل گشته است.

این پیامبرزاده نیز آن‌قدر با بدان بنشست و در اعمال زشت و افکار نادرست‌شان غوطه‌ور شد که گویا وجودش به یک عمل غیر صالح تبدیل گردید. بنابراین، تعبیر فوق در عین اینکه بسیار کوتاه و مختصر است، گویای یک واقعیت مهم در مورد فرزند نوح می‌باشد، یعنی ای نوح! اگر نادرستی و ظلم و فساد در وجود این فرزند سطحی بود، امکان شفاعت درباره او بود، اما اکنون که سراپا غرق فساد و تباهی است، جای شفاعت نیست، اصلاً حرفش را نزن!

و اینکه بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که این فرزند، فرزند واقعی او نبود (یا فرزندی نامشروع بود، یا فرزند مشروع همسرش از شوهر دیگری بوده است) مطلب درستی به نظر نمی‌رسد، زیرا جمله **﴿إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾** در واقع به منزله علت برای **﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾** است، یعنی اینکه می‌گوییم از اهل تو نیست، به این علت است که از نظر عمل و کردار با تو فاصله گرفته، هرچند نسب او با تو پیوند دارد.



## ۲. آیا نوح نمی‌دانست که فرزندش مشمول وعده الهی نیست؟

با توجه به سخن نوح در آیات فوق و پاسخی که خداوند به او داد این سؤال پیش می‌آید که چگونه نوح به این مسأله توجه نداشت که فرزندش کنعان مشمول وعده الهی نیست؟

پاسخ این سؤال را می‌توان این‌گونه داد که فرزند او وضع کاملاً مشخصی نداشته، گاهی با مؤمنان و گاهی با کافران بود و چهره منافق‌گونه او، هرکس را ظاهراً به اشتباه می‌انداخت. به علاوه احساس مسئولیت شدیدی که نوح درباره فرزندش می‌کرد، و عشق و علاقه طبیعی که هر پدری به فرزندش دارد - و پیامبران نیز از این قانون مستثنا نیستند - سبب شد که از خداوند چنین درخواستی کند، اما به محض اینکه از واقعیت امر آگاه شد، به سرعت در مقام عذرخواهی به درگاه خداوند و طلب عفو برآمد، هرچند گناهی از او سر نزده بود، اما مقام و موقعیت پیامبر ایجاب می‌کند که بیش از این مراقب گفتار و رفتار خود باشد، برای او با آن شخصیت، همین ترک اولی بزرگ بود و به همین دلیل از پیشگاه خدا تقاضای بخشش کرد. از اینجا پاسخ این سؤال نیز روشن می‌شود که مگر انبیا گناه می‌کنند که تقاضای آمرزش نمایند؟

## ۳. آنجا که پیوندها گسسته می‌شود!

آیات فوق، یکی دیگر از عالی‌ترین درس‌های انسانی و تربیتی را ضمن بیان سرگذشت نوح منعکس می‌کند، درسی که در مکتب‌های مادی هرگز مفهومی ندارد، اما در یک مکتب الهی و معنوی یک اصل اساسی است. پیوندهای مادی (نسب، خویشاوندی، دوستی و رفاقت) در مکتب‌های آسمانی همیشه تحت الشعاع پیوندهای معنوی است.

در این مکتب‌ها نورچشمی و امتیاز خویشاوندی، در برابر پیوند مکتبی و معنوی مفهومی ندارد؛ آنجا که رابطه مکتبی وجود دارد، سلمان فارسی دورافتاده که نه از خاندان پیغمبر و نه از قریش، و نه حتی از اهل مکه بود، بلکه اصولاً از نژاد عرب نبود، طبق حدیث معروف «سلمان منا اهل البیت»: «سلمان از خانواده ماست» جزء خاندان پیامبر محسوب می‌شود، ولی فرزند واقعی و بلافصل پیامبری همچون نوح بر اثر گسستن پیوند مکتبی اش با پدر، آن چنان طرد می‌شود که عبارت «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» درباره او نازل می‌گردد. ممکن است چنین مسأله مهمی برای کسانی که مادی می‌اندیشند گران آید، اما واقعیتی است که در تمام ادیان آسمانی به چشم می‌خورد.

به همین دلیل در احادیث اهل بیت درباره شیعیانی که تنها نام تشیع بر خود می‌گذارند، ولی اثر چشم‌گیری از تعلیمات و برنامه‌های عملی اهل بیت در زندگانی آن‌ها دیده نمی‌شود جمله‌های صریح و تکان‌دهنده‌ای می‌خوانیم که بیانگر همان روشی است که قرآن در آیات فوق، پیش گرفته است.

از امام علی بن موسی الرضا نقل شده که روزی از دوستان خود پرسید: مردم این آیه را چگونه تفسیر می‌کنند: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ؟» یکی از حاضران عرض کرد: بعضی معتقدند که معنی آن این است که فرزند نوح (کنعان) فرزند حقیقی او نبود. امام فرمود: «كَلَّا لَقَدْ كَانَ ابْنُهُ وَلَكِنْ لَمَّا عَصَى اللَّهَ نَفَاهُ عَنْ أَبِيهِ كَذَا مَنْ كَانَ مِنَّا لَمْ يُطِعِ اللَّهَ فَلَيْسَ مِنَّا؛ نه چنین نیست، او به‌راستی فرزند نوح بود، اما هنگامی که گناه کرد و از جاده اطاعت فرمان خدا قدم بیرون گذاشت خداوند فرزندی او را نفی کرد، همچنین کسانی که از ما باشند ولی اطاعت خدا را نکنند، از ما نیستند».<sup>۱</sup>

۱. تفسیر صافی، ذیل آیات فوق.

### اموال و فرزندان، وسیله آزمایش شما هستند<sup>۱</sup>

در آیه ۱۴ سوره تغابن می‌خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بعضی از همسران و فرزندانان دشمن شما هستند، از آنها برحذر باشید؛ و اگر عفو کنید و چشم‌پوشید و ببخشید، (خدا شما را می‌بخشد)؛ چراکه خداوند، آمرزنده و مهربان است».

### شان نزول

در روایتی از امام باقر می‌خوانیم که در مورد این آیه فرمود: هنگامی که بعضی از مردان می‌خواستند هجرت کنند، همسر و فرزندانشان دامن آن‌ها را گرفتند و می‌گفتند: تو را به خدا سوگند! هجرت نکن، زیرا اگر بروی ما بعد از تو بی‌سرپرست خواهیم شد. بعضی می‌پذیرفتند و می‌ماندند. آیه فوق نازل شد و آن‌ها را از قبول این‌گونه پیشنهادهای اطاعت فرزندان و زنان در این زمینه‌ها برحذر داشت، اما بعضی دیگر این تقاضای خانواده خود را نمی‌پذیرفتند و به آن‌ها می‌گفتند: به خدا قسم! اگر با ما هجرت نکنید و بعداً در (دار الهجرة) مدینه نزد ما آید ما هرگز به شما اعتنا نخواهیم کرد. ولی به آن‌ها دستور داده شد که هر وقت خانواده آن‌ها به آن‌ها پیوستند گذشته را فراموش کنند و جمله ﴿وَإِن تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ ناظر به همین معنی است.<sup>۲</sup>

از آنجا که در آیات گذشته فرمان به اطاعت بی‌قید و شرط خدا و رسولش

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ذیل آیه ۱۴ سوره تغابن.

۲. تفسیر علی بن ابراهیم مطابق نقل نورالثقلین، ج ۵، ص ۳۴۲ (حدیث ۲۰). همین معنی به صورت مختصرتری در تفسیر در المنثور و تفاسیر دیگر از ابن عباس نقل شده است، ولی هیچ‌کدام به جامعیت روایت فوق نیست.

آمده بود، و از آنجا که یکی از موانع مهم این راه، علاقه افراطی به اموال و همسران و فرزندان است در آیات مورد بحث به مسلمان در این زمینه هشدار می‌دهد، نخست می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بعضی از همسران و فرزندانان دشمنان شما هستند، از آن‌ها بر حذر باشید».

البته نشانه‌های این عداوت کم نیست، گاهی می‌خواهید به کار مثبتی همچون هجرت اقدام کنید دامان شما را می‌گیرند و موانع این فیض عظیم می‌شوند، و گاهی انتظار مرگ شما را می‌کشند تا ثروت شما را تملک کنند، و مانند این‌ها. بدون شک، نه همه فرزندان چنین‌اند و نه همه همسران، ولذا در آیه با تعبیر «من» تبعیضه، به همین معنی اشاره می‌کند که تنها بعضی از آن‌ها چنین‌اند، مراقب آن‌ها باشید.

البته این دشمنی گاهی در لباس دوستی و به گمان خدمت است و گاهی به راستی با نیت سوء و قصد عداوت انجام می‌شود، و یا به قصد منافع خویش. مهم این است که وقتی انسان بر سر دو راهی قرار می‌گیرد که یک راه به سوی خدا می‌رود و راه دیگر به سوی زن و فرزند، و این دو از هم جدا شده‌اند، باید در تصمیم‌گیری تردید به خود راه ندهد و رضای حق را بر همه چیز مقدم بشمارد، زیرا نجات دنیا و آخرت در آن است، لذا در آیه ۲۳ سوره توبه می‌خوانیم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَأَخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر پدران و برادران شما، کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنها را ولیّ (و یار و یاور و تکیه‌گاه) خود قرار ندهید! و کسانی از شما که آنان را ولیّ خود قرار دهند، ستمکارند».

ولی از آنجا که ممکن است این دستور بهانه‌ای برای خشونت و انتقام‌جویی و افراط توسط پدران و همسران شود بلافاصله در ذیل آیه برای تعدیل آن‌ها می‌فرماید: «و اگر عفو کنید و صرف نظر نمایید و ببخشید، خداوند نیز شما را مشمول عفو و رحمتش قرار می‌دهد چراکه خدا غفور و رحیم است».

بنابراین اگر آن‌ها از کار خود پشیمان شدند و در مقام عذرخواهی برآمدند و یا بعد از هجرت به شما پیوستند، آن‌ها را از خود نرانید، عفو و گذشت پیشه کنید، همان‌طور که انتظار دارید خدا هم با شما چنین کند.

در داستان افک «عایشه» در تفسیر سوره نور می‌خوانیم: هنگامی که کار شایعه‌سازان در مدینه بالا گرفت بعضی از مؤمنان که بستگان‌شان در صف شایعه‌سازان بودند سوگند یاد کردند که هرگونه کمک مالی را از آن‌ها قطع کنند. آیه ۲۲ همان سوره نازل شد و گفت: «کسانی که دارای برتری مالی و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند. آن‌ها باید عفو کنند و صرف نظر نمایند». ﴿أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾؛ «آیا دوست ندارید خداوند شما را ببخشد؟!».

درباره اینکه تفاوت میان «عفو» و «صفح» و «غفران» چیست، با توجه به مفهوم لغوی آن‌ها روشن می‌شود که سلسله مراتب بخشش گناه را بیان می‌کند، زیرا «عفو» به معنی صرف نظر کردن از مجازات است، و «صفح» مرتبه بالاتری است، یعنی ترک هرگونه سرزنش، و «غفران» به معنی پوشاندن گناه و به فراموشی سپردن آن است.

بر این اساس، افراد باایمان در عین قاطعیت در حفظ اصول اعتقادی خویش، و تسلیم نشدن در مقابل زن و فرزندان که آن‌ها را به راه خطا دعوت می‌کنند، باید تا آنجا که می‌توانند در تمام مراحل، محبت و عفو و گذشت را دریغ نکنند که همه این‌ها وسیله‌ای است برای تربیت و بازگرداندن آنان به مسیر اطاعت خداوند.

در آیه بعد به یک اصل کلی دیگر در مورد اموال و فرزندان اشاره کرده، می‌فرماید: «اموال و اولاد شما، وسیله آزمایش شما هستند»؛ ﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾ و اگر در میدان آزمایش، از عهده برآیید، «اجر و پاداش عظیم نزد خداوند (از آن شما) خواهد بود»؛ ﴿وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾.

در آیه گذشته تنها سخن از عداوت «بعضی» از همسران و فرزندان با انسان بود که او را از راه اطاعت خدا منحرف ساخته، به گناه، و گاهی به کفر می‌کشاند، ولی در اینجا سخن از «همه» فرزندان و اموال است که وسیله آزمایش انسان‌اند. در واقع خداوند برای تربیت انسان، پی در پی او را در کوره‌های داغ امتحان قرار می‌دهد و با امور مختلفی او را می‌آزماید، اما این دو (اموال و فرزندان) مهم‌ترین وسایل امتحان او را تشکیل می‌دهند، چراکه جاذبه اموال از یک سو و عشق و علاقه به فرزندان از سوی دیگر، چنان کشش نیرومندی در انسان ایجاد می‌کند که در مواردی که رضای خدا از رضای آن‌ها جدا می‌شود، انسان سخت در فشار قرار می‌گیرد.

تعبیر به «انما» که معمولاً برای حصر آورده می‌شود نشان می‌دهد که این دو موضوع، بیش از هر چیز دیگر وسیله امتحان است، به همین دلیل در روایتی از امیرمؤمنان علی می‌خوانیم که فرمود:

«لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ» لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ، وَلَكِنْ مَنِ اسْتَعَاذَ فَلَيْسَتْ عَذَابٌ مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «وَأَعْلَمُوا إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»؛ هیچ‌کس از شما نگوید: خداوندا! به تو پناه می‌برم از امتحان و آزمایش، چراکه هرکسی وسیله آزمایش دارد (و حداقل، مال و فرزندی دارد و اصولاً طبیعت زندگی دنیا، طبیعت آزمایش و بوته امتحان است). کسی که می‌خواهد به خدا پناه برد، از امتحانات گمراه‌کننده پناه برد چراکه خداوند می‌گوید: «بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمون است».<sup>۱</sup>

همین معنی با مختصر تفاوتی در آیه ۲۸ سوره انفال دیده می‌شود (آنچه در ذیل کلام امیرمؤمنان علی و روایت فوق ذکر شده تعبیری است که در سوره انفال آمده است).

۱. نهج البلاغه، حکمت ۹۳.

در اینجا بسیاری از مفسران و محدثان نقل کرده‌اند که روزی رسول خدا بر فراز منبر مشغول خواندن خطبه بود. حسن و حسین که در دوران کودکی بودند وارد شدند در حالی که پیراهن‌های سرخی به تن داشتند، گاهی هنگام راه رفتن لغزش پیدا کرده می‌افتادند، همین که چشم رسول خدا به آن‌ها افتاد خطبه خود را قطع کرد و از منبر فرود آمد و آن‌ها را در بغل گرفت و به فراز منبر برد و بر دامان خود نشانید و بعد فرمود: «خداوند عزوجل درست فرموده است که می‌گوید: ﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾ من هنگامی که نظر به این دو کودک کردم که راه می‌روند و می‌لغزند، شکیبایی نکردم و گفتارم را قطع نمودم و آن‌ها را برداشتم. حضرت سپس به خطبه خود ادامه داد.<sup>۱</sup>

باید توجه داشت که «فتنه» و آزمایش، گاه آزمون خیر است و گاه آزمون شر، و در اینجا می‌تواند آزمون خیر باشد به این معنی که خدا می‌خواهد پیامبرش را بیازماید که هنگام اشتغال به خطبه، آن هم بر فراز منبر آیا ممکن است از حال این دو فرزند که جگرگوشه‌های زهرا هستند و هر کدام در آینده مقام والایی خواهند داشت غافل شود، یا ابهت و شکوه خطبه مانع از ابراز عاطفه و محبت نخواهد گشت، و گرنه مسلم است که پیامبر از یاد خدا و انجام مسئولیت سنگین تبلیغ و هدایت، به خاطر محبت فرزندان هرگز غافل نمی‌شد. به هر حال این عمل پیامبر هشداری بود به همه مسلمانان تا موقعیت این دو فرزند علی و فاطمه را بشناسند.

لذا در حدیثی که در منابع معروف اهل سنت نقل شده می‌خوانیم که «براء ابن عازب» (صحابی معروف) می‌گوید: «رَأَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَى عَاتِقِ النَّبِيِّ وَهُوَ يَقُولُ: اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اُحِبُّهُ فَاُحِبُّهُ؛ حسن بن علی را دیدم که نزد پیامبر

۱. مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۳۰۱ (ذیل آیات مورد بحث). همین حدیث را قرطبی در تفسیر خود و نویسندگان روح المعانی، فی ظلال والمیزان با تفاوت‌های مختصری نقل کرده‌اند.

نشسته بود، پیامبر فرمود: «خدایا من او را دوست می‌دارم تو هم او را دوست بدار.»<sup>۱</sup>

در روایات دیگر آمده که گاهی حسین می‌آمد و هنگام سجده بر دوش پیامبر می‌رفت و حضرت مانع او نمی‌شد.<sup>۲</sup>

و این‌ها همه بیانگر عظمت مقام این دو امام بزرگ است. در آیه بعد به عنوان نتیجه‌گیری می‌فرماید: «اکنون که چنین است تقوای الهی پیشه کنید آن قدر که در توان دارید، و فرمان‌های او را بشنوید و اطاعت کنید، و در راه او انفاق نمایید که برای شما بهتر است»؛ «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمِعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ».

### اموال و فرزندان، شما را از یاد خدا غافل نکند<sup>۳</sup>

از آنجا که یکی از عوامل مهم نفاق، حبّ دنیا و علاقه افراطی به اموال و فرزندان است، در آخرین آیات سوره «منافقین» مؤمنان را از چنین علاقه افراطی باز می‌دارد؛ می‌گوید:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و فرزندانان شما را از یاد خدا غافل نکند»؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ».

«و کسانی که چنین کنند زیان‌کارانند»؛ «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ». درست است که اموال و اولاد از مواهب الهی هستند، ولی تا زمانی که از آن‌ها در راه خدا و برای نیل به سعادت کمک گرفته شود، اما اگر علاقه افراطی به آن‌ها سدی میان انسان و خدا ایجاد کند بزرگ‌ترین بلا محسوب می‌شوند، و چنان‌که در داستان منافقین در آیات گذشته دیدیم، یکی از عوامل انحراف آن‌ها همین

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳ (باب فضائل الحسن والحسین ، ح ۵۸).

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۶، ح ۵۷.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ذیل آیه ۹ سوره منافقین.



حب دنیا بود.

در حدیثی از امام باقر این معنی به روشن‌ترین وجهی ترسیم شده است، آنجا که می‌فرماید: «ما ذُئبانِ ضاریانِ فی غَنَمٍ لیسَ لَها راعٍ، هذا فی أولِها وَ هذا فی آخرِها بِأسرَعٍ فیها مِن حُبِّ المالِ وَالشَّرَفِ فی دینِ المؤمنِ؛ دو گرگ درنده در یک گله بی چوپان که یکی در اول گله و دیگری در آخر آن باشد آن قدر ضرر نمی‌زنند که مال پرستی و جاه‌طلبی به دین مؤمن ضرر می‌رسانند».<sup>۱</sup>

درباره اینکه منظور از ذکر خدا در اینجا چیست، مفسران احتمالات زیادی ذکر کرده‌اند، بعضی آن را به نمازهای پنج‌گانه، بعضی به شکر نعمت و صبر بر بلا و رضای به قضا، بعضی به حج و زکات و تلاوت قرآن، و بعضی به تمام فرائض تفسیر کرده‌اند، ولی روشن است که ذکر خدا معنی وسیعی دارد که همه این‌ها و غیر اینها را شامل می‌شود، بنابراین تفسیر به امور فوق از قبیل ذکر مصداق‌های روشن است.

تعبیر به «خاسرون» (زیان‌کاران) از این نظر است که حب دنیا چنان انسان را سرگرم می‌کند که سرمایه‌های وجودی خویش را در راه لذات ناپایدار، و گاهی اوهام و پندارها صرف می‌کند و با دست خالی از این دنیا می‌رود، در حالی که با داشتن سرمایه‌های بزرگ برای زندگی جاویدانش کاری نکرده است.

### اهمیت نیکی به پدر و مادر<sup>۲</sup>

در آیه ۱۵۱ سوره انعام می‌خوانیم: «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَیْكُمْ إِلَّا تَشْرِكُوا بِهِ شَیْئًا وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا»؛ «بگو: بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: اینکه چیزی را همتای خدا قرار ندهید و به پدر و مادر

۱. اصول کافی، ج ۲، باب حب الدنيا، ح ۳.

۲. تفسیر نمونه، ج ۶، ذیل آیه ۱۵۱ سوره انعام.

نیکی کنید...».

ذکر نیکی به پدر و مادر، بلافاصله بعد از مبارزه با شرک، و قبل از دستورهای مهمی همانند تحریم قتل نفس، و اجرای اصول عدالت، دلیل بر اهمیت فوق العاده حق پدر و مادر در دستورهای اسلامی است.

این موضوع زمانی روشن تر می شود که توجه کنیم به جای «تحریم آزار پدر و مادر» که هماهنگ با سایر تحریم های این آیه است، موضوع احسان و نیکی کردن، ذکر شده است، یعنی نه تنها ایجاد ناراحتی برای آن ها حرام است، بلکه احسان و نیکی در مورد آنان نیز لازم و ضروری است.

و جالب تر اینکه کلمه «احسان» را به وسیله «ب» متعدی ساخته و فرموده است: ﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾، و می دانیم که احسان گاهی با «الی» و گاهی با «ب» ذکر می شود، اگر با «الی» ذکر شود، مفهوم آن نیکی کردن است، هر چند غیر مستقیم و با واسطه باشد، اما هنگامی که با «ب» ذکر می شود معنی آن نیکی کردن مستقیم و بدون واسطه است، بنابراین، آیه تأکید می کند که موضوع نیکی به پدر و مادر را باید آن قدر اهمیت داد که شخصاً و بدون واسطه به آن اقدام نمود.<sup>۱</sup>

### توحید و نیکی به پدر و مادر<sup>۲</sup>

در آیات ۲۳ تا ۲۴ سوره اسراء چنین می خوانیم: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا \* وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾؛ «و پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید! و به پدر و مادر نیکی کنید! هرگاه یکی از آن دو، یا هر دو، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به

۱. تفسیر المنار، ج ۸، ص ۱۸۵.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ذیل آیات ۲۳ و ۲۴ سوره اسراء.

آنها روا مدار! و بر آنها فریاد مزین! و گفتار (لطیف و سنجیده و) بزرگوارانه به آنها بگو! و پر و بال تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر! و بگو: «پروردگارا! همان‌گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده».

بعد از اصل توحید، به یکی از اساسی‌ترین تعلیمات انسانی انبیا ضمن تأکید مجدد بر توحید اشاره کرده، می‌گوید: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا». «قضاء» مفهوم مؤکدتری از «امر» دارد و فرمان قطعی و محکم را می‌رساند و این نخستین تأکید در این مسأله است. قرار دادن توحید، یعنی اساسی‌ترین اصل اسلامی در کنار نیکی به پدر و مادر، تأکید دیگری است بر اهمیت این دستور اسلامی. مطلق بودن «احسان» که هرگونه نیکی را دربر می‌گیرد و همچنین «والدین» که مسلمان و کافر را شامل می‌شود، سومین و چهارمین تأکید در این جمله است، و نکره بودن احسان (احساناً) که در این‌گونه موارد برای بیان عظمت می‌آید پنجمین تأکید محسوب می‌شود.

توجه به این نکته نیز لازم است که فرمان، معمولاً درباره‌ی یک امر اثباتی به کار می‌رود، در حالی که در اینجا درباره‌ی نفی به کار رفته است (پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید).

این ممکن است به خاطر آن باشد که از جمله «قضی» فهمیده می‌شود جمله دیگری در شکل اثباتی در تقدیر است و در معنی چنین می‌باشد: پروردگارت فرمان مؤکد داده که او را بپرستید و غیر او را نپرستید.

و یا اینکه مجموع جمله «نفی و اثبات»؛ «أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» در حکم یک جمله اثباتی است، اثبات عبادت انحصاری پروردگار، سپس به بیان یکی از مصداق‌های روشن نیکی به پدر و مادر پرداخته، می‌گوید: «هرگاه یکی از آن دو، یا هر دو آنها، نزد تو به سن پیری و شکستگی برسند (آن‌چنان که نیازمند

مراقبت دائمی تو باشند) از هرگونه محبت درمورد آنها دریغ نکن و کمترین اهانتی به آنان منما، حتی سبک‌ترین تعبیر نامؤدبانه، یعنی «اف»، به آنها مگو. ﴿إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ﴾.

«و بر سر آنها فریاد مزین؛ ﴿وَلَا تَنْهَرْهُمَا﴾. بلکه «با گفتار سنجیده و لطیف و بزرگوارانه با آنها سخن بگو؛ ﴿وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾.

و نهایت فروتنی را در برابر آنها انجام بده «و بال‌های تواضع خود را در برابرشان از محبت و لطف فرود آر؛ ﴿وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾. «و بگو: پروردگارا! آنها را مشمول رحمت خویش قرار ده، همان‌گونه که در کودکی مرا تربیت کرده‌اند؛ ﴿وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْنَاهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا﴾.

### دقت فوق‌العاده در احترام به پدر و مادر

درحقیقت در دو آیه‌ای که گذشت، خداوند قسمتی از ریزه‌کاری‌های برخورد مؤدبانه و فوق‌العاده احترام‌آمیز فرزندان را نسبت به پدران و مادران بازگو می‌کند: ۱. از یک سو روی حالات پیری آنها که در آن زمان از همیشه نیازمندتر به حمایت و محبت و احترام‌اند انگشت گذاشته، می‌گوید: حتی کمترین سخن اهانت‌آمیز به آنها مگو! آنها ممکن است بر اثر کهولت به جایی برسند که نتوانند بدون کمک دیگری حرکت کنند و از جا برخیزند و حتی ممکن است قادر به دفع آلودگی از خود نباشند، در این زمان آزمایش بزرگ فرزندان شروع می‌شود.

آیا وجود چنین پدر و مادری را مایه رحمت می‌دانند و یا بلا و مصیبت و عذاب؟ آیا صبر و حوصله کافی برای نگهداری احترام‌آمیز از چنین پدر و مادری را دارند و یا با نیش زبان، با کلمات سبک و اهانت‌آمیز و حتی گاهی با تقاضای مرگ آنها از خدا قلبشان را می‌فشارند و آزار می‌دهند؟

۲. از سوی دیگر، قرآن می‌گوید: در این هنگام به آنها «اف» مگو، یعنی اظهار

ناراحتی و ابراز تنفر مکن و باز اضافه می‌کند که با صدای بلند و اهانت‌آمیز و داد و فریاد با آن‌ها سخن مگو، و باز تأکید می‌کند که با قول کریم و گفتار بزرگوارانه با آن‌ها سخن بگو. همه این‌ها نهایت ادب در سخن را می‌رساند، که زبان، کلید قلب است.

۳. از سوی دیگر، دستور به تواضع و فروتنی می‌دهد، تواضعی که نشان‌دهنده محبت و علاقه باشد و نه چیز دیگر.

۴. سرانجام می‌گوید: حتی زمانی که رو به سوی درگاه خدا می‌آوری پدر و مادر را (چه در حیات و چه در ممات) فراموش مکن و برای آن‌ها تقاضای رحمت پروردگار بنما، به ویژه این تقاضایت را با این دلیل همراه ساز: «خداوند! همان‌گونه که آن‌ها در کودکی مرا تربیت کردند تو مشمول رحمت‌شان فرما».

نکته مهمی که از این تعبیر علاوه بر آنچه گفته شد استفاده می‌شود این است که می‌گوید: اگر پدر و مادر آن‌چنان مسن و ناتوان شوند که به تنهایی قادر به حرکت و دفع آلودگی‌ها از خود نباشند، فراموش نکن که تو نیز در کودکی چنین بودی و آن‌ها هرگونه حمایت و محبت خود را از تو دریغ نداشتند تو نیز محبت آن‌ها را جبران نما.

و از آنجا که گاهی در حفظ حقوق پدر و مادر و احترام آن‌ها و تواضعی که بر فرزند لازم است، ممکن است لغزش‌هایی پیش بیاید که انسان آگاهانه یا ناآگاه به سوی آن کشیده شود، در آخرین آیه مورد بحث می‌گوید: پروردگار شما به آنچه در دل و جان شماست از شما آگاه‌تر است ﴿رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ﴾.

چراکه علم او در همه زمینه‌ها حضوری و ثابت و ازلی و ابدی و خالی از هرگونه اشتباه است، در حالی که علوم شما واجد این صفات نیست.

بنابراین اگر بدون قصد طغیان و سرکشی در برابر فرمان خدا لغزشی در زمینه احترام و نیکی به پدر و مادر از شما سرزند و بلافاصله پشیمان شوید و در مقام

جبران برآیید به یقین مشمول عفو خدا خواهید شد: «اگر شما صالح باشید و توبه کار، خداوند توبه کاران را می آمرزد»؛ «ان تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا».

«اَوَّاب» از ماده «اوب» (بر وزن قوم) به معنی بازگشت همراه با اراده است، در حالی که «رجوع»، هم به بازگشت با اراده گفته می شود و هم بی اراده، به همین دلیل به «توبه»، «اوبه» گفته می شود، چون حقیقت توبه، بازگشت همراه با اراده به سوی خداست، و از آنجا که «اواب» صیغه مبالغه است به کسی گفته می شود که هر لحظه ای که از او خطایی سرزند به سوی پروردگار بازمی گردد.

این احتمال نیز وجود دارد که ذکر صیغه مبالغه اشاره به تعدد عوامل بازگشت و رجوع به خدا باشد، زیرا ایمان به پروردگار از یک سو، توجه به دادگاه عالم قیامت از سوی دوم، وجدان بیدار از سوی سوم، و توجه به عواقب و آثار گناه از سوی چهارم، دست به دست هم می دهند و انسان را از مسیر انحرافی به سوی خدا می برند.

#### نکته: احترام پدر و مادر در منطق اسلام

گرچه عواطف انسانی و مسأله حق شناسی به تنهایی برای رعایت احترام والدین کافی است، ولی از آنجا که اسلام حتی در مسائلی که هم عقل در آن استقلال کامل دارد و هم عاطفه آن را به وضوح درمی یابد، سکوت نمی کند، بلکه به عنوان تأکید در این گونه موارد نیز دستورات لازم را صادر می نماید، در مورد احترام والدین نیز آن قدر تأکید کرده است که در کمتر مسأله ای دیده می شود. به عنوان نمونه به چند قسمت اشاره می کنیم:

الف) در چهار سوره از قرآن مجید نیکی به والدین بلافاصله بعد از مسأله توحید قرار گرفته است. این هم ردیف بودن دو مسأله بیانگر این است که اسلام

تا چه حد برای پدر و مادر احترام قائل است.

در سوره بقره آیه ۸۳ می‌خوانیم: ﴿لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾.

در سوره نساء آیه ۳۶ نیز آمده است: ﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ

إِحْسَانًا﴾.

در سوره انعام آیه ۱۵۱ می‌فرماید: ﴿أَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾.

و در آیات مورد بحث نیز این دو را قرین باهم دیدیم: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا

إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾.

ب) اهمیت این موضوع به حدی است که هم قرآن و هم روایات با صراحت توصیه می‌کنند که حتی اگر پدر و مادر کافر باشند رعایت احترامشان لازم است: در سوره لقمان آیه ۱۵ می‌خوانیم: ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾؛ «و هرگاه آن دو تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری (بلکه می‌دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن ولی با آن دو، در دنیا بطور شایسته‌ای رفتار کن».

ج) شکرگزاری از پدر و مادر در قرآن مجید در ردیف شکرگزاری نعمت‌های خدا قرار داده شده، چنان‌که می‌خوانیم: ﴿أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾؛ با اینکه نعمت خدا بیش از آن است که قابل شمردن باشد، و این دلیل بر عمق و وسعت حقوق پدران و مادران می‌باشد.

د) قرآن حتی کمترین بی‌احترامی به پدر و مادر را اجازه نداده است. در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم که فرمود: «لَوْ عَلِمَ اللَّهُ شَيْئًا هُوَ أَذْنَىٰ مِنْ أَفٍّ لَنَهَىٰ عَنْهُ وَ هُوَ مِنْ أَذْنَىٰ الْعُقُوقِ وَ مِنَ الْعُقُوقِ أَنْ يَنْظُرَ الرَّجُلُ إِلَىٰ وَالِدَيْهِ فَيُحِدَّ النَّظَرَ إِلَيْهِمَا؛ اگر چیزی کمتر از «اف» وجود داشت خدا از آن نهی می‌کرد (اف همانطور که گفتیم کمترین اظهار ناراحتی است) و این حداقل مخالفت و بی‌احترامی نسبت به

پدر و مادر است، و نظر تند و غضب‌آلود به پدر و مادر، از جمله آن می‌باشد.<sup>۱</sup> (ه) با اینکه جهاد یکی از مهم‌ترین برنامه‌های اسلامی است، مادامی که جنبهٔ وجوب عینی پیدا نکند یعنی داوطلب به قدر کافی باشد، بودن در خدمت پدر و مادر از آن مهم‌تر است، و اگر موجب ناراحتی آن‌ها شود، جایز نیست.

در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم که مردی نزد پیامبر رفت و عرض کرد: من جوان بانشاط و ورزیده‌ای هستم و جهاد را دوست دارم، ولی مادری دارم که از این موضوع ناراحت می‌شود. پیامبر فرمود:

«ارْجِعْ فَكُنْ مَعَ وَالِدَتِكَ فَوَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَأَنْسُهَا بِكَ لَيْلَةً خَيْرٌ مِنْ جِهَادٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ سَنَةً؛ برگرد و با مادر خویش باش، قسم به آن خدایی که مرا به حق مبعوث ساخته است هر یک شبی که مادرت با تو مأنوس شود از یک سال جهاد در راه خدا بهتر است».<sup>۲</sup>

ولی البته هنگامی که جهاد، جنبهٔ وجوب عینی پیدا کند و کشور اسلامی در خطر قرار گیرد و حضور همگان لازم شود، هیچ عذری پذیرفته نیست، حتی نارضایی پدر و مادر. در مورد سایر واجبات کفایی و همچنین مستحبات، مسأله همین‌گونه است.

(و) پیامبر فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ عُقُوقَ الْوَالِدَيْنِ فَإِنَّ رِيحَ الْجَنَّةِ تُوْجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ الْفِ عَامٍ وَلَا يَجِدُهَا عَاقٌ؛ بترسید از اینکه عاق پدر و مادر و مغضوب آن‌ها شوید، زیرا بوی بهشت از پانصد سال راه به مشام می‌رسد، ولی هیچ‌گاه به کسانی که مورد خشم پدر و مادر هستند نخواهد رسید».<sup>۳</sup>

این تعبیر اشارهٔ لطیفی به این موضوع است که چنین اشخاصی نه تنها در

۱. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۵۸.

۲. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۶۰.

۳. همان، ص ۲۵۷.



بهشت گام نمی‌گذارند، بلکه در فاصله بسیار زیادی از آن قرار دارند و حتی نمی‌توانند به آن نزدیک شوند.

سید قطب در تفسیر فی ظلال حدیثی به این مضمون از پیامبر نقل می‌کند که مردی مشغول طواف بود و مادرش را بر دوش گرفته، طواف می‌داد. پیامبر را در همان حال مشاهده نمود، عرض کرد: آیا حق مادرم را با این کار انجام دادم؟ فرمود: نه، حتی جبران یکی از ناله‌های او را (هنگام وضع حمل) نمی‌کند.<sup>۱</sup> و اگر بخواهیم عنان قلم را در اینجا رها کنیم سخن بسیار به درازا می‌کشد و از شکل تفسیر خارج می‌شویم، اما باصراحت باید گفت که هر قدر در این زمینه گفته شود باز هم کم است، چراکه آن‌ها حق حیات بر انسان دارند.

در پایان این بحث ذکر این نکته را لازم می‌دانیم که گاهی می‌شود پدر و مادر پیشنهادهای غیرمنطقی و یا خلاف شرع به انسان می‌دهند. بدیهی است که اطاعت آن‌ها در هیچ‌یک از این موارد لازم نیست، ولی با این حال باید با برخورد منطقی و انجام وظیفه امر به معروف در بهترین صورتش با این‌گونه پیشنهادها برخورد کرد.

سخن خود را در این زمینه با حدیثی از امام کاظم پایان می‌دهیم؛ آن حضرت می‌فرماید: «کسی از پیامبر درباره حق پدر و فرزند سؤال کرد؛ فرمود: «لَا يُسْمِيهِ بِاسْمِهِ وَلَا يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا يَجْلِسُ قَبْلَهُ وَلَا يَسْتَسَبُّ لَهُ؛ باید او را با نام صدا نزنند (بلکه بگویند: پدرم!) و جلوتر از او راه نرود، و قبل از او ننشینند، و کاری نکنند که مردم به پدرش بدگویی کنند» (مثلاً بگویند: خدا پدرت را نیامرزد که چنین کردی!)».<sup>۲</sup>

۱. فی ظلال، ج ۵، ص ۳۱۸.

۲. نورالثقلین، ج ۳، ص ۱۴۹.

احترام پدر و مادر<sup>۱</sup>

در آیات ۱۲ تا ۱۵ سوره لقمان می خوانیم: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ \* وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ \* وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ \* وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ «ما به لقمان حکمت دادیم (و به او گفتیم): شکر خدا را به جای آور! هر کس شکرگزاری کند، تنها به سود خویش شکر می کند؛ و آن کس که کفران کند (زیانی به خدا نمی رساند)؛ چراکه خداوند بی نیاز و ستوده است. (به خاطر بیاور) هنگامی را که لقمان به فرزندش - در حالی که او را موعظه می کرد- گفت: «پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است.» و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش او را با ناتوانی روزافزون حمل کرد، و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد؛ (آری، به او توصیه کردم) که برای من و برای پدر و مادرت شکر به جا آور که بازگشت (همه شما) به سوی من است! و هرگاه آن دو، تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری (بلکه می دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو، در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن؛ و از راه کسانی پیروی کن که (توبه کنان) به سوی من آمده اند؛ سپس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه انجام می دادید با خبر می سازم».

## تفسیر

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ذیل آیات ۱۲-۱۵ سوره لقمان.

به تناسب بحث‌های گذشته پیرامون توحید و شرک و اهمیت و عظمت قرآن و حکمتی که در این کتاب آسمانی به کار رفته، در آیات مورد بحث و چند آیه بعد از آن، سخن از «لقمان حکیم» و بخشی از اندرزهای مهم این مرد الهی در زمینه توحید و مبارزه با شرک به میان آمده، و مسائل مهم اخلاقی نیز که در اندرزهای لقمان به فرزندش منعکس می‌باشد بازگو شده است. این اندرزهای ده‌گانه، هم مسائل اعتقادی را به طرز جالبی بیان می‌کند، هم اصول و وظایف دینی، و هم مباحث اخلاقی را.

در نخستین آیه می‌فرماید: «ما به لقمان حکمت دادیم و به او گفتیم که برای خدا شکرگزاری کن، چراکه هر کس شکر نعمت او را ادا کند، به سود خویش شکر کرده، و هر کس کفران کند، زیانی به خدا نمی‌رساند، چراکه خداوند، بی‌نیاز و ستوده است.

برای «حکمت» معانی فراوانی ذکر کرده‌اند، مانند «شناخت اسرار جهان هستی» و «آگاهی از حقایق قرآن» و «رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل» و «معرفت و شناسایی خداوند».

اما همه این معانی را می‌توان یک‌جا جمع کرده و در تفسیر حکمت چنین گفت: حکمتی که قرآن از آن سخن می‌گوید و خداوند به لقمان عطا فرموده بود «مجموعه‌ای از معرفت و علم، و اخلاق پاک و تقوا و نور هدایت» بوده است.

در حدیثی از امام موسی بن جعفر می‌خوانیم که در تفسیر این آیه برای «هشام بن حکم» فرمود: «مراد از حکمت، فهم و عقل است».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق می‌خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: «أوتيت معرفة إمام زمانه؛ حکمت این است که لقمان نسبت به امام و رهبر الهی

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳ (کتاب العقل والجهل، ح ۱۲).

عصر خود آگاهی داشت».<sup>۱</sup>

روشن است که هر یک از این‌ها یکی از شاخه‌های مفهوم وسیع حکمت محسوب می‌شود و با هم منافاتی ندارد. به هر حال «لقمان» به خاطر داشتن این حکمت به شکر پروردگارش پرداخت. او هدف نعمت‌های الهی و کاربرد آن‌ها را می‌دانست و درست آن‌ها را در همان هدفی که برای آن آفریده شده بودند به کار می‌بست، و اصلاً حکمت همین است: «به کار بستن هر چیزی در جای خود». بنابراین «شکر» و «حکمت» به یک نقطه بازمی‌گردند.

بعد از معرفی لقمان و مقام علم و حکمت او به نخستین اندرز وی که در عین حال مهم‌ترین توصیه به فرزندش می‌باشد اشاره کرده، چنین می‌فرماید: «به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به فرزندش، در حالی که او را موعظه می‌کرد، گفت: پسرم! هیچ چیز را شریک خدا قرار مده که شرک ظلم عظیمی است».

حکمت لقمان ایجاب می‌کند که قبل از هر چیز به سراغ اساسی‌ترین مسأله عقیدتی برود و آن مسأله «توحید» است، توحید در تمام زمینه‌ها و ابعاد، زیرا هر حرکت تخریبی و ضدّ الهی از شرک سرچشمه می‌گیرد، از دنیاپرستی، مقام‌پرستی، هوی‌پرستی، و مانند آن که هر کدام شاخه‌ای از شرک محسوب می‌شود، همان‌گونه که اساس تمام حرکت‌های صحیح و سازنده، توحید است، یعنی تنها دل به خدا بستن و سر بر فرمان او نهادن و از غیر او بریدن و همه بت‌ها را در آستان کبریا بی‌ارزش شمردن! قابل توجه اینکه لقمان حکیم، برای نفی شرک این دلیل ذکر می‌کند که شرک، ظلم عظیم است، آن هم با تعبیری که از چند جهت، تأکید در بردارد.

۱. نورالثقلین، ج ۴، ص ۱۹۶.

چه ظلمی از این بالاتر که هم در مورد خدا انجام می‌شود و موجود بی‌ارزشی همتای او قرار می‌گیرد، هم دربارهٔ خلق خدا که به گمراهی کشیده می‌شوند و مشرکان با اعمال جنایت‌بار خود آن‌ها را مورد ستم قرار می‌دهند، و هم دربارهٔ خویشتن که از اوج عزت عبودیت پروردگار، به قعر درّهٔ ذلت پرستش غیر او سقوط می‌کنند!

دو آیهٔ بعد در حقیقت جمله‌های معترضه‌ای است که خداوند در لابه‌لای اندرزهای لقمان بیان کرده است، اما معترضه نه به معنی بی‌ارتباط، بلکه به معنی سخنان الهی که ارتباط روشنی با سخنان لقمان دارد، زیرا در این دو آیه، بحث از نعمت وجود پدر و مادر و زحمات و خدمات و حقوق آن‌هاست و قرار دادن شکر پدر و مادر در کنار شکر «الله».

به علاوه، تأکیدی بر خالص بودن اندرزهای لقمان به فرزندش نیز محسوب می‌شود، چراکه پدر و مادر با علاقهٔ وافر و خلوص نیتی که دربارهٔ فرزندان خود دارند ممکن نیست جز خیر و صلاح آن‌ها را در اندرزهایشان بازگو کنند.

نخست می‌فرماید: «ما به انسان دربارهٔ پدر و مادرش سفارش کردیم»؛

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ﴾.

آنگاه به زحمات فوق‌العادهٔ مادر اشاره کرده، می‌گوید: «مادرش او را حمل کرد در حالی که هر روز ضعف و سستی تازه‌ای بر ضعف او افزوده می‌شد»؛ ﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ﴾. این مسأله از نظر علمی ثابت شده و تجربه نیز نشان داده که مادران در دوران بارداری گرفتار وهن و سستی می‌شوند، چراکه شیرهٔ جان و مغز استخوانشان را به پرورش جنین خود اختصاص می‌دهند و از تمام مواد حیاتی وجود خود بهترینش را تقدیم او می‌دارند.

به همین دلیل، مادران در دوران بارداری گرفتار کمبود انواع ویتامین‌ها می‌شوند که اگر جبران نشود مشکلاتی برای آن‌ها به وجود می‌آورد، حتی این

مطلب در دوران رضاع و شیر دادن نیز ادامه می‌یابد، چراکه «شیر، شیرۀ جان مادر است». لذا به دنبال آن می‌افزاید: «پایان دوران شیرخوارگی او دو سال است»؛ ﴿وَفَصَالُهُ فِي عَامَيْنِ﴾.

همان‌گونه که در جای دیگر قرآن نیز اشاره شده است: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾؛ «مادران فرزندان‌شان را دو سال تمام شیر می‌دهند».<sup>۱</sup> البته منظور، دوران کامل شیرخوارگی است هرچند ممکن است گاهی کمتر از آن انجام شود. به هر حال مادر در این ۳۳ ماه (دوران حمل و دوران شیرخوارگی) بزرگ‌ترین فداکاری را هم از نظر روحی و عاطفی، هم از نظر جسمی، و هم از جهت خدمات درمورد فرزندش انجام می‌دهد. جالب اینکه خداوند ابتدا سفارش پدر و مادر، هر دو را می‌کند، ولی هنگام بیان زحمات و خدمات، روی زحمات مادر تأکید می‌نماید تا انسان را متوجه ایثارگری‌ها و حق عظیم او سازد.

سپس می‌گوید: «توصیه کردم که هم شکر مرا به جای آور و هم شکر پدر و مادرت را»؛ ﴿أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾.

شکر مرا به جا آور که خالق و منعم اصلی توام و چنین پدر و مادر مهربانی به تو داده‌ام، و شکر پدر و مادرت را نیز بگذار که واسطه این فیض و عهده‌دار انتقال نعمت‌های من به تو می‌باشند. و چقدر جالب و پرمعنی است که شکر پدر و مادر درست در کنار شکر خدا قرار گرفته است! در پایان آیه نیز با لحنی که خالی از تهدید و عتاب نیست می‌فرماید:

«بازگشت همه شما به سوی من است»؛ ﴿إِلَى الْمَصِيرِ﴾.

آری، اگر در اینجا کوتاهی کنید در آنجا تمام این حقوق و زحمات و خدمات

مورد بررسی قرار می‌گیرد و مو به مو حساب می‌شود، باید از عهده حساب الهی در مورد شکر نعمت‌هایش، و همچنین در مورد شکر نعمت وجود پدر و مادر و عواطف پاک و بی‌آلایش آن‌ها برآیید.

بعضی از مفسران در اینجا به این نکته توجه کرده‌اند که در قرآن مجید تأکید بر رعایت حقوق پدر و مادر بارها آمده است، اما سفارش نسبت به فرزندان کمتر دیده می‌شود (جز در مورد نهی از کشتن فرزندان که یک عادت شوم و زشت استثنایی در عصر جاهلیت بوده است).

این به خاطر آن است که پدر و مادر به حکم عواطف نیرومندشان کمتر ممکن است فرزندان را به دست فراموشی بسپارند، در حالی که زیاد دیده شده که فرزندان، پدر و مادر را به ویژه هنگام پیری و از کارافتادگی فراموش می‌کنند، و این دردناک‌ترین حالت برای آن‌ها و بدترین ناشکری برای فرزندان محسوب می‌شود.<sup>۱</sup>

و از آنجا که توصیه به نیکی در مورد پدر و مادر، ممکن است این توهم را برای بعضی ایجاد کند که حتی در مسأله عقاید و کفر و ایمان، باید با آن‌ها مماشات کرد، در آیه بعد می‌افزاید: «هرگاه آن دو، تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که از آن (حداقل) آگاهی نداری، از آن‌ها اطاعت مکن»؛

﴿وَأَنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾.

هرگز نباید رابطه انسان و پدر و مادرش، مقدم بر رابطه او با خدا باشد، و هرگز نباید عواطف خویشاوندی حاکم بر اعتقاد مکتبی او شود.

تعبیر به «جاهداک» اشاره به این است که پدر و مادر گاهی به گمان اینکه سعادت فرزند را می‌خواهند، تلاش و کوشش می‌کنند که او را به سوی عقیده

۱. تفسیر فی ظلال، ج ۶، ص ۴۸۴.

انحرافی خود بکشانند، و این در مورد همه پدران و مادران دیده می‌شود. وظیفه فرزندان این است که هرگز در برابر این فشارها تسلیم نشوند و استقلال فکری خود را حفظ کرده، عقیده توحید را با هیچ چیزی معاوضه نکنند.

در ضمن، جمله ﴿مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ (چیزی که به آن علم و آگاهی نداری) اشاره به این است که اگر به فرض، دلایل بطلان شرک را نادیده بگیریم، حداقل، دلیلی بر اثبات آن نیست، و هیچ شخص بهانه‌جویی نیز نمی‌تواند دلیلی برای اثبات شرک اقامه کند.

از این گذشته، اگر شرک حقیقتی داشت، باید دلیلی برای اثبات آن وجود داشته باشد و چون وجود ندارد خود دلیلی بر بطلان آن می‌باشد.

باز از آنجایی که ممکن است این فرمان، این توهم را به وجود آورد که در برابر پدر و مادر مشرک، باید شدت عمل و بی‌حرمتی به خرج داد، بلافاصله اضافه می‌کند که عدم اطاعت آن‌ها در مسأله کفر و شرک، دلیل بر قطع رابطه مطلق با آن‌ها نیست، بلکه در عین حال «با آن‌ها در دنیا به طرز شایسته‌ای رفتار کن»؛ ﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾.

از نظر دنیا و زندگی مادی با آن‌ها مهر و محبت و ملاحظت کن، و از نظر اعتقاد و برنامه‌های مذهبی، تسلیم افکار و پیشنهادهای آن‌ها نباش، این درست نقطه اصلی اعتدال است که حقوق خدا و پدر و مادر، در آن جمع است.

لذا بعداً می‌افزاید: «راه کسانی را پیروی کن که به سوی من بازگشته‌اند (راه پیامبر و مؤمنان راستین)»؛ ﴿وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ﴾.

چراکه بعد از آن «بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه در دنیا عمل می‌کردید آگاه می‌سازم و بر طبق آن پاداش و کیفر می‌دهم»؛ ﴿ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.



نفی و اثبات‌های پی‌درپی، و امر و نهی‌ها در آیات فوق، برای این است که مسلمانان در این‌گونه مسائل که در بدو نظر تضادی میان انجام دو وظیفه لازم تصور می‌شود خط اصلی را پیدا کنند و بدون کمترین افراط و تفریط، در مسیر صحیح قرار گیرند. این دقت و ظرافت قرآن در این ریزه‌کاری‌ها، از چهره‌های فصاحت و بلاغت عمیق آن است.

به هر حال، آیه فوق کاملاً شبیه چیزی است که در آیه ۸ سوره عنکبوت آمده است که می‌گوید: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

### ای انسان! به پدر و مادر نیکی کن

در آیه ۱۵ سوره احقاف می‌خوانیم: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾؛ «ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می‌کند و با ناراحتی وضع حمل می‌کند؛ و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است؛ تا زمانی که به نیرومندی و کمال خوبی برسد و به چهل سالگی درآید می‌گوید: «پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی به‌جا آورم و کار شایسته‌ای انجام دهم که از آن خشنود باشی، و فرزندان مرا صالح گردان! من به‌سوی تو بازگشتم (و توبه کردم)، و من از مسلمانانم».

### تفسیر

این آیات و آیات آینده درحقیقت توضیحی است درباره دو گروه «ظالم» و «محسن». نخست به وضع «نیکوکاران» پرداخته و از مسأله نیکی به پدر و مادر

و شکر زحمات آنها که مقدمه‌ای است برای شکر پروردگار شروع می‌کند، می‌فرماید: «ما انسان را توصیه کردیم که درباره پدر و مادرش نیکی کند». «وصیت» و «توصیه» به معنی مطلق سفارش است و مفهوم آن منحصر به سفارش‌های مربوط به بعد از مرگ نیست، لذا جمعی در اینجا آن را به معنی «امر» و دستور و فرمان» تفسیر کرده‌اند. سپس به دلیل لزوم حق‌شناسی در برابر مادر پرداخته می‌گوید:

«مادر، او را با اکراه و ناراحتی حمل می‌کند و با ناراحتی بر زمین می‌گذارد، و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است».

«مادر» در طول این سی ماه بزرگ‌ترین ایثار و فداکاری را در مورد فرزندش انجام می‌دهد. از نخستین روزهای انعقاد نطفه حالت مادر دگرگون می‌شود و ناراحتی‌ها پشت سر یکدیگر می‌آید، حالتی که «ویار» نامیده می‌شود و یکی از سخت‌ترین حالات مادر است روی می‌دهد و پزشکان می‌گویند: این حالت بر اثر کمبودهایی است که در جسم مادر به خاطر ایثار به فرزند رخ می‌دهد.

هر قدر جنین رشد و نمو بیشتر می‌کند مواد بیشتری از شیرۀ جان مادر می‌گیرد و حتی روی استخوان‌های او و اعصابش اثر می‌گذارد، گاهی خواب و خوراک و استراحت و آرامش را از او می‌گیرد و در آخر دوران حمل، راه رفتن و حتی نشست و برخاست برای مادر مشکل می‌شود، اما با صبر و حوصله تمام و به عشق فرزندی که به زودی چشم به دنیا می‌گشاید و به روی مادر لبخند می‌زند تمام این ناملایمات را تحمل می‌کند.<sup>۱</sup>

زمان وضع حمل فرامی‌رسد، که یکی از سخت‌ترین لحظات زندگی مادر است تا آنجا که گاه مادر جان خود را بر سر فرزند از دست می‌دهد.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ذیل آیات ۱۵ و ۱۶ سوره احقاف.

به هر حال بار سنگینش را بر زمین گذاشته، دوران سخت دیگری شروع می‌شود، دوران مراقبت دائم و شبانه‌روزی از فرزند، دورانی که باید به تمام نیازهای کودکی پاسخ گوید که هیچ‌گونه قدرتی برای بیان نیازهای خود ندارد، اگر دردی دارد نمی‌تواند محل درد را تعیین کند و اگر ناراحتی از گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما دارد قادر به بیان آن نیست، جز اینکه ناله سردهد و اشک ریزد، و مادر باید با کنجکاو و صبر و حوصله تمام، یک‌به‌یک این نیازها را تشخیص دهد و برآورده کند.

نظافت فرزند در این دوران مشکلی است طاقت‌فرسا، و تأمین غذای او که از شیرۀ جان مادر گرفته می‌شود ایثاری است بزرگ. بیماری‌های مختلفی که در این دوران دامان نوزاد را می‌گیرد و مادر باید با شکیبایی فوق‌العاده به مقابله با آنها برخیزد مشکل دیگری است.

اینکه قرآن در اینجا تنها از ناراحتی‌های مادر سخن به میان آورده و سخنی از پدر در میان نیست، به‌علت بی‌اهمیتی آن نمی‌باشد، چراکه پدر نیز در بسیاری از این مشکلات شریک مادر است، ولی چون مادر سهم بیشتری دارد، بیشتر روی او تکیه شده است.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که در آیه ۲۳۳ سوره بقره دوران شیرخوارگی دو سال کامل (۲۴ ماه) ذکر شده است: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ﴾؛ «و مادران، فرزندان خود را دو سال تمام شیر می‌دهند، (این) برای کسی است که بخواهد دوران شیر دادن را تکمیل کند». در حالی که مجموع «دوران حمل و شیرخوارگی» در آیه مورد بحث، فقط سی ماه ذکر شده، مگر ممکن است دوران حمل شش ماه باشد؟  
فقها و مفسران با الهام از روایات اسلامی در پاسخ گفته‌اند: آری، حداقل

دوران حمل ۶ ماه و حداکثر دوران مفید رضاع ۲۴ ماه است، حتی از جمعی از پزشکان پیشین همچون «جالینوس» و «ابن سینا» نقل شده که گفته‌اند: با چشم خود شاهد چنین امری بوده‌ایم که فرزندی بعد از شش ماه به دنیا آمده است. همچنین از این تعبیر قرآن می‌توان استفاده کرد که هر قدر از مقدار حمل کاسته شود باید بر مقدار دوران شیرخواری افزود، به گونه‌ای که در مجموع ۳۰ ماه تمام را شامل گردد. از ابن عباس نیز نقل شده که هرگاه دوران بارداری زن ۹ ماه باشد باید ۲۱ ماه فرزند را شیر دهد، و اگر حمل ۶ ماه باشد باید ۲۴ ماه شیر دهد. قانون طبیعی نیز همین را ایجاب می‌کند، چراکه کمبودهای دوران حمل در دوران شیرخواری باید جبران شود.

سپس می‌افزاید: «حیات انسان همچنان ادامه می‌یابد تا زمانی که به کمال قدرت نیروی جسمانی رسد، و به مرز چهل سالگی وارد شود».

بعضی از مفسران، «بلوغ اشد» (رسیدن به مرحله توانایی) را با رسیدن به چهل سالگی هماهنگ، و برای تأکید می‌دانند، ولی ظاهر این است که «بلوغ اشد» اشاره به «بلوغ جسمانی» و رسیدن به اربعین سنه (چهل سالگی) اشاره به «بلوغ فکری و عقلانی» است، زیرا معروف است که بیشتر انسان‌ها در چهل سالگی به مرحله کمال عقل می‌رسند و گفته‌اند که غالب انبیا در چهل سالگی به نبوت مبعوث شدند. همچنین درباره اینکه سن بلوغ قدرت جسمانی چه سنی است، گفتگوست، بعضی همان سن معروف بلوغ را می‌دانند که در آیه ۳۴ اسراء در مورد یتیمان نیز به آن اشاره شده، در حالی که در بعضی از روایات تصریح شده که سن هجده سالگی است. البته مانعی ندارد که این تعبیر در موارد مختلف معانی متفاوتی دهد که با قرائن روشن می‌شود.

در حدیثی آمده است: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرُ يَدَهُ عَلَىٰ وَجْهِ مَنْ زَادَ عَلَىٰ الْأَرْبَعِينَ وَ لَمْ يَتَّبِعْ، وَ يَقُولُ بِأَبِي وَجْهِ لَا يُفْلِحُ!»؛ شیطان دستش را به صورت کسانی که به چهل

سالگی برسند و از گناه توبه نکنند می‌کشد و می‌گوید: پدرم فدای چهره‌ای باد که هرگز رستگار نمی‌شود» (و در جبین این انسان نور و رستگاری نیست!)<sup>۱</sup>.  
 از ابن عباس نیز نقل شده است: «مَنْ بَلَغَ الْأَرْبَعِينَ وَ لَمْ يَغْلِبْ خَيْرُهُ شَرَّهُ فَلْيَتَجَهَّزْ إِلَى النَّارِ؛ هرکس چهل سال بر او بگذرد و نیکی او بر بدی اش غالب نشود آماده آتش جهنم گردد!».

به هر حال قرآن در دنباله این سخن می‌افزاید: این انسان لایق و باایمان هنگامی که به چهل سالگی رسید سه چیز را از خدا تقاضا می‌کند، نخست می‌گوید: «پروردگارا! به من توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی به جا آورم!»؛ «رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ».

این تعبیر نشان می‌دهد که انسان باایمان در چنین سن و سالی، هم از عمق و وسعت نعمت‌های خدا بر او آگاه می‌شود، و هم از خدماتی که پدر و مادر به او کرده، تا به این حد رسیده است، چراکه در این سن و سال معمولاً خودش پدر یا مادر شده و زحمات طاقت‌فرسا و ایثارگرانه آن دو را با چشم خود می‌بیند، و بی‌اختیار به یاد آن‌ها می‌افتد و به جای آن‌ها در پیشگاه خدا شکرگزاری می‌کند. در دومین تقاضا عرضه می‌دارد: «خداوندا! به من توفیق ده تا عمل صالح به جا آورم، عملی که تو از آن خشنود باشی»؛ «أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ».

و بالاخره در سومین تقاضایش عرض می‌کند: «خداوندا! صلاح و درستکاری را در فرزندان و دودمان من تداوم بخش»؛ «وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي».

تعبیر به «لی» (برای من) همچنین اشاره به این است که صلاح و نیکی فرزندان من چنان باشد که نتایجش عاید من نیز بشود.

۱. روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۷.

و تعبیر «فی ذریتی» (در فرزندان من) به طور مطلق، اشاره به تداوم صلاح و نیکوکاری در تمام دودمان اوست.

جالب اینکه در دعای اول، پدر و مادر را شریک می‌کند، و در دعای سوم فرزندان را، ولی در دعای دوم برای خود دعا می‌کند، و این‌گونه است انسان صالح که اگر با یک چشم به خویشان می‌نگرد با چشم دیگر به افرادی که بر او حق دارند نگاه می‌کند.

و در پایان آیه دو مطلب را اعلام می‌دارد که هر کدام بیانگر یک برنامه عملی مؤثر است، نخست می‌گوید: «پروردگارا! من در این سن و سال به سوی تو باز می‌گردم و توبه می‌کنم»؛ «إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ».

به مرحله‌ای رسیده‌ام که باید خطوط زندگی من تعیین شود و تا آخر عمر همچنان ادامه یابد، آری، من به مرز چهل سالگی رسیده‌ام و برای بنده‌ای چون من چقدر زشت و نازیباست که به سوی تو نیایم و خودم را از گناهان با آب توبه نشویم!

دیگر اینکه می‌گوید: «من از مسلمین هستم»؛ «وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ».

درحقیقت این دو جمله پشتوانه‌ای است برای آن دعاها سه‌گانه و مفهومی این است: چون من توبه کرده‌ام و تسلیم مطلق در برابر فرمان توام، تو نیز بزرگواری کن و مرا مشمول آن نعمت‌ها بفرما.

### نیکی به پدر<sup>۱</sup>

در آیه ۶۷ سوره بقره می‌خوانیم: «وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ذیل آیه ۶۷ سوره بقره.

بَقْرَةً قَالُوا اتَّخَذْنَا هُزُؤًا قَالِ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ «و (به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: خداوند به شما دستور می دهد ماده گاو را ذبح کنید (و قطعه ای از بدن آن را به بدن مقتول بزنید، تا زنده شود و قاتل را معرفی کند). گفتند: آیا ما را مسخره می کنی؟ گفت: به خدا پناه می برم از اینکه از جاهلان باشم».

نکته: شرایط و ویژگی های آن گاو در آیات بعدی چنین ذکر شده است: ماده گاو باشد که نه پیر و از کارافتاده و نه بکر و جوان، بلکه میان این دو باشد، زرد یک دست باشد که رنگ آن بینندگان را شاد و مسرور سازد. گاو باشد که برای شخم زدن رام نشده باشد و برای زراعت آب کشی نکند، از هر عیبی برکنار باشد و حتی هیچ گونه رنگ دیگری در آن نباشد.

مفسران در اینجا یادآور می شوند که این گاو در آن محیط، منحصر به فرد بوده است و بنی اسرائیل آن را به قیمت بسیار گرانی خریده اند.

می گویند: صاحب این گاو مردی بس نیکوکار بود و به پدر خویش احترام فراوان می کرد. در یکی از روزها که پدرش در خواب بود، معامله پرسودی برای او پیش می آید، ولی او به خاطر اینکه پدرش ناراحت نشود، حاضر نشد وی را بیدار سازد و کلید صندوق را از وی بگیرد، در نتیجه از معامله صرف نظر کرد. به قول بعضی از مفسران: فروشنده حاضر می شود آن جنس را به مبلغ کمتری بفروشد به این شرط که آن مرد نیکوکار پول او را نقد بپردازد، و پرداختن پول نقد منوط به این بوده که پدر را بیدار کند و کلید صندوق ها را از او بگیرد. ولی آن مرد نیکوکار حاضر می شود پول بیشتری بپردازد، ولی پس از بیداری پدر. بالاخره معامله انجام نشد و خداوند به جبران این گذشت، معامله پرسود بالا را برای او فراهم ساخت».

بعضی از مفسران می گویند: پدر پس از بیدار شدن، از ماجرا آگاه می شود

و گاو مزبور را به عنوان آن نیکی به پسر می‌بخشد، که سرانجام، آن سود فراوان را برای او فراهم آورد.<sup>۱</sup>

پیغمبر اسلام در این مورد می‌فرماید: «انظُرُوا إِلَى الْبِرِّ مَا بَلَغَ بِأَهْلِهِ؛ نیکی را بنگرید، که با نیکوکار چه می‌کند!».

### آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر و مادر<sup>۲</sup>

در آیه ۵۹ سوره نور می‌خوانیم: ﴿وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾؛ «و هنگامی که اطفال شما به حد بلوغ رسند باید اجازه بگیرند، همان‌گونه که اشخاصی که پیش از آنان بودند اجازه می‌گرفتند؛ این چنین خداوند آیاتش را برای شما بیان می‌کند، و خدا دانا و حکیم است».

### تفسیر

مهم‌ترین مسأله‌ای که در این سوره تعقیب شده، مسأله عفت عمومی و مبارزه با هرگونه آلودگی جنسی است که در ابعاد مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. آیات مورد بحث نیز به یکی از اموری که با این مسأله ارتباط دارد پرداخته و خصوصیات آن را تشریح می‌کند و آن مسأله اجازه گرفتن کودکان بالغ و نابالغ هنگام ورود به اطاق‌هایی است که مردان و همسرانشان ممکن است در آن خلوت کرده باشند؛ نخست می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! باید مملوک‌های شما (بردگانتان) و همچنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده‌اند در سه وقت از شما اجازه بگیرند: قبل از نماز فجر و در نیمروز، هنگامی که

۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۱.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ذیل آیه ۵۹ سوره نور.



لباس‌های (معمولی) خود را بیرون می‌آورید، و بعد از نماز عشاء» این سه وقت، سه وقت پنهانی و خصوصی برای شماست؛ ﴿ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ﴾.

«عورة» در اصل از ماده «عار» به معنی «عیب» است و از آنجا که آشکار شدن آلت جنسی مایه عیب و عار است، در لغت عرب به آن عورت اطلاق شده است. این واژه گاهی به معنی شکاف در دیوار و لباس و مانند آن نیز آمده است و گاهی به معنی مطلق عیب می‌باشد و به هر حال اطلاق کلمه عورت بر این اوقات سه‌گانه به این دلیل است که مردم در این اوقات، خود را زیاد مقید به پوشانیدن خویش مانند سایر اوقات نمی‌کنند و یک حالت خصوصی دارند.

بدیهی است که این دستور متوجه اولیای اطفال است که آن‌ها را وادار به انجام این برنامه کنند، چراکه آن‌ها هنوز به حد بلوغ نرسیده‌اند تا مشمول تکالیف الهی باشند.

همچنین اطلاق آیه، هم شامل کودکان پسر و هم کودکان دختر می‌شود و کلمه «الذین» که برای جمع مذکر است مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست، زیرا در بسیاری از موارد این تعبیر به عنوان تغلیب بر مجموع اطلاق می‌گردد، همان‌گونه که در آیه وجوب روزه تعبیر به «الذین» شده، ولی منظور، عموم مسلمانان است (بقره: ۸۳). ذکر این نکته نیز لازم است که آیه درباره کودکانی سخن می‌گوید که به حد تمیز رسیده‌اند و مسائل جنسی و عورت و غیر آن را تشخیص می‌دهند، زیرا دستور اجازه گرفتن، خود دلیل بر این است که این اندازه می‌فهمند که اجازه گرفتن یعنی چه؟ و تعبیر به «ثلاث عورات» شاهد دیگری بر این معنی است.

اما درباره اینکه این حکم در مورد بردگان، مخصوص بردگان مرد است یا کنیزان را نیز شامل می‌شود، روایات مختلفی وارد شده، هرچند ظاهر عام است و شامل هر دو گروه می‌شود و به همین دلیل روایت موافق ظاهر را می‌توان ترجیح داد.

در پایان آیه می‌فرماید: «بر شما و بر آن‌ها گناهی نیست که بعد از این سه وقت بدون اذن وارد شوند و بعضی به دیگری خدمت کنند و گرد یکدیگر (با صفا و صمیمیت) بگردند»؛ ﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾.

آری «این چنین خداوند آیات را برای شما تبیین می‌کند و خدا عالم و حکیم است».

واژه «طوافون» در اصل از ماده «طواف» به معنی گردش دور چیزی است و چون به صورت صیغه مبالغه آمده به معنی کثرت در این امر می‌باشد، و با توجه به اینکه بعد از آن ﴿بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ آمده، مفهوم جمله این می‌شود که در غیر این سه وقت شما مجاز هستید بر گرد یکدیگر بگردید و رفت و آمد داشته باشید و به هم خدمت کنید.

به گفته «فاضل مقداد» در کتاب کنزالعرفان، این تعبیر درحقیقت به منزله بیان دلیل برای عدم لزوم اجازه گرفتن در سایر اوقات است، چراکه اگر بخواهند پی در پی رفت و آمد داشته باشند و در هر بار اذن دخول بخواهند کار مشکل می‌شود.<sup>۱</sup> در آیه بعد، حکم بالغان را بیان کرده، می‌گوید: «هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند باید در همه اوقات اجازه بگیرند، همان‌گونه که اشخاصی که قبل از آن‌ها بودند اجازه می‌گرفتند»؛ ﴿وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾.

واژه «حلم» (بر وزن «کتب») به معنی عقل آمده است و کنایه از بلوغ است که معمولاً با یک جهش عقلی و فکری همراه است، و گاهی گفته‌اند: «حلم» به معنی رؤیا و خواب دیدن است و چون جوانان، مقارن بلوغ، صحنه‌هایی در خواب

۱. کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۲۵.

می‌بینند که سبب احتلام آن‌ها می‌شود، این واژه به‌عنوان کنایه در معنی بلوغ به کار رفته است. به هر حال از آیه فوق چنین استفاده می‌شود که حکم بالغان با اطفال نابالغ متفاوت است، زیرا کودکان نابالغ طبق آیه قبل تنها در سه وقت موظف به اجازه گرفتن هستند، چون زندگی آن‌ها با زندگی پدران و مادران آن‌قدر آمیخته است که اگر بخواهند در همه حال اجازه بگیرند مشکل خواهد بود، از این گذشته، احساسات جنسی آن‌ها هنوز به‌طور کامل بیدار نشده، ولی نوجوانان بالغ طبق این آیه که اذن گرفتن را به‌طور مطلق برای آن‌ها واجب دانسته، موظف‌اند در همه حال هنگام ورود بر پدر و مادر اذن بطلبند.

این حکم، مخصوص مکانی است که پدر و مادر در آنجا استراحت می‌کنند، وگرنه برای وارد شدن به اطاق عمومی (اگر اطاق عمومی داشته باشند) به ویژه هنگامی که دیگران هم در آنجا حاضرند و هیچ‌گونه مانعی در کار نیست، اجازه گرفتن لزومی ندارد.

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله ﴿كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنَ قَبْلِهِمْ﴾ اشاره به بزرگسالان است که در همه حال هنگام وارد شدن به اطاق، موظف به اجازه گرفتن از پدران و مادران بودند. در این آیه افرادی را که تازه به حد بلوغ رسیده‌اند هم‌ردیف بزرگسالان قرار داده که موظف به استیذان بودند.

در پایان آیه برای تأکید و توجه بیشتر می‌فرماید: «این‌گونه خداوند آیاتش را برای شما تبیین می‌کند و خداوند عالم و حکیم است.»

### فلسفه اجازه گرفتن و مفاصد عدم توجه به آن

برای ریشه‌کن ساختن یک مفسده اجتماعی مانند اعمال منافی عفت، تنها توسل به اجرای حدود و تازیانه زدن منحرفان کافی نیست، بلکه در هیچ‌یک از مسائل اجتماعی چنین برخورداردی نتیجه مطلوب نخواهد داد، بلکه باید

مجموعه‌ای از آموزش فکری و فرهنگی آمیخته با آداب اخلاقی و عاطفی، و همچنین آموزش‌های صحیح اسلامی ترتیب داد، و یک محیط اجتماعی سالم ایجاد کرد، سپس مجازات را به‌عنوان یک عامل در کنار این عوامل در نظر گرفت.

به همین دلیل در این سوره نور که در واقع سوره عفت است از مجازات تازیانه مردان و زنان زناکار شروع می‌کند و به مسائل دیگر، مانند فراهم آوردن وسایل ازدواج سالم، رعایت حجاب اسلامی، نهی از چشم‌چرانی، تحریم متهم ساختن افراد به آلودگی ناموسی، و بالاخره، اجازه گرفتن فرزندان هنگام ورود به خلوتگاه پدران و مادران، گسترش می‌دهد.

این نشان می‌دهد که اسلام از هیچ‌یک از ریزه‌کاری‌های مربوط به این مسأله غفلت نکرده است. خدمتکاران موظف‌اند هنگام ورود به اطاقی که دو همسر قرار دارند اجازه بگیرند. کودکان بالغ نیز موظف‌اند در هر وقت بدون اجازه وارد نشوند، حتی کودکان نابالغ نیز که همیشه نزد پدر و مادر هستند آموزش داده شوند که لااقل در سه وقت (قبل از نماز صبح و بعد از نماز عشاء و هنگام ظهر که پدران و مادران به استراحت می‌پردازند) بدون اجازه وارد نشوند.

این یک نوع ادب اسلامی است هرچند متأسفانه امروز کمتر رعایت می‌شود و با اینکه قرآن با صراحت آن را در آیات فوق بیان کرده است، در نوشته‌ها و سخنرانی‌ها و بیان احکام نیز کمتر دیده می‌شود که پیرامون این حکم اسلامی و فلسفه آن بحث شود، و معلوم نیست به چه دلیلی این حکم قطعی قرآن مورد غفلت و بی‌توجهی قرار گرفته است! گرچه ظاهر آیه و وجوب رعایت این حکم است، اما حتی اگر به فرض، آن را مستحب بدانیم، باز باید درباره آن سخن گفته شود و جزئیات آن مورد بحث قرار گیرد.

برخلاف آنچه بعضی از ساده‌اندیشان فکر می‌کنند که کودکان سر از این

مسائل در نمی‌آورند و خدمتکاران نیز در این امر باریک نمی‌شوند، ثابت شده است که کودکان (تا چه رسد به بزرگسالان) روی این مسأله فوق‌العاده حساسیت دارند و گاهی می‌شود سهل‌انگاری پدران و مادران و برخورد کودکان با منظره‌هایی که نمی‌بایست آن را ببینند سرچشمه انحرافات اخلاقی و گاه بیماری‌های روانی شده است.

ما خود با افرادی برخورد کردیم که به اعتراف خودشان بر اثر بی‌توجهی پدران و مادران به این امر و مشاهده آنان در حال آمیزش جنسی یا مقدمات آن، به مرحله‌ای از تحریک جنسی و عقده روانی رسیده بودند که دشمنی شدید با پدر و مادر در سرحد قتل، در دل آنها پیدا شده بود و خود آنها نیز شاید تا مرز انتحار پیش رفته بودند. اینجاست که ارزش و عظمت این حکم اسلامی آشکار می‌شود که مسائلی را که دانشمندان امروز به آن رسیده‌اند از چهارده قرن پیش در احکام خود پیش‌بینی کرده است. همچنین در همین جا لازم می‌دانیم به پدران و مادران توصیه کنیم که این مسائل را جدی بگیرند و فرزندان خود را به گرفتن اجازه ورود عادت بدهند و همچنین از کارهای دیگری که سبب تحریک فرزندان می‌شود از جمله خوابیدن زن و مرد در اطاقی که بچه‌های ممیز می‌خوابند، تا جایی که امکان دارد پرهیز کنند و بدانند که این امور از نظر تربیتی، فوق‌العاده در سرنوشت آنها موثر است.

جالب اینکه در حدیثی از پیامبر اسلام می‌خوانیم که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ أَنْ يُجَامِعَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ وَالصَّبِيَّ فِي الْمَهْدِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمَا؛ مبادا در حالی که کودکی در گهواره به شما می‌نگرد آمیزش جنسی کنید».<sup>۱</sup>

## فصل پنجم:

# تشویق و مجازات

(دو شیوه مهم تربیتی)

تشویق و مجازات

نتیجه تشویق کار نیک یا بد

تربیت از طریق انذار

اگر هشدار مؤثر نیفتد

مجازات‌های تربیتی

زندان یا کانون تربیت

مجازات هم حسابی دارد

مجازات‌های بیدارکننده

مجازات استدراج

مجازات تهمت

مجازات شدید برای چه بود؟

مجازات در حضور جمع چرا؟



### اهمیت و ضرورت تشویق و مجازات

اصولاً مسأله تشویق و تهدید که در لسان قرآن به عنوان «بشارت» و «انذار» آمده است اساس همه تربیت‌های اخلاقی و اجتماعی است و اختصاص به مسائل مذهبی ندارد. انسان، هم باید در برابر انجام کارهای نیک تشویق شود و هم در برابر انجام کار بد تهدید به کیفر گردد تا خود را در مسیر اول قرار داده و از مسیر دوم بازدارد.

کسانی که تصور می‌کنند تنها تشویق برای تربیت انسان (اعم از کودکان و بزرگسالان) کافی است و باید تنبیه و تهدید و کیفر را به طور کلی کنار گذاشت سخت در اشتباه‌اند همان‌طور که کسانی که پایه تربیت را تنها بر ترس و تهدید بنا می‌گذارند و از جنبه‌های تشویقی غافل‌اند نیز گمراه و بی‌خبرند. این دو دسته ساختمان وجودی انسان و غرایز او را فراموش کرده‌اند: انسان مجموعه‌ای است از بیم و امید، از حب ذات و علاقه به حیات و نفرت از فنا و نیستی. انسان که مجموعه این صفات است برای تربیتش نمی‌توان تنها روی یک قسمت تکیه کرد، بلکه باید از هر دو سو به طرف این هدف پیشروی نمود.

نکته مهم این است که هر دو قسمت باید دقیقاً به اندازه یکدیگر باشد و زیاده‌روی در یکی سبب انحراف از مسیر تربیت خواهد بود.

اگر تشویق از حد بگذرد انسان را در برابر گناه گستاخ می‌کند (مانند داستان



گناه‌بخشی مسیحیان) و اگر تهدید از حد بگذرد یأس و نومیدی به وجود خواهد آورد.

جالب اینکه در آیات قرآن که «نذیر و بشیر» یا «انذار» و «بشارت» با هم ذکر شده حتی این دقت به عمل آمده که گاهی بشارت بر انذار مقدم شده، مانند آیه ۱۱۹ سوره بقره: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنِ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ»؛ «ما تو را به حق، برای بشارت و بیم دادن (همه مردم) فرستادیم؛ و تو مسئول (گمراهی) دوزخیان (پس از ابلاغ رسالت) نیستی».

و گاهی به عکس، مانند آیه ۱۸۸ سوره اعراف: «إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّلْقَوْمِ يُؤْمِنُونَ»؛ «من فقط بیم‌دهنده و بشارت‌دهنده‌ام برای گروهی که ایمان آورند» و این خود نشان می‌دهد که اعتدال میان این دو باید کاملاً رعایت شود.

### نتیجه تشویق کار نیک یا بد<sup>۱</sup>

خداوند در آیه ۸۵ سوره نساء می‌فرماید: «مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِّنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِّنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا»؛ «کسی که شفاعت [تشویق و کمک] برای کار نیکی کند، سهمی از آن برای او خواهد بود؛ و کسی که شفاعت برای کار بدی کند، سهمی از آن خواهد داشت، و خداوند، حساب هر چیز را نگه می‌دارد».

قرآن می‌گوید: هر کسی در درجه اول مسئول کار خویش است، نه مسئول کار دیگران. اما برای اینکه از این مطلب سوءاستفاده نشود در این آیه می‌گوید: «درست است که هر کسی مسئول کارهای خود می‌باشد ولی هر انسانی که دیگری را به کار نیک وادارد سهمی از آن خواهد داشت، و هر کسی نیز که دیگری را به کار بدی دعوت کند سهمی از آن برای اوست».

۱. تفسیر نمونه، ج ۴، ذیل آیه ۸۵ سوره نساء.

بنابراین مسئولیت هر کس در برابر اعمال خویش به این معنی نیست که از دعوت دیگران به سوی حق و مبارزه با فساد چشم‌پوشد و روح اجتماعی اسلامی را تبدیل به فردگرایی و بیگانگی از اجتماع کند و در لاک خود فرو رود. کلمه «شفاعت» در اصل از ماده «شفع» (بر وزن نفع) به معنی جفت است، بنابراین ضمیمه شدن هر چیز به چیز دیگر شفاعت نامیده می‌شود، منتها گاهی این ضمیمه شدن در مسأله راهنمایی و ارشاد و هدایت است (مانند آیه فوق) که در این حال معنی امر به معروف و نهی از منکر را می‌دهد (و شفاعت سیئه به معنی امر به منکر و نهی از معروف است). ولی اگر در مورد نجات گنهکاران از عواقب اعمالشان باشد به معنی کمک به افراد گنهکاری است که شایستگی و لیاقت شفاعت را دارند.

به عبارت دیگر: شفاعت گاهی قبل از انجام عمل است که به معنی راهنمایی است و گاهی بعد از انجام عمل است که به معنی نجات از عواقب عمل می‌باشد و هر دو، مصداق ضمیمه شدن چیزی به چیز دیگر است.

همچنین باید توجه داشت که آیه مفهومی کلی را دربر دارد و هرگونه دعوت به کار نیک و بد را شامل می‌شود، چون در زمینه آیات جهاد وارد شده است «شفاعت حسنه» اشاره به تشویق پیامبر به جهاد کردن و «شفاعت سیئه» اشاره به تشویق منافقان به جهاد نکردن است که هر کدام سهمی از نتیجه این کار خواهند برد.

درضمن، تعبیر به «شفاعت» در این مورد که سخن از رهبری (رهبری به سوی نیکی‌ها یا بدی‌ها) در میان می‌باشد ممکن است اشاره به این نکته باشد که سخنان رهبر (اعم از رهبران خیر و شر) در صورتی در دیگران نفوذ خواهد کرد که برای خود امتیازی بر دیگران قائل نباشد، بلکه خود را همدوش و همدریف آنها قرار دهد و این مسأله‌ای است که در پیشبرد هدف‌های اجتماعی فوق‌العاده مؤثر است.

و اگر در چندین آیه از قرآن در سوره‌های شعراء و اعراف و هود و نمل و عنکبوت می‌بینیم که از پیامبران و رسولان الهی که برای هدایت و رهبری امت‌ها فرستاده شدند تعبیر به «اخوهم» یا «اِخَاهُمْ» (برادر آن جمعیت) شده اشاره به همین نکته می‌باشد.

نکته دیگر این‌که قرآن در مورد تشویق به کار نیک (شفاعت حسنه) می‌گوید: «نصیبی» از قرآن به تشویق‌کننده می‌رسد، در حالی که در مورد «شفاعت سیئه» می‌گوید: «کفلی» از آن به آن‌ها می‌رسد. دلیل این اختلاف تعبیر این است که «نصیب» به معنی بهره وافر از امور مفید و سودمند است و «کفل» به معنی سهم از چیزهای پست و بد است.

آیه فوق یکی از منطق‌های اصیل اسلام را در مسائل اجتماع روشن می‌سازد و تصریح می‌کند که مردم در سرنوشت اعمال یکدیگر از طریق شفاعت و تشویق و راهنمایی شریک‌اند، بنابراین هرگاه سخن یا عمل و یا حتی سکوت انسان سبب تشویق جمعیتی به کار نیک یا بد شود، تشویق‌کننده سهم قابل توجهی از نتایج آن کار خواهد داشت بدون اینکه چیزی از سهم فاعل اصلی کاسته شود.

در حدیثی از پیامبر چنین نقل شده است: «مَنْ أَمَرَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ نَهَى عَنْ مُنْكَرٍ أَوْ دَلَّ عَلَىٰ خَيْرٍ أَوْ أَشَارَ بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ وَمَنْ أَمَرَ بِسَوْءٍ أَوْ دَلَّ عَلَيْهِ أَوْ أَشَارَ بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ؛ هر کس به کار نیکی امر یا از منکری نهی کند، یا مردم را به عمل خیر راهنمایی نماید، و یا به نحوی موجبات تشویق آن‌ها را فراهم سازد، در آن عمل سهیم و شریک است. همچنین هر کس به کار بد دعوت یا راهنمایی و تشویق نماید او نیز شریک است.»

در این حدیث، سه مرحله برای دعوت اشخاص به کار خوب و بد ذکر شده است: مرحله امر، مرحله دلالت و مرحله اشاره که به ترتیب مرحله قوی

و متوسط و ضعیف است، بنابراین هر اندازه وادار کردن دیگری به کار نیک و بد سبب می شود که انسان به همان اندازه در محصول و برداشت آن سهیم باشد. مطابق این منطق اسلامی، تنها عاملان گناه، گناهکار نیستند، بلکه تمام کسانی که با استفاده کردن او و وسایل مختلف تبلیغاتی، یا آماده ساختن زمینه ها، و حتی گفتن یک کلمه کوچک تشویق آمیز، عاملان گناه را به کار خود ترغیب کنند در آن سهیم اند، همچنین کسانی که در مسیر خیرات و نیکی ها از چنین برنامه هایی استفاده می نمایند از آن سهم دارند.

از پاره ای از روایات که در تفسیر آیه وارد شده است چنین برمی آید که یکی از معانی «شفاعت حسنه یا سیئه» دعای نیک یا بد کردن در حق کسی است، که یک نوع شفاعت در پیشگاه خدا محسوب می شود. از امام صادق چنین نقل شده که فرمود: «مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ أُسْتَجِيبَ لَهُ وَ قَالَ لَهُ الْمَلَكُ فَلَكَ مِثْلَاهُ فَذَلِكَ النَّصِيبُ؛ کسی که برای برادر مسلمانش پشت سر او دعا کند به اجابت می رسد و فرشته پروردگار به او می گوید: «دو برابر آن برای تو نیز خواهد بود» و منظور از نصیب در آیه همین است»<sup>۱</sup>.

### تربیت از طریق انذار<sup>۲</sup>

در آیات ۱۰۱ تا ۱۰۳ سوره یونس می خوانیم: ﴿قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُعْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ \* فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ \* ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ «بگو: نگاه کنید چه چیز (از آیات، عظمت خدا) در آسمان ها و زمین است؟! اما این آیات و انذارها برای کسانی که (به خاطر

۱. تفسیر صافی، ذیل آیه شریفه.

۲. تفسیر نمونه، ج ۸، ذیل آیات ۱۰۱-۱۰۳ سوره یونس.

لجاجت) ایمان نمی‌آورند مفید نخواهد بود! آیا آنها (چیزی) جز همانند روزهای پیشینیان (و بلاها و مجازات‌هایشان) را انتظار می‌کشند؟! بگو: شما انتظار بکشید، من نیز با شما انتظار می‌کشم!

سپس (هنگام نزول بلا و مجازات)، فرستادگان خود و کسانی را که (به آنان) ایمان می‌آورند، نجات می‌دهیم و همین‌گونه، بر ما حق است که مؤمنان (به تو) را (نیز) رهایی بخشیم».

### تفسیر

در آیات گذشته سخن از این بود که ایمان باید جنبهٔ اختیاری داشته باشد نه اضطراری و اجبار، به همین مناسبت در نخستین آیهٔ مورد بحث، راه تحصیل ایمان اختیاری را نشان می‌دهد و به پیامبر می‌فرماید: «به آن‌ها بگو: درست بنگرید و ببینید در آسمان و زمین چه (نظام حیرت‌انگیز و شگرفی) است (که هر گوشه‌ای از آن دلیلی بر عظمت و قدرت و علم و حکمت آفریدگار است؟)»؛ ﴿قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾.

این همه ستارگان درخشان و بیکران مختلف در آسمان که هر کدام در مدار خود می‌گردند، این منظومه‌های بزرگ و این کهکشان‌های غول‌پیکر و این نظام دقیقی که بر سراسر آن‌ها حکم فرماست، همچنین این کرهٔ زمین با تمام عجایب و اسرارش و این همه موجودات زندهٔ متنوع و گوناگونش. در ساختمان همهٔ این‌ها به دقت بنگرید و با مطالعهٔ آن‌ها با مبدأ جهان هستی آشنا تر و به او نزدیک تر شوید.

این جمله به روشنی مسألهٔ جبر و سلب آزادی اراده را نفی می‌کند و می‌گوید: ایمان نتیجهٔ مطالعهٔ جهان آفرینش است، یعنی این کار به دست خود شماست. سپس اضافه می‌کند: ولی با این همه آیات و نشانه‌های حق باز جای تعجب

نیست که گروهی ایمان نیاورند، چراکه آیات و نشانه‌ها و اخطارها و اندازها تنها به درد کسانی می‌خورد که برای پذیرش حق آمادگی دارند، اما «کسانی که تصمیم گرفته‌اند هرگز ایمان نیاورند این امور هیچ‌گونه اثری برایشان ندارد»؛ ﴿وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ﴾.

این جمله اشاره به حقیقتی است که بارها در قرآن خوانده‌ایم که دلایل و سخنان حق و نشانه‌ها و اندرزها به تنهایی کافی نیست، بلکه زمینه‌های مستعد و آماده نیز شرط گرفتن نتیجه است.

سپس بالحنی تهدیدآمیز اما در لباس سؤال و استفهام می‌گوید: «آیا این گروه لجوج و بی‌ایمان جز این انتظار دارند که سرنوشتی همانند اقوام طغیانگر و گردنکش پیشین که گرفتار مجازات دردناک الهی شدند پیدا کنند؟» سرنوشتی همچون فراعنه و نمرودها و شدادها و اعوان و انصارشان! ﴿فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِهِمْ﴾.

و در پایان آیه به آن‌ها اخطار می‌کند: «ای پیامبر! به آن‌ها بگو: اکنون که شما در چنین مسیری هستید و حاضر به تجدیدنظر نیستید شما در انتظار بمانید، ما نیز با شما در انتظار خواهیم بود». شما در انتظار درهم شکستن دعوت حق، و ما در انتظار سرنوشت شوم و دردناکی برای شما، همچون سرنوشت اقوام مستکبر پیشین ﴿قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ﴾.

باید توجه داشت که «استفهام» در جمله ﴿فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ﴾ استفهام انکاری است، یعنی آن‌ها با این شیوه رفتارشان انتظاری جز فرا رسیدن سرنوشتی شوم نمی‌توانند داشته باشند.

«ایام» گرچه در لغت، جمع «یوم» به معنی روز است، ولی در اینجا به معنی حوادث دردناکی است که در دوران عمر اقوام گذشته واقع شده است.

سپس برای اینکه چنین توهمی پیش نیاید که خدا هنگام مجازات،

تر و خشک را با هم می‌سوزاند و حتی یک مؤمن را در میان یک گروه عظیم سرکش و یاغی نادیده می‌گیرد، اضافه می‌کند: ما پس از آماده شدن مقدمات مجازات اقوام گذشته «فرستادگان خود و کسانی را که به آن‌ها ایمان آوردند نجات و رهایی می‌بخشیم»؛ ﴿ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾.

و در پایان می‌گوید: این به اقوام گذشته و رسولان و مؤمنان پیشین اختصاص نداشته است، بلکه «همین‌گونه تو و ایمان‌آوردندگان به تو را نجات خواهیم بخشید و این حقی است بر ما، حقی مسلم و تخلف‌ناپذیر»؛ ﴿كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

### اگر هشدار مؤثر نیفتد<sup>۱</sup>

در آیات ۹۴ و ۹۵ سوره اعراف می‌خوانیم: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ \* ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾؛ «و ما در هیچ شهر و آبادی پیامبری نفرستادیم مگر اینکه اهل آن را به سختی‌ها و رنج‌ها گرفتار ساختیم؛ شاید (به خود آیند، و به سوی خدا) بازگردند و تضرع کنند! سپس (هنگامی که این هشدارها در آنان اثر نگذاشت)، نیکی (و فراوانی نعمت و رفاه) را به جای بدی قرار دادیم؛ آن‌چنان که فزونی گرفتند (و مغرور شدند)، و گفتند: (تنها ما نبودیم که گرفتار این مشکلات شدیم)؛ به پدران ما نیز ناراحتی و شادمانی رسید. چون چنین شد، آنها را ناگهان (به سبب اعمالشان) گرفتیم (و مجازات کردیم)، در حالی که درک نمی‌کردند».

۱. تفسیر نمونه، ج ۶، ذیل آیات ۹۴ و ۹۵ سوره اعراف.

## تفسیر

این آیات که بعد از ذکر سرگذشت جمعی از پیامبران بزرگ، مانند نوح و هود و صالح و لوط و شعیب، و پیش از پرداختن به سرگذشت موسی بن عمران آمده، اشاره به چند اصل کلی است که در همه ماجراها حکومت می‌کند، اصولی که اگر درباره آن بیندیشیم، پرده از روی حقایق پرارزشی برخواهد داشت که با زندگی همه ما در ارتباط است.

نخست می‌گوید: «ما در هیچ شهر و آبادی، پیامبری نفرستادیم مگر اینکه مردمش را گرفتار ناراحتی‌ها و بلاها ساختیم، تا به خود آیند و دست از طغیان و سرکشی بردارند و به سوی آن کس که همه نعمت‌ها از وجودش سرچشمه می‌گیرد بازگردند».

دلیل این مسأله این است که مردم تا در ناز و نعمت‌اند کمتر گوش شنوا و آمادگی برای پذیرش حق دارند، اما هنگامی که در تنگنای مشکلات قرار می‌گیرند و نور فطرت و توحید آشکارتر می‌شود، بی‌اختیار به یاد خدا می‌افتند و دل‌هایشان آماده پذیرش می‌گردد، ولی این بیداری که در همه یکسان است در بسیاری از افراد زودگذر و ناپایدار است و به مجرد برطرف شدن مشکلات بار دیگر در خواب غفلت فرومی‌روند، ولی برای جمعی نقطه عطفی در زندگی محسوب می‌شود و برای همیشه به سوی حق باز می‌گردند. اقوامی که در آیات گذشته از آن‌ها سخن گفته شد، جزء دسته اول بودند!

لذا در آیه بعد می‌گوید: هنگامی که آن‌ها در زیر ضربات حوادث و فشار مشکلات تغییر مسیر ندادند و همچنان در گمراهی خود باقی ماندند، ما مشکلات را از آن‌ها برداشتیم و به جای آن گشایش و نعمت قرار دادیم، تا آنجا که بار دیگر زندگانی آن‌ها رونق گرفت و کمبودها به فزونی تبدیل شد و مال و نفرت آن‌ها فراوان گردید؛ ﴿ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا﴾.



«عفو» از ماده «عفو» است که گاهی به معنی کثرت و زیادی آمده و گاهی به معنی ترک کردن و اعراض نمودن و گاهی نیز به معنی محو کردن آثار چیزی، ولی بعید نیست که ریشه همه آنها همان ترک کردن باشد، منتها گاهی چیزی را به حال خود رها می‌کنند تا ریشه بدواند و توالد و تناسل کند و افزایش یابد، و گاهی رها می‌کنند تا به تدریج محو و نابود شود، از این جهت به معنی افزایش و یا نابودی نیز آمده است.

در باره آیه مورد بحث نیز مفسران سه احتمال داده‌اند:

نخست اینکه ما به آنها امکانات دادیم تا «افزایش» یابند و آنچه را از نفرت و ثروت‌ها که در دوران سختی از دست داده بودند بیابند.

دوم اینکه ما آن‌چنان به آنها نعمت دادیم که مغرور شدند و خدا را فراموش کردند و شکر او را «ترک» گفتند.

و سوم اینکه ما به آنها نعمت دادیم تا به وسیله آن آثار دوران نکبت را «محو» کردند و از بین بردند.

البته این تفاسیر گرچه مفهومی باهم متفاوت است، ولی از نظر نتیجه چندان باهم تفاوت ندارد.

سپس اضافه می‌کند که هنگام برطرف شدن مشکلات، به جای اینکه به این حقیقت توجه کنند که «نعمت» و «نقمت» به دست خداست و رو به سوی او آورند، برای اغفال خود به این منطق متوسل شدند که اگر برای ما مصائب و گرفتاری‌هایی پیش آمد، چیز تازه‌ای نیست «پدران ما نیز گرفتار چنین مصائب و مشکلاتی شدند» دنیا فراز و نشیب دارد و برای هر کسی دوران راحتی و سختی بوده است، سختی‌ها امواجی ناپایدار و زودگذرند؛ ﴿وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ﴾.

در پایان، قرآن می‌گوید: هنگامی که کار به اینجا رسید و از عوامل تربیت

کمترین بهره‌ای نگرفتند، بلکه بر غرور خود افزودند، «ناگاه آن‌ها را به مجازات خود گرفتیم، در حالی که آن‌ها هیچ خبر نداشتند و غافلگیر شدند (و به همین علت مجازات برای آن‌ها، سخت دردناک بود)»؛ ﴿فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾.

### مجازات‌های تربیتی<sup>۱</sup>

در آیات ۲۱ و ۲۲ سوره سجده می‌خوانیم: ﴿وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ \* وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ؛ «و به آنان از عذاب نزدیک (دنیا) پیش از عذاب بزرگ (آخرت) می‌چشانیم، شاید بازگردند! چه کسی ستمکارتر است از آن کس که آیات پروردگارش به او یادآوری شده و سپس او از آن روی گردانده است؟! به یقین ما از مجرمان انتقام خواهیم گرفت».

### تفسیر

به دنبال بحثی که پیرامون گنهکاران و مجازات دردناک آن‌ها در آیات قبل گذشت، خداوند در آیات مورد بحث به یکی از الطاف خفی خود در مورد آنان اشاره می‌کند که همان مجازات‌های خفیف دنیوی و بیدارکننده است، تا معلوم شود خدا هرگز نمی‌خواهد بنده‌ای گرفتار عذاب جاویدان شود، به همین دلیل از تمام وسایل بیدارکننده برای نجات آن‌ها استفاده می‌کند. پیامبران را می‌فرستد، کتب آسمانی نازل می‌کند، نعمت می‌دهد، به مصیبت گرفتار می‌سازد، و اگر هیچ‌یک از این‌ها سودی نداشت، چنین کسانی جز آتش دوزخ سرنوشتی نخواهند داشت.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ذیل آیات ۲۱ و ۲۲ سوره سجده.

می فرماید: ﴿وَلَنَذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾. بدون شک، «عذاب ادنی» معنی گسترده‌ای دارد که غالب احتمالاتی را که مفسران به‌طور جداگانه در تفسیر آن نوشته‌اند دربر می‌گیرد، از جمله مصائب و درد ورنج‌ها، یا قحطی و خشکسالی شدید هفت ساله‌ای که مشرکان در مکه به آن گرفتار شدند، تا آنجا که مجبور گشتند از لاشهٔ مردارها تغذیه کنند! یا ضربهٔ شدیدی که بر پیکر آن‌ها در جنگ «بدر» وارد شد، و مانند این‌ها.

اما اینکه بعضی احتمال داده‌اند منظور «عذاب قبر» یا «مجازات در رجعت» است، صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا با جملهٔ ﴿لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾؛ (شاید از اعمال خود بازگردند) سازگار نیست.

البته باید به این نکته توجه داشت که در این دنیا نیز عذاب‌هایی وجود دارد که هنگام نزول آن درهای توبه بسته می‌شود و آن «عذاب استیصال» است، یعنی مجازات‌هایی که برای نابودی اقوام سرکش هنگامی که هیچ‌کدام از عوامل بیداری در آن‌ها مؤثر نگردد نازل می‌شود، و طبعاً این‌گونه عذاب نیز از موضوع بحث آیه خارج است.

و اما «عذاب اکبر» به معنی عذاب روز قیامت است که از هر مجازاتی بزرگ‌تر و دردناک‌تر است.

اینکه چرا «ادنی» (نزدیک‌تر) در برابر «اکبر» (بزرگ‌تر) قرار گرفته، در حالی که یا باید «ادنی» در مقابل «بعد» (دورتر) قرار گیرد یا «اصغر» در مقابل «اکبر»، نکته‌ای دارد که بعضی از مفسران به آن اشاره کرده‌اند و آن اینکه عذاب دنیا دارای دو وصف است: «کوچک بودن» و «نزدیک بودن» و هنگام تهدید مناسب نیست که روی کوچک بودن آن تکیه شود، بلکه باید روی نزدیک بودنش تکیه کرد.

عذاب آخرت نیز دو وصف دارد: «دور بودن» و «بزرگ بودن» و در مورد آن نیز مناسب این است که روی «بزرگ بودنش» تکیه شود نه «دور بودنش». تعبیر

به «لعل» در جمله ﴿لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ به این علت است که چشیدن عذاب‌های هشداردهنده، علت تامه برای بیداری نیست، بلکه جزء علت است و به زمینه آماده نیاز دارد و بدون این شرط به نتیجه نمی‌رسد، و کلمه «لعل» اشاره به این حقیقت است.

همچنین از این آیه، یکی از فلسفه‌های مهم مصائب و بلاها و رنج‌ها که از سؤال برانگیزترین مسائل در بحث توحید و خداشناسی و عدل پروردگار است روشن می‌شود.

نه تنها در اینجا، بلکه در آیات دیگر قرآن نیز به این حقیقت اشاره شده است، از جمله در آیه ۹۴ سوره اعراف می‌خوانیم: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّغُونَ﴾؛ «و ما در هیچ شهر و آبادی پیامبری نفرستادیم مگر اینکه اهل آن را به سختی‌ها و رنج‌ها گرفتار ساختیم؛ شاید (به خود آیند و به سوی خدا) بازگردند و تضرع کنند».

و چون هرگاه هیچ‌یک از وسایل بیدارکننده، حتی مجازات الهی سود ندهد، راهی جز انتقام پروردگار از این گروه که ظالم‌ترین افرادند وجود ندارد، در آیه بعد چنین می‌فرماید: «چه کسی ستمکارتر است از آن کس که آیات پروردگارش به او تذکر داده شده و او از آن روی برگردانده است؟!»: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا﴾؛ «به یقین ما از این مجرمان بی‌ایمان انتقام خواهیم گرفت»: ﴿إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾.

این‌ها درحقیقت کسانی هستند که نه مواهب و نعمت‌های الهی در آن‌ها مؤثر افتاده و نه عذاب و بلاهای هشداردهنده‌ی او، بنابراین ظالم‌تر از این‌ها کسی نیست و اگر از آن‌ها انتقام گرفته نشود از چه کسی انتقام گرفته شود؟!.

روشن است که با توجه به آیات گذشته، منظور از «مجرمان» در اینجا منکران مبدأ یا معاد و گنهکاران بی‌ایمان است.

در آیات قرآن بارها گروهی به عنوان «اظلم» (ظالم ترین افراد) معرفی شده‌اند، هرچند تعبیرهای آن مختلف است، اما در واقع همه به ریشه کفر و شرک و بی‌ایمانی بازمی‌گردد، بنابراین، مفهوم «ظالم ترین» که به اصطلاح، صفت عالی است، خدشه‌دار نمی‌شود.

تعبیر «ثم» که معمولاً برای بیان فاصله می‌باشد در آیه فوق ممکن است اشاره به این باشد که به این‌گونه افراد مجال کافی برای مطالعه داده می‌شود، هرگز مخالفت‌های ابتدایی آن‌ها سبب انتقام الهی نمی‌گردد، اما بعد از پایان گرفتن فرصت لازم، مستحق انتقام خداوند خواهند شد.

همچنین باید توجه داشت که تعبیر «انتقام» از نظر لغت عرب به معنی «مجازات کردن» است، هرچند مفهوم «تشفی قلب» (فرونشاندن سوز درون) در مفهوم روزمره این کلمه افتاده است، ولی در معنی اصلی لغوی آن وجود ندارد، لذا این تعبیر در مورد خداوند بزرگ در قرآن مجید بارها به کار رفته، در حالی که او برتر و بالاتر از این مفاهیم است، او فقط از روی حکمت کار می‌کند.

### زندانیان یا کانون تربیت<sup>۱</sup>

در آیه ۳۹ سوره یوسف آمده است: «يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَأَرَبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ حَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ؟» (ای دوستان زندانی من! آیا خدایان متعدد و پراکنده بهترند، یا خداوند یگانه‌ای که بر همه چیز قاهر است؟!)

گویا یوسف می‌خواهد به آن‌ها حالی کند که چرا شما آزادی را در خواب می‌بینید، چرا در بیداری نمی‌بینید؟ آیا جز این است که این پراکندگی و تفرقه و نفاق شما که از شرک و بت پرستی و ارباب متفرق سرچشمه می‌گیرد، سبب شده که طاغوت‌های ستمگر بر شما غلبه کنند؟ چرا زیر پرچم توحید جمع

۱. تفسیر نمونه، ج ۹، ذیل آیه ۳۹ سوره یوسف.

نمی‌شوید و به‌سوی پرستش **﴿اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾** نمی‌آیید تا بتوانید این خودکامگان ستمگر را که شما را بی‌گناه و به مجرد اتهام به زندان می‌افکنند از جامعه خود برانید؟

سپس اضافه کرد: «این معبودهایی که غیر از خدا برای خود ساخته‌اید چیزی جز یک مشت اسم‌های بی‌مسمی نیستند که شما و پدرانتان آن‌ها را درست کرده‌اید»؛ **﴿مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ﴾**.

«این‌ها اموری است که خداوند دلیل و مدرکی برای آن نازل نفرموده، بلکه ساخته و پرداخته مغزهای ناتوان شماست»؛ **﴿مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾**.

«بدانید که حکومت جز برای خدا نیست (به همین دلیل شما نباید در برابر این بت‌ها و طاغوت‌ها و فراعنه سر تعظیم فرود آورید)»؛ **﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾**.

و باز برای تأکید بیشتر اضافه کرد: «خداوند فرمان داده جز او را نپرستید»؛ **﴿أَمَرَ آلا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾**.

«این است آیین و دین پابرجا و مستقیم که هیچ‌گونه انحرافی در آن راه ندارد»؛ **﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾**. یعنی توحید در تمام ابعادش، در عبادت، در حکومت، در

جامعه، در فرهنگ و در همه چیز، آیین مستقیم و پابرجای الهی است. «ولی (چه می‌توان کرد که) بیشتر مردم آگاهی ندارند: **﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾** و به دلیل این عدم آگاهی در بیراهه‌های شرک سرگردان می‌شوند و به حکومت غیر «الله» تن می‌دهند و چه زجرها و زندان‌ها و بدبختی‌ها که از این رهگذر دامنه‌شان را می‌گیرد.

یوسف پس از راهنمایی و ارشاد دو رفیق زندانی خود و دعوت آن‌ها به حقیقت در ابعاد مختلفش، به تعبیر خواب آن‌ها پرداخت، چراکه از آغاز به همین منظور نزد او آمده بودند و او هم قول داده بود این خواب‌ها را تعبیر کند، ولی فرصت را غنیمت شمرد و فصل‌گویا و زنده‌ای از توحید و مبارزه با شرک را برای آن‌ها بازگو کرد.

سپس به دو رفیق زندانی چنین گفت: «دوستان زندانی من! یکی از شما آزاد می‌شود و برای ارباب خود ساقی شراب خواهد شد»؛ ﴿يَا صَاحِبَي السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا﴾.

«اما نفر دیگر به دار آویخته می‌شود و آن قدر می‌ماند که پرنندگان آسمان از سر او می‌خورند»؛ ﴿وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُضَلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ﴾.

گرچه با توجه به خواب‌هایی که آن‌ها دیده بودند، به اجمال معلوم بود کدام‌یک از این دو آزاد و کدام‌یک به دار آویخته می‌شود، اما یوسف نخواست این خبر ناگوار را صریح‌تر از این بیان کند، لذا تحت عنوان «یکی از شما دو نفر» مطلب را مطرح کرد.

سپس برای تأکید بر گفتار خود اضافه کرد: «این امری که شما درباره آن از من سؤال کردید و استفتا نمودید حتمی و قطعی است» اشاره به اینکه این یک تعبیر خواب ساده نیست، بلکه از یک خبر غیبی که به تعلیم الهی یافته‌ام مایه می‌گیرد، بنابراین جای تردید و گفتگو ندارد! ﴿قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ﴾.

در بسیاری از تفاسیر، ذیل این جمله آمده است که نفر دوم همین که این خبر ناگوار را شنید در مقام تکذیب گفتار خود برآمد و گفت: من دروغ گفتم، چنین خوابی ندیده بودم شوخی کردم! به گمان اینکه اگر خواب خود را تکذیب کند این سرنوشت دگرگون خواهد شد، ولذا یوسف به دنبال این سخن گفت: آنچه درباره آن استفتا کردید، تغییرناپذیر است. این احتمال نیز وجود دارد که یوسف آن‌چنان در تعبیر خواب خود قاطع بود که این جمله را به عنوان تأکید بیان داشت.

یوسف در این هنگام برای اینکه روزنه‌ای به آزادی خود پیدا کند و خود را از گناهی که به او نسبت داده بودند تبرئه نماید، «به یکی از آن دو رفیق زندانی که می‌دانست آزاد خواهد شد سفارش کرد که نزد مالک و صاحب‌اختیار خود

(شاه) از من سخن بگو (تا تحقیق کند و بی گناهی من ثابت شود)؛ «وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ».

اما این «غلام فراموش کار» - آن چنان که راه و رسم افراد کم ظرفیت است که چون به نعمتی برسند صاحب نعمت را به دست فراموشی می سپارند - به کلی یوسف را فراموش کرد، ولی تعبیر قرآن این است که «شیطان یادآوری یوسف را نزد صاحبش از خاطر آن زندانی برد»؛ «فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ».

در نتیجه یوسف چند سال در زندان باقی ماند؛ «فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ».

درباره اینکه ضمیر «انساه الشیطان» به ساقی شاه برمی گردد یا به یوسف ، میان مفسران گفتگوست: بسیاری این ضمیر را به یوسف بازگردانده اند، بنابراین معنی این جمله چنین می شود که شیطان یاد خدا را از خاطر یوسف برد و به همین دلیل به غیر او توسل جست، ولی با توجه به جمله قبل، که یوسف به آن زندانی توصیه می کند که بی گناهی مرا نزد صاحب و مالکت بازگوکن، ظاهر این است که ضمیر به شخص ساقی بازمی گردد و کلمه «رب» در هر دو جا، یک مفهوم خواهد داشت.

به علاوه جمله «وَأَذْكُرْ بَعْدَ أُمَّتِي» (بعد از مدتی باز یادش آمد) که در چند آیه بعد در همین داستان درباره ساقی می خوانیم نشان می دهد که فراموش کننده او بوده است نه یوسف .

ولی به هر حال چه ضمیر به یوسف بازگردد و چه به ساقی، در این مسأله شکی نیست که یوسف در اینجا برای نجات خود توسل به غیر جسته است. البته این گونه دست و پا زدن ها برای نجات از زندان و سایر مشکلات، در مورد افراد عادی مسأله مهمی نیست و از قبیل توسل به اسباب طبیعی می باشد، ولی برای افراد نمونه و کسانی که در سطح ایمان عالی و توحید قرار



دارند، خالی از ایراد نمی‌تواند باشد، شاید به همین دلیل است که خداوند این «ترک اولی» را بر یوسف نبخشید و به خاطر آن، زندان او چند سالی ادامه یافت.

در روایتی از پیامبر چنین می‌خوانیم که فرمود: «من از برادرم یوسف در شگفتم که چگونه به مخلوق، و نه به خالق، پناه برد و از او یاری طلبید؟»<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق می‌خوانیم که بعد از این داستان، جبرئیل نزد یوسف آمد و گفت: چه کسی تو را زیباترین مردم قرار داد؟ گفت: پروردگار من! گفت: چه کسی مهر تو را تا این حد در دل پدر افکند؟ گفت: پروردگار من. گفت: چه کسی قافله را به سراغ تو فرستاد، تا از چاه نجات دهند؟ گفت: پروردگار من! گفت: چه کسی سنگ را (که از فراز چاه افکنده بودند) از تو دور کرد؟ گفت: پروردگار من! گفت: چه کسی تو را از چاه رهایی بخشید؟ گفت: پروردگار من! گفت: چه کسی مکر و حیلۀ زنان مصر را از تو دور ساخت؟ گفت: پروردگار من! در اینجا جبرئیل گفت: پروردگارت می‌گوید: چه چیزی سبب شد که حاجت را به نزد مخلوق بردی، و نزد من نیاوردی؟ به همین علت باید چند سال در زندان بمانی.<sup>۲</sup>

### نکته‌ها:

#### ۱. زندان، کانون ارشاد یا دانشگاه فساد؟

زندان تاریخچه بسیار دردناک و غم‌انگیزی در جهان دارد. بدترین جنایتکاران و بهترین انسان‌ها هر دو به زندان افتاده‌اند، به همین دلیل زندان همیشه کانونی بوده است برای بهترین درس‌های سازندگی و یا بدترین بدآموزی‌ها.

۱. مجمع‌البیان، ذیل آیه.

۲. همان، ج ۵، ص ۲۳۵.

در زندان‌هایی که تبهکاران دورهم جمع می‌شوند درحقیقت یک آموزشگاه عالی فساد تشکیل می‌گردد. در این زندان‌ها نقشه‌های تخریبی را مبادله می‌کنند و تجربیاتشان را در این زمینه در اختیار یکدیگر می‌گذارند و هر تبهکاری درواقع درس اختصاصی خود را به دیگران می‌آموزد، به همین دلیل پس از آزادی از زندان، بهتر و ماهرتر از گذشته به جنایات خود ادامه می‌دهند، آن‌هم با حفظ وحدت و تشکل جدید، مگر اینکه ناظران بر وضع زندان مراقب این موضوع باشند و با ارشاد و تربیت زندانیان آنها را که غالباً افراد پرانرژی و با استعداد هستند به عناصر صالح و مفید و سازنده تبدیل کنند. زندان‌هایی نیز که از پاکان و نیکان و بی‌گناهان و مبارزان راه حق و آزادی تشکیل می‌شود کانونی است برای آموزش‌های عقیدتی، و راه‌های عملی مبارزه، و سازماندهی. این‌گونه زندان‌ها فرصت خوبی به مبارزان راه حق می‌دهد تا بتوانند کوشش‌های خود را پس از آزادی، هماهنگ و متشکل سازند.

یوسف که در مبارزه با زن هوس‌باز، حيله‌گر و قلدری همچون همسر عزیز مصر، پیروز شده بود، سعی داشت که محیط زندان را به یک محیط ارشاد و کانون تعلیم و تربیت تبدیل کند، و حتی پایه آزادی خود و دیگران را در همان برنامه‌ها گذاشت. این سرگذشت به ما این درس مهم را می‌دهد که ارشاد و تعلیم و تربیت، محدود و محصور در کانون معینی مانند مسجد و مدرسه نیست، بلکه باید از هر فرصتی برای این هدف استفاده کرد، حتی از زندان، در زیر زنجیرهای اسارت.

ذکر این نکته نیز لازم است که درباره مدت زندانی بودن یوسف گفتگوست، ولی مشهور این است که در مجموع ۷ سال بوده، ولی بعضی گفته‌اند: قبل از ماجرای خواب زندانیان ۵ سال در زندان بود و بعد از آن نیز هفت سال، سال‌هایی پررنج و زحمت، اما از نظر ارشاد و سازندگی، پربار و پربرکت.

## ۲. آنجا که نیکوکاران بر سر دار می‌روند

جالب اینکه در این داستان می‌خوانیم: کسی که در خواب دیده بود جام شراب به دست شاه می‌دهد آزاد شد و آن کسی که در خواب دیده بود طبق نان بر سر دارد و پرندگان از آن می‌خورند به دار آویخته شد.

آیا مفهوم این سخن این نیست که در محیط‌های فاسد و رژیم‌های طاغوتی، کسانی که در مسیر شهوات خودکامگان‌اند آزادی دارند، ولی کسانی که در راه خدمت به اجتماع و کمک کردن و نان دادن به مردم قدم برمی‌دارند حق حیات ندارند و باید بمیرند؟ این است بافت جامعه‌ای که نظام فاسدی بر آن حکومت می‌کند و این است سرنوشت مردم خوب و بد در چنین جامعه‌هایی.

درست است که یوسف با اتکا به وحی الهی و علم تعبیر خواب، چنین پیش‌بینی‌ای را کرد، ولی هیچ معبری نمی‌تواند چنین تناسب‌هایی را در تعبیرش از نظر دور دارد.

درحقیقت خدمت در این جوامع گناه است، و خیانت و گناه، عین ثواب!

## ۳. بزرگ‌ترین درس آزادی!

دیدیم که بالاترین درسی که یوسف به زندانیان داد درس توحید و یگانه‌پرستی بود، همان درسی که محصولش آزادی و آزادگی است.

او می‌دانست «ارباب متفرقون» و هدف‌های پراکنده، و معبودهای مختلف، سرچشمه تفرقه و پراکندگی در اجتماع‌اند و تا تفرقه و پراکندگی وجود دارد طاغوت‌ها و جباران بر مردم مسلط‌اند، لذا برای قطع ریشه آن‌ها دستور داد که از شمشیر بُرآن توحید استفاده کنند تا مجبور نباشند آزادی را به خواب ببینند، بلکه می‌توانند آن را در بیداری مشاهده کنند.

مگر جباران و ستمگران که بر گردن مردم سوارند در هر جامعه‌ای چند نفر

می‌باشند که مردم قادر به مبارزه با آن‌ها نیستند؟ جز این است که آن‌ها افراد محدودی هستند، ولی با ایجاد تفرقه و نفاق، از طریق ارباب متفرقون، و درهم شکستن نیروی متشکل جامعه، امکان حکومت را بر توده‌های عظیم مردم به دست می‌آورند؟

و آن روز که ملت‌ها به قدرت توحید و وحدت کلمه آشنا شوند و همگی زیر پرچم «الله الواحد القهار» جمع گردند و به نیروی عظیم خود پی برند، آن روز روز نابودی ستمگران و طاغوت‌هاست، این درس بسیار مهمی است برای امروز ما و برای فردای ما و برای همه انسان‌ها در کل جامعه بشری و در سراسر تاریخ. توجه به این نکته ضرورت دارد که یوسف می‌گوید: حکومت مخصوص خداست ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ و سپس تأکید می‌کند که پرستش و خضوع و تسلیم نیز فقط باید در برابر فرمان او باشد ﴿أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ و سپس تأکید می‌کند که آیین مستقیم و پابرجا چیزی جز این نیست ﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ ولی سرانجام این را هم می‌گوید که با همه این اوصاف، متأسفانه اکثر مردم از این حقیقت بی‌خبرند ﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ بنابراین اگر مردم آموزش صحیح ببینند و آگاهی پیدا کنند و حقیقت توحید در آن‌ها زنده شود مشکلاتشان حل خواهد شد.

#### ۴. سوءاستفاده از یک شعار سازنده

شعار ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ که یک شعار مثبت قرآنی است و جز حکومت «الله» و آنچه به «الله» منتهی می‌شود هر حکومت دیگری را نفی می‌کند متأسفانه در طول تاریخ مورد سوءاستفاده‌های عجیبی واقع شده است، از جمله همان‌گونه که می‌دانیم، خوارج نهران که مردمی قشری، جامد، احمق و بسیار کج سلیقه بودند برای نفی حکمیت، در جنگ صفین به این شعار چسبیدند و گفتند: تعیین حکم برای پایان جنگ یا تعیین خلیفه گناه است، چراکه خداوند می‌گوید: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ

إِلَّا لِلَّهِ؛ حکومت و حکمیت مخصوص خداست! آن‌ها از این مسأله بدیهی غافل بودند و یا خود را به تغافل می‌زدند که اگر حکمیت را پیشوایانی تعیین کنند که فرمان رهبری‌شان را خدا صادر کرده، حکم آن‌ها نیز حکم خداست، چراکه سرانجام به او منتهی می‌شود.

درست است که حکم‌ها (داورها) در داستان جنگ صفین به تصویب امیرمؤمنان علی تعیین نشدند، ولی اگر تعیین می‌شدند حکم آن‌ها حکم علی و حکم علی حکم پیامبر و حکم پیامبر حکم خدا بود. اصولاً مگر خداوند به‌طور مستقیم بر جامعه انسانی حکومت و یا میان آن‌ها داوری می‌کند؟! جز این است که باید اشخاصی از نوع انسان - ولی به فرمان خدا - زمام این امر را به دست گیرند؟ ولی خوارج بدون توجه به این حقیقت روشن، اصل داستان حکمیت را بر علی ایراد گرفتند و حتی - العیاذبالله - آن را دلیل بر انحراف حضرتش از اسلام دانستند، زهی خودخواهی و جهل و جمود!!

و این چنین، سازنده‌ترین برنامه‌ها هنگامی که به دست افراد جاهل و نادان بیفتد تبدیل به بدترین وسایل مخرب می‌شود. امروز نیز گروهی که درحقیقت دنباله‌روان خوارج‌اند و از نظر جهل و لجاجت چیزی از آن‌ها کم ندارند آیه فوق را دلیل بر نفی تقلید از مجتهدان و یا نفی صلاحیت حکومت از آن‌ها می‌دانند، ولی جواب همه این‌ها در بالا داده شد.

### توجه به غیر خدا

توحد، تنها در این خلاصه نمی‌شود که خداوند، یگانه و یکتاست، بلکه باید در تمام شئون زندگی انسان پیاده شود، و یکی از بارزترین نشانه‌هایش این است که انسان موحد به غیر خدا تکیه نمی‌کند و به غیر او پناه نمی‌برد.

نمی‌گوییم عالم اسباب را نادیده می‌گیرد و در زندگی دنبال وسیله و سبب نمی‌رود، بلکه می‌گوییم تأثیر واقعی را در سبب نمی‌بیند، بلکه سرنخ همه اسباب را به دست «مسبب الاسباب» می‌بیند. به تعبیر دیگر: برای اسباب استقلال قائل نیست و همه آن‌ها را پرتوی از ذات پاک پروردگار می‌داند.

ممکن است عدم توجه به این واقعیت بزرگ درباره افراد عادی قابل گذشت باشد، اما سر سوزنی بی‌توجهی به این اصل برای اولیای حق مستوجب مجازات است، هرچند ترک اولیایی بیش نباشد و دیدیم که چگونه یوسف بر اثر یک لحظه بی‌توجهی به این مسأله حیاتی، سال‌ها زندانش تمدید شد تا باز هم در کوره حوادث پخته‌تر و آبدیده‌تر شود، برای مبارزه با طاغوت و طاغوتیان آمادگی بیشتر پیدا کند و بداند که در این راه نباید جز بر نیروی الله و مردم ستمیده‌ای که در راه الله گام برمی‌دارند تکیه نماید. این درس بزرگی است برای همه پویندگان این راه و مبارزان راستین، که هرگز خیال ائتلاف به نیروی یک شیطان را برای کوبیدن شیطان دیگر به خود راه ندهند و به شرق و غرب تمایل نیابند و جز در صراط مستقیم که جاده امت و وسط است گام برندارند.

### مجازات هم حسابی دارد<sup>۱</sup>

گرچه آیات ۲۱ و ۲۲ سوره نور: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ...» با صراحت داستان افک را دنبال نمی‌کند، ولی تکمیلی برای محتوای آن بحث محسوب می‌شود و هشدار می‌دهد که نفوذ افکار و اعمال شیطانی گاه به صورت تدریجی و کم‌رنگ است و اگر در همان گام‌های نخست کنترل نشود وقتی انسان متوجه می‌گردد که کار از کار گذشته است، بنابراین هنگامی که نخستین و سوسه‌های اشاعه فحشا یا هر گناه دیگر آشکار می‌شود، باید همان‌جا

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ذیل آیات ۲۱ و ۲۲ سوره نور.

درمقابل آن ایستاد تا آلودگی گسترش پیدا نکند.

در نخستین آیه روی سخن را به مؤمنان کرده، می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از گام‌های شیطان پیروی نکنید، و هر کس از گام‌های شیطان پیروی کند (به انحراف و گمراهی و فحشا و منکر کشیده می‌شود)، چراکه شیطان به فحشا و منکر دعوت می‌کند»؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ». اگر «شیطان» را به معنی وسیع کلمه، یعنی «هر موجود مودی و تبه‌کار و ویرانگر» تفسیر کنیم گستردگی این هشدار در تمام ابعاد زندگی روشن می‌شود. هرگز یک انسان پاک‌دامن و باایمان را نمی‌شود یک مرتبه در آغوش فساد پرتاب کرد، بلکه گام به گام این راه را طی می‌کند:

گام اول معاشرت و دوستی با آلودگان است؛

گام دوم شرکت در مجلس آن‌ها؛

گام سوم فکر گناه؛

گام چهارم ارتکاب مصادیق مشکوک و شبهات؛

گام پنجم انجام گناهان صغیره؛

و بالاخره در گام‌های بعد گرفتار بدترین کبائر می‌شود، درست مانند کسی که زمام خویش را به دست جنایتکاری سپرده و او وی را گام به گام به سوی پرتگاه می‌برد تا سقوط کند و نابود گردد. آری، این است «خطوات شیطان».

سپس به یکی از مهم‌ترین نعمت‌های بزرگش بر انسان‌ها در طریق هدایت اشاره کرده، چنین می‌گوید: «اگر فضل و رحمت الهی بر شما نبود احدی از شما هرگز پاک نمی‌شد، ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه می‌کند و خدا شنوا و داناست»؛ «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ».

بدون شک، فضل و رحمت الهی است که موجب نجات انسان‌ها از آلودگی‌ها و انحرافات و گناهان می‌شود، چراکه از یک سو موهبت عقل را داده و از سوی دیگر موهبت وجود پیامبر و احکامی که از طریق وحی نازل می‌شود، ولی از این مواهب گذشته، توفیقات خاص او و امدادهای غیبی‌اش که شامل حال انسان‌های آماده و مستعد و مستحق می‌گردد مهم‌ترین عامل پاکی و تزکیه است.

جمله «من یشاء» به معنی اراده و مشیت بی‌دلیل نیست، بلکه تا مجاهده و تلاشی نباشد، کمکی از ناحیه خدا صورت نمی‌گیرد. او دست کسی را می‌گیرد که طالب این راه است و در آن گام می‌نهد و جهاد می‌کند؛ از وسوسه شیاطین حفظش می‌کند و به سر منزل مقصود می‌رساند. به تعبیر دیگر: فضل و رحمت الهی گاه جنبه «تشریحی» دارد و آن از طریق بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی و تشریح احکام و بشارت‌ها و اندازهاست، و گاه جنبه «تکوینی» دارد و آن از طریق امدادهای معنوی و الهی است، و آیات مورد بحث (به‌قرینه عبارت «من یشاء») بیشتر ناظر به قسمت دوم است. همچنین باید توجه داشت که «زکات» و «تزکیه» در اصل به معنی «نمو یافتن» و «نمو دادن» است، ولی در بسیاری از موارد به معنی «پاک شدن» و «پاک کردن» به کار رفته است، و هر دوی این‌ها ممکن است به یک ریشه بازگردد، زیرا تا پاکی از موانع و مفسد و رذایل نباشد نمو و رشد امکان‌پذیر نخواهد بود.

جمعی از مفسران برای دومین آیه مورد بحث، شأن نزولی نقل کرده‌اند که پیوند آن را با آیات گذشته روشن می‌سازد: «این آیه درباره گروهی از صحابه نازل شد که بعد از «داستان افک» سوگند یاد کردند که به هیچ‌یک از کسانی که در این ماجرا درگیر بودند و به این تهمت بزرگ دامن زدند کمک مالی نکنند و در هیچ موردی با آن‌ها موااسات نمایند آیه فوق نازل شد و آن‌ها را از این شدت عمل و خشونت بازداشت و دستور عفو و گذشت داد».



این شأن نزول را «قرطبی» در تفسیرش از «ابن عباس» و «ضحاک»، و مرحوم «طبرسی» از «ابن عباس» و غیر او، ذیل آیات مورد بحث نقل کرده‌اند و جنبه عمومی دارد، ولی گروهی از مفسران اهل تسنن اصرار دارند که این آیه در مورد «ابوبکر» نازل شده که بعد از داستان افک، کمک مالی خود را به «مسطح بن اثاثه» که «پسرخاله» یا «پسرخواهر» او بود و به مسأله افک دامن می‌زد قطع کرد، در حالی که تمام ضمیرهایی که در آیه به کار رفته به صورت جمع است و نشان می‌دهد که گروهی از مسلمانان بعد از این ماجرا تصمیم به قطع کمک‌های خود از این مجرمان گرفته بودند و آیه آن‌ها را از این کار نهی کرد.

ولی به هر حال می‌دانیم که آیات قرآن اختصاص به شأن نزول ندارد، بلکه همه مؤمنان را تا دامنه قیامت شامل می‌شود، یعنی توصیه می‌کند که مسلمانان در این گونه موارد گرفتار احساسات تند و داغ نشوند و در برابر لغزش‌ها و اشتباهات گنهکاران تصمیمات خشن نگیرند. با توجه به این شأن نزول به تفسیر آیه بازمی‌گردیم: قرآن می‌گوید: «کسانی که دارای برتری مالی و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند (یا تصمیم بگیرند) که انفاق خود را نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا قطع می‌کنند؛ ﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾.

این تعبیر نشان می‌دهد که جمعی از کسانی که آلوده افک شدند از مهاجران در راه خدا بودند که فریب منافقان را خوردند، و خداوند به سبب سابقه آن‌ها اجازه نداد که دیگران آن‌ها را از جامعه اسلامی طرد کنند و درباره آن‌ها تصمیم‌هایی بگیرند که بیش از حد استحقاق باشد.

همچنین جمله «لَا يَأْتَلِ» از ماده «الیه» (بر وزن عطیه) به معنی سوگند یاد کردن و یا از ماده «الو» (بر وزن ولد) به معنی کوتاهی کردن و ترک نمودن است، بنابراین، آیه طبق معنی اول، از سوگند برای قطع این‌گونه کمک‌ها نهی می‌کند،

و بنابر معنی دوم، از کوتاهی و ترک این عمل نهی می‌نماید.  
 سپس برای تشویق و ترغیب مسلمانان به ادامه این‌گونه کارهای خیر اضافه می‌کند: «باید عفو کنند و گذشت نمایند»؛ ﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا﴾.  
 «آیا دوست نمی‌دارید خداوند شما را بیامرزد؟»؛ ﴿أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾.  
 پس همان‌گونه که شما انتظار عفو الهی را در برابر لغزش‌های خود دارید باید در مورد دیگران عفو و بخشش را فراموش نکنید. «و خداوند غفور و رحیم است»؛ ﴿اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

عجیب اینکه از یک سو با آن همه آیات کوبنده، «اصحاب افک» را به شدت محکوم می‌کند، اما برای اینکه افراد افراطی از حد تجاوز نکنند با سه جمله که هر یک از دیگری گیراتر و جذاب‌تر است احساساتشان را کنترل می‌نماید: نخست امر به عفو و گذشت می‌کند. سپس می‌گوید: آیا دوست ندارید خدا شما را ببخشد؟ پس شما هم ببخشید. و سرانجام دو صفت از صفات خدا را که «غفور» و «رحیم» است، به عنوان تأکید ذکر می‌کند، اشاره به اینکه شما نمی‌توانید داغ‌تر از فرمان پروردگار باشید، خداوند که صاحب اصلی این حکم است غفور و رحیم است، او دستور می‌دهد کمک‌های خود را قطع نکنید، دیگر شما چه می‌گویید؟! بدون شک، همه مسلمانانی که در ماجرای افک درگیر شدند با توطئه قبلی نبود، بعضی از منافقین مسلمان‌نما، پایه‌گذار بودند و گروهی مسلمان فریب‌خورده دنباله‌رو. بدون شک همه آن‌ها مقصر و گناهکار بودند، اما میان این دو گروه تفاوت بسیار بوده و نباید با همه یکسان معامله شود.

به هر حال آیات فوق درس بسیار بزرگی است برای امروز و فردای مسلمانان و همه آیندگان که هنگام آلودگی بعضی از افراد به گناه و لغزش، در کیفر نباید از حد اعتدال تجاوز کرد، نباید آن‌ها را از جامعه اسلامی طرد نمود و نباید درهای کمک‌ها را به روی آن‌ها بست تا یک‌باره در دامن دشمنان سقوط کنند و در صف

آن‌ها قرار گیرند.

آیات فوق درحقیقت ترسیمی از تعادل «جاذبه» و «دافعه»ی اسلامی است: آیات افک و مجازات شدید تهمت‌زندگان به نوامیس مردم، نیروی عظیم دافعه را تشکیل می‌دهد و آیه مورد بحث که سخن از عفو و گذشت و غفور و رحیم بودن خدا می‌گوید بیانگر جاذبه است!

### مجازات‌های بیدارکننده<sup>۱</sup>

در آیه ۱۳۰ سوره اعراف می‌خوانیم: ﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصِ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَدَّكُرُونَ﴾؛ «و ما فرعونیان را به خشکسالی و کمبود میوه‌ها گرفتار کردیم، شاید متذکر گردند».

### تفسیر

یک قانون کلی الهی درمورد تمام پیامبران این بوده است که وقتی با مخالفت‌ها روبه‌رو می‌شدند، خداوند برای تنبه و بیداری اقوام سرکش، آن‌ها را گرفتار مشکلات و ناراحتی‌ها می‌ساخته تا در خود احساس نیاز کنند و فطرت توحید که هنگام رفاه و آسایش، زیر پوشش غفلت قرار می‌گیرد، آشکار شود و به ضعف و ناتوانی خویش پی ببرند و متوجه مبدأ قادر و توانایی شوند که تمام نعمت‌ها از اوست.

در آیه مورد بحث، به همین مطلب درمورد پیروان فرعون اشاره می‌کند و می‌گوید: ﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصِ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَدَّكُرُونَ﴾. «سنین» جمع «سنه» به معنی سال است، ولی معمولاً هنگامی که با کلمه «اخذ» (گرفتن) به کار می‌رود، به معنی گرفتار قحطی و خشکسالی شدن می‌آید، بنابراین «اخذ»

۱. تفسیر نمونه، ج ۶، ذیل آیه ۱۳۰ سوره اعراف.

السنة» (سال او را گرفت) یعنی گرفتار خشکسالی شد، و شاید علت آن این باشد که سال‌های قحطی در برابر سال‌های عادی و معمولی کم است، بنابراین اگر منظور از سال، سال‌های عادی باشد، چیز تازه‌ای نیست، در نتیجه از آن معلوم می‌شود که منظور، سال‌های فوق‌العاده، یعنی قحطی است.

کلمه «آل» در اصل «اهل» بوده و سپس به اصطلاح «قلب شده» و به این صورت درآمده است و «اهل به معنی نزدیکان و خاصان انسان است، اعم از اینکه بستگان نزدیک او باشند و یا همفکران و همگامان و اطرافیان.

با اینکه خشکسالی و قحطی، دامان همه فرعونیان را گرفت، ولی در آیه فوق، تنها سخن از نزدیکان و خاصان او به میان آمده، اشاره به اینکه آنچه مهم است این است که آن‌ها بیدار شوند، زیرا نبض سایر مردم به دست آنهاست، آن‌ها هستند که می‌توانند دیگران را گمراه سازند و یا به راه آورند، به همین علت فقط از آنان سخن به میان آمده، اگرچه دیگران نیز گرفتار همین عواقب بودند.

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که خشکسالی برای مصر بلای بزرگی محسوب می‌شد، زیرا مصر یک کشور کاملاً وابسته به کشاورزی بود و خشکسالی همه طبقات آن را تحت فشار شدید قرار می‌داد، ولی به یقین آل فرعون که صاحبان اصلی زمین‌ها و منافع آن بودند بیش از همه زیان می‌دیدند.

همچنین از آیه فوق معلوم می‌شود که خشکسالی، چند سال ادامه یافت، زیرا کلمه «سنین» جمع است، به خصوص که «نقص من الثمرات» (کمبود میوه‌ها) نیز به آن اضافه شده، زیرا خشکسالی‌های موقت ممکن است در درختان کمتر اثر بگذارد، اما هنگامی که طولانی شود، درختان را نیز از بین می‌برد. این احتمال نیز وجود دارد که علاوه بر خشکسالی، آفتی میوه‌های آن‌ها را فراگرفته باشد.

جمله «لعلهم یذکرون» نیز گویا اشاره به این نکته است که توجه به حقیقت توحید در روح آدمی از آغاز وجود دارد، سپس به دلیل تربیت‌های نادرست و یا

مستی نعمت، آن را فراموش می‌کند، اما هنگام گرفتاری در چنگال مشکلات، دوباره یادآوری می‌شود. ماده «تذکر» که به مفهوم یادآوری است، مناسب همین معنی است.

قابل توجه اینکه در ذیل آیه ۹۴، جمله «لعلهم یضرعون» (شاید در پیشگاه خدا خضوع کنند و تسلیم شوند) آمده، که در واقع یکی مقدمه دیگری می‌باشد، زیرا نخست، انسان «متذکر» می‌شود و بعد در مقام «خضوع و تسلیم» و یا تقاضا از پروردگار برمی‌آید.

اما به جای اینکه «آل فرعون» از این درس‌های الهی پند بگیرند و از خواب خرگوشی بیدار شوند، از این موقعیت سوءاستفاده کرده و جریان حوادث را به میل خود تفسیر می‌کردند: «هنگامی که اوضاع بر وفق مراد آن‌ها بود و در آرامش و راحتی بودند می‌گفتند: این وضع به دلیل نیکی و پاکی و لیاقت ماست (درحقیقت ما شایسته چنین موقعیتی بوده‌ایم)»؛ «فَإِذَا جَاءَهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ. «اما هنگامی که گرفتار ناراحتی و مشکلی می‌شدند، به سرعت آن را به موسی و کسانی که با او بودند نسبت می‌دادند و می‌گفتند: این از شرّ قدم این هاست»؛ «إِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ».

«یطیروا» از ماده «تطیر» به معنی «فال بد زدن» است و ریشه اصلی آن کلمه «طیر» به معنی «پرنده» می‌باشد و از آنجا که عرب، فال بد را بیشتر به وسیله پرنده‌ای می‌زد، گاهی صدا کردن کلاغ را به فال بد می‌گرفت و گاهی پریدن پرنده‌ای را از دست چپ نشانه تیره روزی می‌پنداشت، کلمه «تطیر» به معنی فال بد زدن به طور مطلق آمده است.

ولی قرآن در پاسخ آن‌ها می‌گوید: «بدانید که سرچشمه شومی‌ها و ناراحتی‌هایی که دامن آن‌ها را می‌گرفت، از ناحیه پروردگار بوده و خدا می‌خواسته که آن‌ها را گرفتار نتیجه شوم اعمالشان کند، ولی اکثر آن‌ها نمی‌دانند»؛

﴿أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

قابل توجه اینکه این طرز تفکر، مخصوص فرعونیان نبود، هم‌اکنون در میان اقوام خودخواه و گمراه نیز این موضوع به وضوح دیده می‌شود که برای دگرگونی حقایق و گمراه ساختن وجدان خویش یا دیگران، هر زمان پیروزی نصیب‌شان شود آن را مرهون لیاقت و کاردانی خویش می‌دانند، هرچند لیاقت آن‌ها کمترین اثری در آن پیروزی نداشته باشد، و به عکس، هر بدبختی‌ای دامن‌شان را می‌گیرد، به سرعت آن را به بیگانگان و دست‌های مرموز و یا آشکار دشمن نسبت می‌دهند، هرچند خودشان عامل اصلی بدبختی باشند.

### مجازات استدراج<sup>۱</sup>

در آیه ۱۸۲ سوره اعراف می‌خوانیم: ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛ «و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، ما آنان را از جایی که نمی‌دانند، به تدریج به سوی عذاب پیش می‌بریم».

و در آیه ۱۸۳ می‌فرماید: ﴿وَأْمُرِي لَهُمْ أَنْ كَيْدِي مَتِينٌ﴾؛ «و به آنها مهلت می‌دهم (تا مجازاتشان دردناک‌تر باشد)؛ زیرا تدبیر من، قوی و متین است (و هیچ‌کس را قدرت فرار از آن نیست)».

در این دو آیه یکی از مجازات‌های الهی که به صورت یک سنت درباره بسیاری از گنهکاران سرکش اجرا می‌شود، بیان شده و آن همان چیزی است که از آن به «عذاب استدراج» تعبیر می‌شود.

استدراج در دو مورد از قرآن مجید آمده است، یکی در آیه مورد بحث و دیگری در آیه ۴۴ سوره «قلم» و هر دو مورد درباره انکارکنندگان آیات الهی

۱. تفسیر نمونه، ج ۷، ذیل آیه ۱۸۲ سوره اعراف.

است.

آن‌گونه که اهل لغت گفته‌اند، استدراج دو معنی دارد: یکی اینکه چیزی را به تدریج بگیرند (زیرا اصل این ماده از «درجه» گرفته شده که به معنی «پله» است. همان‌گونه که انسان در صعود و نزول از طبقات پایین عمارت به بالا، یا به عکس، از پله‌ها استفاده می‌کند، هرگاه نیز چیزی را به تدریج و مرحله به مرحله بگیرند یا گرفتار سازند به این عمل «استدراج» گفته می‌شود). معنی دیگر استدراج، «پیچیدن» است، همان‌گونه که طومار را به هم می‌پیچند (این دو معنی را راغب در کتاب مفردات نیز آورده است)، ولی با دقت روشن می‌شود که هر دو به یک مفهوم کلی و جامع یعنی «انجام تدریجی» بازمی‌گردند.

پس از روشن شدن معنی استدراج به تفسیر آیه بازمی‌گردیم:

خداوند در آیه نخست می‌فرماید: «کسانی که آیات ما را تکذیب و انکار کردند، به تدریج و مرحله به مرحله، از راهی که نمی‌دانند، در دام مجازات گرفتارشان می‌کنیم و زندگی آن‌ها را درهم می‌پیچیم»؛ ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾. در دومین آیه بر همان مطلب به این صورت تأکید می‌کند: چنان نیست که با شتاب زدگی چنین کسانی را به سرعت مجازات کنیم، بلکه «به آن‌ها مهلت و فرصت کافی برای تنبه و بیداری می‌دهیم»، اگر بیدار نشدند، گرفتارشان می‌سازیم ﴿وَأُمْلِي لَهُمْ﴾ زیرا شتاب و عجله کار کسانی است که قدرت کافی ندارند و می‌ترسند فرصت از دست‌شان برود «ولی نقشه من (و مجازات‌هایم آن‌چنان) قوی و حساب‌شده است (که هیچ‌کس را قدرت فرار از آن نیست)»؛ ﴿إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾.

«متین» به معنی قوی و شدید است و اصل آن از «متن» گرفته شده که به معنی

عضله محکمی است که در پشت قرار دارد.

و «کید» با «مکر» از نظر معنی همسان است و همان‌گونه که در ذیل آیه ۵۴

سوره آل عمران گفته‌ایم: «مکر» در اصل لغت به معنی چاره‌جویی و جلوگیری کردن کسی از رسیدن به مقصود اوست و معنی «نقشه‌های مودیان» که در مفهوم فارسی امروز آن افتاده در مفهوم عربی آن نیست.

«مجازات استدراجی» که در آیه فوق به آن اشاره شده و از آیات دیگر قرآن و احادیث استفاده می‌شود، چنین است که خداوند گناهکاران و طغیانگران جسور و زورمند را طبق یک سنت، به سرعت گرفتار مجازات نمی‌کند، بلکه درهای نعمت‌ها را به روی آن‌ها می‌گشاید و هرچه آن‌ها بیشتر در مسیر طغیان گام برمی‌دارند، نعمت خود را بیشتر می‌کند، و این وضعیت از دو حال خارج نیست: یا این نعمت‌ها باعث تنبه و بیداری‌شان می‌شود، که در این حال برنامه «هدایت الهی» عملی شده، و یا اینکه بر غرور و بی‌خبری‌شان می‌افزاید که در این صورت مجازات‌شان هنگام رسیدن به آخرین مرحله، دردناک‌تر است، زیرا هنگامی که در انواع ناز و نعمت‌ها غرق می‌شوند خداوند ناگهان همه را از آن‌ها می‌گیرد و طومار زندگانی آن‌ها را درهم می‌پیچد و این‌گونه مجازات بسیار سخت‌تر است.

البته این معنی با تمام خصوصیاتش در کلمه «استدراج» به‌تنهایی وجود ندارد، بلکه با توجه به قید «من حیث لا یعلمون» این معنی استفاده می‌شود. به هر حال، این آیه به همه گناهکاران هشدار می‌دهد که تأخیر کیفر الهی را دلیل بر پاکی و درستی خود، و یا ضعف و ناتوانی پروردگار ندانند و ناز و نعمت‌هایی را که در آن غرق‌اند، نشانه تقربشان به خدا نپندارند، چه بسا این پیروزی‌ها و نعمت‌هایی که به آن‌ها می‌رسد مقدمه مجازات استدراجی پروردگار باشد. خدا آن‌ها را غرق نعمت می‌کند و به آن‌ها مهلت می‌دهد و بالا و بالاتر می‌برد، اما سرانجام چنان بر زمین می‌کوبد که اثری از آن‌ها باقی نماند، و تمام هستی و تاریخ‌شان را درهم می‌پیچد.



امیرمؤمنان علی در نهج البلاغه می فرماید: «إِنَّهُ مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرَ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجاً فَقَدْ أَمِنَ مَخَوْفًا؛ کسی که خداوند به مواهب و امکاناتش وسعت بخشد، و او آن را مجازات استدراجی نداند، از نشانه خطر غافل مانده است».<sup>۱</sup>

و نیز از همان امام در کتاب روضه کافی نقل شده که فرمود: «زمانی فرا می رسد که هیچ چیز در آن زمان، پنهان تر از حق، و آشکارتر از باطل، و فزون تر از دروغ بر خدا و پیامبر نیست، تا آنجا که افرادی به مجرد اینکه آیه ای از قرآن را می شنوند (آن را تحریف کرده و) از آیین خدا خارج می شوند و پیوسته از آیین این زمامدار به آیین زمامدار دیگر و از دوستی یکی به دوستی دیگری و اطاعت سلطانی به اطاعت سلطان دیگر، و از پیمان یکی به دیگری منتقل می گردند و سرانجام از راهی که متوجه نیستند گرفتار مجازات استدراجی پروردگار می شوند».<sup>۲</sup>

امام صادق می فرماید: «كَمْ مِنْ مَغْرُورٍ بِمَا قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ كَمْ مِنْ مُسْتَدْرِجٍ بِسِتْرِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ كَمْ مِنْ مَفْتُونٍ بِثَنَاءِ النَّاسِ عَلَيْهِ؛ چه بسیارند کسانی که بر اثر نعمت های پروردگار مغرور می شوند، و چه بسیارند گنهکارانی که خداوند بر گناهشان پرده افکنده، ولی با ادامه گناه به سوی مجازات پیش می روند، و چه بسیارند کسانی که از ثناخوانی مردم فریب می خورند».<sup>۳</sup>

همچنین از همان امام در تفسیر آیه فوق چنین نقل شده که فرمود: «هُوَ الْعَبْدُ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَتَجَدَّدَ لَهُ النِّعْمَةُ مَعَهُ تُلْهِيه تِلْكَ النِّعْمَةُ عَنِ الِاسْتِغْفَارِ عَنِ ذَلِكَ الذَّنْبِ؛ منظور از این آیه، بنده گنهکاری است که پس از انجام گناه، خداوند او را مشمول نعمتی قرار می دهد، ولی او نعمت را به حساب خوبی خود گذاشته و آن نعمت،

۱. نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲. همان.

۳. همان.

او را از استغفار برای گناه غافلش می سازد».<sup>۱</sup>

و نیز از همان امام در کتاب کافی چنین نقل شده است: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَأَذَنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمَتِهِ وَ يَذَكِّرُهُ الْاسْتِغْفَارَ، وَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرًّا فَأَذَنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمَةٍ لِيُنْسِيَهُ الْاسْتِغْفَارَ وَ يَتَمَادَى بِهَا، وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾، بِالنِّعَمِ عِنْدَ الْمَعَاصِي؛ هنگامی که خداوند خیر بنده‌ای را بخواهد، وقتی آن بنده گناهی می کند خداوند او را گوش مالی می دهد تا به یاد توبه بیفتد، و هنگامی که شرّ بنده‌ای را (بر اثر اعمالش) بخواهد، وقتی آن بنده گناهی می کند نعمتی به او می بخشد تا استغفار را فراموش نماید و به آن ادامه دهد، این همان است که خداوند عزوجل فرموده است: ﴿سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾ یعنی از طریق نعمت‌ها هنگام معصیت‌ها آن‌ها را به تدریج از راهی که نمی دانند گرفتار می سازیم».<sup>۲</sup>

### مجازات تهمت<sup>۳</sup>

در آیات ۴ و ۵ سوره نور می خوانیم: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ \* إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»؛ «و کسانی که زنان پاکدامن را (به زنا) متهم می کنند، سپس چهار شاهد (بر مدّعی خود) نمی آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادتشان را هرگز نپذیرید؛ و آنها همان فاسقان‌اند! مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند (که خداوند آنها را می بخشد) زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است».

۱. همان.

۲. تفسیر برهان، ج ۲، ص ۵۳.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ذیل آیات ۴ و ۵ سوره نور.

## تفسیر

از آنجا که در آیات گذشته مجازات شدیدی برای زن و مرد زناکار بیان شده بود و ممکن است این موضوع دستاویزی برای افراد مغرض و بی تقوا شود که از این طریق افراد پاک را مورد اتهام قرار دهند، بلافاصله بعد از بیان مجازات شدید زناکاران، مجازات شدید تهمت‌زنندگان را نیز که در صدد سوءاستفاده از این حکم هستند بیان می‌کند، تا حیثیت و حرمت خانواده‌های پاک‌دامن از خطر این‌گونه اشخاص مصون بماند و کسی جرأت تعرض به آبروی مردم پیدا نکند. نخست می‌گوید: «کسانی که زنان پاک‌دامن را به عمل منافی عفت متهم می‌کنند باید برای اثبات این ادعا چهار شاهد (عادل) بیاورند، اگر نیاورند هر یک از آن‌ها را هشتاد تازیانه بزنید!»؛ «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً».

و به دنبال این مجازات شدید، دو حکم دیگر نیز اضافه می‌کند: «و هرگز شهادت آن‌ها را نپذیرید»؛ «وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا».  
«و آن‌ها فاسقان‌اند»؛ «وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ».

بر این اساس، نه تنها این‌گونه افراد را تحت مجازات شدید قرار می‌دهد، بلکه در درازمدت نیز سخن و شهادتشان را از ارزش و اعتبار می‌اندازد، تا نتوانند حیثیت پاکان را لکه‌دار کنند. به علاوه داغ فسق بر پیشانی‌شان می‌نهد و در جامعه رسوایشان می‌کند. این سخت‌گیری در مورد حفظ حیثیت مردم پاک‌دامن، منحصر به اینجا نیست و در بسیاری از تعلیمات اسلام منعکس است و همگی از ارزش فوق‌العاده‌ای حکایت می‌کند که اسلام برای حیثیت زن و مرد باایمان و پاک‌دامن قائل شده است.

در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ انْمَاثَ الْإِيمَانُ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمِثُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ؛ هنگامی که مسلمانی برادر مسلمانش را به چیزی که در او نیست متهم می‌سازد ایمان در قلب او ذوب می‌شود، همانند ذوب شدن

نمک در آب<sup>۱</sup> ولی از آنجا که اسلام هرگز راه بازگشت را بر کسی نمی‌بندد، بلکه در هر فرصتی آلودگان را تشویق به پاک‌سازی خویش و جبران اشتباهات گذشته می‌کند، در آیه بعد می‌گوید: «مگر کسانی که بعداً از این عمل توبه کنند و به اصلاح و جبران پردازند، (که خداوند آن‌ها را مشمول عفو و بخشش خود قرار می‌دهد، چرا که) خدا غفور و رحیم است»؛ ﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

درباره اینکه این استثنا تنها از جمله ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ است و یا به جمله ﴿وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا﴾ نیز بازمی‌گردد، میان مفسران و دانشمندان گفتگوست. اگر به هر دو جمله بازگردد نتیجه‌اش این است که به وسیله توبه، هم شهادت آن‌ها در آینده مقبول است و هم حکم فسق در تمام زمینه‌ها و احکام اسلامی از آن‌ها برداشته می‌شود.

اما اگر تنها به جمله اخیر بازگردد، حکم فسق در سایر احکام از آن‌ها برداشته خواهد شد، ولی شهادتشان تا پایان عمر بی‌اعتبار است.

البته طبق قواعدی که در «اصول فقه» پذیرفته شده استثنایایی که بعد از دو یا چند جمله می‌آیند به جمله آخر می‌خورد، مگر اینکه قرائنی در دست باشد که جمله‌های قبل نیز مشمول استثناست، و اتفاقاً در محل بحث چنین قرینه‌ای موجود است، زیرا هنگامی که به وسیله توبه حکم فسق برداشته شود دلیلی ندارد که شهادت پذیرفته نگردد، چرا که عدم قبول شهادت به خاطر فسق است، کسی که توبه کرده و دوباره به صفت عدالت را به دست آورده از آن برکنار می‌باشد.

در روایات متعددی نیز که از منابع اهل بیت رسیده روی این معنی تأکید شده است، تا آنجا که امام صادق بعد از تصریح به قبول شهادت چنین افرادی که توبه کرده‌اند از شخص سؤال‌کننده می‌پرسد: «فقهایی که نزد شما

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۶۹ باب التهمة و سوء الظن.

هستند چه می‌گویند؟».

عرض می‌کند: آن‌ها می‌گویند: توبه‌اش میان خودش و خدا پذیرفته می‌شود، اما شهادتش تا ابد قبول نخواهد شد!

امام می‌فرماید: «بِسَّ مَا قَالُوا كَانَ أَبِي يَقُولُ إِذَا تَابَ وَ لَمْ يُعْلَمِ مِنْهُ إِلَّا خَيْرٌ جازت شهادتُه؛ آن‌ها بسیار بدسخنی گفته‌اند، پدرم می‌فرمود: هنگامی که توبه کند و جز خیر از او دیده نشود شهادتش پذیرفته خواهد شد».<sup>۱</sup>

احادیث متعدد دیگری نیز در این باب در همین موضوع آمده، تنها یک حدیث مخالف دارد که آن نیز قابل حمل بر تقیه است.

ذکر این نکته نیز لازم است که کلمه «ابدا» در جمله «وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا» دلیل بر عمومیت حکم است و می‌دانیم که هر عمومی قابل استثنا می‌باشد (به‌ویژه استثناء متصل) بنابراین متصل اینکه تعبیر «ابدا» مانع از تأثیر توبه خواهد بود اشتباه محض است.

#### نکته‌ها:

##### ۱. معنی «رمی» در آیه چیست؟

«رمی» در اصل به معنی انداختن تیر یا سنگ و مانند آن است و طبیعی است که در بسیاری از موارد آسیب‌هایی می‌رساند، سپس این کلمه به عنوان کنایه در متهم ساختن افراد و دشنام دادن و نسبت‌های ناروا به کار رفته است، چراکه گویا این سخنان همچون تیری بر پیکر طرف می‌نشینند و او را مجروح می‌سازد.

شاید به همین دلیل است که در آیات مورد بحث و همچنین آیات آینده، این کلمه به صورت مطلق به کار رفته، مثلاً فرموده است: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ بِالزَّانَا؛ کسانی که زنان پاک‌دامن را به زنا متهم می‌کنند»؛ زیرا در مفهوم «یرمون»

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، کتاب الشهادت، باب ۳۶، ص ۲۸۲.

به ویژه با توجه به رائن کلامیه، کلمه «زنا» افتاده است، همچنین تصریح نکردن به آن، آن هم در جایی که سخن از زنان پاکدامن در میان است نوعی احترام و ادب و عفت در سخن محسوب می شود.

## ۲. چرا چهار شاهد؟

می دانیم که معمولاً برای اثبات حقوق و جرمها در اسلام، دو شاهد عادل کافی است، حتی در مسأله قتل نفس، ولی در مسأله اتهام به زنا چهار شاهد الزامی است. ممکن است سنگینی وزنه شاهد در اینجا به این علت باشد که زبان بسیاری از مردم در زمینه این اتهامات باز است و همواره آبرو و حیثیت افراد را با سوءظن و بدون سوءظن جریحه دار می کنند. اسلام در این زمینه سخت گیری کرده تا حافظ آبروی مردم باشد، ولی در مسائل دیگر، حتی قتل نفس، زبانها تا این حد آلوده نیست.

از این گذشته، قتل نفس در واقع یک طرف دارد، یعنی مجرم یکی است، در حالی که در مسأله زنا برای دو نفر جرم اثبات می شود و اگر برای هر کدام دو شاهد بطلبیم، می شود چهار شاهد.

این سخن مضمون حدیثی است که از امام صادق نقل شده، آنجا که ابوحنیفه، فقیه معروف اهل تسنن می گوید: از امام صادق پرسیدم: آیا زنا شدیدتر است یا قتل؟ فرمود: «قتل نفس». گفتم: اگر چنین است پس چرا در قتل نفس دو شاهد کافی است، اما در زنا چهار شاهد لازم است؟

فرمود: شما درباره این مسأله چه می گوید؟ ابوحنیفه پاسخ روشنی نداشت بدهد. امام فرمود: «دلیل آن این است که در زنا دو حد است، حدی بر مرد جاری می شود و حدی بر زن، لذا چهار شاهد لازم است، اما در قتل نفس تنها

یک حد درباره قاتل جاری می‌گردد».<sup>۱</sup>

البته مواردی وجود دارد که در زنا تنها بر یک طرف حد جاری می‌شود (مانند زنا به عنف و امثال آن) ولی این‌ها جنبه استثنایی دارد. آنچه معمول و متعارف است این است که با توافق طرفین صورت می‌گیرد، و می‌دانیم همیشه فلسفه احکام، تابع افراد غالب است.

### ۳. شرط قبولی توبه

توبه، تنها استغفار یا ندامت از گذشته، و حتی تصمیم به ترک آن در آینده نیست، بلکه علاوه بر همه این‌ها شخص گنهکار باید در مقام جبران برآید. اگر واقعاً حیثیت زن یا مرد پاک‌دامنی را لکه‌دار ساخته، برای قبولی توبه خود باید سخنان خویش را در برابر تمام کسانی که این تهمت را از او شنیده‌اند تکذیب کند و به اصطلاح، اعاده حیثیت نماید. جمله «و اصلحو» بعد از ذکر جمله «تابوا» اشاره به همین حقیقت است، که باید این‌گونه اشخاص از گناه خود توبه کنند و در مقام اصلاح فسادی که مرتکب شده‌اند برآیند.

این صحیح نیست که یک نفر در ملاً عام (یا از طریق مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی) دیگری را به دروغ متهم کند و سپس در جای خلوتی استغفار نموده، از پیشگاه خدا تقاضای عفو نماید. خداوند هرگز چنین توبه‌ای را قبول نخواهد کرد.

لذا در چند حدیث از پیشوایان اسلام نقل گردیده. که از آن‌ها پرسیده شده است: «آیا کسانی که تهمت ناموسی می‌زنند بعد از اجرای حد شرعی و بعد از

۱. نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۷۴.

توبه، شهادتشان قبول می‌شود یا نه؟ فرموده‌اند: «آری» و هنگامی که سؤال کردند: توبه او چگونه است؟ فرموده‌اند: نزد امام (یا قاضی) می‌رود می‌گوید: «من به فلان کس تهمت زدم و از آنچه گفته‌ام توبه می‌کنم».<sup>۱</sup>

#### ۴. احکام قذف

در کتاب «حدود» بابی تحت عنوان «حد قذف» داریم.

«قذف» (بر وزن حذف) در لغت به معنی پرتاب کردن به سوی یک نقطه دور دست است، ولی در این گونه موارد - همانند کلمه رمی - کنایه از متهم ساختن کسی به یک اتهام ناموسی است. به تعبیر دیگر: عبارت از فحش و دشنامی است که به این امور مربوط می‌شود. هرگاه قذف با لفظ صریح انجام شود، به هر زبان و به هر شکل باشد حد آن هشتاد تازیانه است، و اگر صراحت نداشته باشد مشمول حکم «تعزیر» است (منظور از تعزیر، گناهیانی است که حد معینی در شرع برای آن نیامده، بلکه به اختیار حاکم گذاشته شده که با توجه به خصوصیات مجرم و کیفیت جرم و شرایط دیگر، درباره مقدار آن در محدوده خاصی تصمیم می‌گیرد).

حتی اگر کسی گروهی را به چنین تهمت‌هایی متهم سازد و به آن‌ها دشنام دهد و این نسبت را درباره هر یک از آن‌ها تکرار کند در برابر هر کدام از این نسبت‌ها حد قذف دارد، اما اگر یک‌جا و یک مرتبه آن‌ها را متهم سازد اگر آن‌ها نیز یک‌جا مجازات او را مطالبه کنند، یک حد دارد، اما اگر جدا جدا اقامه دعوا کنند، در برابر هر یک حد مستقلی دارد!

این موضوع به قدری اهمیت دارد که اگر کسی را متهم کنند و او از دنیا برود، ورثه او می‌توانند دعوا کرده و مطالبه اجرای حد کنند، البته از آنجا که این

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۸۳ (ابواب) الشهادت، باب ۳۶، ح ۴.



حکم مربوط به حق شخص است چنانچه صاحب حق، «مجرم» را ببخشد، حد او ساقط می‌شود، مگر اینکه آن‌قدر این جرم تکرار شود که حیثیت و آبروی جامعه را به خطر بیفکند که در اینجا حسابش جداست. هرگاه دو نفر به یکدیگر دشنام ناموسی دهند در اینجا حد از دو طرف ساقط می‌گردد، ولی هر دو به حکم حاکم شرع تعزیر می‌شوند، بنابراین هیچ مسلمانی حق ندارد دشنام را پاسخ به مثل دهد، بلکه تنها می‌تواند از طریق قاضی شرع احقاق حق کند و مجازات دشنام‌دهنده را بخواهد.

به هر حال، هدف از این حکم اسلامی اولاً حفظ آبرو و حیثیت انسان‌هاست و ثانیاً جلوگیری از مفاسد فراوان اجتماعی و اخلاقی است که از این رهگذر دامان جامعه را می‌گیرد، چراکه اگر افراد فاسد آزاد باشند هر دشنام و هر نسبت ناروایی به هر کس بدهند و از مجازات مصون بمانند، حیثیت و نوامیس مردم همواره در معرض خطر قرار می‌گیرد و حتی سبب می‌شود که به‌خاطر این تهمت‌های ناروا همسر به همسرش بدبین گردد و پدر به مشروع بودن فرزند خود! خلاصه، موجودیت خانواده به خطر می‌افتد و محیطی پر از سوءظن و بدبینی بر جامعه حکم فرما می‌شود، بازار شایعه‌سازان داغ، و همه پاک‌دامنان در اذهان لکه‌دار می‌گردند.

اینجاست که باید با قاطعیت رفتار کرد، همان قاطعیتی که اسلام در برابر این افراد بدزبان و آلوده‌دهان نشان داده است.

آری، چنان کسانی باید برای یک دشنام زشت و تهمت هشتاد تازیانه نوش جان کنند تا حیثیت و نوامیس مردم را به بازی نگیرند!

### مجازات شدید برای چه بود؟<sup>۱</sup>

وقتی حواریون از حضرت مسیح تقاضای نزول مائده کردند، خداوند فرمود: من آن را بر شما نازل می‌کنم، ولی هر کس از شما بعد از آن کافر شود (و راه انکار پوید) او را چنان مجازاتی می‌کنم که احدی از جهانیان را نکرده باشم: ﴿قَالَ اللَّهُ اِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَاِنِّي اُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَّا اُعَذِّبُهُ اَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ﴾.<sup>۲</sup>

در اینجا نکته مهمی است که باید به آن توجه داشت و آن اینکه وقتی ایمان به مرحله شهود و عین‌الیقین برسد یعنی کسی حقیقت را با چشم مشاهده کند و جای هیچ‌گونه تردید و وسوسه باقی نماند مسئولیت او بسیار سنگین‌تر خواهد شد، زیرا چنین کسی دیگر آن انسان سابق نیست که ایمانش بر پایه شهود نبود و گاهی وسوسه‌هایی در آن وجود داشت، او وارد مرحله جدیدی از ایمان و مسئولیت شده است و کمترین تقصیر و غفلت و کوتاهی او موجب مجازات شدیدی خواهد شد، به همین دلیل مسئولیت انبیا و اولیای خدا، سخت سنگین بود، به طوری که همیشه از آن وحشت داشتند. در زندگی روزانه نیز به نمونه‌هایی از این مطلب برخورد می‌کنیم، مثلاً هر کسی می‌داند که در شهر و دیار او گرسنگانی وجود دارند که در برابر آن‌ها مسئولیت دارد، اما هنگامی که با چشم خود ببیند انسان بی‌گناهی از شدت گرسنگی ناله می‌کند، به یقین شکل مسئولیت او عوض می‌شود.

### مجازات در حضور جمع چرا؟<sup>۳</sup>

در آیه دوم سوره نور می‌خوانیم: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِئَةً

۱. تفسیر نمونه، ج ۵، ذیل آیه ۱۱۵ سوره مائده.

۲. مائده، آیه ۱۱۵.

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ذیل آیه ۲ سوره نور.

جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشَهْدُ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ «هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید؛ و نباید رأفت (و محبت کاذب) نسبت به آن دو، شما را از (اجرای) حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید! و باید گروهی از مؤمنان مجازاتشان را مشاهده کنند».

آیه فوق که به صورت «امر» است و خوب حضور گروهی از مؤمنان را هنگام اجرای حد زنا می‌رساند، ولی ناگفته پیداست که قرآن شرط نکرده حتماً در ملاعام این حکم اجرا شود، بلکه بر حسب شرایط و مصالح متفاوت می‌گردد؛ حضور سه نفر و بیشتر کافی است، مهم این است که قاضی تشخیص دهد حضور چه مقدار از مردم لازم است (جمعی از فقها در وجوب حضور گروهی از مؤمنین هنگام اجرای حد تردید کرده‌اند، در حالی که ظاهراً امر و وجوب است نه استحباب).

فلسفه این حکم نیز روشن است، زیرا همان‌گونه که گفتیم:

۱. درس عبرتی برای همگان است و سبب پاک‌سازی اجتماع.
۲. شرمساری مجرم مانع از ارتکاب جرم در آینده خواهد شد.
۳. هرگاه اجرای حد در حضور جمعی انجام شود قاضی و مجریان حد متهم به سازش یا اخذ رشوه یا تبعیض و یا شکنجه دادن و مانند آن نخواهند شد.
۴. حضور جمعیت مانع از خودکامگی و افراط و زیاده‌روی در اجرای حد می‌شود.

۵. ممکن است مجرم بعد از اجرای حد به ساختن شایعات و اتهاماتی در مورد قاضی و مجری حد پردازد که حضور جمعیت موضع او را روشن ساخته و جلو فعالیت‌های تخریبی او را در آینده می‌گیرد.
- و فواید دیگر.

### چکیده مطالب کتاب:

یکی از مهم‌ترین مباحث معارف قرآن که امروزه در زمره بایسته‌های پژوهشی قلمداد می‌شود و لازم است در قالب تفسیر موضوعی ارائه گردد، مبحث تعلیم و تربیت است که بر اساس تفسیر نمونه، تنظیم شده و محورهای مربوط به بخش تعلیم در این جلد انعکاس یافته است از قبیل: اهمیت مقام علم، «علم» معیار برتری انسان، علیم حقیقی، «اخلاق» زائیده علم است، عالمان در منطق قرآن، مقام علما و دانشمندان، و اهمیت «تعلیم و تعلم».

تعلیم و تربیت از ارکان اساسی زندگی بشر در طول تاریخ است، و به عبارت دیگر بلکه می‌توان گفت که انسان در هیچ زمان و مکانی نمی‌تواند از تعلیم و تربیت بی‌نیاز باشد، از این رو قرآن کریم به مسأله تعلیم و تربیت اهتمام ویژه دارد در حدی که آن را هدف رسالت پیامبر قرار داده است.

قرآن در سه جا به این اصل بنیادین اشاره می‌برد:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ «او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را تزکیه کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت بیاموزد، هرچند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».<sup>۱</sup>

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ «پروردگارا پیامبری در میان آنها از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند؛ زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار، قادری)».<sup>۲</sup>

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ «خداوند بر مؤمنان

۱. جمعه، آیه ۲.

۲. بقره، آیه ۱۲۹.

نعمت بزرگی بخشید، هنگامی که در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت؛ تا آیات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاکیزه سازد و کتاب و حکمت بیاموزد؛ هر چند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند».<sup>۱</sup>

در دوران ما نیز به تعلیم و تربیت به جد پرداخته شده است بدین جهت مکتب‌های گوناگون در تعلیم و تربیت پیدا شده‌اند تا مگر برنامه‌های کارساز به جوامع بشری عرضه بدارند تا انسان را به سر منزل مقصود برساند، ولی عیب و کاستی این مکتب‌ها در این است که تنها به رفتار ظاهری انسان بذل توجه می‌کنند و اما به اعماق وجود انسان چندان توجه ندارند، برخلاف قرآن کریم که بر این جنبه تأکید فراوان دارد. براین اساس دربارهٔ تربیت نفس انسانی می‌فرماید:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهُ﴾؛ «که هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده».<sup>۲</sup>

و باز می‌فرماید:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى﴾؛ «به یقین کسی که خود را پاکیزه ساخت، رستگار شد».<sup>۳</sup>

بدین سبب، مکتب تعلیمی و تربیتی قرآن کریم، مکتبی بی‌بدیل است و چون موافق فطرت انسانی است بهترین راه و روش در تعلیم و تربیت بشمار می‌آید. تفسیر نمونه که مورد توجه بسیار خوانندگان در زبان‌های گوناگون قرار گرفته است - در سایه آیات پراچ قرآنی - به طور جامع و عمیق به این امر مهم پرداخته است.

برای این که مطالب گوناگون آن در جای‌جای این تفسیر در یک جا جمع

۱. آل عمران، آیه ۱۶۴.

۲. شمس، آیه ۹.

۳. اعلیٰ، آیه ۴.

گردد تا خوانندگان به‌طور متمرکز از آن بهره ببرند، فاضل ارجمند دکتر محمدجواد اسکندرلو تلاش کرده است که در این راه گام بردارد، امید است که این اثر ارزشمند مورد توجه خوانندگان محترم قرار گرفته، از آن بهره‌کافی و وافی ببرند.

قم - حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی